بیان معانی در کلام ربّانی

(ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد هفتم

شامل سوره‌های طه، انبیاء، حجّ، مؤمنون و نور

تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

سوره‌ی طه

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، در دوران **مکّه** نازل شده و به لحاظ وزن آیات، شبیه سوره‌ی اَعلی می‌باشد.

در آغاز سوره به تسلّیِ پیامبر^ص^ پرداخته تأکید می‌نماید که از ناباوری منکران اندوهناك نشود و تصریح می‌نماید که قرآن فقط «**تذکره**» است و از سوی خالق آسمان‌ها و زمین نازل شده، خدایی‌که «**نام‌های نیکو**» از آنِ اوست. سپس به تفصیل از داستان موسی^ع^ و رسالت او و مشکلاتی که در این راه پیدا کرد، یاد می‌کند و بدین‌ترتیب پیامبر^ص^ را مطمئن می‌سازد که خداوند ـ همانگونه که پشتیبان نهضت موسی^ع^ بود ـ یاور او در رسالت‌اش می‌باشد. آنگاه مجدّداً به قرآن بازگشته از اهمّیّت آن سخن می‌گوید و به روز رستاخیز و حوادث آن اشاره داشته از داستان آدم^ع^ یاد می‌کند و سرانجام ـ در آیات انتهایی ـ بر بردباری و نماز تأکید گردیده است.

آیات سوره را می‌توان در ده بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۸)؛ **قرآن، فروفرستاده‌ی آفریدگار جهان**

بخش دوّم (آیات ۹ تا ۳۶)؛ **آغاز رسالت موسی^ع^ و فرمان مأموریّت او**

بخش سوّم (آیات ۳۷ تا ۴۶) ؛ **یادآوری مراحم خداوند به موسی^ع^ در کودکی و میانسالی**

بخش چهارم (آیات ۴۷ تا ۵۵)؛ **موسی^ع^ و هارون^ع^ در برابر فرعون**

بخش پنجم (آیات ۵۶ تا ۷۶) ؛ **ارائه‌ی معجزات به فرعون**

بخش ششم (آیات ۷۷ تا ۸۲)؛ **نجات بنی‌اسرائیل و غرق فرعونیان در دریا**

بخش هفتم (آیات ۸۳ تا ۹۸)؛ **پیام احضار خدا به موسی**[ع] **و فتنه‌ی سامری**

بخش هشتم (آیات ۹۹ تا ۱۱۲)؛ **بازگشت به قرآن و تذکّر رستاخیز**

بخش نهم (آیات ۱۱۳ تا ۱۲۹)؛ **اشاره به داستان آدم**

بخش دهم (آیات ۱۳۰ تا ۱۳۵)؛ **دعوت مؤمنان به بُردباری و نماز.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(قرآن، فروفرستاده‌ی آفریدگار جهان)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) **طه .**

« **طاء. هاء.** »،

در مورد کلمه‌ی «**طه**» بین مفسّران گفتگوست. عدّه‌ای آن را مانند «**یا سین**»، اسم خاص برای پیامبر[ص] دانسته و خاندان او را «**آل طه**» و «**آل یاسین**» خوانده‌اند. برخی نیز گفته‌اند که «**طه**» به زبان نبطی (یا سُریانی) به معنی «ای مرد» می‌باشد.

امّا به نظر ما هیچ‌یک از اقوال فوق مناسب نیست و حقیقت آن است که «**طه**» مانند سایر حروفِ مقطّعه در آغاز بعضی از سُوَر، مختصر اسماءِ خداست که توضیحش را داده‌ایم (به توضیح آیه‌ی اوّل سوره‌ی بقره نگاه کنید) و شاید بتوان آن را در اشاره به اسماءِ إلهی همچون «**ذی الطّول**» و «**هادی**» در نظر گرفت که هر دو نام، شاهد قرآنی دارند (غافر/۳ و فرقان/۳۱).

(۲) **مَآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لِتَشْقَىٰٓ .**

« **ما این قرآن را بر تو نازل نکردیم تا** (در راه پذیرفتن آن از سوی خلق) **به رنج اُفتی** »،

در تفسیر آیه برخی از مفسّران اقوال ضعیفی آورده وگفته‌اند که پیامبر[ص] چون شب‌ها برای عبادت برمی‌خاست ـ برای آنکه عبادتش بیشتر مقبول خدای‌تعالی قرار گیرد ـ روی یک پا می‌ایستاد تا در رنج باشد و آنگاه آیه‌ی فوق نازل شد که ما قرآن را برای رنج بردن تو نازل نکردیم! (تفسیر نمونه نیز همین شأن نزول را برای آیه ذکر کرده است.) درصورتی‌که آیه‌ی بعد به وضوح منظور را روشن می‌سازد که مراد، رنج پیامبر[ص] از ناباوری منکران و خود را به زحمت افکندن برای ایمان آوردن آنها بوده است. تفسیر طبری نیز بر این قول رفته، و شبیه این آیه در سوره‌ی کهف نیز مشاهده می‌شود چنانکه می‌خوانیم: **فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِن لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا** یعنی «نزدیک است که تو در پی ایشان ـ اگر بدین سخن (قرآن) ایمان نیاورند ـ خود را به اندوه هلاک سازی»! (کهف/٦).

(۳) **إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ .**

« **جُز این که برای هرکس که** (از خدا) **می‌ترسد، یادآوری باشد** »،

یعنی، ای پیامبر^ص (و ای مسلمانان) شما مسئول ایمان نیاوردن مردم نیستید که خود را در این راه به رنج افکنید، جُز این نیست که قرآن مایه‌ی بیداری و تذکّر برای کسانی است که وجدانی بیدار داشته و در برابر خدا احساس مسئولیّت می‌کنند. درمورد منکران که فارغ از چنین مسئولیّتی هستند، پرده‌های غفلت و شهوت نمی‌گذارد که دل به کلام إلهی سپرند و نباید برای آنکه آنها «بیدار» شوند تلاش بی‌فایده کرد و اندوه خورد.[۱]

واژه‌ی «**تَذْكِرَة**» در آیه به معنی «یادآوری» است، یادآور عهدی که انسان در فطرت با خدا داشته و آن عهد را فراموش کرده است. پیامبران[ع] این رسالت را بر عهده داشتند که آن عهد را ـ که عهد بندگی خداست ـ یادآوری کنند.[۲]

(۴) **تَنزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ ٱلْأَرْضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلْعُلَى .**

« (کتابی) **فرو فرستاده از سوی کسی که زمین و آسمان‌های بلند را آفرید** »،

یعنی قرآن از ضمیر پیامبر^ص برنخاسته، بلکه کتاب إلهی است. واژه‌ی «**تَنْزِيلاً**»، فعل «نَزَّلْنَاهُ» را در تقدیر دارد و مفعول مطلق است و امکان دارد که آن را «حال» بدانیم و بدل از تذکره باشد.

دراینکه چرا خلقت زمین در آیه مقدّم بر خلقت آسمان‌ها آمده است، مفسّران دلائل گوناگون آورده‌اند:

عدّه‌ای گفته‌اند این‌موضوع به‌خاطر رعایت وزن آیات بوده است. بدین‌معنی که چون واژه‌ی «**الْعُلَى**» متعلّق به «**سَمَوات** = آسمان‌ها» می‌باشد، به لحاظ هماهنگی با ختام سایر آیات، «**السَّمَوَاتِ الْعُلَى**» در انتهای آیه آمده است.

برخی دیگر گفته‌اند تقدّم زمین بر آسمانها در آیه، ذکر واقعیّت است وترتیب خلقت آنهارا بیان می‌کند، چنانکه فرموده است «**هُوَ الَّذِى خَلَقَ لَكُمْ مَا فِى الأرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ** = اوست (خدایی) که برای شما هرآنچه درزمین است آفرید سپس اراده‌ی آسمان کرد و نظام هفت آسمان را هماهنگ قرار داد» (بقره/۲۹). شاید هم تقدّم ارض بر سموات در این آیه، به دلیل نزدیکی زمین با آدمیان و رابطه‌ی بیشتر آن با بشر باشد.

البتّه در اکثر آیات به علّت وسعت و عظمت بیشتر، واژه‌ی «**سَمَوات**» پیش‌از «**أرْض**» در قرآن ذکر شده‌است، مانند آیات ۱۰۷ و ١٦٤ سوره‌ی بقره.

---

(۱) ـ چنانکه می‌فرماید: «**وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِين** = بر عهده‌ی رسول جُز ابلاغ آشکار (پیام) تکلیفی نیست» (نور/۵۴ و عنکبوت/۱۸)، و «**وَ مَاعَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى** = بر تو تقصیری نیست اگر تزکیه نشود» (عَبَسَ/۷) و برای آنکه سایر مسلمان‌ها از بی‌ایمانی منکران ناراحت نشوند می‌فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُم أَنْفُسَكُمْ لايَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ** =ای مؤمنان مراقب خود باشید کسی‌که گمراه است زمانی‌که خود راه‌یافته باشید، بر شما زیانی وارد نسازد» (مائده/۱۰۵).

(۲) ـ درمورد اِعراب آیه که چرا **تَذکره** منصوب آمده (**تَذْكِرَةً**) گفته‌اند که فعل «**أَنْزَلْنَاهُ**» را باید در آن تقدیر گرفت: «إلَّا أنْزَلْنَاهُ تَذْكِرَةً = مگر آنکه نازل کردیم آن را برای یادآوری». پس به قول زمخشری «**تَذْكِرَةً**» مفعولٌ لأجله است.

(۵) اَلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ .

« **همان** (خدای) **رحمٰن که بر عرش** (عالَم) **استقرار یافت** »،

تفسیر نمونه می‌گوید که منظور از «**عَرش**» جای معیّنی نیست بلکه منظور تمام ملک هستی است. این گفته با آیه‌ای که می‌فرماید: «**الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ** = آنها (ملائک) که عرش را حمل می‌کنند و اطرافیان عرش تسبیح‌گوی خدا هستند» (غافر/۷)، تطابق ندارد. از نظر ما ـ چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم (توضیح آیه‌ی٥٤ اعراف) ـ منظور از «**عَرش**» مرکز فرماندهی و کانون جهان هستی است. «**خدای بخشنده بر عرش عالَم استقرار یافت**» کنایه از آن است که پس از آفرینش جهان، خداوند اداره‌ی عالم را از مرکز فرماندهی و کانون جهان هستی به دست گرفت. و چون فعل «**اِسْتَوَى**» ماضی است، بنابراین باید گفت که آیه‌ی شریفه به کنایه از آغاز اداره‌ی جهان آنهم از ناحیه‌ی عرش، سخن می‌گوید.

(۶) لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ .

« **هرآنچه در آسمان‌ها و زمین و میان آن دو و در زیر خاک** (اعماق زمین) **است، از آنِ اوست** »،

یعنی، علاوه بر آنکه خدا بر عرش عالم مستقر است (آیه‌ی قبل) همه‌ی اجزاءِ عالم تکوین تابع و تسلیم اوست. واژه‌ی «**ثَرَى**» به معنی «خاک مرطوب» می‌باشد و مقصود از آن، بیان نفوذ أمر إلهی، در زیر زمین و اعماق خاک است.

(۷) وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى .

« **و اگر سخن آشکار کنی، پس همانا او نهان و نهان‌تر را** (هم) **می‌داند** »،

مجموعه‌ی آیات اخیر به دست می‌دهند که قرآن از سوی خالق مطلق (آیه‌ی٤) حاکم مطلق (آیه‌ی٥) مالک مطلق (آیه‌ی٦) و دانای مطلق (آیه‌ی فوق) نازل شده است. آیه‌ی۷ در حقیقت تأکیدی بر علم تفصیلی خداست و بدیهی است در برابر «علم مطلق» هویدا و پنهان یکسان است. منظور از واژه‌ی «**أَخْفَى**» وسوسه‌هایی است که بر دل آدمی می‌گذرد، چنانکه فرموده «**وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ** = ما انسان را آفریدیم و از وسوسه‌های نفس او آگاهیم» (ق/١٦).

(۸) ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ .

« **خدایی که معبودی جُز او نیست، نام‌های نیکو از آنِ اوست** »،

یعنی «عُبُودیّت» فقط شایسته‌ی چنین مقامی است که خالق مطلق، حاکم مطلق، مالک مطلق و دانای مطلق است (توضیح آیه‌ی قبل) و قرآن نازل شده از جانب همان مقام است که نیکوترین نام‌ها از آنِ اوست (و بی‌جهت نام‌های ویژه‌ی او را نثار دیگران می‌کنند).

بخش دوّم

(آغاز رسالت موسی[ع] و فرمان مأموریّت او)

(۹) وَ هَلۡ أَتَىٰكَ حَدِيثُ مُوسَىٰٓ .

« و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟ »،

به دنبال آیات قبل در دلداری پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروان راستین او) که از ناباوری منکران بی‌تاب نشده و خود را به رنج نیافکند (و نیافکنند) و اینکه قرآن فقط «**تذکره**»ای است برای هرکس که دربرابر خدا احساس مسئولیّت می‌کند ـ خدایی که خالق و فائق بر هستی و صاحب «اسماءِ حُسنیٰ» است ـ اینک داستان موسی[ع] را آغاز نموده درحقیقت خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید خدای تو ای محمّد[ص] همان خدای موسی[ع] است که پاسدار حق و حامی پیامبران خویش است و همانگونه که موسی[ع] و بنی‌اسرائیل را دربرابر فرعون و سپاهش پیروز ساخت، تو ـ خاتم پیامبرانش ـ و پیروان حقیقی او را نیز پشتیبان خواهد بود.

آیه‌ی شریفه ازنظر طرز بیان، «استفهام تقریری» است که مستمع را به کنجکاوی برده برای شنیدن ماجرا ایجاد آمادگی می‌کند.

(۱۰) إِذۡ رَءَا نَارٗا فَقَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنۡهَا بِقَبَسٍ أَوۡ أَجِدُ عَلَى ٱلنَّارِ هُدٗى .

« **آن زمان که** (از دور) **آتشی دید؛ پس به اهل** (خانواده‌ی) **خود گفت: درنگ کنید، همانا من آتشی دیدم! باشد که اَخگری از آن برایتان بیاورم یا بر آن آتش رهنمودی بیابم** »،

پیشینه‌ی آیه‌ی فوق در سوره‌ی قصص (آیات ۲۰ تا ۲۹) آمده که موسی[ع] پس از آن‌که در مصر ـ در اثر درگیری با افرادی ـ احساس خطر کرد، راهی مدین شد و در آنجا با دختر فردی خداباور ازدواج کرد و بنا به قرار، هشت تا ده سال اجیر آن‌مرد شد.[۱] امّا در پایان مدّت مذکور، موسی[ع] دست خانواده‌اش را گرفت و راهی مصر گشت و آیه‌ی فوق در اشاره به واقعه‌ای است که در جریان آن سفر ـ هنگامی‌که آنها به جلگه‌ای در دامنه‌ی کوه طور رسیده بودند ـ پیش آمد. مفسّران آورده‌اندکه شبی تاریک و سرد بود؛ همسر موسی[ع] به درد زایمان دچار آمده و راه را نیز گم کرده بودند که در آن گیر و دار، موسی[ع] ـ از مسافت دور ـ شعله‌ای به نظرش آمد.

واژه‌ی «**قَبَس**» به مقداری از آتش که از منبعی گرفته شده است اطلاق می‌شود. در سوره‌ی قصص (آیه‌ی ۲۹) می‌فرماید موسی به اهلش گفت «**اُمْكُثُوا اِنّی آنَسْتُ نَارًا لَعَلّی آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ اَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ**

---

(۱) ـ نام این مرد چنانکه در تورات آمده «يَثْرون» بود؛ و چون محلّ سکونت وی «مَديَن» نام داشت و خداوند شعیب را به سوی اهل مَدیَن فرستاد، بعضی گمان کرده‌اند که پدر زن موسی همان شعیب بوده، ولی این‌قول درست نیست.

لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُون = درنگ کنید که من آتشی دیدم شاید برایتان از آن خبری بیاورم و یا پاره آتشی که شاید شما گرم شوید». جمع دو آیه را باید در شرح کامل رویداد درنظر گرفت.

ظاهراً موسی^ع امیدوار بود که حول آن آتش افرادی بیابد که به کمک آنها مسیریابی کند و یا حدّاقل وسیله‌ی گرمایش برای خانواده‌اش فراهم آورد. از امام علی^ع روایت شده که موسی به امید آتش به طور رفت و نبوّت یافت.

(۱۱و۱۲) فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ يَٰمُوسَىٰٓ . إِنِّيٓ أَنَا۠ رَبُّكَ فَٱخۡلَعۡ نَعۡلَيۡكَ إِنَّكَ بِٱلۡوَادِ ٱلۡمُقَدَّسِ طُوٗى .

« **پس چون به سوی آن** (آتش) **آمد، ندا شد: ای موسی!** » « **این منم خداوندگار تو، پس پای‌پوش‌ات را به در آر که تو در وادی مقدّس طُویٰ هستی** »،

ملاحظه می‌شودکه اوّلین ندای به موسی ـ به مانند همه‌ی پیامبران ـ ندای توحید بوده است که تو خداوندگاری داری و من خداوند تو هستم و بعد دستور به خضوع (**فَاخْلَعْ نَعْلَيْکَ** = کفش‌هایت را درآور[1]) و تعلیل آن (که زیرا تو در سرزمین مقدّسی هستی که جایگاه وحی و ارتباط با خداست).[2]

(۱۳و۱۴) وَأَنَا ٱخۡتَرۡتُكَ فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ . إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ .

« **و من تو را برگزیدم، پس به آنچه وحی می‌شود گوش فراده** » « **همانا منم خدایی که جُز من معبودی نیست؛ پس مرا بندگی کن و نماز را برای یاد من به پا دار** »،

در آیه‌ی۱۲ فرمود : «**اِنِّی اَنَا رَبُّکَ** = همانا من خداوند تو هستم (توحید ربوبیّت) و در آیه‌ی۱٤ می‌فرماید «**اِنَّنِی اَنَا اللهُ لااِلهَ اِلَّا اَنَا** = همانا منم خدایی که معبودی (به حق) جُز من نیست» (توحید اُلوهیّت). یعنی مقام اُلوهیّت، منحصر به کسی است که صاحب اختیار انسان بوده و تنها او شایسته‌ی بندگی و عبادت است؛ و او همان خالق آدمی و فقط خداست. بنابراین،«**إِلٰه**» و «**الله**» به دلیل کلمه‌ی «**فَاعْبُدْنِی** = پس مرا عبادت کن» به معنی «**معبود**» است.

در مقطع آیه‌ی۱٤ می‌فرماید «**برای یاد من** (که خدای تو هستم) **به نماز بایست**». یعنی نماز یادآور رابطه‌ی عبد و معبود است. به عبارت دیگر، فلسفه‌ی نماز در حفظ پیمان عبودیّت آدمی با خداست و در نماز به انسان یادآوری می‌شود که فراموش نکن بنده‌ی خدا هستی و نمی‌توانی به هر کاری دست بزنی، بلکه قیود و وظایفی داری! از این رو می‌فرماید «**اِنَّ الصَّلَوةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْکَر** = نماز (البتّه با توجّهات لازم و حضور قلب، وجدان ثانوی به انسان بخشیده و او را) از زشتی‌ها بازمی‌دارد» (عنکبوت/٤٥).

---

(۱) ـ متأسّفانه مفسّران (که بسیاری از آنها در به ابتذال کشاندن مضامین مقدّس واقعاً تبحّر دارند) گفته‌اند چون کفش‌های موسی از پوست خرمرده بوده، خداوند در آن موقعیّت به او دستور داد آنها را از پای خود به درآورد!

(۲) ـ درمورد کلمه‌ی «**طُویٰ**» برخی از مفسّران گفته‌اند که نام آن منطقه بوده و برخی آن را به معنی «پیچیده شده» (بیابانی که پیچ و خم داشته است) گرفته‌اند.

(۱۵) إِنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ أَكَادُ أُخۡفِيهَا لِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا تَسۡعَىٰ .

« **همانا قیامت آمدنی است ـ اراده دارم** (زمان) **آن را پنهان دارم ـ تا هرکس به پاداش** (و کیفر) **آنچه کوشش کرده برسد** »،

یعنی، آن‌همه تأکید بر لزوم احساس مسئولیّت در برابر من که خدای تو هستم (آیه‌ی قبل) عبث نیست؛ زیرا قیامتی در پیش است و در آن موقعیّت همگان، به نتایج کامل عملکرد خود در دنیا می‌رسند؛ و اگر خدا این امر عقلی را «محسوس» قرار می‌داد و زمان وقوع آن را اعلام می‌داشت، دنیا دیگر دار اختیار و امتحان نبود، بلکه همگان ملزم به ایمان گردیده «بد» و «خوب» معنا نمی‌داشت.

(۱۶) فَلَا يَصُدَّنَّكَ عَنۡهَا مَن لَّا يُؤۡمِنُ بِهَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ فَتَرۡدَىٰ .

« **پس آن کس که به آن** (قیامت) **ایمان نداشته و پیرو هوس‌های خویش است، تو را از آن بازندارد که هلاک می‌شوی** »،

خدا به موسی[ع] می‌فرماید مراقب باش دنیاپرستانی‌که به قیامت عقیده‌ای ندارند تو را نسبت به آن سُست نکنند که در این‌صورت در دنیا به مسیری می‌روی که سرانجامش تباهی است. البتّه این تذکّر نه تنها موسی[ع]، بلکه همه‌ی پیروان او و حتّی مسلمان‌ها را نیز در خطاب دارد.

(۱۷) وَمَا تِلۡكَ بِيَمِينِكَ يَٰمُوسَىٰ .

« **و آن چیست در دست راست تو ای موسی!** »،

دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه سؤال از جانب خدای واقف به همه‌ی امور نه از باب کسب اطّلاع، بلکه از نظر عطف توجّه بوده که ای موسی! از آنچه در دست گرفته‌ای چه شناختی داری؟

دوّم آنکه واژه‌ی «**یَمین** = راست» در اینجا (برخلاف آیه‌ی «**وَ مَاكُنْتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَ لاتَخُطُّهُ بِيَمِينِك** = تو پیش‌از این(قرآن) هیچ کتابی نمی‌خواندی و نه خطّی به دست می‌نوشتی» ـ عنکبوت/۴۸) به معنی مطلق دست نیست، بلکه بنا به عبارت، عصا در دست راست موسی بوده است.

(۱۸) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيۡهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَـَٔارِبُ أُخۡرَىٰ .

«(موسی) **گفت: این عصای من است؛ بر آن تکیه می‌کنم و برای گوسفندانم با آن** (برگ) **می‌ریزم و مرا نیازهای دیگری هم در آن هست** »،

موسی[ع] شناخت خود را از چوبدستش شرح می‌دهد که چنان نیازهایی را برآورده می‌سازد؛ و طبیعتاً ویژگی‌هایی را که برمی‌شمرد متأثّر از زندگی چوپانی او بوده است (و مسلّماً به ذهنش هم خطور نمی‌کرد که ممکن است آن عصا به ماری تبدیل شده اسلحه‌ی رسالت او به سوی فرعون گردد !).

(۱۹) قَالَ أَلْقِهَا يَـٰمُوسَىٰ .

« (خدا) **فرمود: ای موسی، آن را بیفکن!** »،

به نظر می‌رسد که تکرار خطاب «**یا موسی**» از نظر ایجاد اُنس و رفع وحشتِ موسی(ع) بوده است.

(۲۰) فَأَلْقَىٰهَا فَإِذَا هِىَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ .

« **پس** (موسی) **آن را افکند و در دَم آن ماری شد که به سرعت می‌خزید** »،

طبیعی است که با رؤیت آن صحنه موسی(ع) وحشت می‌کند، چنانکه فرموده است «**وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقِّبْ** = (موسی) گریزان پشت کرد و (حتّی) به عقب ننگریست» (قصص/۳۱).

(۲۱) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا ٱلْأُولَىٰ .

« (آنگاه خدا) **گفت: بگیر آن را و مترس که به زودی آن را به شکل نخستین بازآوریم** »،

خداوند موسی(ع) را که از مار شدن عصایش به وحشت افتاده بود، آرام می‌سازد که مترس، به زودی همان قدرت خلاّقی که آن را مار کرد، باز عصای‌اش می‌کند. آیه‌ی شریفه بیانگر سه نکته‌ی مهم است: **اوّل** آنکه نشان می‌دهد انبیاء(ع) جُز در مواردی که به آنها وحی می‌رسید، علم غیب نداشتند که اگر غیراز این می‌بود، موسی(ع) بایدمی‌دانست‌که عصایش مارخواهد شد ونمی‌بایستی از آن می‌ترسید. **دوّم** آنکه (با توجّه به آیه‌ی ۱۳) مشخّص می‌شود عوارض بشری مثل ترس، گاهی بر پیامبران نیز عارض می‌شده است. **سوّم** آنکه به دست می‌آید که انبیاء(ع) ولایت تکوینی و قدرت تصرّف در طبیعت نداشتند و هم از این رو خدا می‌بایستی عصا را مار و مار را عصا می‌کرد و نه موسی!

(۲۲) وَٱضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ ءَايَةً أُخْرَىٰ .

« **و دستت را به گریبانت پیوند؛ سپید** (و روشن) **بی‌آنکه آسیبی دیده باشد، برون آید! که** (این) **نشانه‌ی دیگری است** »،

در سوره‌ی قصص (آیه‌ی۳۲) می‌فرماید: «**أُسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِك** = دستت را در گریبانت ببر». بنابراین، از جمع دو آیه به دست می‌آید که موسی فرمان یافت دست را به گریبان زده و از آنجا زیر بغل برَد. مقطع آیه «**يَدِ بَيْضَاء**» را به عنوان معجزه‌ی دوّم (بعداز مار شدن عصا) به موسی معرّفی می‌نماید.

(۲۳) لِنُرِيَكَ مِنْ ءَايَـٰتِنَا ٱلْكُبْرَى .

« **تا تو را از آیات بزرگ خود بنمایانیم** »،

«لام» تعلیل در ابتدای واژه‌ی «**لِنُرِيَكَ** = تا به تو بنمایانیم» در آیه‌ی شریفه، محذوفی می‌طلبد و به نظر می‌رسد که آن محذوف «فَعَلْنَا هكَذَا = چنین می‌کنیم» باشد (چنین می‌کنیم تا برخی ازآیات بزرگ خود را به تو بنمایانیم).

(۲۴) اِذۡهَبۡ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ .

« به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است »،

با اطمینان بخشی به موسی[ع] به وسیله‌ی معجزات (آیات قبل)، فرمان مأموریّت صادر شده است. موسی[ع] موظّف می‌شود به سوی فرعون رفته او را از سرکشی‌هایش بیم دهد.

(۲۵) قَالَ رَبِّ ٱشۡرَحۡ لِي صَدۡرِي .

« (موسی) **گفت: خداوندا! سینه‌ام را بگشای »،**

مأموریّت در نظر موسی[ع] سنگین می‌آید، لذا ـ در عین اطاعت امرـ از خدا کمک می‌طلبد.

در سوره‌ی زُمَر (آیه‌ی۲۲) می‌فرماید «**اَ فَمَن شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلإسْلامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِن رَبِّهِ** = کسی‌که خدا سینه‌اش را برای اسلام بگشاید، پس او بر نور(بصیرتی) ازجانب خداوندش خواهد بود». در آنجا «**شرح صدر**» به معنی «حق‌پذیری» است، ولی در دعای موسی[ع] ظاهراً درخواست «**شرح صدر**» به معنی «قدرت تحمّل» آمده است.

(۲۶) وَيَسِّرۡ لِيٓ أَمۡرِي .

« و کارم را آسان گردان »،

یعنی مشکلاتی برایم پیش نیاید که در پیشبرد رسالتم دربمانم.

(۲۷و۲۸) وَٱحۡلُلۡ عُقۡدَةٗ مِّن لِّسَانِي . يَفۡقَهُواْ قَوۡلِي .

« و گره از زبانم بگشای » « (در نتیجه) **سخنم را بفهمند »،**

نوشته‌اند موسی[ع] زبانش می‌گرفته و می‌خواسته است که رفع این عیب شود. امّا، به اعتبار «**يَفْقَهُوا قَوْلِی**»، ممکن است دعای موسی بدین‌معنی باشد که خدایا بیان رسا و قابل فهمی به من اعطا کن تا در بیان مقصود درنمانم و مردمان مقاصدم را درک کنند.

(۲۹و۳۰) وَٱجۡعَل لِّي وَزِيرٗا مِّنۡ أَهۡلِي . هَٰرُونَ أَخِي .

« و یاوری از خاندانم برایم قرار ده » **« برادرم هارون را »،**

پس از درخواست تقویت قابلیّت‌های درونی (قدرت تحمّل و روشنی بیان) موسی[ع] تقاضای کمک بیرونی (دستیاری) برای پیشبرد رسالت، از خدا می‌کند؛ و این‌که آن پیامبر هارون را علاوه بر برادر از اهل‌اش خوانده، شاید علاوه بر خویشاوندی حاکی از نوعی سنخیّت فکری و روحی بین دو برادر بوده است.

(۳۱) ٱشۡدُدۡ بِهِۦٓ أَزۡرِي .

« پشتم را به او قوی کن »،

در سوره‌ی قصص (آیه‌ی۳٤) می‌فرماید «**هَارُونُ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّی لِسَانًا** = هارون که او لسانی فصیح‌تر از من دارد». بنابراین ممکن است آیه‌ی ۳۱ طه را چنین در نظر گرفت که موسیؑ بیشتر خواهان پشتیبانی کلامی برادرش دربرابر فرعون بوده است.

(۳۲) وَأَشْرِكْهُ فِیٓ أَمْرِی .

« **و او را در کارم شریک گردان** »،

یعنی، تا با دستیاری هارون ـعلاوه بر پشتوانه‌ی کلامی (آیه‌ی قبل)ـ مشکلات نبوّت بین من و برادرم تقسیم شود و به سهولت حلّ و فصل گردد.

(۳۳و۳۴) كَیْ نُسَبِّحَكَ كَثِیرًا . وَنَذْكُرَكَ كَثِیرًا .

« **تا تسبیح تو بسیار گوییم** » « **و تو را بسیار یاد کنیم** »،

مقصود این است که خدایا با برآوردن این درخواست (نصب هارون به عنوان کمک و پشتیبان من) ما را بسیار ممنون و شاکر خود خواهی ساخت.

(۳۵) إِنَّكَ كُنتَ بِنَا بَصِیرًا .

« **همانا تو به** (احوال) **ما بینایی** »،

یعنی، خداوندا! تو می‌دانی که آنچه می‌گویم عین حقیقت و برطبق صدق است و به مکنونات قلبی و احوال بیرونی‌ام آگاهی.

(۳۶) قَالَ قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَكَ یَـٰمُوسَىٰ .

« (خدا) **فرمود: ای موسی! خواسته‌ات به تو داده شد** »،

مجدّداً خطاب «**یا موسی**» از باب اظهار لطف، در این آیه تکرار شده است. مفاد آیه می‌ر ساند که خداوند درخواست موسیؑ را در مورد دستیاری برادرش هارون، اجابت کرد. چنانکه مذکور است «**وَ وَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِیًّا** = از رحمت خویش برادرش هارون را ـبه پیامبری ـ به او (موسی) عطا کردیم» (مریم/۵۳).

بخش سوّم

(یادآوری مراحم خداوند به موسی[ع] در کودکی و میانسالی)

(۳۷) وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰٓ .

« **و همانا ما بر تو** (ای موسی) **بار دگر منّت نهادیم** »،

واژه‌ی «**منّت**» در آیه‌ی شریفه به معنی «نعمت بخشیدن» و «احسان» آمده است. چنانکه می‌فرماید «**فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً** = (اسیران را) یا بر آنها نعمت بخشیده(و آزاد کنید) و یا فِداء گیرید (و رها سازید)» (محمّد/٤).

متن آیه دنباله‌ی سخن خداوند با موسی[ع] در آیات قبل می‌باشد که پس‌از پذیرش درخواست موسی مبنی بر دستیاری برادرش (آیات ٣٦←٢٩) می‌فرماید الطاف إلهی قبلاً نیز شامل حال تو ای موسی بوده است که در این راستا آیات بعد گویاست.

(۳۸) إِذْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰٓ .

« **آن زمان که به مادرت آنچه را** (که باید) **وحی می‌شد، وحی کردیم** »،

«**وحی**» انواعی دارد و یک نوع آن وحی قلبی و غیرتشریعی است که گاهی نصیب افرادی غیر از پیامبران نیز می‌شود؛ وحی به مادر موسی[ع] از این نوع بوده که مفاد آن در آیه‌ی بعد آمده است.

(۳۹) أَنِ ٱقْذِفِيهِ فِي ٱلتَّابُوتِ فَٱقْذِفِيهِ فِي ٱلْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ ٱلْيَمُّ بِٱلسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ لَّهُۥ وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِيٓ .

« **که او** (طفل‌ات) **را در صندوقی افکن سپس آن** (صندوق) **را به دریا بیفکن تا دریا او را به ساحل اندازد؛ تا دشمن من و دشمن وی او را برگیرد؛ و بر تو** (ای موسی) **محبّتی از** (جانب) **خود** (در دل‌ها) **انداختم تا زیر نظر من ساخته** (و پرورده) **شوی** »،

مفسّران آورده‌اند که مقارن با بارداری مادر موسی[ع] برخی کاهنان مصر، فرعون را از توسعه‌ی نفوذ بنی اسرائیل در کشور برحذر داشته گفتند پسری از آن قوم زاده می‌شود که دستگاه تو را درهم خواهد ریخت. در نتیجه فرعون دستور داد که هر پسری را که از بنی‌اسرائیل به دنیا می‌آید به قتل رسانند و دختران و زنانشان را به کنیزی گیرند (قصص/٤). تا آنکه موسی[ع] زاده شد و خداوند به مادرش وحی کرد که به فرزندت شیر ده و همین‌که از مأموران فرعون احساس خطر کردی، او را در جعبه‌ای نهاده به دریا سپار (قصص/٧). ولی دلیلی از کتاب خدا نداریم که کاهنان مصری غیب می‌دانستند و از نهضت موسی[ع] پیش از

تولّد او خبر داشتند! آنچه به نظر ما می‌رسد این است که فرعون از کثرت بنی‌اسرائیل در مصر که قومی بیگانه بودند، در هراس افتاده بود و در اندیشه‌ی جلوگیری از جمعیّت آنان، اقدام به نسل‌کشی نمود تا خداوند بزرگ، موسی را برای نجات بنی‌اسرائیل مبعوث فرمود.

واژه‌ی «**فَلْيُلْقِهِ**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی إلقاء می‌باشد. یعنی امر و اراده‌ی خدا این بود که پس‌از آنکه مادر موسی طفلش را در صندوقی به دریا افکند، دریا او را به ساحل آورَد و آن طفل در خانه‌ی کسی که دشمن خدا و دشمن بنی‌اسرائیل، بود بزرگ شود (قصص/۷). به قول شاعر :

گر نگهدار من آنست که من می‌دانم　　　شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد!

در مورد «**محبّتی که خدا از موسی**ع **به دلها افکند**» در درجه‌ی اوّل می‌توان عکس‌العمل زن فرعون را هنگام رُؤیت طفل نام برد که با یک نگاه شیفته‌ی وی گردید و گفت «**قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ** = نور چشم من و توست (ای فرعون)» (قصص/۹).

مقطع آیه حاکی از آن است که موسیع تحت نظارت إلهی دوران طفولیّت و جوانی را طی کرد تا به مأموریّت رسالت رسید (هرچند ظاهربینان از واژه‌هایی نظیر «**عَین** = چشم» و «**يَد** = دست» اعضای بدن را برای خدای‌تعالی ـ که بالاتر از این اوصاف است ـ نتیجه گرفته‌اند!).

(۴۰) إِذْ تَمْشِيٓ أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُۥۖ فَرَجَعْنَٰكَ إِلَىٰٓ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَۚ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَٰكَ مِنَ ٱلْغَمِّ وَفَتَنَّٰكَ فُتُونًاۚ فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِيٓ أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَٰمُوسَىٰ .

« **آن زمان که خواهرت به راه افتاد و** (به کسان فرعون) **می‌گفت: آیا شما را به کسی که** (می‌تواند) **او** (طفل) **را سرپرستی** (و دایگی) **کند رهنمون شوم؟ پس** (بدین ترتیب) **تو را به سوی مادرت بازآوردیم تا دیده‌اش روشن گردد و غم مخورد؛ و** (آنگاه که) **شخصی را کشتی، و** (ما) **تو را از آن اندوه رهانیدیم و بارها تو را آزمودیم؛ پس چند سالی در**(بین) **اهل مَدْیَن ماندی و سپس در زمان مقدّر** (به اینجا) **آمدی ای موسی! »**،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که چون جریان آب صندوق حاوی طفل (موسیع) را به سوی کاخ فرعون می‌بُرد، مادر موسیع از دخترش (خواهر موسی) خواست که از پی صندوق برود و از سرانجامش خبر آورد. چنانکه می‌خوانیم «**وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَ هُمْ لَايَشْعُرُونَ** = و (مادر موسی) به خواهرش گفت که از پی او برو؛ پس (خواهر موسیع جریان را پی گرفت و) از دور نگاه‌اش می‌کرد و آنها (فرعونیان) نمی‌فهمیدند» (قصص/۱۱). متعاقباً چنین به نظر می‌رسد که خواهر موسی ـ اطراف کاخ فرعون ـ به مأمورانی برمی‌خورد که به دنبال زن شیرده برای طفل می‌گردند. زیرا نوزاد (که به پستان مادرش عادت داشت ـ قصص/۷) پستان هیچ دایه‌ای را که می‌آوردند نمی‌گرفت. چنانکه مذکور است «**و همه‌ی شیردهندگان**

را بر او (موسی) **از قبل ممنوع ساختیم؛ پس** (خواهر موسی به آنها) **گفت: آیا شما را به سوی خانواده‌ای که او را برایتان بپروراند و خیرخواه‌اش باشد، دلالت کنم؟ پس** (بدین‌ترتیب) **او** (موسی) **را به سوی مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن گردد و غم نخورد و بداند که وعده‌ی خدا حق است**» (قصص/۱۳و۱۲).

بخش بعدی آیه در اشاره به واقعه‌ای است که در میانسالیِ موسی[ع] پیش آمد (سوره‌ی قصص آیه‌ی ١٤ به بعد) و اگر لطف خدا نبود که وی را به مدین و آشنایی با خانواده‌ی یَثْرُون (پدر زن آینده‌اش) نمی‌رساند، چه بسا در معرض خطر و گرفتاری بزرگ می‌بود.

بخش پایانی آیه تذکّر إلهی است که ای موسی! بدآن‌سان خدایت تو را از همه‌ی مخاطره‌ها و بلایا رهانید و سرانجام ـ پس از آزمون‌ها ـ به مقام رسالت برگزیده شدی (پس دلگرم از عنایات إلهی، مسیر رسالت را طی کن). شبیه این مطلب را خداوند در مورد پیامبر اسلام[ص] در سوره‌ی ضُحَی فرموده که «**أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى . وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى . وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى** = آیا (خدا) تو را یتیم نیافت و مأوی بخشید؟ و گمراه یافت پس هدایت کرد، و نیازمندت یافت و بی‌نیازت ساخت» سپس آیات شریفه به نتیجه‌گیری می‌رسد که «**فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ . وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ . وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** = پس با یتیم خشونت مکن و بر فقیر بانگ مزن و از موهبت خداوندت سخن گوی» که این نصایح به عموم پیروان تسرّی دارد، زیرا هرکس اگر در زندگی‌اش بیاندیشد، کم و بیش درمی‌یابد که چگونه ـ در مراحل مختلف ـ الطاف إلهی به سراغش آمده و او را در مهلکه‌ها حفظ کرده است.

(۴۱) وَٱصۡطَنَعۡتُكَ لِنَفۡسِي .

« **و** (بدآن سان) **تو را برای** (رسالت) **خود ساختم** (و پروردم) »،

یعنی، نصب انبیاء به نبوّت بی‌مقدّمه وبی‌ریشه نبوده و پس از طی مراحل و رسیدن به استحقاقِ لازم پیش می‌آمده است.

(۴۲) اِذۡهَبۡ أَنتَ وَأَخُوكَ بِـَٔايَٰتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكۡرِي .

« (اکنون) **تو و برادرت با نشانه‌های من روانه شوید و در یاد من سستی مکنید** »،

مراد از «**نشانه‌ها**» دراینجا، همان معجزات یعنی **مار شدن عصا** و «**يَدِ بَيْضاء**» (آیات ۲۳→۲۰)بوده است. خداوند تأکید می‌نماید که در این مأموریّت بزرگ، یاد من بسیار کنید و البتّه نیروبخش انسان در جریان هر کار صعب و دشوار، یاد خدا و توکّل بر اوست.

(۴۳) اِذۡهَبَآ إِلَىٰ فِرۡعَوۡنَ إِنَّهُۥ طَغَىٰ .

« **به سوی فرعون بروید که همانا او طغیان کرده است** »،

منظور از «**طغیان**» دراینجا تجاوز از حدود إلهی ـ انسانی است. چنانکه فرعون به جای بندگی خدا، ادّعای خدایی داشت و به عوض آنکه پادشاه عادلی باشد، رو به ظلم و ستمگری رفته بود.

(۴۴) **فَقُولَا لَهُۥ قَوۡلٗا لَّيِّنٗا لَّعَلَّهُۥ يَتَذَكَّرُ أَوۡ يَخۡشَىٰ .**

« **و به او سخن نرم بگویید شاید که پند پذیرد یا بیم دارد** »،

علی‌رغم تصریح بر «**طغیان**» فرعون (آیه‌ی قبل) تأکید می‌نماید که بدون خشونت و با خیرخواهی و منطق با آن پادشاه جبّار سخن بگویید. از این‌گونه آیات باید سلیقه‌ی خدا را در برخورد با ظالمان عالَم شناخت. می‌گویند «**قَول لَیّن**» دو جنبه دارد: (**۱**) سخن را به ملایمت و ادب گفتن و (**۲**) سخن را در حدّ درک و فهم مخاطب اظهار داشتن.

در ارتباط با مقطع آیه، شایان توجّه است که البتّه خدا می‌دانسته فرعون، نه پند خواهدگرفت و نه از خدا خواهد ترسید؛ بنابراین واژه‌ی «**لَعَلَّ** = شاید» از نظر موسی[ع] و هارون[ع] بوده که شما به این امید بروید که شاید بتوانید آن طاغی را هدایت نمایید؛ و از «**يَتَذَكَّرُ أو يَخْشَى**» به دست می‌آید که انسان معمولاً از دو راه هدایت می‌شود: یا طی رجوع به عقل و شناخت مصلحت؛ و یا ترس از خطر و احتمال ضرر. البتّه کسی که از خدا بترسد و احتمال خطرهم بدهد، رفته رفته عقل پنهانش نیز ظاهر شده و در رفتارش اثر می‌گذارد.

(۴۵) **قَالَا رَبَّنَآ إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفۡرُطَ عَلَيۡنَآ أَوۡ أَن يَطۡغَىٰ .**

« **گفتند: خداوندا! همانا ما خوف داریم که او بر** (عذاب) **ما پیشی گیرد یا طغیان ورزد** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، موسی و هارون در پیشگاه خدا اظهار نگرانی می‌کنند که ما بیم آن داریم که پیش‌از آنکه بتوانیم صحبتی کنیم، فرعون دستور دهد ما را (به‌خاطر همان موضوع قتل ـ آیه‌ی۴۰) دستگیر کرده به قتل رسانند یا تحت ضرب و شکنجه قرار دهند (و در نتیجه نتوانیم رسالت تو را ای خدای بزرگ، اداء کنیم).

(۴۶) **قَالَ لَا تَخَافَآۖ إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ .**

« (خدا) **فرمود: مترسید، همانا من با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم** »،

البتّه «**إِنَّنِي مَعَكُمَا** = من با شمایم» در اینجا همراهی خدا با موسی و هارون ازحیث احاطه‌ی تکوینی نیست ـ که از این حیث خدا با همه می‌باشد ـ بلکه عبارت مذکور، مفهوم یاری و پشتیبانی دارد. خداوند پیامبرانش را متذکّر می‌سازد که ترس به خود راه مدهید که من پشتیبان شما بوده و همه چیز را می‌بینم و می‌شنوم.

بخش چهارم

(موسی[ع] و هارون[ع] در برابر فرعون)

(۴۷) فَأْتِيَاهُ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ ۖ قَدْ جِئْنَٰكَ بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّكَ ۖ وَ ٱلسَّلَٰمُ عَلَىٰ مَنِ ٱتَّبَعَ ٱلْهُدَىٰٓ .

« **پس** (ای موسی و هارون) **به نزد او** (فرعون) **بروید و بگویید: همانا ما دو** (نفر) **فرستادگان خدای توییم؛ پس بنی‌اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان مکن؛ به راستی ما نشانه** (معجزه)**ای از خداوندت نزد تو آورده‌ایم؛ و درود بر کسی که پیرو هدایت شد** »،

پس از موافقت إلهی با درخواست موسی[ع] مبنی بر دستیاری هارون (آیات قبل) آیات این بخش ماجرای حضور آنان در دربار فرعون و حوادثی را که پیش آمد، منعکس کرده است.

آیه‌ی فوق ـ مشعر بر درخواست موسی[ع] و هارون[ع] از فرعون ـ متضمّن چند نکته است:

اوّل آنکه تصریح می‌نمایند ما پیام‌آورِ آن مقامی هستیم که خدای توست.

دوّم درخواست نجات مردم که این قوم بنی‌اسرائیل را که آن‌همه می‌آزاری، عذاب مکن و با ما بفرست.

سوّم آنکه حاضریم ادّعای «نبوّت» را با ارائه‌ی معجزه‌ای نشان دهیم.

و بالأخره **چهارم** نصیحت و تذکّر که ای فرعون! اگر می‌خواهی ایمن بمانی، بدان که ایمنی از آنِ کسی است که راه هدایت را پیش گیرد.

(۴۸) إِنَّا قَدْ أُوحِىَ إِلَيْنَآ أَنَّ ٱلْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ .

« **همانا بر ما وحی شده است که بر کسی که تکذیب** (حق) **کرده و پشت نماید، عذاب می‌رسد** »،

موسی و هارون ـ بر طبق دستور خداوند ـ پس‌از طرح درخواست و تذکّر و نصیحت (مقطع آیه‌ی قبل) اتمام حجّت می‌کنند که ای فرعون اگر خواسته‌ی ما را اجابت نکنی، خدا فرموده که گرفتار عذاب خواهی شد.

(۴۹) قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَٰمُوسَىٰ .

« (فرعون) **گفت: ای موسی! خداوند شما** (دو تن) **کیست؟** »،

البتّه این سؤال از سر انکار بود و جنبه‌ی حقیقت‌جویی نداشت. در واقع فرعون می‌گوید که من جُز خود خدایی نمی‌شناسم؛ آن خدایی که شما می‌گویید ازجانب او آمده‌اید کیست؟ خطاب مستقیم به موسی است، ولی در خلال سخن از هارون هم یاد شده است.

(۵۰) قَالَ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ .

« (موسی) **گفت: خداوند ما همان کس است که به هرچیزی خلقت** (در خور)**اش را عطا کرده، سپس هدایت نموده است** »،

یعنی، خداوند ما همان خالق ماست؛ جُز او صاحب اختیاری نداریم و خدایمان نه تنها همه چیز را «خلق» کرده، بلکه به علاوه همه را «هدایت» نموده است. به تعبیر دیگر: خداوند لوازم و ابزار زندگی هرموجودی را به او بخشیده و روش کاربُرد آنها را نیز به او آموخته است. بدین‌ترتیب منظور از «هدایت» در اینجا هدایت عام و تکوینی است، نه هدایت تشریعی. بدین‌معنی که هر موجودی بر طبق قوانین مقدّر جهان، برای طی طریق در مسیر زندگانی متناسب خود ـ علاوه بر تجهیز قُوا و ابزار لازم ـ «هدایت» شده است.

(۵۱) قَالَ فَمَا بَالُ ٱلۡقُرُونِ ٱلۡأُولَىٰ .

« (فرعون) **گفت: پس حال** (و روز) **نسل‌های پیشین چه می‌شود؟** »،

یعنی ای موسی! تو که می‌گویی هرکه راه هدایت را تکذیب کند عذاب می‌بیند (آیه‌ی۴۸) پس تکلیف گذشتگان که عذاب نشدند و مردند چه می‌شود؟ و یا ممکن است منظور فرعون این بوده که ای موسی اگر تو از سوی آفریدگار تمام موجودات و هدایتگر همگان آمده‌ای، پس از احوال اقوام گذشته به تفصیل به من خبر ده، چون خداوند تو باید همه را بشناسد و از همه چیز آگاه باشد.

(۵۲) قَالَ عِلۡمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَٰبٖۖ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى .

«(موسی) **گفت: علم آن نزد خداوندم در کتابی** (لوح محفوظ) **است؛ خدایم نه** (چیزی را) **گُم می‌کند و نه از یاد می‌برد** »،

یعنی علم و آگاهی از احوال اقوام گذشته ـ که تکلیفشان چه می‌شود ـ در علم خداست و به نظر می‌رسد مقصود از «**کتاب**» همان لوح محفوظ یا «نقشه‌ی علمی خلقت» باشد. بدین‌معنی که خداوند حساب همه را در آنجا ثبت و ضبط کرده و بنابراین مشرکان پیشین از دائره‌ی حسابگری خدا خارج نخواهند شد.(۱)

یا ممکن است مقصود موسی‌ع این بوده که علم به احوال گذشتگان را خداوند ثبت و ضبط فرموده و پرونده‌ی همگان نزد اوست و کار من، ابلاغ رسالت است، نه آگاهی از غیب!

(۵۳) ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ مَهۡدٗا وَسَلَكَ لَكُمۡ فِيهَا سُبُلٗا وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّن نَّبَاتٖ شَتَّىٰ .

«**همان**(خدایی)**که زمین را برای شما** (همچــون) **گهواره‌ای** (محلّ آسایـش) **قرار داد و برایتان ـ در آن ـ**

(۱) ـ چنانکه امروزه نیز خیلی‌ها مطرح می‌سازند که: این‌همه مردم کافر در دنیا بوده و هستند و نه تنها هیچ‌گاه عذاب نشدند، بلکه چه بسا زندگی مرفّهی نیز داشته‌اند. قرآن در آیه‌ی فوق ـ از زبان موسی‌ع ـ به این شُبهه‌ی عمومی پاسخ می‌دهد که خداوند حساب همه را دارد و روزی خواهد رسید که تکلیف نهایی همگان را روشن خواهد ساخت.

راه‌ها کشیده است و از آسمان آبی (باران) **نازل ساخت و به آن** (آب) **انواعی از رویدنی‌های گوناگون برون آوردیم »،**

پس از پاسخ به سؤال فرعون، آیه‌ی فوق، به اصل سخن در ارتباط با خداوند و تدبیر او در نظام عالم بازگشته نعمت‌های گوناگون إلهی را در جهان، برشمرده است.

واژه‌ی «**أزواج**» در آیه به معنی «انواع» است و **شَتَّى** (گوناگون) صفت ازواج شمرده می‌شود و آیه‌ی شریفه پذیرایی طبیعت را از آدمی به فرمان خدا، بیان می‌دارد.

(۵۴) **كُلُوا۟ وَٱرْعَوْا۟ أَنْعَـٰمَكُمْ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّأُو۟لِى ٱلنُّهَىٰ .**

« (از این نعمت‌ها) **بخورید و چهارپایانتان را بچرانید؛ به تحقیق در این‌ها آیاتی برای خردمندان است »،**

منظور از «**أُولِی النُّهَی**» کسانی است که دارای آن نیروی عقلانی شده‌اند که آنها را از زشتی‌ها بازمی‌دارد و عاقبت‌اندیش می‌کند. می‌فرماید چنین کسانی آیات و حکمت‌های خدا را در طبیعت به روشنی می‌بینند (و به ارتقاء و کمال روحی می‌رسند).

(۵۵) **مِنْهَا خَلَقْنَـٰكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ .**

« **از این** (زمین) **شما را آفریدیم و در همان شما را بازمی‌گردانیم و بار دگر ــ از همان ــ بیرونتان آوریم »،**

در آیه‌ی شریفه از حیات و مرگ و رستاخیز آدمی سخن رفته و حیات مجدّد انسان را به آفرینش آغازین او مثل و مانند کرده است.

بخش پنجم

(ارائه‌ی معجزات به فرعون)

(۵۶) وَلَقَدْ أَرَيْنَـٰهُ ءَايَـٰتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ .

« **و به تحقیق همه‌ی آیات** (معجزات) **خود را** (که به موسی داده بودیم) **به او** (فرعون) **نشان دادیم؛ پس او** (آنها را) **تکذیب کرد و** (از ایمان به موسی) **سر باز زد** »،

به دنبال آیات قبل در اشاره به حکمت‌های خداوند در طبیعت و سخن از مبدأ و معاد، آیات شریفه مجدّداً به ادامه‌ی داستان موسی^ع و فرعون پرداخته است.

آیه‌ی فوق روحیّه‌ی حقیقت‌ستیزی فرعون را نشان می‌دهد؛ می‌فرماید فرعون عَلَی‌رغم رؤیت همه‌ی معجزات، از ایمان خودداری کرد.

(۵۷) قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَـٰمُوسَىٰ .

« (فرعون) **گفت: ای موسی! آیا نزد ما آمده‌ای تا ـ با سحرت ـ ما را از سرزمینمان بیرون رانی؟!** »،

تمام طواغیت عالَم در برابر حرف حساب تهمت می‌زنند. در برابر دعوت موسی^ع به ایمان به خدا و ترک آزار بنی‌اسرائیل و رهاسازی آنها، فرعون می‌گوید تو با جادویی که آورده‌ای خیال براندازی داری و می‌خواهی سلطنت ما را ساقط کنی و سرزمین ما را از ما گرفته و ما را از ملک خود برانی و بنی‌اسرائیل را به رهبری خود بر مسند حکومت بنشانی!

(۵۸) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِۦ فَٱجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُۥ نَحْنُ وَلَآ أَنتَ مَكَانًا سُوًى .

« **پس ما قطعاً سحری همانند آن برایت می‌آوریم؛ بنابراین میان ما و خودت، موعدی را که ـ نه ما و نه تو از آن تخلّف ورزیم ـ در جایگاهی هموار** (منظر عام) **قرار ده** (تا به مقابله به مثل پردازیم!)»،

ظاهراً آوازه‌ی معجزات موسی^ع (اعراف/۱۰۸←۱۰۵) در محیط پیچیده بود و فرعون و دستگاهش نمی‌توانستند آن را ـ صرفاً با اتّهاماتی ـ پس زَنَند، بلکه خود را ملزم به خُنثی‌سازی می‌دیدند (اعراف/۱۱۲←۱۰۹). از این رو فرعون به موسی^ع می‌گوید ـ با این بساطی که به راه انداخته‌ای ـ من هم جادویی از همان ردیف که تو آورده‌ای برایت می‌آورم تا بدانی که ساحرتر از تو هم وجود دارد. منظور از «**مَكَانًا سُوًى**» به قول اکثر مفسّران (از جمله صاحب مجمع البیان) زمینی مسطّح و هموار است تا همگان بتوانند شاهد و ناظر باشند.

(۵۹) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ ٱلزِّينَةِ وَأَن يُحْشَرَ ٱلنَّاسُ ضُحًى .

« (موسی) **گفت: موعدتان روز زینت** (جشن) **باشد، و آن** (هنگامی) **که مردم ـ پیش از ظهر ـ گرد می‌آیند** »،

موسی[ع] موقع را ـ برای روشن شدن اذهان همگان ـ مغتنم شمرده بلافاصله تعیین موعد می‌کند.

«**يَوْمُ الزِّينَةِ** = روز آرایش و زیور» در اشاره به یکی از اعیاد مصریان است که کوی و برزن را در آن روز آذین می‌بستند و با جامه‌های نو به شادی می‌پرداختند.

(۶۰) **فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُۥ ثُمَّ أَتَىٰ .**

« **پس فرعون برفت و** (همه‌ی) **ترفند خود را گرد آورد و سپس** (به وقت موعود در محل) **بیامد** »،

آیه‌ی شریفه در اشاره به وقایعی است که در دیگر سوره‌ها (ازجمله اَعراف و شُعراء) شرح داده شده است: اینکه فرعون از همه جا ساحران را برای رویارویی با موسی[ع] فرا خواند و به آنها وعده‌ی پاداش بزرگ در صورت پیروزی داد. (اعراف/۱۱٤ و یونس/۷۹).

(۶۱) **قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا۟ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُم بِعَذَابٍ ۖ وَقَدْ خَابَ مَنِ ٱفْتَرَىٰ .**

« (پیش از شروع) **موسی به آنان** (ساحران) **گفت: وای بر شما! بر خدا دروغ مبندید که شما را با عذابی** (سخت) **هلاک گرداند و بی‌گمان هرکه دروغ بندد، نومید می‌شود** »،

آیه‌ی فوق و آیات بعد، صحنه‌ی رویارویی موسی[ع] را با ساحران و فرعونیان در میدان بزرگِ شهر، شرح می‌دهد.

موسی[ع] در آغاز به نصیحت و انذار ساحران می‌پردازد که مراقب باشند، خداوند ناظر است و مبادا به خدا دروغ بندند که سرانجامش نومیدی از رحمت او است.

(۶۲) **فَتَنَٰزَعُوٓا۟ أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا۟ ٱلنَّجْوَىٰ .**

« **پس** (ساحران) **بین خود در کارشان به نزاع پرداختند و نجوا**(یشان) **را پنهان داشتند** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که انذار موسی[ع] (آیه‌ی قبل) عدّه‌ای از ساحران را تحت تأثیر قرار داد و ولوله‌ای بین آنها ایجاد کرد؛ لذا در کار خود به شک افتاده بودند، ولی ـ از ترس فرعون ـ چون و چراهایشان را از اذهان عمومی پنهان می‌داشتند.

(۶۳و۶۴) **قَالُوٓا۟ إِنْ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ يُرِيدَانِ أَن يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ ٱلْمُثْلَىٰ . فَأَجْمِعُوا۟ كَيْدَكُمْ ثُمَّ ٱئْتُوا۟ صَفًّا ۚ وَقَدْ أَفْلَحَ ٱلْيَوْمَ مَنِ ٱسْتَعْلَىٰ .**

« **گفتند: همانا این دو** (موسی و هارون) **بی‌شک ساحرند؛ همی‌خواهند که شما را ـ به سحر خود ـ از سرزمینتان بیرون رانند و آئین برتر شما را براندازند** » « **پس** (همه‌ی فنّ و) **مکر خود را جمع کنید، سپس به** (یک) **صف پیش آیید و همانا امروز رستگار کسی است که فائق آید** »،

آیات فوق نشان می‌دهد که بعد از مجادلات (آیه‌ی قبل) سرانجام منطق دنیاپرستان بین ساحران فائق آمد و تصمیم به رویارویی با موسی گرفتند (هرچند برخی مفسّران مفاد این آیات را به فرعونیان نسبت داده‌اند).

در آیات فوق ساحران خود را قانع می‌سازند که مطمئن باشید موسی و هارون نیز به مانند شما ساحرند و اکنون شما می‌روید تا مقرّب فرعون شوید و اگر آنها غلبه کنند، شما و فرعون هردو به زمین می‌خورید و به علاوه طریقه‌ی والای شما ـ که فرعون‌پرستی است ـ از بین می‌رود؛ پس همه‌ی قُوا و مهارت‌های خود را جمع کنید و متّحد و متّفق به میدان آیید که امروز «برنده» موفّق می‌شود.

(۶۵) قَالُواْ يَـٰمُوسَىٰٓ إِمَّآ أَن تُلْقِيَ وَإِمَّآ أَن نَّكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ .

« (ساحران) **گفتند: ای موسی! آیا تو می‌افکنی و یا** (ما) **نخستین کسی باشیم که می‌افکند؟** »،

یعنی ای موسی برای ما تفاوتی ندارد، تو شروع می‌کنی یا ما شروع کنیم؟

(۶۶) قَالَ بَلْ أَلْقُواْۖ فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ .

« (موسی) **گفت: بلکه شما بیافکنید؛ پس آنگاه ـ از** (اثر) **سحرشان ـ چنان به خیال او** (موسی) **آمد که آنها** (ریسمان‌ها و عصاهایی که ساحران افکنده بودند) **به شتاب می‌خزند** »،

در سوره‌ی اعراف (آیه‌ی۱۱٦) آمده که ساحران «**سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاس** = چشم مردم را سحر کردند»، یعنی در فکر مردم القاء کردند که آنچه می‌بینند مارهایی است که حرکت می‌کند. آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که این تلقین (یا هیپنوتیزم) حتّی در موسیؑ هم مؤثّر افتاد.

(۶۷) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِۦ خِيفَةً مُّوسَىٰ .

« **پس موسی در نفس خود هراسی احساس کرد** »،

ظاهر آیه‌ی شریفه می‌رساند که موسیؑ نیز همچون مردم عادی تحت تأثیر عوامل انسانی قرار گرفت. امّا از امام علیؑ در نَهج البَلاغه (خطبه‌ی چهارم) آمده که ترس موسی از گمراهی مردم بود، زیرا احساس کرد اگر وی هم عصای خود را بیافکند و تبدیل به مار گردد، مردم تفاوتی بین دو پدیده نمی‌بینند و به این نتیجه می‌رسند که موسی نیز ساحری مانند دیگر ساحران است (**لَمْ يُوجِسْ مُوسَى** عَلَيْهِ السَّلامُ **خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ، بَلْ أشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُهّالِ وَ دُوَلِ الضَّلال**).

(۶۸) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْأَعْلَىٰ .

« (به او) **گفتیم: مترس که همانا تو برتری** »،

آیه‌ی شریفه بیانگر اِمداد إلهی به پیامبرش، در آن موقعیّت بحرانی است. خداوند به پیامبر خود اطمینان می‌بخشد که آنچه به دست تو انجام می‌گیرد، سحر آنها را خنثی خواهد ساخت.

(۶۹) وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوٓاْۖ إِنَّمَا صَنَعُواْ كَيْدُ سَـٰحِرٍۖ وَلَا يُفْلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ .

« **و آنچه را در دست راستت داری** (عصایت) **بیفکن که آنچه را ساخته‌اند فرو بَرَد؛ همانا چیزی‌که ساخته‌اند مکر ساحر است و ساحر به هرجا که درآید کامیاب نمی‌شود** »،

آیه‌ی شریفه فرق بین معجزه (که از مشیّت إلهی سرچشمه می‌گیرد) و سحر را (که از قُوای بشری است) بازگو کرده است. سحر متّکی به قدرت محدود انسان‌هاست ولی معجزه امری واقعی و متّکی به قدرت نامحدود إلهی است. موفّقیّت ساحران بسته به نفوذپذیری انسان‌هاست و از این رو چنین نیست که ساحران در هرموقعیّتی، لزوماً فائق آیند؛ بلکه در رویارویی با مأموران إلهی همواره شکست می‌خورند.

(۷۰) فَأُلْقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ هَٰرُونَ وَمُوسَىٰ .

« **پس** (با دیدن آن صحنه) **ساحران به سجده درافتادند؛ گفتند: به خدای هارون و موسی ایمان آوردیم** »،

ساحران چون خود اهل سحر بودند، تفاوت بین سحر و معجزه را فوراً فهمیدند و از آنجا که از ابتدا در مورد حقّانیّت کارشان دربرابر پیامبر إلهی مردّد بودند (آیات۶۱و۶۲) بلافاصله از اینکه می‌خواستند در مقابل اراده‌ی خدا قد علم کنند، شرمنده شدند (اعراف/آیات ۱۲۰ به بعد).

(۷۱) قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُۥ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ ۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِى عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ ۖ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِى جُذُوعِ ٱلنَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَآ أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ .

« (فرعون که شاهد صحنه بود) **گفت: آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟! همانا او** (موسی) **بزرگ شماست که به شما سحر آموخته؛ پس به یقین دستان و پاهای شما را ـ به خلاف** (یکدگر) **ـ قطع می‌کنم و بر تنه‌های درخت خرما به دارتان می‌آویزم و البتّه خواهید دانست که عذاب کدام‌یک از ما** (من یا خدای موسی) **شدیدتر و پایدارتر است** »،

فرعون چون دربرابر واقعیّت درماند، چاره‌ای جُز این برای خود نمی‌دید که ـ به شیوه‌ی همه‌ی مستبدّان ـ ساحران را به توطئه‌ی سیاسی علیه حکومت متّهم کند و بگوید که شما از قبل با رئیس خود موسی تبانی کرده بودید که در این هنگامه‌ی عمومی او را برحق جلوه دهید!

همه‌ی زورگویان تاریخ نیز اگر صریحاً نگویند، ولی عملاً انتظار دارند که مردم فقط به آنچه آنها می‌گویند عقیده و ایمان داشته باشند. مضافاً به مانند همه‌ی جبّاران که هرمخالفتی را «توطئه» می‌نامند فرعون نیز کار موسیؑ و هارونؑ را توطئه خوانده به آن ساحران بیچاره تهمت می‌زند که شما نیز دست دردست آنها داشته‌اید و تهدید می‌نماید که دست و پایتان را برخلاف یکدیگر قطع می‌کنم(۱) و بر درخت تنومند و بلند خرما به دارتان می‌کشم. و آن‌وقت (دربرابر گفته‌ی موسی که ساحران را از عذاب إلهی برحذر داشته بود ـ آیه‌ی۶۱) می‌فهمید که عذاب من شدیدتر است یا عذاب خدای موسی!

(۷۲) قَالُواْ لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَآءَنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلَّذِى فَطَرَنَا ۖ فَٱقْضِ مَآ أَنتَ قَاضٍ ۖ إِنَّمَا تَقْضِى هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَآ .

(۱) ـ مجازات مزبور را که ظاهراً حُکّام قدیم درحقّ مخالفان خود اجرا می‌کردند، در قرآن با گزینه‌ها و تبصره‌هایی، در حقّ جانیان قهّار همچون قُطّاع الطّریق، در آیه‌ی۳۴و۳۳ سوره‌ی مائده آورده است.

« (ساحران) **گفتند: ما هرگز تو را** (ای فرعون!) **بر آنچه از دلایل روشن به سویمان آمد و** (بر) **آن‌کس که ما را آفرید، ترجیح نمی‌دهیم؛ پس حکم کن هرآنچه که حکم کننده‌ای؛ جُز این نیست که تو** (فقط) **در این حیات دنیا حکم می‌کنی** »،

در ترجمه‌ی فوق از آیه حرف «واو» بر سر واژه‌ی «**ٱلَّذِي**»، واو عطف گرفته شده است، ولی بعضی آن را واوِ قسم گرفته آیه را چنین ترجمه کرده‌اند که «قسم به آن‌کس که ما را آفرید، هرگز تو را (ای فرعون) دربرابر دلائل روشنی که بر ما آمد، اختیار نمی‌کنیم ... ».

(۷۳) إِنَّآ ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغۡفِرَ لَنَا خَطَٰيَٰنَا وَمَآ أَكۡرَهۡتَنَا عَلَيۡهِ مِنَ ٱلسِّحۡرِۗ وَٱللَّهُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ .

« **همانا ما به خداوندمان ایمان آوردیم تا گناهانمان و سحری که ما را بر آن واداشتی، بر ما ببخشاید و خدا** (از تو) **بهتر و پاینده‌تر است** »،

نگاه اوّلیّه به آیه کُلّاً به دست می‌دهد که ساحران توبه‌کار ـ در پرتو توکّل بر خداوند ـ نه تنها از تهدید فرعون بیمی به خود راه ندادند، بلکه به استغفار از گذشته‌ی خود پرداختند و در این راستا (چنانکه مقطع آیه می‌نماید) تصریح نمودند که تو ای فرعون می‌میری و می‌روی و خداست که باقی می‌ماند و هیچ‌آدم عاقلی فانی را به باقی ترجیح نمی‌دهد.

امّا با نگاه دقیق‌تر، بخش اوّل آیه محتاج تأمّل می‌باشد. زیرا آیات ٦٣ و٦٤ نشان می‌دهد که فرعون ساحران را وادار به رویارویی با موسی نکرد و آنها خود سرانجام ـ تحت تأثیر نفسانیّات ـ تصمیم به این‌کار گرفتند (هرچند فرعون به آنها وعده‌ی تقرّب به خود داده بود). در تفسیر نمونه می‌گوید «هیچ دلیلی دردست نیست که ساحران از آغاز مجبور به پذیرش دعوت فرعون نبودند، بلکه آیه‌ی **يَأۡتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٖ** = بروند و ساحران علیم را نزد تو بیاورند (شُعَراء/٣٧) می‌رساند که آنها از ابتدا ملزم به پذیرش آن‌دعوت بودند». ولی این مطلب صحیح نیست زیرا افرادی که شغلشان جادوگری است نباید هیچ دعوتی را برای هنرنمایی و رونق کار خود ازدست بدهند. بنابراین هیچ‌دلیلی دردست نیست که ساحران را به زور آورده بودند. تفسیر نمونه ادامه می‌دهد «این احتمال نیز داده شده است که در اوّلین برخورد با موسی این-فکر برای ساحران پیش آمد که موسی حق است و بنابراین باهم به جرّ و بحث پرداختند (**تَنَٰزَعُوٓا** = آیه‌ی٦٢)، فرعون و دستگاهش از این جرّ و بحث آگاه شدند و آنها را وادار به اجرای سحر کردند». این سخن نیز درست نیست، زیرا آیات ٦٣ و ٦٤ نشان می‌دهد که بالأخره، بعداز جرّ و بحث ها، ساحران خود تصمیم به اجرای سحر دربرابر موسیؑ گرفتند و اجباری ازجانب فرعون در کار نبوده است.

امّا چنانچه به تفاسیر سَلَف مراجعه شود، مسئله به آسانی حل می‌شود. طبری می‌گوید فرعون، مانند برخی از جبّاران، مردم را طبقه‌بندی کرده بود و عدّه‌ای موظّف بودند سحر بیاموزند چنانکه عدّه‌ای ملزم بودند دبیر و سرباز و غیره شوند. از این‌رو ساحران در آیه‌ی فوق می‌گویند ما از ابتداء راضی نبودیم برویم ساحر شویم و دستگاه تو ای فرعون ما را به این‌کار واداشت.

(۷۴) إِنَّهُۥ مَن يَأْتِ رَبَّهُۥ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُۥ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ .

« به راستی هرکه گنهکار، سوی خداوندش آید، برای او جهنّمی است که نه درآن می‌میرد و نه زنده می‌ماند »،

در اینجا نقل وقایع به سخن خداوند، خاتمه می‌یابد و از آیه‌ی فوق تا انتهای این بخش، خدا سخن گفته است.

ضمیر «هاء» در «**إِنَّهُ**» در متن آیه، ضمیر شأن[1] است و در ترجمه نمی‌آید.

در اینکه آیا فرعون تهدید خود را در مورد ساحران عملی ساخت یا خیر، قرآن ساکت است ولی طبری می‌گوید «آنها صبح ساحر بودند و شب شهیدان نیکو»؛ و بنا به اشاره‌ی آیه‌ی فوق آنها سعادتمند از دنیا رفتند و محتوای آیه، وعده‌ی عذاب جاودان به کسانی است که فرصت پاک شدن و کسب درجات معنوی را در دنیا از دست داده و گناهکار به سوی خدای خویش می‌روند. مقصود از «**لَایَمُوتُ فِیهَا وَ لَایَحْیی**» دست و پا زدن بین مرگ و زندگی است که مصیبت بزرگی است (مردن و زنده شدنِ مکرّر).

(۷۵و۷۶) وَمَن يَأْتِهِۦ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلدَّرَجَٰتُ ٱلْعُلَىٰ . جَنَّٰتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَآءُ مَن تَزَكَّىٰ .

« و آنکه در حال ایمان ـ که کارهای شایسته انجام داده باشد ـ به نزد او آید، پس برای آنان درجاتِ والا (مهیّا) **است» « بهشت‌های ماندگار که نهرها از زیر آنها جاری است و در آن جاویدند؛ و این است پاداش آنکه پاک شد»،**

بر طبق صنعت مقابله بعد از سخن از فرجام ناگوار گنهکاران، از سرانجام نیک مؤمنان نیکوکار سخن آورده است. می‌فرماید عاقبت نیک از آنِ کسانی است که از مهلت عمر برای رسیدن به ایمان صحیح و عمل صالح استفاده کردند و از این‌طریق خود را شایسته‌ی مراحم و رضوان إلهی ساختند.

(۱) ـ ضمیر شأن به منظور تأکید و عطف توجّه خواننده و استواری کلام به کار می‌رود.

بخش ششم

(نجات بنی‌اسرائیل و غرق فرعونیان در دریا)

(۷۷) وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِى فَٱضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِى ٱلْبَحْرِ يَبَسًا لَّاتَخَـٰفُ دَرَكًا وَ لَاتَخْشَىٰ .

« **و همانا به سوی موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه** (از مصر) **حرکت ده و راهی خشک در دریا برای آنها بگشای؛ نه از فرارسیدن** (فرعونیان) **بیمی داشته باش و نه هراسی** (از غرق شدن) »،

واژه‌ی «**إسراء**» به معنی «حرکتِ در شب» می‌باشد.

آیه‌ی شریفه حوادثی را پشت‌سر گذاشته که در سُوَر دیگر چون اَعراف آمده است. حوادثی به مانند خون شدنِ آب آشامیدنی و هجوم ملخ‌ها و شپش‌ها و غورباغه‌ها (اعراف/۱۳۳) که هیچ‌یک منجر به تنبّه فرعون و اشراف قومش نگردید (اعراف/۱۳۵و۱۳٤). به دنبال آن‌حوادث خداوند به موسی‌ع امر می‌کند که بنی‌اسرائیل را شبانگاه از مصر به سوی بیت‌المقدّس حرکت دهد.

در مورد «**فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِى الْبَحْرِ يَبَسًا** = راهی خشک در دریا برای آنها بگشای»، شایان توجّه است که «ضَرْب در أرض» به معنی مسافرت می‌باشد، چنانکه می‌فرماید «**وَ اِذَا ضَرَبْتُمْ فِى الاَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَن تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاة** = و چون در زمین سفر کنید، گناهی بر شما نیست که کوتاه کنید از نماز» (نساء/۱۰۱). بنابراین مقصود از خطاب به موسی‌ع را که «راهی خشک در دریا بگشای» می‌توان به این‌صورت دانست که با عصایت به دریا بزن تا راه خشکی برای پیشبرد سفر پیدا کنی؛ خصوصاً آنکه می‌خوانیم «**فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ** = به موسی وحی کردیم عصای خویش به دریا بزن؛ پس (دریا) بشکافت و هر پاره‌ای چون کوهی بزرگ بود[1]» (شعراء/۶۳)

(۷۸) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِۦ فَغَشِيَهُم مِّنَ ٱلْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ .

« **پس فرعون با سپاهش از پی ایشان روان شدند و دریا آنان را فروگرفت و پوشانید** »،

---

(۱) ـ همانگونه که می‌دانیم موسی‌ع بر طبق دستور إلهی بنی‌اسرائیل را حرکت داد. امّا فرعونیان خبر شده و به تعقیبشان پرداختند. در ساحل دریا، بنی‌اسرائیل راه برگشت و پیش‌روی نداشتند، در مقابلشان دریا و پشت سرشان فرعون و سپاهش بودند و در آنجا فریاد برآوردند «**إِنَّا لَمُدْرَكون** = ما را گرفتند» (شُعَراء/۶۱). ولی موسی‌ع با اطمینان گفت «**كَلاّ إِنَّ مَعِىَ رَبّى سَيَهْدِينِ** = چنین نیست، همانا خدایم با من است و مرا راه خواهد نمود» (شُعَراء/۶۲). و اینجا بود که خداوند به موسی وحی کرد عصایت را به دریا بزن (و بنی‌اسرائیل از راه خشک میان آن‌دو کوه آب، گذشتند).

یعنی وقتی فرعون و سپاهش ـ در تعقیب بنی‌اسرائیل ـ وارد راه خشک دریا شدند، آن دو کوه آب به امر خداوند، فروریخت و همگی غرق شدند. عبارت «**فَغَشِيَهُم مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ** = فروگرفت آنها را از دریا آنچه فروگرفتشان»، یعنی دریا کاملاً آنها را پوشاند.

(۷۹) وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُۥ وَ مَا هَدَىٰ .

« وفرعون قومش‌را گمراه کرد وهدایت ننمود »،

مفسّران می‌گویند ذکر «**مَاهَدَى** = هدایت نکرد» پس‌از «**اَضَلَّ** = گمراه کرد»، از نظر تأکید است. از نظر ما ذکر «**مَاهَدَى**» بعداز «**اَضَلَّ**» بدین‌معنی است که فرعون قومش را ـ برخلاف آنکه گفته بود: «من شما را جُز به راه درست هدایت نمی‌کنم» (غافر/۲۹) ـ گمراه ساخت و حتّی بعد از دلایل روشن و هشدارهای مکرّر ازجانب إلهی نیز متنبّه نشده و عبرت نگرفت و همچنان آنها را در گمراهی نگه داشت.

(۸۰) يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ قَدۡ أَنجَيۡنَٰكُم مِّنۡ عَدُوِّكُمۡ وَ وَٰعَدۡنَٰكُمۡ جَانِبَ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنَ وَ نَزَّلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَنَّ وَٱلسَّلۡوَىٰ .

« ای فرزندان اسرائیل (دودمان یعقوب)**! همانا ما شما را از دشمنانتان نجات دادیم و در سمت راست** (کوه) **طور با شما وعده نهادیم و ترنجبین و پرندگان بر شما فرو فرستادیم »**،

شبیه آیه‌ی فوق در سوره‌های بقره (آیه‌ی۵۷) و اعراف (۱٦۰) آمده است (به توضیحات ارائه شده ذیل آیات مزبور نگاه کنید).

«**اِسرائیل**» نام دیگر «**یعقوب**»، پدر قوم یهود بوده است.

در مورد رهانیدن بنی‌اسرائیل از شرّ دشمنانشان، آیه‌ی٤۹ سوره‌ی بقره گویاست که می‌فرماید «**وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءكُمْ** = (و به یاد آرید) آنگاه که شما را از (شرّ) فرعونیان رهانیدیم (آنان) شما را سخت شکنجه می‌کردند، پسرانتان را سر می‌بریدند و زن‌هایتان را زنده می‌گذاشتند».

در ارتباط با وعده‌ی خدا با بنی‌اسرائیل در سوره‌ی اعراف آیه‌ی١٤٢ فرموده که «**وَ وَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ...** = و با موسی سی شب را وعده گذاشتیم و آن را با ده شب (دیگر) تمام کردیم...»

«**مَنّ**» نوعی صمغ گیاهی شبیه عسل بوده که بر برگ‌ها و تنه‌ی درختان ظاهر می‌شده است. امّا در مورد واژه‌ی «**نُزول**» در ارتباط با آن صمغ گیاهی، تفسیر نمونه می‌گوید واژه‌ی مزبور همیشه به معنی «فرو فرستادن» نیست، بلکه به معنی «دراختیار قرار دادن» و «مهمانی کردن» نیز آمده است چنانکه فرموده «**وَ أَنزَلَ لَكُمْ مِنْ الْأَنْعَامِ**» (زُمَر/٦). ولی ذکر «**أَنْزَلْنا**» در مورد واژه‌ی «**مَنّ**» می‌تواند به اعتبار نعمت‌بخشی از مقام اعلای حق‌تعالی باشد.

«**سَلْوىٰ**» جمع است و مفرد آن «**سَلْواة**» آمده که بنا به کتب لغت از جمله فرهنگ عمید، همان «بلدرچین»

می‌باشد. نام دیگر «**سَلْوَی**» در عربی چنانکه در فرهنگ «معجم الألفاظ القرآن الکریم» (ج۱، ص۶۱۳) و فرهنگ «الْمُنجد» آمده «سُمانی» است که بنا به «قاموس کتاب مقدّس» (ص۴۸۳) پرنده‌ی کوچکی (شبیه کبک) بوده که در زمستان از مُنتَهی إلَیهِ آفریقا به مصر و سودان و حبشه مهاجرت می‌کرده و چون به صفحات بیابان سینا می‌رسید به قدری خسته بود که به نزدیک زمین می‌آمد و ممکن بود که با دست گرفته شود. بنا به کتاب مقدّس بنی‌اسرائیل آن را گرفته و گوشتش را برای ذخیره‌سازی خشک می‌کردند چنانکه می‌خوانیم «پس موسی(ع) با مشایخ اسرائیل به لشکرگاه آمدند و بادی از جانب خداوند وزیده سَلْویٰ را از دریا برآورد و آنها را به اطراف لشکرگاه پراکنده ساخت و قریب به دو ذراع از روی زمین بالا بودند و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر سَلْویٰ را جمع کردند و آنها را به اطراف اردو برای خود پهن می‌کردند» (سِفر اعداد، باب ۱۱ شماره‌ی ۳۱ و ۳۲).

(۸۱) **كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡ وَلَا تَطۡغَوۡاْ فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيۡكُمۡ غَضَبِيۖ وَمَن يَحۡلِلۡ عَلَيۡهِ غَضَبِي فَقَدۡ هَوَىٰ .**

« از پاکیزه‌هایی که روزیتان دادیم بخورید و در آن طغیان مورزید که خشم من بر شما فرو می‌آید و هرآنکه غضب من بر او فرود آید، به تحقیق هلاک شود »،

طغیان در نعمت خدا، استفاده از آن در اموری است که خلاف رضای اوست.

مسلّماً این آیات مقاصدی دارد. قومی را مطرح می‌سازد که به لطف إلهی ـ به رهبری پیامبرشان ـ از چنگال دیکتاتوری چون فرعون نجات یافتند و نعمت‌های گوناگون نصیبشان شد. ولی آنها عصیان کرده و به شرک رفتند (آیات بخش بعد) و حقّه‌بازی و مادّیگری و حیله‌های شرعی در میانشان پیدا شد و از این‌رو تازیانه‌های تاریخ ـ در ادوار گوناگون ـ بر آنها فرود آمد. آیه می‌فرماید خطر ناسپاسی و کُفران نعمت خدا خطر بزرگی است و جا دارد که نعمت‌یافتگان از آن برحذر باشند. در مورد واژه‌ی «**هَوَیٰ**» در مقطع آیه‌ی شریفه زمخشری در کشّاف گوید در اصل به معنی سقوط از کوه است ولی بسیاری از مفسّران از آن به «هلاک شدن» تعبیر کرده‌اند.

(۸۲) **وَإِنِّي لَغَفَّارٞ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا ثُمَّ ٱهۡتَدَىٰ .**

« و به یقین من برای کسی که توبه کند و ایمان آورَد و عمل صالح به جای آورد و سپس بر سبیل هدایت استوار ماند، آمرزنده‌ام »،

یعنی برای آنکه انسان از گذشته‌اش جدا شده و به جای «سقوط»، «صُعود» نماید، لازم است که **اوّلاً** توبه کند و راسخ در ایمان گردد و **ثانیاً** به ایمان تنها بسنده نکرده عمل صالح بجای آورد و **ثالثاً** این راه هدایت را ادامه داده و در آن استوار باشد. در این راستا منظور از واژه‌ی «**اِهتَدَیٰ**» تداوم راه توبه و دوام ایمان و عمل صالح است. هرچند تفسیر نمونه در توضیح آیه‌ی فوق «هدایت» را به معنی قبول «ولایت» گرفته است!

امّا با توجّه به آنکه آیه در سیاق گفتگو درباره‌ی بنی‌اسرائیل می‌باشد، موضوع «ولایت» در آن نمی‌گنجد، بلکه منظور آن‌است که انسان در راه «هدایت» استوار بوده و مثل خیلی‌ها بعداز مدّتی از صراط مستقیم برنگردد، چنانکه می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاهُمْ يَحْزَنُون** = همانا کسانی که گفتند صاحب اختیار ما خداست سپس استقامت ورزیدند، پس بر ایشان نه ترسی است و نه ایشان اندوهناک شوند» (احقاف/۱۳).

بخش هفتم

(پیام احضار خدا به موسی[ع] و فتنه‌ی سامری)

(۸۳) وَ مَآ أَعْجَلَكَ عَن قَوْمِكَ يَٰمُوسَىٰ .

« **و** (خدا فرمود) **ای موسی! چه چیز تو را از قومت به شتاب آورد؟** »،

به دنبال آیات قبل در بیان مراحم إلهی نسبت به بنی‌اسرائیل، مجدّداً به داستان موسی[ع] بازگشته است.

از آیه‌ی شریفه به دست می‌آید که پس‌از عبور بنی‌اسرائیل از دریا و نجاتشان از چنگ فرعون ـ در بین راه به سوی بیت المقدّس ـ به موسی[ع] وحی شد که از قوم جدا گردیده و برای دریافت شریعت به کوه برود. ولی لازم بود که وقت این کار را خدا اعلام فرماید.[۱] امّا ظاهراً موسی[ع] با دریافت این پیام، سر از پا نمی‌شناخت و با اشتیاق تمام به سوی کوه طور شتافت. از این‌رو خدا در آیه‌ی فوق می‌فرماید ای موسی چرا از قومت پیشی گرفته و شتاب کردی؟[۲](و قومت را زودتر از زمان احضار من به حال خود گذاشتی که به انحراف روند؟ ـ آیه‌ی ۸۵)

(۸۴) قَالَ هُمْ أُوْلَآءِ عَلَىٰٓ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ .

« (موسی) **گفت: اینان اینک در پی منند و من ـ ای خداوندم ـ به سوی تو شتافتم تا** (زودتر) **به رضای تو رسم** »،

یعنی خداوندا نگرانی از قوم نداشتم که به دنبال (و پیرو) من خواهند بود (و به راه دیگری نمی‌روند) و شوق رسیدن به رضای تو مرا به تعجیل کشاند.[۲]

---

(۱) ـ چنانکه گفته شده: أَمَرَهُ أن يَحضُرَ الْمِيقاتَ فِي وَقْتٍ مَعلومٍ فَأَتَى قَبْلَ ذلِكَ الوَقْتِ، فَعاتَبَهُ. یعنی: خدا به موسی[ع] فرمان داده بود که در وقت معیّن به میقات آید ولی موسی[ع] زودتر از آن آمد و از این‌رو مورد عتاب قرار گرفت.

(۲) ـ در برخی تفاسیر از جمله کشف الأسرار، آمده که قرار بود موسی[ع] ـ وقتی برای گرفتن الواح تورات به کوه طور می‌رود ـ گروهی از سران بنی‌اسرائیل را نیز با خود ببرد؛ لیکن موسی[ع] از فرط اشتیاق به گفتگو و مناجات با خداوند، شتابان سوی میقات دوید و پیش از همراهانش به آنجا رسید و از این رو خدا او را شماتت می‌کند که چرا از پیروانت پیش افتادی؟! امّا این تعبیر درست نیست: زیرا **اوّلاً** منطقی نیست که وقتی خدا موسی[ع] را برای سی شب احضار کرده (و سپس ده شب نیز بر آن افزود) موسی[ع] با عدّه‌ای دیگر نیز قرار بگذارد که با او به میقات بروند! **ثانیاً** موضوع انتخاب هفتاد نفر از قوم بنی‌اسرائیل توسّط موسی[ع] که با وی به وعده‌گاه إلهی بروند، مربوط به بعد از آن احضار خداوند برای ابلاغ شریعت (ده فرمان) به او بوده است؛ چنانکه در سوره‌ی اعراف (آیات ۱۴۲→۱۵۴) پس از شرح جریان احضار إلهی موسی به «طور» و بازگشت او به میان قومش، در آیه‌ی ۱۵۵ می‌فرماید «**وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا...**= و موسی هفتاد نفر از مردان بنی‌اسرائیل را برای وعده‌گاه ما انتخاب کرد ... ».

(۸۵) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنۢ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ ٱلسَّامِرِيُّ .

« (خدا) **فرمود: همانا ما بعد از تو قومت را آزمودیم و سامری آنان را گمراه کرد** »،

در واقع خداوند به موسی^ع می‌فرماید که بی‌جهت درمورد قومت آسوده‌خاطر بودی، زیرا در غیبت تو نتوانستند از عهده‌ی آزمایش به در آیند و سامری ایشان را منحرف کرد. بنابراین در آمدن به «طور» لازم بود شتاب نورزی.

چگونگی گمراه کردن بنی‌اسرائیل توسّط سامری علاوه بر آیات بعد، در سوره‌ی بقره (آیه‌ی ۵۱) نیز آمده که می‌فرماید «**وَ إِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ** = و چون با موسی چهل شبه وعده کردیم، سپس بعد از او (در غیبت وی) آن گوساله را (به بندگی) گرفتید و ستمکار بودید».

(۸۶) فَرَجَعَ مُوسَىٰٓ إِلَىٰ قَوْمِهِۦ غَضْبَٰنَ أَسِفًاۚ قَالَ يَٰقَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًاۚ أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ ٱلْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِى .

« **پس موسی ـ خشمناک و اندوهگین ـ به سوی قوم خود بازگشت؛ گفت: ای قوم من! آیا خداوندتان شما را وعده نداد** (آنهم) **وعده‌ی نیکو؟ آیا آن عهد** (و زمان درنگ من) **بر شما طولانی شد؟ یا خواستید خشمی از خداوندتان بر شما فرود آید که با وعده‌ام خلاف کردید؟!** »،

یعنی ای قوم! پس‌از دیدن آن‌همه معجزات و مراحم إلهی، این چه خطای بزرگی بود که آوردید و با طولانی شدن غیبت من به عبادت گوساله‌ای برخاستید؟! آیا از عنایات خدا خسته شده و به دنبال خشم خدا رفتید که چنین پشت‌پا به همه‌ی عهدها و وعده‌ها زدید؟! یا از دوران غیبت من امر بر شما مشتبه شد؟!

(۸۷) قَالُواْ مَآ أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَآ أَوْزَارًا مِّن زِينَةِ ٱلْقَوْمِ فَقَذَفْنَٰهَا فَكَذَٰلِكَ أَلْقَى ٱلسَّامِرِيُّ .

« **گفتند: ما وعده‌ی تو را به اختیار خود خلاف نکردیم؛ ولیکن بارهایی از زیورآلات آن قوم را بر ما نهاده بودند؛ پس** (به القاءِ سامری) **آنها را** (در آتش) **افکندیم و بدین‌گونه** (خود) **سامری** (نیز زینت‌آلاتش را) **بیافکند** »،

ظاهراً وقتی فرعونیان غرق شدند، یهودیان مجدّداً به مصر بازگشته و مقداری از زینت‌آلات مصریان را برداشته با خود حمل می‌کردند (یا دیگران در اختیار آنان نهادند). از این رو در پاسخ شماتت موسی^ع می‌گویند: تقصیر ما نبود، سامری گفت موسی شما را در بیابان تنها رها کرده و رفته است! طلاهایتان را در آتش افکنید تا نرم شود و من برایتان معبودی زمینی بسازم که پرستش او موجب خواهد شد تا از سرگردانی رهایی یابید!

(۸۸) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُۥ خُوَارٌ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمْ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ .

« **و** (سامری) **برای آنها پیکر گوساله‌ای را برآورد که وی را بانگی** (چون صدای گاو) **بود؛ پس گفتند: این است خدای شما و خدای موسی، که** (آن را) **فراموش کرد** »،

موسی[ع] به قوم خود گفته بود که خدا سی روز مرا وعده داده است و آنها انتظار داشتند که موسی پس از سی روز باز گردد؛ لیکن خدا ده روز دیگر بر آن افزود (اعراف/۱٤۲) و در نتیجه موسی[ع] پس از سی روز نزد بنی‌اسرائیل بازنگشت. سامری از حالت بلاتکلیفی قوم در غیبت موسی[ع] فرصت یافت تا پیکر گوساله‌ای برای عبادت آنها بسازد.[۱]

برخی گفته‌اند که در آن مجسّمه‌ی گوساله، سوراخ‌هایی تَعبیه شده بود که وقتی در بیابان باد می‌وزید و از سوراخ‌ها عبورمی‌کرد، صداهایی پدیدمی‌آمد. امّا از آیه‌ی۹٦ برمی‌آید که سامری آن صداها را به عوامل غیبی نسبت می‌داد!

(۸۹) أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا .

« **آیا نمی‌بینند که** (آن گوساله) **پاسخی به ایشان نمی‌دهد و مالک ضرر و نفعی برایشان نیست؟!** »،

بنی‌اسرائیل علی‌رغم همه‌ی براهین و نشانه‌هایی که از موسی[ع] دیده بودند، ولی همین‌که موسی مدّتی از آنها دور شد، بامجسّمه‌ای از یک گوساله و تحت تأثیر القائات سامری، گمراه شدند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید عوامل محدود فانی که نه ضرری به انسان می‌توانند رساند و نه نفعی، چگونه می‌توانند به حاجات آدمی پاسخ دهند و در سرنوشت او مؤثّر افتند؟!

(۹۰) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَٰرُونُ مِن قَبْلُ يَٰقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِۦ ۖ وَإِنَّ رَبَّكُمُ ٱلرَّحْمَٰنُ فَٱتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوٓاْ أَمْرِي .

« **و همانا هارون پیش از آن به آنها گفته بود که: ای قوم من! جُز این نیست که شما به آن** (گوساله) **در معرض آزمایش قرار گرفتید و همانا خداوندتان** (خدای) **رحمان است پس مرا پیروی کنید و فرمانم را پذیرا باشید** »،

یعنی چنان نبود که دربرابر وساوس سامری ـ در غیبت موسی[ع] ـ تذکار و رهنمودی بین قوم در میان نیامده باشد، بلکه در غیبت موسی[ع]، برادرش هارون[ع] به ارشاد قوم ادامه می‌داد و اصرار می‌ورزید که ای قوم! آنچه پیش آمده آزمایش خداست و برای آنکه سرافراز از بوته‌ی آزمایش درآیید، به عبادت انحصاری خداوندتان ـ چنانکه من انجام می‌دهم ـ بپردازید.

(۹۱) قَالُواْ لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَٰكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ .

---

(۱) ـ مصریان گاو آپیس را پرستش می‌کردند. از این رو بنی‌اسرائیل طی اقامت در مصر، تحت تأثیر آن فرهنگ قرار گرفته بودند. سامری از همان آمادگی روحی آنان استفاده کرد و مجسّمه‌ی گوساله‌ای را به عنوان خدای زمینی، تحویلشان داد (به سوره‌ی بقره توضیح آیه‌ی٦۷ نگاه کنید).

« **گفتند: ما هرگز از تعظیم و عبادت آن** (گوساله) **دست برنداریم تا موسی به سویمان بازگردد** »،

یعنی بنی‌اسرائیل «رهبرپرست» بودند و به دلیل و برهان و حتّی به تذکارهای جانشین آن رهبر نیز وقعی نمی‌نهادند؛ از این رو می‌گفتند باید موسیٰ‌ع بیاید و تکلیفمان را با او روشن کنیم و تا آن زمان، دست از عبادت گوساله برنمی‌داریم!

(۹۲و۹۳) قَالَ يَٰهَٰرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذۡ رَأَيۡتَهُمۡ ضَلُّوٓاْ . أَلَّا تَتَّبِعَنِۖ أَفَعَصَيۡتَ أَمۡرِي .

« (و موسی، چون به میان قوم رسید) **گفت: ای هارون! چه چیز مانعات شد که چون دیدی آنها گمراه گشتند از من پیروی کنی؟ آیا از فرمان من سر باز زدی؟** »،

آیه‌ی فوق و آیات بعد پس از شرح ماجراهای زمان غیبت موسی‌ع (آیات ۹۱←۸۸) مجدّداً به صحنه‌ی حضور موسی‌ع و پاسخگویی قوم به او بازگشته است. نشان می‌دهد که موسی‌ع پس از شنیدن معاذیر و بهانه‌های قومش (آیه‌ی۸۷) رو به هارون آورده و از او استنطاق می‌کند که مگر تو میانشان نبودی؟ چرا در برابرشان نایستادی و با شدّت با آنها برخورد نکردی؟ حرف «**لا**» در «**أَلَّا تَتَّبِعَنِ**» برای تأکید آمده و زائد تلقّی می‌شود. مقصود از «**أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي** = آیا از فرمانم سر باز زدی» در اشاره به سفارش موسی‌ع به هارون‌ع پیش از حرکت به سوی میقات إلهی است که «**وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِى فِى قَوْمِى وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ** = و موسی به برادرش هارون گفت: میان قوم جانشینم باش و به اصلاح پرداز و طریق تبهکاران را پیروی مکن» (اعراف/۱٤۲).

(۹۴) قَالَ يَبۡنَؤُمَّ لَا تَأۡخُذۡ بِلِحۡيَتِي وَلَا بِرَأۡسِيٓۖ إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقۡتَ بَيۡنَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَلَمۡ تَرۡقُبۡ قَوۡلِي .

«(هارون) **گفت: ای پسر مادرم! ریش و سرم را مگیر** (رها کن) **همانا من ترسیدم که بگویی بین بنی‌اسرائیل جدایی افکندی و قولم را نگاه نداشتی** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که اعتراض موسی‌ع به هارون (آیات قبل) توأم با تندی و حتّی گریبانگیری بوده است (اعراف/۱۵۰).

خطاب «**يَابْنَ أُمَّ** = ای پسر مادرم» ممکن است از نظر تحریک عواطف و یا به خاطر این بوده باشد که موسی و هارون با یکدگر برادر مادری بودند. هارون در برابر اعتراض موسی، پاسخ می‌دهد که من ترسیدم اگر با قوم به شدّت رفتار کنم گروهی به مخالفت برخیزند و تفرقه بین بنی‌اسرائیل ایجاد شود (چنانکه زمخشری در کشّاف آورده است). البتّه توضیحات بیشتر هارون که تا چه حد به مقابله با شرک در بین بنی‌اسرائیل پرداخته، در آیات دیگر منعکس است؛ به طوری که نزدیک بود او را بکشند**!** (اَعراف/۱۵۰). بعد از این توضیحات، موسی‌ع قانع می‌شود که کوتاهی ازجانب هارون‌ع نبوده و متعاقباً برای خود و برادرش طلب آمرزش می‌نماید (اعراف/۱۵۱).

(۹۵) قَالَ فَمَا خَطۡبُكَ يَٰسَٰمِرِيُّ .

« (پس موسی رو به سامری کرد و) **گفت: ای سامری! این چه کار خطرناکی بود که از تو سر زد؟** »،

بنا به وحی إلهی (آیه‌ی۸۵) روشن است که موسیع از پیش می‌دانست که سررشته‌ی گمراهیِ قومش سامری[۱] بوده، از این رو حضرت پس‌از گفتگو با برادرش هارون (آیات قبل) رو به سامری کرده و از او می‌پرسد که جریان کار تو چه بود؟ واژه‌ی «**خَطْب**» در آیه‌ی شریفه به معنی «کاری خطرناک» است.

(۹۶) قَالَ بَصُرۡتُ بِمَا لَمۡ يَبۡصُرُواْ بِهِۦ فَقَبَضۡتُ قَبۡضَةٗ مِّنۡ أَثَرِ ٱلرَّسُولِ فَنَبَذۡتُهَا وَكَذَٰلِكَ سَوَّلَتۡ لِي نَفۡسِي .

« (سامری) **گفت: من چیزی را دیدم که دیگران آن را ندیدند؛ پس مشتی** (خاک) **را از اثر آن رسول برگرفتم و آن را** (در کالبد آن گوساله) **افکندم و این‌چنین نفسم برایم** (آن را) **بیاراست** »،

برداشت ما از آیه این است که سامری به دروغ می‌گوید من مشاهده‌ی غیبی کردم و به یکباره دیدم که در غیبت تو ای موسی، فرشته‌ی إلهی (رسول) نزد ما آمده است؛ آنگاه مقداری از خاک پای او را ـ که دیدم لرزش و آوایی دارد ـ برداشتم و بعد که آن گوساله را ساختم به درون آن ریختم و آن آوایی که از آن گوساله به گوش می‌رسد به خاطر آن خاک بود؛ به نظرم آمد که کار خوب و صوابی انجام داده‌ام.

امّا صاحب تفسیر المیزان تفسیر دیگری برای آیه آورده و می‌گوید که برخی گفته‌اند: سامری گفت که بصیرت من ای موسی از قوم تو بیشتر بود و چیزهایی دیدم که آنها ندیدند و در غیاب تو (رسول) بخشی از اثر تو یعنی دین تو را گرفته ولی نپذیرفتم و عقیده دارم که عملم درست بود. البتّه در این توضیح باید توقّف کرد و نقطه‌ی ضعف آن این است که اگر درنظر گیریم مخاطب سامری، موسی بوده است، باید گفته می‌شد «**مِنْ اَثَرِکَ**» نه «**مِنْ اَثَرِ الرَّسُول**»؛ به علاوه معنای قبض را به درستی ذکر نکرده است. خلاصه، حمل معنای آیه به آنچه صاحب المیزان به نقل از دیگری آورده، سرراست و بی‌اشکال نیست.

روشن است که محتوای سخن سامری و عذری که برای موسیع به نقل آیه‌ی شریفه آورده دروغ بوده، چنانکه ابوالعلا مودودی (رهبر معروف پاکستانی) در تفسیر «تفهیم القرآن» بر این قول رفته و بنا به قرآن همیشه مردمان به انبیاء راست نمی‌گفتند چنانکه می‌خوانیم «**وَ مِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يُشْهِدُ اللهَ عَلَى مَا فِی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ . وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِی الأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ**» = از جمله‌ی مردم کسی است که گفتارش در(باره‌ی) زندگی دنیا تو را به شگفت آورَد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه گیرد و (بدان که) او سخت‌ترین دشمنان است و چون (از تو) روی گرداند (و دور شود) به تباهکاری در زمین می‌کوشد و کشت و نسل را هلاک می‌گرداند» (آیات۲۰۵ و۲۰٤ سوره‌ی بقره). واقع دلیل خروج صدا از آن گوساله‌ی دست‌ساخته، چه بسا همان بوده که ما ذیل آیه‌ی۸۸ آورده‌ایم.

---

(۱) ـ گفته‌اند: سامری همان «شمرونی» در زبان عِبری است. و در تورات نام یکی از اولاد یشاکر بن یعقوب می‌باشد (سِفر اعداد، باب ۲۶، بند۲۴). در انجیل یوحنّا باب چهارم نیز مکرّر از «شومرونیانی» سخن رفته است. همچنین در همان انجیل (باب۸ بند۴۸) آمده که: یهودیان در پاسخ به او (عیسی) گفتند که: تو سامری هستی! ظاهراً سامری در اینجا معنای وصفی دارد و به معنای گمراه کننده آمده است.

(۹۷) قَالَ فَٱذۡهَبۡ فَإِنَّ لَكَ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَۖ وَإِنَّ لَكَ مَوۡعِدٗا لَّن تُخۡلَفَهُۥۖ وَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ إِلَٰهِكَ ٱلَّذِي ظَلۡتَ عَلَيۡهِ عَاكِفٗاۖ لَّنُحَرِّقَنَّهُۥ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُۥ فِي ٱلۡيَمِّ نَسۡفًا .

« (موسی) **گفت: پس برو** (دور شو) **همانا بهره‌ی تو در زندگی** (این دنیا) **این باشد که** (به هرکس نزد تو آید) **بگویی: مرا لمس مکن؛ و به تحقیق** (علاوه بر آن) **برایت موعدی است که هرگز خلاف نمی‌شود؛ و به معبودت** (گوساله‌ای) **که مقیم عبادت آن بودی، بنگر که هرآینه ما آن را بسوزانیم سپس** (خاکستر)**اش را قطعاً در دریا فروپاشیم »**،

نوشته‌اند که بعداز آن واقعه، هرکس به سامری دست می‌زد، دچار تب شدیدی می‌شد و از این رو به همه می‌گفت به من دست نزنید و درنتیجه، همواره در انزوا بسرمی‌برد. بخش بعدی آیه حاکی از آن است که این کیفر دنیوی او بود و به لحاظ آخرت نیز قطعاً به حسابش رسیدگی خواهدشد.

در بخش انتهای آیه منظور از «**لَنَنْسِفَنَّهُ فِی الْیَمِّ نَسْفًا** = پراکنده سازیم او را در دریا پراکنده ساختنی»، این است که چنان آن را در دریا پراکنده سازیم که اثری از آثارش باقی نماند. امّا در توراتِ مُحَرَّف آمده که موسی^ع «گوساله‌ای را که ساخته بودند گرفته به آتش سوزانید و آن را خُرد کرده نرم ساخت و بر روی آن آب پاشیده بنی‌اسرائیل را نوشانید[۱]».

(۹۸) إِنَّمَآ إِلَٰهُكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ وَسِعَ كُلَّ شَيۡءٍ عِلۡمٗا .

« جُز این نیست که معبود شما آن خدایی است که معبودی جُز او نیست و دانش او همه چیز را فرا گرفته است »،

در آخرین آیه‌ی این بخش خداوند ـ در تقابل با خداشناسی یهود ـ درس خداشناسی داده و در واقع اساس دیانت را بیان کرده است. این که انسان‌ها بپذیرند که خدا ـ آفریدگاری ـ دارند و یگانه شایسته‌ی بندگی و اطاعت محض آنها، همان آفریننده‌ی ایشان است. علم و آگاهی او همه‌ی اجزاءِ عالم و از جمله تمامی افکار و اعمال بندگان را فرا گرفته (پس جا دارد مردمان مراقب نیّات و کردار خود باشند که در روز جزا در پیشگاه او پاسخگو خواهند بود).

(۱) ـ سِفْر خروج ـ باب ۳۲، شماره‌ی ۲۰.

بخش هشتم

(بازگشت به قرآن و تذکّر رستاخیز)

(۹۹) كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنۢبَآءِ مَا قَدْ سَبَقَ ۚ وَقَدْ ءَاتَيْنَـٰكَ مِن لَّدُنَّا ذِكْرًا .

« این چنین بر تو(ای پیامبر!) **از اخبار پیشین حکایت می‌کنیم، و همانا تو را ـ از جانب خود ـ پندنامه‌ای داده‌ایم »**،

پس از پایان ماجرای موسی(ع) در آیات قبل، خداوند ـ در آیات این بخش ـ عبرت‌ها را گوشزد می‌نماید. در آیه‌ی فوق خداوند در حقیقت خاطرنشان می‌سازد که پیامبرش اطّلاع قبلی از اخبار موسی(ع) نداشته و صرفاً از طریق وحی إلهی و نزول این قرآن «سراسر پند»، به جزئیّات آن‌وقایع آگاهی یافته است. بنا به نظر عموم مفسّران، اطلاق واژه‌ی «**ذِکْر**» به قرآن از آن‌روست که این کتاب، راه رستگاری را به مردم یادآوری می‌کند و هم از این‌رو فرموده که «**وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ** = و همانا این (قرآن) برای تو (ای پیامبر!) و قومت (و نیز اُمّتت) تذکاری است و به زودی از (نحوه‌ی عمل به)آن بازخواست می‌شوید» (زُخرُف/٤٤)

(۱۰۰و۱۰۱) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُۥ يَحْمِلُ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ وِزْرًا . خَـٰلِدِينَ فِيهِ ۖ وَسَآءَ لَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ حِمْلًا .

« هرکس از آن روی گرداند، پس او ـ بی‌گمان ـ روز رستاخیز بار سنگینی برمی‌دارد » « آنها در آن (بار گناه) **همواره می‌مانند و چه بدباری روز قیامت خواهند داشت »**

در این آیات خداوند عواقب انکار قرآن را گوشزد می‌نماید. از جمله آیاتی است که ـ به نوعی ـ بر تجسّم اعمال در آخرت دلالت دارد، چنانکه فرموده «**يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِن سُوٓءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا** = روزی که هرکس هرآنچه از نیک و بد انجام داده حاضر بیند؛ آرزو کند که ای کاش میان او و آن (اعمال بدش) فاصله‌ی بسیار می‌بود» (آل‌عمران/۳۰ ـ به توضیح آیه نگاه کنید).

مسلّماً کسانی که با حق روبرو شده و آن را تکذیب می‌کنند، مسئولیّت سنگینی به عهده خواهند داشت. خداوند این مسئولیّت را که امری روحی و معنوی است در آیات ۱۰۱ و ۱۰۰ طه به «باری سنگین» که کَمیّت مادّی است، تشبیه فرموده و به نمایش گذارده است. همه‌ی کسانی که انکار حق می‌کنند از نظر روحی به بدوضعی می‌رسند؛ زیرا وجدان فطری و طبیعی را با مخالفت با حق، منحرف و مسخ کرده و در حقیقت باری به آن تحمیل می‌کنند که فشار آن بار در آخرت ـ که عالم ظهور باطن‌هاست ـ بروز خواهد کرد.

(۱۰۲) يَوْمَ يُنفَخُ فِى ٱلصُّورِ ۚ وَنَحْشُرُ ٱلْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا .

« روزی که در صور دمیده شود و مجرمان را در آن روز کبودچشم برمی‌انگیزیم »،

منظور از «**یَوْمَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ** = روزی که در صور دمیده شود» روز قیامت است؛ روزی که دنیای اختیار انسان‌ها به پایان رسیده و سلطنت إلهی بر همگان به ظهور می‌رسد؛ چنانکه فرموده «**وَ لَهُ الْمُلْكُ یَوْمَ یُنفَخُ فِی الصُّوَرِ** = در آن روز که در صور دمیده می‌شود، سلطنت از آنِ اوست» (انعام/۷۳).

واژه‌ی «**زُرْق** = کبودچشم» در آیه شریفه، کنایه از کوری است. چنانکه در آیه‌ی ١٢٤ همین سوره می‌فرماید «**وَ مَنْ اَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکًا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ القِیَامَةِ اَعْمَی** = هرکه از یاد من روی گرداند، زندگی برایش تنگ می‌شود و روز قیامت او را کور برانگیزیم»؛ و حشر با کوری در قیامت، مظهر عینی فقدان بصیرت در دنیاست، چنانکه می‌فرماید «**وَ مَن کَانَ فِی هذِهِ اَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَةِ اَعْمَی** = هرکس در این دنیا کور بوده (دیده‌ی بصیرت نداشته باشد) در آخرت هم کور محشور خواهد شد» (اِسراء/۷۲). به عبارت دیگر، کوری باطنی در دنیا (نسبت به حقّ و حقیقت) در آخرت ظهور عینی می‌یابد و هرکس باطنش در اینجا کور باشد، چشم ظاهرش در آنجا کور خواهد بود.

(۱۰۳و۱۰۴) **یَتَخَـٰفَتُونَ بَیْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا . نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَقُولُونَ إِذْ یَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِیقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا یَوْمًا .**

« بین خود آهسته می‌گویند که جُز ده روز درنگ نکردید » « ما به آنچه می‌گویند داناتریم؛ آنگاه که رَه‌یافته‌ترینشان گوید: جُز یک روز درنگ نکردید »

آیه‌ی شریفه می‌رساند که مجرمان، هرچند در آخرت کور محشور می‌شوند، ولی بالأخره ـ از سر و صدایی که در محیط به پا می‌شود ـ پی به حضور یکدیگر برده و بین خود (از ترس) آهسته گفتگو می‌کنند که: عجب؛ بیش‌از ده روزی از مردن تا زنده شدن ما طول نکشید! و خداوند می‌فرماید ما به خوبی از آنچه می‌گویند آگاهیم و می‌دانیم که عاقل‌ترینشان حتّی احساس کمتری از دوران برزخ خود دارد و می‌گوید بیش‌از یک روز درنگ نکردید. یا زندگی دنیا را به منزله‌ی یک روز (کوتاه و زودگذر) می‌شمارد (روم/۵۵ و ٥٦). آیه می‌رساند که همه به قیامت خود نزدیکیم. چنانکه مثلاً همه‌ی کسانی‌که در نتیجه‌ی بیهوشی (Coma) به خواب می‌روند، وقتی از آن حالت خارج می‌شوند احساس نمی‌کنند که بیش‌از ساعتی خوابیده بودند؛ هرچند زمان بیهوشی آنان به درازا کشیده شده باشد (انبیاء/ آیه‌ی اوّل).

(۱۰۵) **وَیَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْجِبَالِ فَقُلْ یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفًا .**

« و تو را از کوه‌ها می‌پرسند، پس بگو: خداوندم آنها را کاملاً پراکنده (و محو) **می‌سازد »،**

به تناسب سخن از معاد در آیات قبل، ظاهراً مخاطبان از ظهور قیامت می‌پرسیدند و این‌که کوه‌های به این‌عظمت و قُلّه‌های رفیع با دگرگونی عالَم چه خواهد شد و چگونه این لنگرهای کره‌ی ارض ممکن است متزلزل شوند؟! خداوند پاسخ می‌دهد که همه‌ی این کوه‌های عظیم ـ که حتّی هنوز توسّط پاره‌ای از اقوام دنیا چون سرخ‌پوستان امریکا و بومیان هاوایی مورد ستایش و پرستش قرار می‌گیرند ـ با شروع قیامت و رها شدن نیروهای جاذبی به فرمان خدا، همچون غباری در فضا پراکنده گردیده و محو خواهند شد.

(۱۰۶و۱۰۷) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا . لَاتَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَ لَآ أَمْتًا .

« **پس آنها را صحرای صاف و هموار می‌گرداند** » « (که) **نه در آن کژی بینی و نه بلندی** »

واژه‌ی «**قاع**» در آیه‌ی شریفه به معنی صحرای بدون بلندی است. و «**صَفْصَف**» در معنای زمین مستوی یا بدون گیاه می‌آید. کوه‌های عظیم و سر به فلک کشیده، با «**نَفخه‌ی صور**» (آیه‌ی۱۰۲) چنان از هم خواهند پاشید که گویی هیچ‌گاه نبوده‌اند و صحراهای صاف و هموار ـ بی‌هیچ پستی و بلندی ـ جای آنها را خواهند گرفت. .

(۱۰۸) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ ٱلدَّاعِىَ لَا عِوَجَ لَهُۥ وَ خَشَعَتِ ٱلْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ فَلَاتَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا .

« **در آن‌روز** (همگان) **دعوت کننده**(ی حق) **را ـ که هیچ انحرافی در او نیست ـ پیروی می‌کنند و همه‌ی آوازها دربرابر** (خدای) **رحمان خاشع گردد و جُز نوایی نرم نشنوی** »،

به نظر می‌رسد که منظور از «**داعِی** = دعوت کننده» در آیه‌ی شریفه، فرشته‌ای است که صحنه‌گردان صحرای محشر خواهد بود و برخی گفته‌اند که همان نیرو و عاملی است که مردگان را ـ به فرمان خدا ـ به حیات مجدّد می‌خواند. محشورشدگان همگی، ملزم به تبعیّت از آن‌فرشته خواهند بود و در آن جمعیّت انبوه که عظمت خدا تجلّی دارد، صدا از کسی شنیده نشده و جُز «**هَمْس**» یعنی صدای آهسته و زیرلب، چیزی به گوش نخواهد رسید.

(۱۰۹) يَوْمَئِذٍ لَّاتَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ وَرَضِىَ لَهُۥ قَوْلًا .

« **در آن روز** (هیچ) **شفاعتی سودی نبخشد، مگر کسی را که** (خدای) **رحمن برایش اجازه دهد و راضی باشد سخنی درباره‌ی او** (گفته شود) »،

در آیه‌ی فوق لازم است روشن شود که منظور از واژه‌ی «**مَنْ**» کیست؟ «**شافع** = شفاعت کننده» یا «**مَشفوعٌ له** = کسی که برای او شفاعت می‌شود»؟ ترجمه‌ی ما حالت دوّم را در نظر داشته و مقصود از «**مَنْ**» را در آیه‌ی شریفه «مَشفوعٌ له» دانسته است؛ زیرا **اوّلاً** در آیه سخن از «سود شفاعت» آمده و روشن است که «شافع» در شفاعت ذی‌نفع نیست، بلکه آن کسی که برای او شفاعت می‌شود ـ چنانچه شفاعت تأثیری داشته باشد ـ از شفاعت سود می‌برد. بنابراین آیه‌ی شریفه که می‌فرماید «**لَاتَنفَعُ الشَّفَاعَةُ** = شفاعت سودی نمی‌بخشد» یعنی برای کسی‌که می‌خواهد از او شفاعت شود، سودی نمی‌بخشد. **ثانیاً** در سوره‌ی بقره (آیه‌ی ۲۵۵) می‌فرماید «**مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ** = کیست که به نزد او (خداوند) جُز به اجازه‌ی وی شفاعت کند؟ آنچه پیش رو و پشت سرشان است می‌داند (بنابراین اگر لیاقتی در شخصی نبیند اجازه‌ی شفاعت به کسی برای او نمی‌دهد)». (هرچند زمخشری احتمال نخست را هم آورده است).

بدین‌ترتیب شفاعتی که در آیه‌ی۱۰۹ طه آمده، شفاعتی است که بعد از تصمیم و اجازه‌ی إلهی ـ برای هرکس که او اراده نماید ـ صورت می‌گیرد، نه آنکه پیش از تصمیم و اراده‌ی خداوند شخصیّتی (پیامبر[ص] یا

فرشته) بنا به خواست خود، بتواند نزد خدای‌تعالی برای شخصی که دوست می‌دارد، شفاعت کند و خداوند آن شفاعت را ـ به خاطر قدر و منزلتی که برای شافع قائل است ـ بپذیرد! چنانکه فرموده شفاعت بعد از اذن و رضای خداوند صورت می‌گیرد نه پیش از آن: (**إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَى ـ**/ نجم/۲۶)

(۱۱۰) **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلْمًا .**

« (خدایی که) **هرآنچه پیش روی و پشت سر دارند می‌داند و هیچ علمی به او احاطه ندارد** »،

یعنی دربرابر خدایی که علم کامل حتّی به جزئیّات افراد دارد، و استحقاق همگان را می‌شناسد و هیچکس در حدّ تشخیص و حکمت او نیست، شفاعت و واسطه‌شدن شخصیّت‌ها (جُز به صورتی که در آیه‌ی قبل گفته شد) چه معنی دارد ؟ شایان توجّه آنکه «**مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ** = حال و آینده» و «**مَا خَلْفَهُمْ** = گذشته» برای بندگان مطرح است و الاّ برای خدایی‌که به همه چیز احاطه دارد، یکسان است.

(۱۱۱) **وَعَنَتِ ٱلْوُجُوهُ لِلْحَيِّ ٱلْقَيُّومِ ۖ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا .**

« **و چهره‌ها دربرابر آن زنده‌ی پاینده خاضع گردند و به تحقیق آنکه** (بار) **ظلمی بر دوش دارد، نومید گردد** »،

واژه‌ی «**عَنَتْ**» در آیه، درحقیقت به معنی «خَضَعَتْ» می‌باشد. مقصود از «**وُجُوه**» را در آیه عدّه‌ای، شخصیّت‌های مهمّ دنیوی و برخی تمام افراد بشر دانسته‌اند. به هرحال مقصود آن است که در آن‌موقعیّت، همه‌ی چهره‌ها (که مقصود صاحبان چهره‌هاست) در برابر آن «**حَيٌّ قَيُّوم** = زنده‌ی پاینده» ذلیل و فروتن خواهند بود. خصوصاً واژه‌ی «**حیّ قیّوم**» به کار برده شده زیرا در آن صحنه همه می‌دانند که مرده بودند و فقط خداست که زنده‌ی پاینده بوده است. سپس توضیح می‌دهد که در میان آن خاضعان فقط کسانی از رحمت خدا مأیوس خواهند بود که حامل ظلمی باشند (خواه با گناهان به نفس خود و خواه به صورت تجاوز به حقوق دیگران).

(۱۱۲) **وَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا .**

« **و آنکه کارهای شایسته کند و مؤمن باشد، نه از ستمی بهراسد و نه از کاستی** (پاداش) »،

دربرابر «مأیوسان از رحمت خدا» (آیه‌ی قبل) آیه‌ی فوق از مؤمنان نیکوکار سخن به میان آورده است. اینکه می‌فرماید «**وَ مَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَات** = کسی که عمل کند از صالحات»، منظور این نیست که «برخی» از اعمال شخص صالح بوده باشد (چنانکه عدّه‌ای نتیجه‌گیری کرده‌اند) بلکه منظور آن است که اعمال شخص به طورکلّی صالح بوده باشد (**مِنْ**، بیانیّه است). به علاوه آن اعمال، ازسر ایمان بوده ریشه در جان و روح فرد داشته باشد. می‌فرماید چنین کسی، در آخرت، نه از هیچ ظلمی خوف داشته و نه در هراس خواهد بود که مبادا پاداشش ناقص داده شود. چنانکه می‌فرماید «**ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لايُظْلَمُون** = سپس به هرنفسی پاداش کامل داده خواهدشد و هیچ‌ظلمی به کسی نمی‌شود» (بقره/۲۸۱ و آل‌عمران/۱۶۱).

بخش نهم

(اشاره به داستان آدم)

(۱۱۳) وَ كَذَٰلِكَ أَنزَلْنَـٰهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ ٱلْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا .

« **و این‌چنین آن را قرآنی** (به زبان) **عربی نازل کردیم و از انواع هشدارها در آن بیاوردیم؛ شاید که آنها تقوا پیشه کنند یا** (حدّاقل) **برایشان تذکاری پدید آید** »،

واژه‌ی «**وَعِيد**» (برخلاف «وَعد» که می‌تواند مربوط به خبرخوب باشد) جنبه‌ی هشدار و انذار دارد که با گفتگو درباره‌ی قیامت طی آیات قبل، مناسب است. بدین‌ترتیب، به دنبال آیات پیشین که مبنی بر تشریح صحنه‌هایی از قیامت بود، دراینجا می‌فرماید این‌چنین (با آن بیانات) قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا شاید مردم به‌خود آیند و تقوی پیش‌گیرند و یا حدّ اقل برایشان تذکّری ایجاد نماید (واژه‌ی «**يُحْدِثُ**» از مصدر «إحداث» به معنی «ایجاد» است).

قول دیگر آن است که آیه‌ی فوق را در ارتباط با آیه‌ی۹۹ سوره درنظر گیریم. درآنجا فرمود «**این‌چنین برخی از اخبار گذشتگان را بر تو حکایت می‌کنیم و همانا ذکری از نزد ما به سوی تو آمد**». سپس طی سیزده آیـه به تشـریح صحنه‌هایـی ازقیامت پرداخت و در آیه‌ی فـوق مجدّداً می‌فرمایـد «**كَذٰلِكَ** = این‌چنیـن . . .». به عبارت دیگر، ۱۳ آیه راجع به قیامت، می‌تواند به صورت بخشی درنظر گرفته شود که با آیات۹۹ و۱۱۳ محصور گردیده است.

(۱۱۴) فَتَعَـٰلَى ٱللَّهُ ٱلْمَلِكُ ٱلْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِٱلْقُرْءَانِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰٓ إِلَيْكَ وَحْيُهُۥ وَقُل رَّبِّ زِدْنِى عِلْمًا .

« **پس بلندمرتبه است خدایی‌که پادشاه حق است؛ و به** (خواندن) **قرآن ـ پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان پذیرد ـ شتاب مکن؛ و بگو: ای خدای من! دانشم را بیفزای** »،

درمورد ارتباط این آیه با آیات قبل، با استفاده از اصل : **اَلْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا** (= در قرآن پاره‌ای از آیات، آیات دیگر را تفسیر می‌کند)، می‌توان از آیات ۱۱۵و۱۱۶ سوره‌ی مؤمنون کمک گرفت که می‌فرماید «**أَ فَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ اَنَّكُمْ اِلَيْنَا لاتُرْجَعُونَ فَتَعَالَى اللهُ الْمَلِكُ الْحَقّ** . . . = آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما بازنمی‌گردید؟ پس بزرگ است خداوندی که پادشاه حق است». ظاهراً در آیات سوره‌ی مؤمنون می‌فرماید خداوند والاتر از آن است که خلقت بیهوده کند و مردم را به حساب نهایی اعمالشان نرساند (یا شریکی داشته باشد). آیه‌ی فوق نیز در ارتباط با آیات قبل ـ که مربوط به قیامت می‌باشد ـ احتمالاً همین مطلب را می‌گوید. یعنی اگر خدا قیامت و معادی نیاورَد، خلقت بیهوده کرده و آن پادشاه حق

بالاتر از این نسبت‌هاست. (قید «**حَقّ**» بعداز «**مَلِک**» در آیه، شاید برای آن است که مردم پادشاهی خدا را با سلطنت سلاطینِ ناحق مقایسه نکنند یا اشاره به ثبات و دوام آن پادشاهی است).

در بخش بعدی آیه خداوند در عین‌حال به پیامبرش^ص^ هشدار می‌دهد که در بیان آیات تکان‌دهنده‌ی قرآن شتاب مکن. به نظر می‌رسد که پیامبر از شوق دریافت آیات و از این‌نگرانی که مبادا آنها را فراموش کند، آیات را هماهنگ با القاءِ پیکِ وحی، می‌خواند. آیه آن‌حضرت را از این‌کار منع نموده و می‌فرماید تا اِتمام وحیِ آیاتِ مُنزَل، صبر کن (و نگرانی از فراموشی نیزنداشته باش؛ چنانکه می‌فرماید «**سَنُقْرِئُکَ فَلاتَنْسَی** = ما [برآیات خود] تورا خوانا می‌کنیم پس فراموش نخواهی کرد ـ اَعلَی/٦).[۱]

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که نهی از عجله در گفتار، به معنی نهی از شوق برای کسب علم و اطّلاعات نیست. خداوند از پیامبرش می‌خواهد که در طلب هرچه بیشتر علم برآمده و در این‌راه از خدای خویش امداد گیرد. این موضوع دو مطلب اساسی را می‌رساند: **اوّل** آنکه علم انبیاء ـ چنانکه عدّه‌ای مدّعی شده‌اند ـ لایَتَناهی نبوده و در بُعد محدودی از علم می‌زیسته‌اند و **دوّم** آنکه فارغ‌التّحصیل شدن برای مسلمان معنی ندارد و هرمسلمانی باید ـ به پیروی از پیامبرش ـ همواره در طلب علم و آگاهی باشد.

(۱۱۵) **وَلَقَدْ عَهِدْنَآ إِلَىٰٓ ءَادَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُۥ عَزْمًا .**

« **و همانا پیش از این با آدم پیمان بستیم؛ پس** (آن را) **به فراموشی سپُرد و ما او را بر عزم** (استواری) **نیافتیم** »،

برخی گفته‌اند که در «**عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ**» چون واژه‌ی «**عهد**» با «**إلی**» آمده، به معنی «سفارش کردن» است (تفاسیر مجمع البیان و المیزان) و منظور همان سفارشی است که در آیه‌ی۱۹ سوره‌ی اعراف آمده که خدا به آدم سفارش کرد «**تو و همسرت در این بهشت سکنیٰ گزینید و از هرجا**(ی آن) **که خواستید بخورید و** (فقط) **به این تک‌درخت نزدیک نشوید** . . . ». واژه‌ی «**نَسِیَ** = فراموش کرد» در آیه در حقیقت به معنی «ترک عهد (یا سفارش) می‌باشد؛ وگرنه ارتکاب گناه از «سر فراموشی» مورد ایراد نیست.

داستان آدم^ع^، در قرآن، در مواضع مختلف آمده و هرکجا ضمائم و پیامی دارد. پیام داستان آدم را در این‌سوره ـ خصوصاً درچارچوب ارتباط با آیات قبل ـ می‌توان چنین درنظرگرفت که از ابتدای خلقت، انسان و شیطان در برابر هم بوده‌اند و گاهی انسان و اکثراً شیطان پیروز می‌شده است (چون به طور کلّی ـ چنانکه در انتهای آیه آمده ـ انسان‌ها نتوانسته‌اند در عهدی که با خداوند در مورد عدم پیروی از شیطان بسته‌اند، استوار باشند). بنابراین گویی به پیامبر و پیروانش (در سختی‌های دوران مکّه) می‌فرماید این مبارزه‌ای نیست که فقط شما با آن روبرو شده باشید؛ به طور کلّی «انسان» با «شیطان»، همیشه این رویارویی و کشمکش را داشته و خواهد داشت و اگر به «عهد» با خدا و عمل به پیمان شریعت پایبند باشد، سعادت دنیا و آخرت

---

(۱) ـ از این آیات می‌توان نتیجه گرفت که خداوند شتاب در گفتار را ـ حتّی در بیان آیاتش ـ دوست ندارد. شبیه آیه در سوره‌ی قیامت (آیات ۱۹←۱۶) آمده است.

نصیبش خواهد شد و در غیراین‌صورت به گرفتاری‌ها درخواهد آمد.

بدین‌ترتیب در این داستان، هرچند ماجرای «آدم» مطرح شده، ولی اشاره‌ی سخن با «بنی‌آدم» است. بنابراین واژه‌ی «**عهد**» که در آیه آمده منحصر به «آدم» نیست، بلکه به همه‌ی اَبناءِ بشر تعمیم دارد. چنانکه فرموده است: «**اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یَا بَنِی آدَمَ اَن لاتَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ وَ اَنِ اعْبُدُونِی هذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیم** = ای فرزندان آدم آیا با شما عهد نبستم که بندگی شیطان نکنید که او دشمن آشکار شماست و بنده‌ی من باشید که این راه مستقیم است؟» (یس/٦٠و٦١). تفسیر کشف الاسرار برداشت مشابه‌ای از آیه‌ی مزبور داشته و می‌گوید: مقصود آیه این است که ای مؤمنان! اگر قریش فرمانِ خدا را بگذاشتند، عجیب نیست که پدر ایشان آدم نیز پیش از این همین کرد؛ با وی عهد بستیم که هرچه در بهشت است توراست مگر آن درخت ممنوع، گرد آن مگرد و از آن مخور، ولی او آن فرمان بگذاشت و بخورد.

(۱۱۶) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ .

« و (به یاد آر) **آن زمان را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده آورید؛ پـس همگی به سجده رفتند مگر ابلیس که سرباز زد** »،

از اینجا به بعد در آیات سوره، داستان آدم[ع] را می‌خوانیم که در تفصیل آیه‌ی قبل آمده است؛ اینکه پیمانِ از آدم چگونه بود وچگونه او عزمی سُست نشان داد وآن پیمان را به یکسو نهاد؟ این شیوه‌بیان ـ چنانکه در موارد گوناگون دیده‌ایم ـ از سَبْک قرآن است که مطلبی را ابتدا به اجمال گفته و سپس تفصیل می‌دهد.

روشن است که سجده‌ی فرشتگان بر آدم، سجده‌ی عبادی ـ به معنی معبود گرفتن آدم ـ نبود؛ بلکه تواضع در برابر مخلوق جدید و اعتراف به برتری آدم بوده است (اَعراف/توضیح آیه‌ی١١). چنانکه شیطان در توجیه سجده نکردنش بر آدم، به برتری خود اشاره کرده ومی‌گوید «**اَلَّذِی کَرَّمتَ عَلَیَّ** = کسی را که بر من گرامی داشتی» (اِسراء/٦٢). از اینجا گفته‌اند که تواضع کن تا خوی ملَکی بیابی و تکبّر مکن که همچون شیطان می‌شوی! (برای توضیح بیشتر در مورد سجده‌ی فرشتگان به آدم و نکات مرتبط با آن، به توضیحات ارائه شده ذیل آیات بقره/٣٤، إسراء/٦١ و کهف/٥٠ نگاه کنید).

(۱۱۷) فَقُلْنَا يَـٰٓـَٔادَمُ إِنَّ هَـٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ ٱلْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰٓ .

« **پس گفتیم: ای آدم! همانا این** (ابلیس) **دشمن تو و همسر توست؛ پس مبادا شمارا از آن بهشت بیرون کند که به رنج اُفتی** »،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که برخی از دشمنان انسان افرادی متکبّر و حسودند که نمی‌توانند فضیلت را در آدمی ببینند. در مورد محتوای آیه ذیل آیات٣٥ و٣٤ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم. شایان توجّه در آیه‌ی فوق این است که واژه‌ی «**لایُخْرِجَنَّکُمَا** = شما را بیرون نراند» خطاب به آدم[ع] و همسرش هردوست، ولی «**فَتَشقَیٰ** = پس به رنج اُفتی» فقط خطاب به آدم می‌باشد. در تعلیل مطلب مفسّران دو قول آورده‌اند. **یکی**

آنکه آورده‌اند «**فَتَشقَیٰ**» بنا به قانون «تغلیب» مفرد آمده و در واقع شامل حال آدم و همسرش هردوست. **دیگر** آنکه گفته‌اند در آن محیطِ زیستِ آندو، همه‌گونه موجبات زندگی فراهم بوده و آدم نیازی نداشته که برای تأمین روزی کار کند؛ ولی اگر از آنجا خارج می‌شدند، رنج و زحمت برای آدم بود زیرا وظیفه‌ی مرد است که به دنبال تأمین روزی خود و همسرش، تلاش کند.

مسلّماً منظور از «**اَلْجَنَّة** = آن بهشت» نیز در آیه ، آن بهشت خُلد و موعود که در برابر اعمال نیک نصیب انسان می‌شود، نبوده زیرا هنوز آدم و همسرش عملی انجام نداده بودند که مستحقّ آن بهشت گردند. از این‌رو در حدیثی از امام صادق ع آمده که «**جَنَّةُ آدَمَ مِنْ جِنَانِ الدُّنیَا وَ لَوْ کَانَتْ مِنْ جِنَانِ الخُلْدِ ماخَرَجَ مِنْهَا اَبَدًا** = باغستان آدم دنیوی بود و اگر بهشت اُخروی بود هرگز از آنجا بیرون نمی‌رفت». بنابراین به دست می‌آید که باغستان مذکور در آیه، منطقه‌ی سبز و خرّمی در همین جهان (یا بهشت برزخی ـ بقره/توضیح آیه‌ی ۳۵) بوده که بشر در ابتدای پیدایش آنجا می‌زیسته و همه‌گونه مواهب طبیعی برایش فراهم بوده است.

(۱۱۹و۱۱۸) **إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ . وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُاْ فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ .**

« همانا برای توست که در آن (باغستان) **نه گرسنه و نه برهنه شوی » « و تو در آن**(جا) **نه تشنه و نه آفتاب‌زده خواهی شد »**،

قاعدتاً انتظارمی‌رفت‌که «گرسنگی و تشنگی» در یک آیه، و «عدم عُریانی و مصون بودن از آفتاب» در آیه‌ی دیگر بیاید؛ ولی چنین نشده است. در توجیه مطلب گفته‌اند که چون اکثر اوقات انسان در معرض آفتاب تشنه می‌شود، لذا این دو مطلب باهم آمده است. هرچند شاید بهتر است در این ارتباط، اشاره‌ی توأم به «غذا و لباس» به عنوان ذکر دو نیاز اساسی انسان درنظر گرفته شود و این قول با آیات دیگر نیز ـ که مشعر بر نوعی پوشش برای آدم اولیّه بوده است ـ بهتر تطبیق می‌شود.

(۱۲۰) **فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ ٱلشَّيْطَٰنُ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَىٰ شَجَرَةِ ٱلْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ .**

« پس شیطان او را وسوسه کرد؛ گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانی و سلطنتی زایل‌نشدنی رهنمون شوم؟ »،

البتّه نهی آدم از آن تک درخت در سُوَر دیگر (از جمله بقره/۳۵ و اعراف/۱۹) و همچنین در تورات[۱] آمده است. خداوند در پی تصمیم به آشنایی انسان با الفبای «تکلیف»، به آدم امر کرد که از همه‌چیز به جُز آن تک‌درخت می‌تواند بخورد («اختیار» وسیع در برابر «تکلیف» محدود) و شیطان از همان موضع به وسوسه پرداخت و ازطریق تحریک حسِّ «فزون‌خواهی» پیش رفت و ـ بنا به آیه‌ی بعد ـ به نتیجه رسید.

---

(۱) ـ «و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه‌ی درختان باغ بی‌ممانعت بخور، امّا از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی‌که از آن خوردی، هرآینه خواهی مرد» (سِفر پیدایش، باب۲، شماره‌ی۱۷و۱۶). برخلاف گفته‌ی تورات کنونی، آدم از آن‌درخت خورد و در آن‌روز نمرد! و در قرآن چنین سخنی نیامده است.

(۱۲۱) **فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ ۚ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ .**

« **پس هر دو از آن** (درخت) **خوردند؛ آنگاه شرمگاهشان برایشان نمایان شد و به چسباندن برگِ**(درختِ) **آن بهشت بر خود آغاز کردند؛ و آدم نافرمانی خداوند خود کرد و به بیراهه رفت** »،

یعنی آدم نتوانست از عُهده‌ی آن «تکلیف محدود» دربرابر «اختیارات وسیع» برآید؛ تخطّی کرد و نعمت خدا را ازدست داد. نکات زیر درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

* اینکه می‌فرماید «**فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا** = پس شرمگاهشان بر آنها نمایان شد»، به دست می‌آید که در آن شرایط برای آدم و همسرش پوششی بوده ـ چنانکه در آیه‌ی ۱۱۸ نیز به آدم خطاب شده است که در آن بهشت برهنه نخواهی بود (**لاتَعْرَىٰ**)ـ و با ارتکاب گناه، پوشش دریده شده و شرمگاه‌ها برآنها نمایان گردید. در سوره‌ی اعراف نیز منعکس است که تا پیش از ارتکاب گناه، شرمگاه‌ها بر آدم و همسرش پنهان بود (اَعراف/۲۰). شاید مراد این باشد که در آن شرایط، آدم و همسرش همچون فرشتگان می‌زیسته و قرار نبوده به آن زودی به ظهور غرائز و رابطه‌ی جنسی برسند، ولی با خوردن میوه‌ی درخت ممنوع، تمایلات جنسی «زودتر از موعد مقرّر» در آنها ظهور کرد. همچنین ممکن است برهنگی آنان به نشانه‌ی گناهکاری (که مایه-ی شرمساری است) پدید آمده و آنها سپس، به ناگهان متوجّه خطای خود شده سعی داشتند (با پوشش برگ درخت) جبران مافات کنند. البتّه ذکر این جزئیّات برای پیامی است که در خلال آنها به نظر می‌رسد که ارتکاب گناه همچون پاره شدن جامه، مایه‌ی رسوایی می‌گردد!

* اینکه می‌فرماید «**وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ** = و آدم خداوندش را نافرمانی کرد پس گمراه شد»، این جمله، عصمت آدم^ع را صریحاً نفی می‌کند (هرچند عدّه‌ای ازمفسّران ـ به خصوص مفسّران شیعی ـ بر آن شده‌اند تا این جمله را به تأویل برند و نسبت گمراهی به آدم را نپذیرند، همانگونه که در المیزان آمده آن نافرمانی از امر ارشادی بوده نه از امر مولوی! ولی این تلاش با صراحت آیه به جایی نمی‌رسد. به ویژه که این نافرمانی پیش از برگزیده شدن آدم بوده است).

(۱۲۲) **ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ .**

« **سپس خداوندش او را برگزید و بر او بازگشت و هدایت کرد** »،

در سوره‌ی اَعراف مذکور است که آدم و همسرش پس از ارتکاب گناه، پشیمان شدند و به درگاه خدا توبه کردند (اعراف/۲۳) و در آیه‌ی فوق می‌فرماید که خداوند «**تَابَ عَلَيْهِ** = بر او بازگشت» و آدم را بخشود و برای نبوّت خود انتخاب کرد و هدایتش نمود. البتّه شاید انتظار می‌رفته که «ذکر بخشودگی و هدایت» خداوند، پیش از «برگزیدگی» آدم در آیه بیاید. ولی ظاهراً سبک قرآن این است که امر بزرگتر و مهمتر را ابتدا ذکر می‌کند چنانکه شبیه این نحوه بیان در آیه‌ی ۵ سوره‌ی توبه دیده می‌شود (به توضیح آیه‌ی مزبور نگاه کنید).

(۱۲۳) قَالَ ٱهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًاۢ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّۖ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّى هُدًى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَاىَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَىٰ .

« (آنگاه خدا) **گفت: همگی از آن جایگاه فرود آیید؛ برخی از شما دشمن برخی دگر است؛ پس اگر هدایتی از من به سویتان آید، هرآنکه هدایت مرا پیروی کند نه گمراه شود و نه** (در آخرت) **رنجی بیند** »،

به نظر می‌رسد که فرمان «**هُبُوط**» در آیه شامل حال آدم و همسرش و شیطان، همه است. بدین‌ترتیب انسانِ مختار و مکلّف با شرّ و وساوسش، به زندگی زمینی وارد می‌شوند و از این رو حق‌تعالی خاطرنشان می‌سازد که به جایی وارد خواهند شد که در آن دشمنی‌ها پیش می‌آید. ولی در مقابل، تصریح گردیده که هدایتِ خدا (ظهور انبیاء[ع]) نیز خواهد بود و انبیاء در برابر اشقیاء قرار می‌گیرند، پس هرکس از نسل آدم که هدایت انبیاء را پیروی کند، نه در زندگی دنیا گمراه می‌شود و نه شقاوت و رنج آخرتی خواهد داشت. واژه‌ی «**يَشْقَىٰ**» نمی‌تواند در ارتباط با دنیا باشد زیرا زندگی دنیا بالأخره رنج و مشقّت دربردارد. بنابراین مراد از آن شقاوت اُخروی است. به عبارت دیگر «**لايَضِلُّ**» به دنیا و «**لايَشْقَى**» به آخرت برمی‌گردد.

(۱۲۴) وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِى فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ أَعْمَىٰ .

« **و هرآنکه از یاد من رویگرداند، پس همانا زندگیش تنگ می‌شود و روز رستاخیر او را کور برانگیزیم** »،

هرچند ـ در برابر مدلول آیه ـ مشاهده می‌شود که بسیاری از افراد از یاد خدا اعراض کرده و ظاهراً معیشت آنها نیز نقصانی ندارد. ازاینرو مفسّران اقوال گوناگون در تفسیر آیه آورده‌اند:

عدّه‌ای گفته‌اند مقصود این است که با اعراض از یاد خدا، یا روزی شخص محدود می‌شود و یا دچار بخل می‌گردد و با حرصی که می‌یابد زندگی برایش سخت می‌شود.

برخی دیگر گفته‌اند که منظور، زندگی سخت قبل‌از قیامت و در عالَم برزخ است و آنجا برای فراموش کنندگانِ خدا حیات تنگی خواهد بود.

از نظر ما منظور از «معیشت تنگ» لزوماً فقط قلّت روزی نیست. بسیاری ازثروتمندان، درعین برخورداری از مواهب دنیا، به خاطر إعراض از یاد خدا و ناراحتی‌های روحی و اضطراب و غصّه‌هایی که برایشان پیش می‌آید، زندگی برایشان تنگ می‌شود؛ به طوری که گاهی به موادّ مخدّر روی آورده و یا حتّی خودکشی کرده‌اند! بنابراین ممکن است که وضع کسی به لحاظ مالی خوب باشد، ولی در عین‌حال زندگی تنگ و سختی را بگذراند.

درمورد حشر با کوری منظور، کوری در «**یکی** ازمراحل» حشر است، زیرا از آیات دیگر برمی‌آید که مجرمین درقیامت پس‌ازمدّتی، یکدیگر را می‌بینند و می‌شناسند (به توضیحات ارائه شده ذیل آیه‌ی ۱۰۲ سوره نگاه کنید).

(۱۲۵) قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِيٓ أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا .

« **گوید: خدای من! چرا مرا کور برانگیختی و حال آنکه** (در گذشته) **بینا بودم؟** »،

مفاد آیه به دست می‌دهد که مجرمان در صحنه‌ی آخرت تعجّب می‌کنند که چرا ـ در شرایطی که دنیا را با دو چشم بینا ترک گفتند ـ کور از قبور برخاسته‌اند؟! آیه‌ی بعد پاسخ می‌دهد.

(۱۲۶) قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتۡكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَاۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمَ تُنسَىٰ .

« (خدا) **گوید: همان‌گونه که آیات ما بر تو آمد وآنها را به فراموشی سپردی** (و نادیده انگاشتی) **این چنین امروز فراموش** (متروک) **می‌شوی** »،

مراد از واژه‌ی «**نسیان**» در مقطع آیه «ترک و نادیده گرفتن» است، نه فراموشی. زیرا صراحتاً فرموده «**وَ مَاكَانَ رَبُّکَ نَسِيًّا** = خداوند تو فراموشکار نیست» (مریم/٦٤).

طبرسی در تفسیر آیه در مجمع البیان می‌گوید: خدا (خطاب به مجرمی که در آخرت کور محشور شده) می‌فرماید همانند آنکه قلبت (در دنیا) کور بود ـ و آیات ما را واگذاشتی و با نظر عبرت در آنها ننگریستی و اوامر ما را ترک کردی ـ امروز رحمت من تو را ترک می‌کند و تو را مانند چیزی فراموش‌شده (و متروک) قرار می‌دهم.

(۱۲۷) وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي مَنۡ أَسۡرَفَ وَلَمۡ يُؤۡمِنۢ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِۦۚ وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبۡقَىٰٓ .

«**و بدینسان هرکه را به اسراف گرایید و به آیات خداوندش نگروید، کیفر دهیم و قطعاً عذاب آخرت** (از سختی‌های دنیا) **شدیدتر و پایدارتر است** »،

همه‌ی گناهان در واقع اسراف‌اند، زیرا اعمالی را شامل می‌شوند که از حدود إلهی خارج است. ولی البتّه گناهکاران به شرط توبه و اصلاح، می‌توانند به رحمت حق امیدوار باشند، چنانکه فرموده «**يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَاتَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** = ای بندگنان من که درباره‌ی خود (با گناهان) اسراف کردید، از رحمت خدا مأیوس نشوید که خدا همه‌ی گناهان را (با توبه) می‌آمرزد؛ همانا او بس آمرزنده و مهربان است» (زُمَر/٥٣).

(۱۲۸) أَفَلَمۡ يَهۡدِ لَهُمۡ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّنَ ٱلۡقُرُونِ يَمۡشُونَ فِي مَسَٰكِنِهِمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلنُّهَىٰ .

« **آیا مایه‌ی هدایت‌شان نبود که** (ببینند) **چه نسل‌هایی که پیش از ایشان هلاک کردیم که** (اینان) **در سراهای آنها رَه می‌پویند؟ همانا در این** (امر) **برای خردمندان عبرتهاست** »،

مقصود از «**أُوْلِي ٱلنُّهَىٰ** = خردمندان» در مقطع آیه، کسانی است که درنتیجه‌ی ایمان به خدا، به بصیرتی ره یافته‌اند که آنان را از اعمال نادرست نهی می‌کند.

مفهوم آیه روشن است. مردم مکّه در مسیر رفت و آمد خود به شام، از کنار بقایا و آثار ویران‌شده‌ی اقوامی چون عاد و ثمود می‌گذشتند. قرآن می‌فرماید آیا این امر ایشان را هدایت نمی‌کند که ببینند سرانجام مخالفت با تعالیم انبیاء چیست؟

هان ای دل عبرت‌بین از دیده نظر کن هان   ایوان مدائن را آئینه‌ی عبرت دان ...
دندانه‌ی هرقصری پندی دهدت نونو   پند سـر دندانـه بشـنو ز بُـنِ دنـدان

(۱۲۹) وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى .

« **و اگر سخن خداوندت پیشی نگرفته و مهلتی معیّن مقرّر نشده بود، قطعاً** (عذابشان) **لازم می‌آمد** »،

در آیه‌ی شریفه «**اَجَلٌ مُسَمًّی** = مهلت معیّن» هرچند مؤخّر واقع شده ولی از نظر معنی مقدّم است. به عبارت دیگر، «**اَجَلٌ مُسَمًّی**» عطف به «**كَلِمَةٌ**» است و اگر عطف به «**لِزَامًا**» می‌بود، باید «**اَجَلاً مُسَمًّی**» می‌شد. بدین‌ترتیب ساختار آیه ازنظر معنی چنین است که «**وَ لَولاكَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَبِّکَ وَ اَجَلٌ مُسَمًّی لَكَانَ لِزَامًا**» یعنی اگر سنّت و اراده‌ی خدا این نبود که در دنیا به گناهکاران مهلت دهد، عذاب و هلاکتِ بدکاران بلافاصله لازم می‌آمد؛ ولی سنّت خدا این است که به کافران و مُسرفان فرصت اصلاح می‌دهد (و شایسته است که مردمان از این‌فرصت استفاده کرده و تا مهلت معیّن خدا سرنیامده، به سوی او باز گردند).

بخش دهم

(دعوت مؤمنان به بُردباری و نماز)

(۱۳۰) فَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا ۖ وَمِنْ ءَانَآيِٕ ٱلَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ ٱلنَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ .

« **پس بر آنچه** (از کفر و انکار) **می‌گویند شکیبا باش؛ و خداوندت را پیش از برآمدن آفتاب و قبل از غروب آن، به ستایش تسبیح‌گوی، و** (همچنین) **در اوقاتی از شب و میانه‌های روز به تسبیح پرداز؛ باشد که** (به سبب پاداش خدا) **راضی** (و خشنود) **گردی** »،

پس از سخن با مخالفان در آیات قبل ، خداوند در این آیات، پیامبر[ص] (و پیروان او) را مخاطب قرارداده و می‌فرماید دربرابر مخالفت‌ها و کارشکنی‌های مخالفان صبر کن (و شکیبایی ورزید) و برای حفظ پایداری، بر انجام نمازهای پنجگانه تأکید می‌فرماید.

واژه‌ی «**اَطراف**» در آیه‌ی شریفه به معنی «اَوساط = میانه‌ها»ست (هود/۱۱٤) و بدین‌ترتیب عدّه‌ای از مفسّران عقیده دارند که در این آیه به نمازهای پنجگانه اشاره شده است:

قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْس: نماز صبح

قَبْلَ غُرُوبِهَا: نماز عصر

مِنْ آنَاءِ اللَّيْل: نماز مغرب و عشاء

و **اَطْرَافَ النَّهَار**: نماز ظهر.

روح آیه آن است که به پیامبر[ص] ـ به عنوان الگوی همه‌ی مسلمان‌ها ـ می‌فرماید با ذکر و تسبیح خدا در اوقات شب و روز خود را دربرابر مشکلات و ناهنجاری‌ها، پایدار و شکیبا گردان.

مقطع آیه حاکی از آن است که با استقامت و آرامشی که بدین‌ترتیب دست می‌دهد و با در نظر گیری پاداشی که خدا در آخرت نصیبت خواهد کرد، راضی و خشنود خواهی بود (چنانکه مسلمانان نمازگزار نیز از این پاداش‌ها بهره‌مند می‌شوند).

(۱۳۱) وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِۦٓ أَزْوَٰجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ .

« **و دیدگانت را بر آنچه اصنافی از ایشان را از آرایش زندگی این دنیا بهره‌مند ساختیم ـ تا آنان را در آن بیازماییم ـ** (به حسرت) **مدوز؛ و روزی خداوندت بهتر و پایدارتر است** »،

«**مَدِّ عَيْن**» به معنی «چشم دوختن و نگاه طولانی» به شیْء است و مقصود از آن، آرزو کشیدن و حسرت خوردن است. می‌فرماید ای پیامبر (و ای پیروان او) برخورداری‌های مادّی مردم (واژه‌ی **اَزواج** = جفت ها، در اشاره به اصناف وگروه‌هاست) را مهم نشمرید؛ اینها نه حقیقت وجوهر زندگی، بلکه «**زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** = آرایش حیات دنیا» است و برای آزمایش نصیب عدّه‌ای گردیده و ممکن است در آزمایش مردود شوند. برای شما، آن روزی حلال و نعمت‌هایی که در نتیجه‌ی علم و تقوی و پایداری برای حق و مجاهدت در راه خدا نصیبتان می‌گردد، بهتر و پایدارتر است.

صاحب تفسیر «**المیزان**» واژه‌ی «**فتنه**» را در آیه‌ی فوق به معنی «عذاب» گرفته که ممکن است در ارتباط با آیه‌ی قبل، درست باشد. بدین‌معنی که خداوند می‌فرماید ای پیامبر (و ای پیروان او) در برابر مخالفان صبر پیشه کرده و حسرت نعمت‌هایی را هم که به برخی از آنها داده‌ایم مخورید. ثروت‌های آنها که موجب غفلت و غرورشان گردیده، مایه‌ی عذابشان خواهد بود. امّا می‌توان «**فتنه**» را به معنی آزمایش نیز دانست و آیه را درارتباط با روحیّه و نگرشی که مسلمان‌ها باید به طور کلّی نسبت به ثروت و ثروتمندان در دنیا داشته باشند درنظر گرفت زیرا «ثروت»، همانگونه که می‌تواند موجب «غفلت» گردد، ممکن است مایه‌ی «خدمت» شود، چنانکه رسول‌خدا(ص) فرموده است: «**نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِح** = چه خوب است مال حلال در دست مرد درستکار».

(۱۳۲) وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ لَا نَسۡـَٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ .

« **و خانواده‌ات را به نماز امر کن و بر آن شکیبایی** (و مداومت) **بورز؛ از تو** (درقبال نماز) **روزی نمی‌طلبیم؛ ما تو را روزی می‌دهیم، و فرجام نیک از آنِ** (اهل) **تقواست** »،

در بخش اوّل آیه، واژه‌ی«**عَلَيْهَا** = برآن»، به «**صَلَوٰة** = نماز» برمی‌گردد.

می‌فرماید دستور به نماز و ذکر خدا را (آیه‌ی۱۳۰) ای پیامبر (و ای مؤمنان) منحصر به خود ندانسته بلکه به خانواده‌ی خود نیز أمر کنید و در این عبادت «مداومت» بورزید، زیرا رسیدن به مقام قرب إلهی، درصورتی اصابت به حق دارد که پایدار ماند.

بخش بعدی آیه در تکمیل بخش اوّل است که امر به نماز و یاد خدا برای آن نیست که خداوند از عبادات ما نصیبی می‌برد! او خود روزی دهنده و نصیب‌بخش همه‌ی موجودات است. ما هرچه داریم از خدا داریم؛ این عبادات به نفع خود انسان است، زیرا ـ اگر درست انجام شود ـ او را از ذلّت نفس نجات می‌بخشد و آدمی می‌تواند در پرتو بندگی خدا و تقویٰ، به بزرگی و قدرت نفس که ویژه‌ی پرهیزکاری است برسد. آنها که می‌توانند در برابر گناه و وساوس نفس مقاومت ورزند بزرگند، نه کسانی که شیفته‌ی خواسته‌های دل بوده و به دنبال آنها به هر سمتی می‌دوند و هر بهایی را می‌پردازند، آنان هرگز به «سرانجام نیک» ـ که فقط با «پرهیزکاری» قابل حصول است ـ نمی‌رسند.

(۱۳۳) وَ قَالُواْ لَوۡلَا يَأۡتِينَا بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّهِۦٓۚ أَوَ لَمۡ تَأۡتِهِم بَيِّنَةُ مَا فِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ .

« و گفتند: چرا معجزه‌ای از جانب خداوندش به سوی ما نمی‌آورَد؟ آیا دلیل روشنی که در صحیفه‌های پیشین است آنان را نیامد؟ »،

به دنبال دستور به «**صبر**» در برابر مخالفان و دیگر سخنان که گذشت، در آیه‌ی فوق نمونه‌ای از ایراد مخالفان را آورده است.

معاندان همواره خود را از هر تلاشی برای رسیدن به حق، بی‌نیاز دانسته و انتظار دارند که حق به سوی آنها بیاید! در صدراسلام به جای آنکه انصاف نشان داده و درقرآن بیاندیشند، گاه و بیگاه، معجزه‌ی حسّی می‌طلبیدند و اکنون نیز آن نوع افراد، شبیه همین‌گونه توقّعات را مطرح می‌سازند و رویّه‌ی آنان با مخالفان ۱٤۰۰ سال پیش چندان تفاوتی ندارد.

خداوند، در برابر طلب معجزه‌ی حسّی، می‌فرماید «**مگر دلیل روشنی از آنچه در کتب گذشته است ایشان را نیامد؟**». این عبارت به دو گونه تفسیر شده است:

اوّل آنکه خدا می‌فرماید مگر این معجزه نیست که در کتب گذشته (تورات و انجیل) خبر از ظهور این پیامبر آمده است؟ (به سوره‌ی بقره، توضیح آیه‌ی ٤۰، نگاه کنید).

دوّم آنکه خدا می‌فرماید مگر شرح اُمّت‌های پیشین را در کتب گذشته ندیده‌اند که وقتی همچنان به عناد خود ادامه دادند و چیزهای غریب از پیامبرشان برای ایمان می‌خواستند، دچار هلاکت شدند (انعام/۸) ؟ و لذا متعاقباً می‌فرماید:

(۱۳۴) وَلَوۡ أَنَّآ أَهۡلَكۡنَٰهُم بِعَذَابٖ مِّن قَبۡلِهِۦ لَقَالُواْ رَبَّنَا لَوۡلَآ أَرۡسَلۡتَ إِلَيۡنَا رَسُولٗا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ مِن قَبۡلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخۡزَىٰ .

« و اگر ما آنها را به عذابی پیش از این هلاک می‌کردیم، قطعاً می‌گفتند: خداوندا! چرا رسولی به سوی ما نفرستادی تا آیات تو را ـ پیش‌از آنکه خوار و رسوا شویم ـ پیروی کنیم؟! »،

مسلّماً اگر خدا، پیامبرانی نمی‌فرستاد و اقوام بشر را به سبب فسادشان به هلاکت مبتلا می‌ساخت، همه‌ی کسانی که اکنون در جبهه‌ی مخالفت با انبیاء قرار دارند، می‌گفتند: این چه خدایی است که هیچ پیامی نفرستاده و ما را با عقل خطاکارمان تنها گذاشته است تا در صحرای زندگی سرگردان باشیم و با وجود این، برای تباهکاری‌های ما، گرفتاری‌هایی مقرّر داشته است؟!

(۱۳۵) « قُلۡ كُلّٞ مُّتَرَبِّصٞ فَتَرَبَّصُواْۖ فَسَتَعۡلَمُونَ مَنۡ أَصۡحَٰبُ ٱلصِّرَٰطِ ٱلسَّوِيِّ وَمَنِ ٱهۡتَدَىٰ .

« بگو: (ما و شما) **همه منتظریم؛ پس منتظر بمانید که به زودی خواهید دانست رَه‌پویان راه راست و آن کس که هدایت یافته، کیست؟** (شمایید یا ما؟) **».**

آیه‌ی فوق که سوره با آن پایان می‌گیرد، تهدید کافران و مایه‌ی آسودگی خیال مؤمنان است. می‌فرماید بهترین موضع مؤمنان در برابر معاندان حق که نمی‌خواهند قبول حقیقت کرده و در صراط مستقیم قرار گیرند، این است که بگویند ما و شما، همه در انتظاریم؛ در انتظار اینکه بالأخره روزی حقایق روشن شود. پس منتظر می‌مانیم و کار خود را به آینده وا می‌گذاریم، به زودی روشن خواهدشد که حق با کیست و چه کس راه «صحیح» را از «ناصحیح» بازشناخته و دنبال کرده است؟ و با این پیام تأمّل‌آور، سوره پایان می‌پذیرد.

سوره‌ی انبیاء

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، در مکّه آمده و گفته‌اند که در اواسط دوران بعثت، زمانی‌که مسلمان‌ها در منتهای فشار و انواع سختی‌ها بودند، پس‌از سوره‌ی ابراهیم و مقارن با هجرت عدّه‌ای از مسلمانان به حبشه، نازل شده است. ازاین‌رو حدّ آیات متوسّط می‌نماید، نه مانند اوائل بعثت کوتاه و نه چون آیات مدنی بلند است.

از مباحث اصلی سوره «**توحید**» و «**معاد**» است و در تعقیب این‌دو موضوع، گاه از روحیّه‌ی مشرکان و مکتب شرک، گاهی ازتاریخ و درمواردی از طبیعت سخن می‌گوید.[۱] توضیح می‌دهد که چرا خدا تنها معبود حق است ـ چون در آفرینش مؤثّر است ـ و سپس، چنانکه از نام سوره برمی‌آید، به داستان **انبیاء** (ع) پرداخته بیش‌از همه روی ابراهیم[ع] تکیه می‌کند و سلسله‌ی کلّی انبیاءرا تا حضرت عیسی[ع] که آخرین پیامبر قبل‌از رسول اکرم[ص] بوده، یاد می‌نماید. تشریح می‌کند که تمامی پیامبران إلهی مبلّغ یک دین و یک منطق (مروّج توحید در برابر شرک) بوده‌اند و مخالفانشان نیز از جهت روحیّه و کردار با هم شباهت داشتند. نهایتاً مردم را نسبت به «معاد» بیم داده، علائمی از قیامت ذکر می‌کند و سوره را با همین بحث به پایان می‌برد. آیات سوره را می‌توان در ده بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۵)**: گذر سریع عمر، غفلت مردمان و لجاج منکران**

---

(۱) ـ گاهی آیات قرآن به نظر بی‌مناسبت می‌نماید. ولی بررسی دقیق نشان می‌دهد که آیات هرسوره وحدت موضوعی دارد، به طوری‌که هرچند مسائل مختلف مطرح شده باشد ولی هریک ازآنها به نحوی با موضوع سوره ارتباط دارد. اساساً کتاب إلهی چنین است و برخلاف کتب بشری، مطالب آن چون سیلی می‌خروشد و به مانند پدیده‌های طبیعت، مسیرش را خود تعیین می‌کند.

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۱۵)؛ **اِرسال رُسُل و هُشدار به مردمان پیش از عذاب**

بخش سوّم (آیات ۱۶ تا ۲۵)؛ **حکمت آفرینش، اقتدار إلهی و شرک مردمان**

بخش چهارم (آیات ۲۶ تا ۳۳)؛ **اطاعت فرشتگان و تدابیر إلهی در آفرینش**

بخش پنجم (آیات ۳۴ تا ۴۷) ؛ **انکار مردمان و فرا رسیدن قیامت**

بخش ششم (آیات ۴۸ تا ۷۵)؛ **اشاره به موسی**ع **و هارون**ع **و ماجرای ابراهیم**ع

بخش هفتم (آیات ۷۶ تا ۸۲)؛ **اشاره‌ای به نوح**ع **و یادی از سلیمان**ع **و داود**ع

بخش هشتم (آیات ۸۳ تا ۹۰)؛ **ذکر ایّوب**ع**، اسماعیل**ع**، یونس**ع **و زکریّا**ع

بخش نهم (آیات ۹۱ تا ۱۰۶)؛ **ذکری از مریم**ع **و عیسی**ع **و اشاره به مقدّمات قیامت و دوزخ و بهشت**

بخش دهم (آیات ۱۰۷ تا ۱۱۲)؛ **عطف توجّه به رسالت پیامبر اسلام**ص **و هشدار مجدّد به قیامت و معاد.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(گذر سریع عمر، غفلت مردمان و لجاج منکران)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) ٱقۡتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمۡ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ مُّعۡرِضُونَ .

« **حساب مردم نزدیک شد و آنها در غفلت به سر برده** (و از حق) **رویگردانند** »،

عبارت «**اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ**» در ابتدای سوره‌ی قمر نیز که به لحاظ زمان نزول مدّتی پیش‌از سوره‌ی انبیاء نازل شده، آمده است و مقصود آن است که عمر به سرعت می‌گذرد و آدمی به زودی در مسیر قیامت خویش قرار خواهد گرفت، ولی اکثر مردم همچنان در غفلت‌اند و از حق اعراض می‌کنند. به عبارت دیگر، چون مرگ نزدیک است قیامت و حساب نیز نزدیک است. چنانکه فرموده چون مردگان در قیامت برمی‌خیزند تصوّر می‌کنند ساعتی گذشته است[1](اِسراء/۵۲). همچنین فرموده است که مقدّمات پاداش و جزا در برزخ آغاز می‌شود: «**اَلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ** = (فرعونیان را) صبح و شام بر آتش عرضه کنند و چون قیامت فرارسد (أمر شود) آنها را در شدیدترین عذاب وارد کنید» (مؤمن/٤٦).

(۲) مَايَأۡتِيهِم مِّن ذِكۡرٖ مِّن رَّبِّهِم مُّحۡدَثٍ إِلَّا ٱسۡتَمَعُوهُ وَهُمۡ يَلۡعَبُونَ .

« **هیچ پند نوینی از خداوندشـان آنها را نیامد، مگر آن را شنیدند؛ در حالی‌که به بازیگری ادامه می‌دهند** »،

---

(۱) ـ این‌مطلب نافی زندگی برزخی نیست، زیرا احساس زمان در آن عالَم با عالَم قیامت تفاوت دارد. چنانکه احساس زمان برای ما نیز در دنیا به هنگام خواب با بیداری، متفاوت است. به علاوه ممکن است مقصود آیه کوتاهی عمر آدمی در دنیا باشد چنانکه طبری بر این‌قول رفته است.

آیه‌ی شریفه توضیح بیشتر مقطع آیه‌ی قبل است. منظور از «**ذِكرٍ مِن رَبّهِم مُحْدَثٍ**[1]» آیات إلهی است. «**لَعِبْ**» به معنی کارهای بیهوده‌ای است که انسان را سرگرم می‌کند و «**لَهْو**» حالت غفلتی است که انسان را فرا می‌گیرد. می‌فرماید، هر پیام نوینی که برای هدایت و هشدار آدمی نسبت به حقایق فرستاده شد، کافران آن را شنیدند و به جای آنکه متنبّه شوند، همچنان بازیگری خود را دنبال کردند. تعبیر شگفتی است که نشان می‌دهد کافران در حقیقت زندگی نمی‌کنند، بلکه بازی می‌کنند! (زندگی حقیقی از آنِ مردم هشیار و متوجّه آخرت است).

(۳) لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْۗ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّجْوَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ هَلْ هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْۖ أَفَتَأْتُونَ ٱلسِّحْرَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ .

« **دل‌هایشان** (به امور دنیوی) **سرگرم است و ستمگران پنهان با یکدیگر به نَجویٰ پرداختند که: آیا این** (مرد) **جُز بشری همانند شماست؟ آیا می‌بینید و** (باز) **به سوی سحر می‌روید؟!** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل می‌فرماید کانون بیداری (وجدان) اهل انکار بسته شده و مُهر خورده است (بقره/٦). بخش بعدی آیه به دست می‌دهد که مشرکان (منکران حق) برای رویارویی با دعوت پیامبر[ص] انجمن‌های پنهانی برپا می‌داشتند و در آن انجمن‌ها ـ درباره‌ی پیام وحیانی قرآن ـ به شوخی و هزل می‌پرداختند. در بین مردم ابتدا سعی می‌کردند پیامبر[ص] و پیامش را بی‌اهمّیّت جلوه دهند و سپس چون مقاومتی می‌دیدند، موضوع را به جادوگری و سحر نسبت می‌دادند.

(۴) قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ ٱلْقَوْلَ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ .

« (پیامبر) **گفت خداوند من هرسخنی را در آسمان و زمین می‌داند و او شنوای داناست** »،

آیه‌ی شریفه از قول پیامبر[ص] در برابر نجوای کافران می‌فرماید که ای دورافتادگانِ از حق! این‌همه پنهان‌گویی و پنهان‌کاری مکنید که هیچ سخن و توطئه‌ای از خدا مخفی نمی‌ماند.

(۵) بَلْ قَالُوٓاْ أَضْغَٰثُ أَحْلَٰمٍ بَلِ ٱفْتَرَىٰهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِـَٔايَةٍ كَمَآ أُرْسِلَ ٱلْأَوَّلُونَ .

« **بلکه گفتند:** (قرآن) **خواب‌های پریشانی است؛ بلکه آن را بربافته؛ بلکه او شاعریست؟ پس باید برای ما نشانه** (معجزه)**ای ـ چنانکه پیشینیان** (با آن) **فرستاده شدند ـ بیاورد** »،

---

(۱) ـ مفسّران معتزله با تکیه به واژه‌ی «**ذِكْر مُحْدَث**» استدلال کرده‌اند که قرآن نه «قدیم» بلکه «حادث» است. اشعریان در پاسخ به این‌مطلب گفته‌اند آری، الفاظ قرآن حادث ولی معانی آن قدیم است. یعنی قبل‌از نزول قرآن، کلمات و معانی آن در علم إلهی بوده است. ولی این سخن نیز بی‌اشکال نیست، زیرا بدین‌ترتیب هر پدیده‌ای را می‌توان قدیم دانست، چون همواره در علم إلهی بوده است. باید گفت که مقوله‌ی علم غیر از کلام است که قرآن آن را «محدث» می‌شمرد.

در ادامه‌ی آیه‌ی قبل می‌فرماید نه تنها قرآن را سحر خواندند، بلکه گفتند سخنان قرآن خواب‌های پریشان است؛ بلکه از این‌هم فراتر رفته گفتند آن را بربافته و به دروغ به خدا نسبت می‌دهد؛ بلکه اصلاً او شاعر و خیال‌پرداز است و از همه‌ی اینها گذشته اگر واقعاً پیامبر است، پس باید مانند رسولان پیشین معجزه‌ای برای ما بیاورد.(۱)

واژه‌ی «**بَلْ**» در آیه از باب «إضْراب» است که به واسطه‌ی آن سخن اوّل را رها کرده مطلب دیگری را آغاز می‌کنند. «**أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ**» به معنی «خواب‌های پریشان» است (یوسف/٤٤).

---

(۱) ـ برخلاف آنچه غالباً تصوّر می‌شود، تنها معجزه‌ی پیامبراسلام[ص] قرآن نبوده، بلکه آیات قرآن صریح است که پیامبر و مسلمین در موارد گوناگون ـ ازجمله در جنگ‌ها ـ از تأییدات خاصّی ازجانب خدای تعالی (که می‌توان آنها را معجزه خواند) برخوردار بوده‌اند. بنابراین عدّه‌ای از مفسّران گفته‌اند که نزول آیه‌ی فوق پیش از وقوع آن معجزات بوده و یا منظور کفّار از این گفتار، انجام کارهایی چون زنده کردن یک مرده و یا شکافتن دریا توسّط پیامبر[ص] بوده است.

تمام این‌مطالب و اشکال‌تراشی‌ها (منعکس در آیات ۳ و۵) را خداوند یک به یک طی آیات ۱۱←۷ پاسخ می‌گوید که متعاقباً خواهیم دید.

بخش دوّم

(ارسال رُسُل و هشدار به مردمان پیش از عذاب)

(۶) مَآ ءَامَنَتْ قَبْلَهُم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَٰهَآ أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ .

« (مردم) **هیچ قریه‌ای ـ پیش‌از ایشان ـ که هلاکشان کردیم** (به معجزه‌ها) **ایمان نیاوردند؛ پس آیا آنها ایمان خواهند آورد؟** »،

موضوع، بحث بین پیامبر اسلام ص و کفّار مکّه (و به طور کلّی بین ایمان و کفر) است که از پیامبر ص درخواست معجزه داشتند و خداوند پاسخ می‌دهد که با لجاج و عناد هیچ‌گاه چهره‌ی حقیقت دیده نشده ایمان به وجود نمی‌آید، کما اینکه پیش‌از کفّار مکّه نیز اقوام منحطِّ دیگری چنین درخواست‌هایی از پیامبرانشان داشتند و چون معجزات بیامد، گفتند جادوست و مستحقِّ هلاک گشتند. به عبارت دیگر، خطاب به مشرکان مکّه می‌فرماید شما که از پیامبر ص می‌خواهید مثلاً کوه صفا را برای ما طلا کن تا ایمان آوریم، پیش‌از شما نیز این قبیل درخواست‌ها شده بود و باعث ایمان نگردید و درخواست‌کنندگان ـ با شدّت عنادهایشان ـ استحقاق هلاکت پیدا کردند. خدا نمی‌خواهد به این سرعت شما را هلاک گرداند، بلکه فرصت می‌دهد تا شاید سر عقل آیید و به اصلاح خود پردازید.

(۷) وَ مَآ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِىٓ إِلَيْهِمْ فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ .

« **و ما پیش از تو جُز مردانی را که به ایشان وحی می‌کردیم** (به پیامبری) **نفرستادیم؛ پس از اهل ذکر** (اهل کتب آسمانی) **بپرسید اگر نمی‌دانید** »،

آیه‌ی شریفه در پاسخ اشکال دیگری است که مشرکان کرده و انتظار داشتند پیامبر إلهی غیر بشر باشد (آیه‌ی ۳). می فرماید پیامبران خدا (به حکم الگو و أسوه بودن) همواره **مردانی** از بین مردم عادی بوده و غیربشر نبوده‌اند و اگر این را نمی‌دانید از پیروان ادیان پیشین بپرسید که همگی بر این‌مطلب گواهی خواهند داد. نکات زیر در ارتباط با آیه‌ی شریفه شایان توضیح است:

۱ـ به وضوح می‌رساند که زنان، هرچند به مقامات شامخ رسیده و چون مادر موسی ع و مریم ع حتّی در معرض وحی إلهی قرار گرفتند، ولی از وظیفه‌ی «**رسالت**» و تحمّل شدائد آن معاف بوده‌اند.

۲ـ مفسّران شیعه از امام صادق (ع) روایت آورده‌اند که «ما (خاندان پیامبر) اهل ذکریم» و می‌گویند در غیبت امام معصوم، فقهاء و روحانیّون اهل ذکر و راهنمای مردم به شمار می‌روند و مردم عادی باید ازایشان

«تقلید» کنند. چنانکه در تفسیرشیخ ابوالفتوح رازی این معنا آمده و تفسیرنمونه می‌گوید علمای ما این آیه را دلیل بر حجّیّت تقلید دانسته‌اند. درصورتی‌که:

اوّلاً در زمان نزول آیه ائمّه‌ی ۱۲ گانه نبوده‌اند تا آیه‌ی شریفه «**مشرکان عرب**» را «برای رفع تردید در مورد چگونگی پیامبران» به آنها رجوع دهد!

ثانیاً آیه دعوت به **تحقیق** می‌کند، نه **تقلید** و اطاعت کورکورانه! و مسلّماً **تحقیق** راجع به انبیاء[ع] باید از کسانی باشد که خود انبیایی را پیش‌از پیامبراسلام شناخته و پذیرفته بودند. بنابراین «**اهل ذکر**» اشاره به «**اهل کتاب**» دارد و واژه‌ی «**ذکر**» در قرآن به «**کتب آسمانی**» اطلاق شده است، چنانکه در آیه‌ی۲ همین سوره از «**ذکر مُحدَث**» سخن رفته و کلّیّه‌ی مفسّرین ـ اعمّ از شیعه و سنّی ـ متّفق‌القول‌اند که منظور از آن، بنا به متن صریح آیه، جمیع آثار و کتب آسمانی است.

ثالثاً همه‌ی کسانی‌که معتقد به «تقلید» می‌باشند فقط آن را در **فروع دین** جایز دانسته‌اند. درصورتی‌که آیه در مقام بحث نبوّت عامّه و در مباحث **اصولی دین** است و اینجا قلمرو تقلید نیست.

البتّه خارج از آیه می‌توان ائمّه و اصحاب پیامبر را، به اعتبار آنکه همه اهل قرآن بوده‌اند، «اهل ذکر» دانست ولی این‌موضوع ارتباطی با آیه ندارد.

(۸) وَ مَاجَعَلْنَٰهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَ مَاكَانُواْ خَٰلِدِينَ .

« **و ما آنان را پیکرهایی که غذا نخورند قرار ندادیم و جاودان** (هم) **نبودند** »،

دنباله‌ی بحث قبلی‌است‌که پیامبران[ع] از میان مردم عادی انتخاب می‌شدند، به مانند هرانسانی محتاج تغذیه بوده و عمر محدود داشتند.[۱] (فرقان/۷).

(۹) ثُمَّ صَدَقْنَٰهُمُ ٱلْوَعْدَ فَأَنجَيْنَٰهُمْ وَمَن نَّشَآءُ وَأَهْلَكْنَا ٱلْمُسْرِفِينَ .

« **سپس به وعده‌ی خود درباره‌ی آنها وفا کردیم و** (آنگاه‌که عذاب فرستادیم) **آنان و هرکه را خواستیم** (لایق دیدیم) **نجات بخشیدیم و متجاوزان را هلاک کردیم** »،

آیه‌ی شریفه در دو مقام «تهدید کفّار» و «بشارت» به مؤمنان است (یونس/۱۰۳). واژه‌ی «**مُسرِفین**» در آیه‌ی شریفه به معنی «تجاوزگران»؛ مقصود کسانی است که از مرز بندگی خدا خارج شده‌اند.

(۱۰) لَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَيْكُمْ كِتَٰبًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .

« **همانا به سوی شما کتابی فرو فرستادیم که پند**(ها برای شما) **در آن است؛ آیا نمی‌اندیشید؟** »،

---

(۱) ـ اکنون نیز مردم همان انتظارات کفّار عرب را ازپیامبران[ع] دارند (که در کشور ما به أئمّه[ع] نیز تسرّی داده شده است) و سخنان عجیب و غریب در ارتباط با پیامبر و امامان ـ ازقبیل آنکه سایه نداشتند و فضولاتشان بوی مُشک می‌داد ـ پیش آورده‌اند! منتهی آن زمان کفّار عرب می‌دیدند که این انتظارات، موجود نیست و ایمان نمی‌آوردند، حالا افراد ایمان آورده و پیامبران و ائمّه را بر طبق انتظارات خود توصیف می‌کنند!

یعنی، ای کسانی که معجزه‌های غریب می‌طلبید تا گردنتان در برابر آنها خم شده ملزم به ایمان گردید! چرا فکر خود را به کار نیانداخته دراین قرآن که مایه‌ی هدایت و بیداری است اندیشه نمی‌کنید[۱]؟ شخصیّت و شرف انسانی حکم می‌کندکه انسان هرمطلبی‌را با بررسی منصفانه و از سر فکر واختیار بپذیرد.

(۱۱) وَكَمۡ قَصَمۡنَا مِن قَرۡيَةٖ كَانَتۡ ظَالِمَةٗ وَأَنشَأۡنَا بَعۡدَهَا قَوۡمًا ءَاخَرِينَ .

« **و چه بسیار قریه‌هایی را که** (مردمش) **ظالم بودند، درهم شکستیم و بعد از آنها قومی دگر پدید آوردیم** »،

یعنی ظالمان در تاریخ محکوم به فنا بوده‌اند، این قانون خدا است (مقصود از «قریه» اهل آن می‌باشد). ممکن است کسی شخصاً متدیّن نشود، ولی با تدیّن نیز لجاج و عناد نداشته راه خدا را نبندد و به نام خدا دروغ نگوید. چنین شخص (و حکومتی) کافر است، ولی ظالم اجتماعی نیست. اینگونه افراد و حکومت‌ها امکان تداوم دارند. ولی آنکه با دین خدا (مستقیم و غیرمستقیم) به ستیز برخیزد و علاوه بر ظلم شخصی دست به مظالم اجتماعی بزند، مسلّماً ساقط خواهدشد و به زودی موقعیّت خود را به دیگری می‌دهد. آیه‌ی شریفه بیانگر چنین معنایی است که حدیث معروف «اَلْمُلْکُ یَبْقَی مَعَ الْکُفْرِ وَ لایَبْقَی مَعَ الظُّلْم» نیز بر آن اساس آمده است.

(۱۲) فَلَمَّآ أَحَسُّواْ بَأۡسَنَآ إِذَا هُم مِّنۡهَا يَرۡكُضُونَ .

« **پس چون صلابت ما را احساس کردند، به ناگاه از آن می‌گریختند** »،

یعنی چون عذاب خدا فرا رسید و آن ستمگرانی که سدّ راه خدا کرده بودند (توضیح آیه‌ی قبل) قاطعیّت إلهی را در عذاب خود می‌دیدند، پا به فرار می‌گذاشتند و تصوّر داشتند که می‌توان از حکومت خدا گریخت! این آیات بیانگر برخورد إلهی با ستمگران و عکس‌العمل آنها در طول تاریخ می‌باشد.

(۱۳) لَا تَرۡكُضُواْ وَٱرۡجِعُوٓاْ إِلَىٰ مَآ أُتۡرِفۡتُمۡ فِيهِ وَمَسَٰكِنِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تُسۡـَٔلُونَ .

« (گفتیم) **مگریزید و به سوی آنچه در آن متنعّم بودید و خانه‌هایتان** (اگر می‌توانید) **بازگردید باشد که مورد** (رجوع و) **پرسش قرار گیرید** »،

---

(۱) ـ ممکن است سؤال شود که از چه روی به معاصرین سایر انبیاء[ع] گفته نشد در کتاب إلهی خود برای ایمان بیاندیشند و به آنان معجزات برای این‌منظور ارائه گردید، ولی از مشرکان عرب انتظار می‌رفته که بدون مثلاً مار شدن عصای پیامبر[ص] و یا جان یافتن مجسّمه‌ی گِلین پرنده‌ای به دست او (چنانکه موسی[ع] و عیسی[ع] کردند) همگی به اسلام بگروند؟ پاسخ این است که کتاب پیامبران پیشین معجزه نبوده است. تورات و انجیل را هیچ‌کس معجزه‌ی موسی[ع] و عیسی[ع] نمی‌داند که چون قرآن از حیث جذّابیّت لفظ، عُمق معنا، مایه‌های هدایت و حتّی نظام عددی، قابل همآوردی توسّط بشر نباشد. از این‌رو مهم‌ترین معجزه‌ی پیامبراسلام[ص] قرآن بوده، و بالطّبع از افراد نیز انتظار می‌رفته و می‌رود که برای تشخیص اصالت قرآن در درجه‌ی اوّل به خود قرآن رجوع کنند.

پیرو آیات قبل، آیه‌ی شریفه کنایه از آن است که با فرا رسیدن عذاب إلهی، آن ستمگران دیگر نخواهند توانست به آن عیش و نوش‌ها و قدرت‌طلبی‌ها و تکبّرهایشان دربرابر رجوع کنندگان بازگردند («**مُترِف**» در آیه‌ی شریفه به معنی کسی است که غرق نعمت بوده و ناسپاسی می‌کند).

(۱۴و۱۵) قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ . فَمَا زَالَت تِّلۡكَ دَعۡوَىٰهُمۡ حَتَّىٰ جَعَلۡنَٰهُمۡ حَصِيدًا خَٰمِدِينَ .

« گفتند: ای وای بر ما؛ حقّاً که ما ستمگر بودیم » « و سخنشان پیوسته همین بود تا آنان را درو کرده خاموش و بی‌جان گرداندیم » .

یعنی در آن شرایط (آیات قبل) ظالمان از خواب غفلت بیدار شده به ظلم خود اعتراف می‌کنند. قدرتمندانی که خدا را بنده نبودند، چون مختصری احساس تزلزل کنند، چنان تضرّع و زاری می‌نمایند که دیدنی است! امّا اعتراف از سر ناچاری و اجبار سودی ندارد و نجات‌بخش نیست. واژه‌ی «**حَصِيد**» در آیه به معنی «درو شده» است. «**خامِدِين**»، جمع «خامِد» در اصل به معنی «شعله‌ی خاموش» است و مفسّران گفته‌اند که در اینجا به معنی «مرده و بیجان» آمده است.

بخش سوّم

(حکمت آفرینش، اقتدار إلهی و شرک مردمان)

(۱۶) وَ مَاخَلَقْنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَـٰعِبِينَ .

« و ما آسمان و زمین و آنچه را میان آن دواست، به بازیچه نیافریدیم »،

در پی آیات قبل در توضیح سرانجام بدکاران، می‌فرماید قصد خدا ازخلقت بازیگری نبوده که هرکس هر ظلمی بکند و خدا در برابرش بی‌تفاوت بوده و نظاره‌گر باشد! البتّه خداوند دائماً ظالمان را در دنیا مجازات نمی‌کند تا همه از سر ترس ایمان بیاورند؛ بلکه خدا گاه و بیگاه و در مواقعی که لیاقتی در مظلومان دیده و مقتضی بداند، ضربه را بر ظالمان وارد می‌سازد و حساب دقیق‌تر را به عالَم دیگر موکول نموده است.

جهان را نه بر بیهُده کرده‌اند   تو را نز پی بازی آورده‌اند!

آری، خدا جهان را چنین خلق نکرده که یکدسته ظالم و مظلوم را به جان هم بیاندازد و مردمانی همه‌ی حرمت‌های إلهی را بشکنند و او به سرگرمی و تماشا مشغول باشد!

(۱۷) لَوْ أَرَدْنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّٱتَّخَذْنَـٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن كُنَّا فَـٰعِلِينَ .

« اگر می‌خواستیم بازیچه بگیریم، قطعاً آن را از نزد خود مقرّر می‌داشتیم، اگر بازیگر می‌بودیم »،

اعتقاد به اینکه معاد و آخرتی نیست، یعنی درحقیقت، جهان به بازی آفریده شده و مقصود خدا از خلقت سرگرمی بوده است! خداوند می‌فرماید اگر ـ به فرض محال ـ قرار بود بازیچه بگیریم، این‌کار را از پیش خود کرده و اعلام می‌داشتیم و نمی‌گذاشتیم شما انسان‌ها با تعبیر و تفسیرهای خود به این نتیجه برسید! امّا «سرگرمی‌گُزینی» درخور خدا نیست و خلقت خدایی، چون فیلم‌سازی انسان‌ها نبوده که در پی پول و تفریح، دست به کار تهیّه‌ی فیلمی می‌زنند! در این راستا مقصود از «کار» در «**إِن كُنَّا فَاعِلِينَ** = اگر کننده‌ی این کار بودیم» در مقطع آیه، همان اتّخاذ «**لهو**» در عبارت پیشین است.

از سوی دیگر عرب‌های یمن به «زن و فرزند» نیز «**لَهْو**» می‌گویند. از این‌رو بعضی از مفسّران گفته‌اند مراد آیه این است که اگر خدا قصد گرفتن همسر و فرزند داشت، خود این‌کار را می‌کرد و منتظر نمی‌ماند تا عرب‌های جاهلیّت «لات و عُزّیٰ» و فرشتگان و یا مسیحیان عیسی(ع) و یهودیان عُزَیر را فرزندان او اعلام کنند!

امّا «مجاهد» می‌گوید مقصود آیه این است که اگر قرار بود خدا جهان را بی‌هدف خلق کرده بهشت و جهنّمی نباشد، خود این‌کاررا می‌کرد واعلام می‌داشت وآن‌وقت دراین‌جهان حقّ وباطل در کنار هم نابود می‌شدند.

(۱۸) بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ فَيَدۡمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٞۚ وَلَكُمُ ٱلۡوَيۡلُ مِمَّا تَصِفُونَ .

« **بلکه حق‌را بر باطل افکنیم تا آن را درهم‌شکند و در آن‌هنگام باطل نابود شود و وای بر شما از آنچه** (درباره‌ی خدا) **وصف می‌کنید** »،

می‌فرماید روال کار جهان نه با هدف بازیگری، بلکه مبتنی بر پیروزی و تفوّق حق بر باطل است. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه حقّانیّتی را در خلقت نشان می‌دهد. هرچند بعضی‌ها گفته‌اند که منظور از «**حق**» در اینجا «قرآن» است که خداوند آن را نازل ساخته و به وسیله‌ی آن، عقائد باطله را ـ ازقبیل آنکه گویند زندگی همین است و جُز این نیست ـ رد می‌کند.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که این انسان‌های نابخرد هستند که به خدا نسبت کار غیرحکیمانه داده و گفته‌اند عالم را «بی‌هدف» آفریده است! و وای بر ایشان از این وصف باطل یا از گناه بزرگ شرک، که خود و جامعه‌شان را با پیروی و اشاعه‌ی آن به فساد و تباهی می‌برند و به عذاب إلهی ملحق خواهند شد.

(۱۹) وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَنۡ عِندَهُۥ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسۡتَحۡسِرُونَ .

« **و هرکه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ اوست و آنها که نزد اویند** (فرشتگان) **از عبادتش استکبار نمی‌ورزند و خسته نمی‌شوند** »،

پس‌از آنکه فرمود «باطل» در نظام عالَم شکست خورده و «حق» پیروز می‌شود، به رأی باطلی که میان اعراب شایع بود پرداخته است که همان «فرشته‌پرستی» باشد. می‌فرماید همه‌ی اهل عالم اعمّ از مؤمن و کافر (آل‌عمران/۱۰۹)، مملوک خدایند و فرشتگان إلهی ـ که نزد وی تقرّبی دارند ـ نه فرزند، بلکه بنده‌ی او هستند و در طاعت و بندگی‌اش ملالتی نمی‌یابند.

(۲۰) يُسَبِّحُونَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفۡتُرُونَ .

« (آنان) **شب و روز ـ بی‌آنکه سستی ورزند ـ (خدا را) به پاکی می‌ستایند** »،

آیه‌ی شریفه در وصف «مقرّبین خدا» یعنی (فرشتگان) می‌باشد.

در نهج‌البلاغه است که نیروهای قدسی عالَم (فرشتگان) منظّماً از راه ذکر خدا عظمت و نیرو می‌گیرند و رو به کمال می‌روند. البتّه انسان‌ها نیز باید چنین باشند و پس‌از عمری ذکر توحید و رحمت و جود و عدل و سخای خدای تعالی، خود بویی از این صفات ببرند و اوصاف خدایی را در ظرف خود منعکس نمایند. و إلاّ ذکر رحمانیّت خدا کردن و خود شقی بودن، اعتقاد به توحید إلهی داشتن و بنده‌ی نفس یا بنده‌ی این و آن شدن و از رحمانیّت خدا سخن گفتن و خود به قساوت آلوده بودن، چه تناسبی با هم دارند؟

(۲۱) أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ هُمۡ يُنشِرُونَ .

« **آیا خدایانی از زمین برگرفته‌اند که ایشان** (مردگان را) **برمی‌انگیزند؟!** »،

یعنی آیا بت‌های زمینی‌که مردم آنها را پرستش می‌کنند، قادرند مردگان را زنده کنند؟ (تا حقّانیّت ایشان به اثبات رسد؟)

(۲۲) لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ .

« **اگر در آن دو** (زمین و آسمان) **جز خدای یکتا خدایانی می‌بود، همانا هردو تباه می‌شدند؛ پس منزّه است خداوندگار عرش از آنچه وصف می‌کنند** »،

منظور از «**فساد**» در آیه بی‌نظمی و عدم یکپارچگی است که اگر عالم خدایان متعدّد (زمینی و آسمانی) داشت صحنه‌ی جهان تجلّی‌گاه نزاع خدایان می‌شد و در آن‌صورت نظام کائنات به هم می‌ریخت! درصورتی‌که تمام نیروهای ظاهری و باطنی و همه‌ی ذرّات عالَم با هم هم‌آهنگی و مشابهت دارند و نظام یکپارچه‌ی عالم به خوبی می‌رساند که همه چیز تحت یک فرمان و بر طبق قوانین صادره از یک مَبدء درحرکت‌اند. پس یک فرمانده بر جهان مستولی است[1]، فرماندهی که اداره‌ی امور عالم را از «عرش» آن (سوره‌ی اعراف، توضیح آیه‌ی٥٤) در دست دارد. البتّه خدا همه جا هست، ولی قرآن مرکز فرماندهی برای اداره‌ی امور عالم ذکر می‌کند (همچون روح انسان که در تمام اعضاء و حتّی سلّول‌های او جاریست ولی مرکز فرماندهی آن در مغز است و فرامین روحی از آنجا صادر می‌شود).

بخش پایانی آیه نتیجه‌گیری است که پس چنان خدایی که یکتا فرمانده‌ی مطلق عالم است، بی‌نیاز از شریک است و دیگران را در رأی و تصمیم او نفوذی نیست (که متأسّفانه مردمان علیرغم صراحت آیه بعضاً امور خدایی را به دیگران تعمیم می‌دهند و غیر خدا را در رأی إلهی صاحب نفوذ می‌شمرند!).

(۲۳) لَا يُسۡـَٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡـَٔلُونَ .

« **از آنچه انجام می‌دهد پرسیده نشود و** (بلکه) **آنها** (انسان‌ها) **یند که** (از اعمالشان) **پرسیده خواهند شد** »،

آیه‌ی شریفه از حاکمیّت مطلق خدا سخن می‌گوید و وصف **رَبّ الْعَرْشِ** را پی می‌گیرد.

منظور از «**سؤال کردن**» در آیه‌ی شریفه، پرسش از چرایی اعمال است. می‌فرماید در آنچه خدا انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد، بلکه این انسان‌ها هستند که در قبال اقوال و اعمالشان مسئولند و از آنها ـ در باره‌ی عملکردشان ـ سؤال خواهد شد؛ و در قرآن است که حتّی ازپیامبران[ع] بازخواست می‌شود (اعراف/٦). بنابراین پیام آیه این است که مردمان خدایی را پرستش کنند که یکتا مقتدر مطلق جهان است، نه آنانی که چون فرشتگان اگرچه شریف و والامقام، ولی خود در برابر خدا مسئولند.

(۲۴) أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡۖ هَٰذَا ذِكۡرُ مَن مَّعِيَ وَذِكۡرُ مَن قَبۡلِيۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ

---

(۱) ـ در اینجا ممکن است کسی فرض کند که خدایان مستقل و گوناگونی وجود دارند ولی همگی با همکاری یکدیگر نظام واحدی را اداره می‌کنند! پاسخ این فرض آن است که در آن‌صورت همگی آنها محدود و نیازمند به همکاری با یکدیگر هستند و چنین موجوداتی در حکم فرشتگان إلهی‌اند، نه خدایان بی‌نیاز و مستقل و قائم به ذات.

لَا يَعْلَمُونَ ٱلْحَقَّ فَهُم مُّعْرِضُونَ .

« **آیا به جز او** (خدای واحد) **معبودانی برگزیده‌اند؟! بگو: بُرهانتان را بیاورید؛ این** (قرآن) **یادکردِ کسانی است که با من‌اند و یادکرد کسانی است که پیش‌از من بودند** (کجا غیر از خدا معبودانی دیگر به اُمّت‌ها ارائه شده‌است؟ چنین نیست) **بلکه اکثرشان حق را نمی‌شناسند و** (بدین‌سبب) **از آن رویگردانند** »،

متعاقب آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه مردمان را مخاطب قرار داده و بنا به دو مأخذِ «عقل» و «نقل» از شرکشان سؤال می‌کند. ابتدا می‌فرماید بُرهان بیاورید؛ کدام عقل می‌پذیرد که جُز اراده‌ی واحد، اراده‌ی دیگری بر نظام یکدست عالم حکومت می‌کند؟

سپس به آثار نقلی (اتّفاق پیامبران در توحید) رجوع داده از لسان پیامبر[ص] مطرح می‌سازد که این قرآن ذکر کسانی است که با من‌اند (ذکر مسلمانان) و همچنین شرح آنها (اُمم گذشته) که پیش‌از من بودند، در کدامین کتاب آسمانی دیگر، اُمّت‌ها به شرک فرا خوانده شده‌اند؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان کوچکترین شاهدی از دعوت اُمّت‌ها به شرک در هیچ‌یک از کتب آسمانی ـ که اصالتاً در قرآن شرح داده شده است ـ ارائه داد؟

پس اگر افراد هیچ برهان عقلی یا نقلی بر شرکشان ندارند، از چه روی همچنان بر شرک خود باقی مانده‌اند؟! در بخش آخر آیه پاسخ می‌دهد که اعراض اکثر مردم از حق از سر جهالت است.

(۲۵) وَ مَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِىٓ إِلَيْهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعْبُدُونِ .

« **و ما پیش‌از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم: جُز من** (خدای عالم) **معبودی نیست، پس فقط مرا عبادت کنید** »،

آیه‌ی شریفه مؤیّد تفسیرقبلی‌است که همانگونه که عقل به یکتاپرستی حکم می‌کند، پیام اِلهی نیز چیزی جُز این نبوده است که جز خدای یگانه را نپرستید. باید دانست که در هیچ‌یک از کتب آسمانی دعوت به شرک نشده و مسیحیان، انجیل خود را به غلط تفسیرمی‌نمایند که می‌گوید: عیسی[ع] پسر خداست! زیرا در همین انجیل می‌خوانیم که مسیح فرمود: «امّا من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبّت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی‌که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هرکه به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا **پدر خود را که در آسمان است پسران شوید**» (مَتّی/٤٤/٥). بنابراین پدر بودنِ خدا، وصف عام است و اختصاص به عیسی مسیح[ع] ندارد و تعبیر مجازی است نه حقیقی و خدا بنا به گفته‌ی مسیح[ع]، برای نیکان چون پدری مهربان خواهد بود.[۱]

---

(۱) ـ برای دیدن تفصیل این موضوع به کتاب «دعوت مسیحیان به توحید در پرتو تعالیم قرآن و انجیل» اثر استاد مصطفی حسینی طباطبائی رجوع نمایید.

بخش چهارم

(اطاعت ملکوت و تدابیر إلهی در آفرینش)

(۲۶) وَ قَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۚ بَلۡ عِبَادٞ مُّكۡرَمُونَ .

«**و گفتند:** (خدای) **رحمان فرزندی گرفته است! منزّه است او** (از این نسبت) **بلکه** (ایشان) **بندگانی گرامی‌اند**»،

سیاق آیات در زمینه‌ی پرستش غیرخداست؛ چنانکه در آیات۱۹ و۲۰ به فرشته‌پرستی عرب اشاره داشت و در آیه‌ی فوق همان معنا را پی گرفته است. عرب جاهلی معتقد بود خداوند (مَعاذَ الله) با جنّیان رابطه‌ی زناشویی برقرار کرده و نتیجه‌ی این ازدواج، فرشتگان هستند! از این‌رو در وادی‌ها، به هنگام وحشت به جنّیان پناه می‌بردند و ملائک را پرستش می‌کردند (و متأسّفانه رسوبات این افکار هنوز هم به صُوَر مختلف در برخی جوامع به چشم می‌خورد).

آیات قرآن حاکی است که عربها فرشتگان را از جنس مادینه (مؤنّث) می‌دانستند، چنانکه می‌خوانیم «**وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا** = و فرشتگان را که خود بندگان (خدای) رحمان‌اند مادینه پنداشتند» (زخرف/۱۹) و همچنین به دست می‌آید که فرشتگان را ـ که مؤنّث می‌دانستند ـ دختران خدا می‌پنداشتند: «**أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلآئِكَةِ إِنَاثًا** = آیا خداوندتان شما را به (داشتن) پسران برگزید و (خود) از فرشتگان دخترانی اختیار کرد؟!» (اِسراء/٤٠).

بنابراین در ابتدای آیه‌ی٢٦ انبیاء که سخن از «**وَلَد** = فرزند» رفته، منظور «فرشتگان» می‌باشد، زیرا «**وَلَد**» برای مذکّر و مؤنّث و مفرد و جمع یکسان به کار می‌رود و واژه‌ی «**عِباد** = بندگان» در مقطع آیه که جمع است، مؤیّد آن است که «فرشتگان» مرادند.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید فرشتگان نه فرزندان خدا، بلکه بندگانی گرامی‌اند، چنانکه فرموده «**کسانی که نزد اویند** (فرشتگان) **از عبادت وی تکبّر نمی‌ورزند و درمانده نمی‌شوند؛ شبانه روز بی‌آنکه سستی ورزند، نیایش می‌کنند**» (آیات۱۹ و۲۰).

(۲۷) لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ .

« **در سخن از او پیشی نمی‌گیرند و خود به امر او عمل می‌کنند** »،

پیرو آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق در مقام بیان دلیل افزوده‌ای است که چرا فرشتگان «**عِبَادٌ مُّكْرَمُون** = بندگان گرامی» خدای تعالی می‌باشند. بنابراین همه‌ی آنها که می‌خواهند نزد خدا مُکْرَم شوند، باید به صفات مزبور متّصف گردند و اطاعت امر خدا کنند، چنانکه خطاب به مؤمنان فرموده «**لَاتُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللهَ**

إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ = در برابر خدا و پیامبرش پیشی مجویید و از خدا پروا دارید که خدا شنوا و داناست» (حجرات/۱).

(۲۸) **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَايَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِۦ مُشْفِقُونَ .**

«**آنچه پیش رو** (حال و آینده) **و پشت سر** (گذشته‌ی) **ایشان است** (خدا) **می‌داند و جُز برای کسی‌که خدا راضی است شفاعت نمی‌کنند و خود از خوف خدا بیمناکند** »،

«**شفاعت**» علی الاصول به معنی «همراه شدن» است. آیه‌ی شریفه می‌رساند که «**شفاعت**» بعد از اذن و رضایت خداست (بقره/۲۵۵). یعنی پس از آنکه خدا اعلام رضایت فرمود، فرشته (یا هرکس دیگر) شخص را به سوی جایگاه رحمت إلهی ـ بهشت ـ هدایت و همراهی می‌کند. واژه‌ی «**خَشیَت** = خوف» نیز با «ترس» تفاوت دارد. «ترس» گاهی نتیجه‌ی ضعف و جهل است، ولی «**خَشیت**» نتیجه‌ی شناخت می‌باشد. «**مُشْفِق**» کسی است که با توجّه به رحمت حق، بین بیم و امید بسر می‌برد.

(۲۹) **وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّيٓ إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِۦ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي ٱلظَّٰلِمِينَ .**

«**و هرکه از آنان بگوید: من** (نیز) **غیر خدا معبودی‌ام، پس او را به دوزخ کیفر دهیم؛ این چنین ستمکاران را کیفر می‌دهیم** »،

یعنی فرشتگانی که عرب تصوّر داشته دختران خدایند و آنها را به عبودیّت می‌گرفته است، این‌چنین تحت امر و مقهور خدایند که اگر سر سوزنی امر بر آنان مشتبه شده و تصوّر کنند که ـ همچون خالق کائنات ـ در خور پرستش‌اند، به عذاب خدا گرفتار می‌آیند. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که فرشتگان نیز از نعمت اختیار بهره دارند و «مجبور» نیستند.

(۳۰) **أَوَلَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَٰهُمَاۖ وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّۚ أَفَلَايُؤْمِنُونَ .**

« **آیا کفرورزان ندیده** (و ندانستند) **که آسمان‌ها و زمین بسته بود و ما آن دو را گشودیم و زندگی هر چیزی را از آب قرار دادیم؟ پس آیا** (باز) **ایمان نمی‌آورند؟!** »،

در آیه‌ی فوق و آیات بعد خداوند آیاتی در قدرت و تسلّط خویش بر کائنات آورده، نشان می‌دهد که در خدایی یگانه است.

«**بسته بودن آسمان‌ها و زمین**» در آیه‌ی شریفه، به دو صورت تفسیر شده است:

متأخّران با توجّه به یافت‌های علوم جدید، گفته‌اند منظور آن است که زمین و آسمان ابتدا توده‌ی واحدی از گازهای متراکمِ به هم پیوسته بودند و آنگاه بر اثر انفجارات درونی، توده‌ی مزبور شکسته شده و کرات مختلف از جمله کره‌ی زمین، به وجود آمدند. این تفسیر هرچند مشهور به نتیجه‌ی فرضیّات جدید علمی

است، ولی جالب است که حتّی در تفسیر طبری که ۱۲۰۰ سال پیش نوشته شده، این‌قول آمده است و به نقل از ابن عبّاس می‌گوید: «**آسمان‌ها و زمین بسته بود و ما آن دو را گشودیم**» بدین معنی است که آسمان و زمین ابتدا وحدت داشتند و خدا آنها را باز کرد.

قول دیگرتفسیری می‌گوید: منظور از «بسته بودن آسمان» یعنی باران نمی‌بارید و «زمین بسته بود» یعنی گیاهی نمی‌رویاند. پس آسمان بسته به اراده‌ی إلهی با بارش باران باز شد و آنگاه خداوند زمین بسته را که گیاهی نداشت، با آب باران گشود. این قول بهتر می‌نماید زیرا به نظر می‌رسد که خداوند با مشرکان مکّه نه از ابتدای هستی، بلکه از محیط پیرامونشان سخن گفته باشد. به علاوه این‌که متعاقباً می‌فرماید «**حیات هر چیزی را از آب قرار دادیم**» قرینه‌ای برای صحّت این قول است. به ویژه که اگر مراد، قول نخستین باشد سرزنش کافران در مقطع آیه، که چرا ایمان نمی‌آورند؟ بی‌وجه است زیرا ایشان خبر از آغاز کائنات نداشتند و خبر قرآن را هم منکر بودند.

در مورد «**جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيّ** = زندگی هرچیزی را از آب قرار دادیم» **برخی** گفته‌اند یعنی نخستین جوانه‌های حیات در ژرفنای دریاها یا لجنزارهای اوّلیّه پدید آمد. **دیگران** آن را بدین‌معنی دیده‌اند که خدا آب را مایه‌ی زندگی نباتات و جانداران قرار داد.

عبارت «**أَ فَلَايُؤْمِنُونَ**» در مقطع آیه، استفهام پُر معنایی است؛ بدین‌معنی که با دیدن این‌همه آثار علم و قدرت و حکمت و هماهنگی در جهان، چه جای ایمان نیاوردن به آن یگانه مبدأ بیکرانی است که همه‌ی این آثار از اوست!

(۳۱) **وَجَعَلْنَا فِي ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ .**

« **و در زمین کوه‌های راسخ قرار دادیم ـ که مبادا ایشان را بلرزاند ـ و در آن راه‌های فراخ بنهادیم؛ باشد که هدایت یابند** »،

کوه‌ها و درّه‌ها و دشت‌ها، مظاهر دیگری از علم و تدبیر و حکمت خدایند. در قرآن مکرّر آمده که کوه‌ها به منزله‌ی میخ‌های زمین‌اند و پوسته‌ی زمین را در برابر لرزش‌ها محکم نگه می‌دارند و فشارهای درونی در نهاد زمین، به وسیله‌ی کوه‌های برآمده، خنثی می‌شود. از سوی دیگر زمین تماماً کوه نیست، بلکه دشت‌ها و راه‌های وسیع درآن وجود دارد که کشاورزی و رفت و آمد را میسّر می‌سازد؛ پس جا دارد که انسان‌ها با دیدن این‌همه آثار حکمت و قدرت در اطرافشان، به‌حق هدایت شوند.

(۳۲) **وَجَعَلْنَا ٱلسَّمَآءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا ۖ وَهُمْ عَنْ ءَايَٰتِهَا مُعْرِضُونَ .**

« **و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم؛ و(لی) آنها از نشانه‌های آن رویگردانند** »،

در مفهوم کلّی آیه‌ی شریفه این معنا را به دست می‌دهد که آسمان حاوی آیات و نشانه‌های گوناگون هست که با تدبّر در آنها می‌توان به خدا شناسی و توحید رسید، ولی مردمان از آن‌همه آیات روشن که خدا را

می‌نمایاند، رویگردان شده مستغرق در زندگی مادّی می‌شوند. از نظر تفسیری سه نگرش به آیه مطرح شده است:

اوّل آنکه اگر منظور از آسمان اقمار آسمانی باشد، نظم شگفتی که در آنها هست که همه در مدارهایی شناورند و به هم برخورد نمی‌کنند، خیره‌کننده و بیانگر قدرت و تدبیر لایَزال آفریننده و به پا دارنده‌ی نظام تحسین برانگیز هستی است که پیام می‌دهد «**فَتَبَارَکَ اللّهُ أحْسَنُ الْخَالِقِینَ**».

دوّم آنکه منظور از آسمان جوّ محکم و محفوظی باشد که (به شعاع تقریبی ۳٦ کیلومتر) اطراف کره‌ی زمین را احاطه کرده و نسبت به زمین سپر و سقف مستحکمی است که زمین را در برابر شهاب‌سنگ‌ها و اشعّه‌های مضرّ خورشید حفظ می‌کند.

سوّم آنکه سقف آسمانی از نفوذ شیاطین محفوظ است. (که شرح آن را در سوره‌ی صافّات خواهیم آورد).

(۳۳) وَهُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلَّیۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلٌّ فِی فَلَكٍ یَسۡبَحُونَ .

« و اوست آنکه شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورد که هریک در مداری شناورند »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که خورشید و ماه و زمین و شب و روز، همه حدوث و آغازی داشته‌اند و همه‌ی آنها در رفت و آمد و دایره‌وار در حرکت‌اند. آری، در طبیعت حسابگری شده، مقتضیات به وجود آمده، موانع مفقود گردیده، جهان هستی در علّت و معلول پیچیده شده و نتیجه‌اش این نظام شگفت‌انگیزی است که می‌بینیم:

چرخیدن از بزرگ قوانینِ خلقت است — گردیدن فصول عیان در طبیعـت است
مرگ‌است وزندگیّ وسپس مرگ وزندگی — این‌دور، نصِّ استوارِ کتابِ شریعت است
سیّارگـان دورزنـان در فضـای قـوس — ذرّات خُرد چرخ‌زنان در طریقت است
ایـن‌دورِ ذرّه‌هـای جهـان و ستارگـان — بر گِردکعبه‌ای‌است که نامش «**حقیقت**» است.[1]

---

(۱) ـ اشعار از استاد مصطفی حسینی طباطبایی است.

بخش پنجم

(انکار مردمان و فرا رسیدن قیامت)

(۳۴) وَ مَاجَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ ۖ أَفَإِيْن مِّتَّ فَهُمُ ٱلْخَـٰلِدُونَ .

« **و پیش‌از تو هیچ بشری را** (عمر) **جاودان قرار ندادیم، آیا اگر تو بمیری آنها جاویدانند؟** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی بحث با مشرکان در آیات قبل است. ازجمله مطالب آنها این بود که می‌گفتند پیامبر شاعری است و عمر او بسرخواهد رسید و جریانی که به پا کرده تمام خواهد شد (طور/۳۰). آیه‌ی شریفه در پاسخ به این روحیّه‌ی مفسدان است که همیشه تصوّر می‌کنند خود و لذّت‌هایشان جاودان است و هرچه جز ایشان و امیالشان است، به زودی سپری می‌شود! می‌فرماید آری، ای پیامبر! پیش‌از تو کسی ـ از پیامبران و غیر ایشان ـ عمر جاوید نداشت و تو هم بالأخره روزی می‌میری، ولی مرگ ایشان نیز فرامی‌رسد؛ چطور تصوّر می‌کنند مرگ همیشه سراغ دیگری خواهد رفت؟!

(۳۵) كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ ۗ وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةً ۖ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ .

« **هر نفسی چشنده‌ی مرگ است و ما شما را ـ به آزمایشی ـ با شرّ و خیر می‌آزماییم و** (همگان) **به سوی ما بازگردانده می‌شوید** »،

واژه‌ی «**نفس**» در قرآن به چند معنی آمده است: (۱) انسان. (۲) روح انسانی. (۳) برای خداوند هم در قرآن به کار رفته (مائده/۱۱٦) امّا فرموده است که خدا «زنده‌ی پایدار است» (فرقان/۵۸ و مؤمن/٦۵). در آیه‌ی فوق ـ به قرینه‌ی آیه‌ی قبل که سخن از بشر رفته است ـ «نفس» به معنی «انسان» می‌باشد.

از امام علی(ع) روایت شده که منظور از «**شَرّ**» که خدا در قرآن آورده (عمدتاً) «فقر و بیماری» است و «**خَیر**» ثروت و سلامت می‌باشد. در آیه‌ی فوق خداوند، در مقام آزمایش «شَرّ» را مقدّم بر «خَیر» آورده، شاید به این علّت که نتیجه‌ی آزمایش بر آن پایه، زودتر روشن می‌شود.

می‌فرماید مردمان دردنیا با شرّ و خیر آزموده شده وهمگان می‌میرند و به سوی‌خدا بازگردانده می‌شوند، پس سعی کنند که از عهده‌ی آزمایش برآیند (نه آنکه در آرزوی مرگ دیگری باشند و عمر خود را جاودان تصوّر کنند!)

(۳۶) وَإِذَا رَءَاكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَـٰذَا ٱلَّذِى يَذْكُرُ ءَالِهَتَكُمْ وَهُم بِذِكْرِ ٱلرَّحْمَـٰنِ هُمْ كَـٰفِرُونَ .

« **و چون کفرورزان تو را ببینند، جُز به استهزاءَت نگیرند** (و گویند:) **آیا این همان کس است که معبودان شما را** (به بدی) **یاد می‌کند؟ حال آنکه آنها خود یاد** (خدای) **رحمان را انکار می‌کنند** »،

دو نکته از نظر نحوی در مورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه واژه‌ی «**إذا** = هنگامی‌که» ظرف زمان آینده است که فعل ماضی «**رَءَاکَ** = تو را ببیند» را به مضارع (حال) تبدیل می‌کند.

دوّم آنکه فعل «**رَءَا**» چون فاعل آن «**الَّذِینَ**= کسانی‌که» می‌باشد، معنی جمع می‌دهد (**إِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا** = زمانی‌که کفرورزان تو را ببینند).

می‌فرماید روش باطل‌گرایان همیشه این بوده و هست که با حق جُز برای تمسخر روبرو نمی‌شوند و به تحقیر حق می‌پردازند، چنانکه مشرکان قریش درباره‌ی پیامبر^ص^ می‌گفتند که آیا همین شخص است که از معبودان و شُفعاءِ بزرگ ما به بدی یاد می‌کند و آنها را جُز پاره‌سنگ‌هایی نمی‌شمرد!؟ و این درحالی بود که خود آنها تصدیق داشتند که خدایی هست و هستی از نیستی پدید نیامده، ولی در عین حال پیامبر و کتابی را که به سوی او دعوت می‌کند به تمسخر می‌گرفتند!

مقصود از «**ذِکرِ رحمٰن**» در مقطع آیه ذکر خدای رحمان به وحدانیّت است، و الاّ مشرکان به وجود خدای رحمان به عنوان خالق هستی قائل بودند (مؤمنون ۸۹←۸٤ و عنکبوت ٦۳و٦۱). از سوی دیگر برخی گفته‌اند مقصود از «**ذِکرِ رحمٰن**» می‌تواند «قرآن خدای رحمان» باشد، زیرا «**ذکر**» به معنی «قرآن» در کتاب خدا آمده است (حِجر/٦ و قمر/۲۵). احتمال هم دارد که نام رحمان را برای خداوند قبول نداشتند: **قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ؟** (فرقان/٦۰).

(۳۷) خُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ مِنۡ عَجَلٖۚ سَأُوْرِيكُمۡ ءَايَٰتِي فَلَا تَسۡتَعۡجِلُونِ.

« **آدمی** (گویی) **از شتاب آفریده شده است؛ به زودی آیاتم را به شما نشان می‌دهم؛ پس با عجله از من مخواهید** »،

یعنی گاهی انسان‌ها چنان رفتار می‌کنند که گویی جوهر و خمیره‌شان از شتاب است! به عبارت دیگر می‌فرماید طبع آدمی ـ فارغ از تربیت دینی ـ شتاب‌زده است.

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که مشرکان نزد پیامبر^ص^ از سر انکار و لجاج، برای فرا رسیدن قیامت و رُؤیت عذاب إلهی (به قرینه‌ی آیه‌ی۳۲ انفال، مقصود از «**آیاتی**» در آیه‌ی شریفه، عذاب إلهی است) شتاب می‌ورزیدند و خداوند می‌آموزد که با چنین منکرانی ـ که حجاب خواست‌های نفسانی حرکت آزاد عقلشان را مانع می‌شود ـ «استدلال» فایده ندارد، بلکه باید فقط اتمام حجّت کرد و گذشت که شتاب مکنید؛ آن زمان که آخرین نَفَحات حیات از وجودتان رخت برمی‌بندد و نور زندگی چشمانتان را فرومی‌گذارد ـ و آن زمان که وعده‌ی موعود برسد ـ آیات خدا را خواهید دید (و چه بسا با چنین سخنانی اندکی به خود آیند).

(۳۸) وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلۡوَعۡدُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ.

« **و گویند: اگر راست می‌گویید، آن وعده**(ی قیامت) **کی است؟** »،

پاسخ این سؤال در آیه‌ی بعد آمده که خداوند به جای اعلام زمان قیامت، وصف آن را آورده است.

(۳۹) لَوۡ يَعۡلَمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ ٱلنَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمۡ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ .

« **اگر کفرورزان هنگامی را که دفع آتش از روی و پشت خود نتوانند کرد و** (از هیچ کجا) **یاری نشوند می‌دانستند** (شتابان به دنبال وقوع قیامت نبودند) »،

«**وُجوه**» و «**ظُهور**» (روی و پشت) در آیه‌ی شریفه کنایه از تمام وجود است؛ یعنی اگر کفرورزان می‌دانستند که آن زمان که آتش قهر إلهی ـ در قیامت ـ تمام دوزخیان را احاطه کرده و راه گُریزی نخواهند داشت (اعراف/۴۱) در چه حال و روزی خواهند بود، اکنون برای فرارسیدن قیامت شتاب نمی‌ورزیدند.

(۴۰) بَلۡ تَأۡتِيهِم بَغۡتَةً فَتَبۡهَتُهُمۡ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ .

« **بلکه** (قیامت) **به ناگهان بر ایشان می‌رسد و مبهوتشان می‌سازد؛ و نه دفع آن توانند کرد و نه آنها مهلت می‌یابند** »،

یعنی آن زلزله‌ی گسترده و ویرانگر به یکباره می‌آید (زلزال/۱) و انسان ـ با همه‌ی پیشرفت‌ها و توانمندی‌های علمی و تکنولوژی ـ قادر به دفع آن نخواهد بود و مردمان فرصت نمی‌یابند تا فکری به حال خود کنند.

(۴۱) وَلَقَدِ ٱسۡتُهۡزِئَ بِرُسُلٖ مِّن قَبۡلِكَ فَحَاقَ بِٱلَّذِينَ سَخِرُواْ مِنۡهُم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ .

« **و همانا پیامبران پیش از تو** (نیز) **ریشخند می‌شدند؛ پس مسخره‌کنندگانشان را آنچه** (عذابی‌که) **آن را استهزاء می‌کردند، فرا گرفت** »،

پس از اتمام حجّت به منکران در آیات قبل، آیه‌ی فوق در تسلاّی پیامبر[ص] است (فاطر/۲۶ و۲۵). همه‌ی مصلحین عالم (و پیروانشان) مسخره می‌شدند، ولی سرانجام حقّانیّتشان به اثبات رسید. وقتی پیامبر اسلام[ص] به کفّار عرب قول پیروزی می‌داد همه او را مسخره می‌کردند؛ ولی پیروزی سرانجام فرارسید و روز «فتح» همه‌ی آنها شرمسار شده می‌گفتند: ای پیامبر! ما را ببخش! به همین‌ترتیب وعده‌ی قیامت قرآن نیز فرا خواهد رسید و منکران را شرمسار خواهد کرد.

(۴۲) قُلۡ مَن يَكۡلَؤُكُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ مِنَ ٱلرَّحۡمَٰنِۗ بَلۡ هُمۡ عَن ذِكۡرِ رَبِّهِم مُّعۡرِضُونَ .

« **بگو: چه کس شما را شب و روز از** (عذاب خدای) **رحمان حفظ می‌کند؟! بلکه از یاد خداوندشان اعراض می‌کنند** »،

سؤال به جایی از مشرکان و استهزاءگران دیانت است‌که چه کس می‌تواند شمارا از آفات این جهان و عذاب خدا حفظ کند؟ در هیچ زمان و مکانی مصون از قهر إلهی نیستید! امّا با این‌همه، مردم سرسپرده‌ی غیر خدا ـ از نفس خود گرفته تا اصنام و شخصیّت‌ها ـ می‌شوند! و از ذکر خدا اعراض می‌کنند. آیه‌ی شریفه به یادآوری قدرت انحصاری خدا در عالم معطوف شده و مشرکان را از غفلت نسبت به ذکر خدای رحمان و احساس مسئولیّت دربرابر او، هشدار می‌دهد.

(۴۳) **أَمْ لَهُمْ ءَالِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِّن دُونِنَاۚ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُم مِّنَّا يُصْحَبُونَ .**

« **آیا غیر ما خدایانی دارند که حفظشان کنند؟ نه** (آن خدایان) **می‌توانند خود را یاری کنند و نه از جانب ما همراهی می‌شوند** »،

آیه‌ی شریفه به نوعی، ادامه‌ی وجه استدلال در آیه‌ی قبل است. می‌فرماید کدام قدرت و مقامی است که چون اراده‌ی إلهی بر عذاب (یا نجات) انسان تعلّق گیرد، بتواند آدمی‌را به دیگرسو جُز مشیّت إلهی ببرد؟ آن معبودان باطل، حتّی از یاری خویش در برابر خدا عاجزند (تا چه رسد بتوانند به یاری پرستندگان خود برخیزند!)

(۴۴) **بَلْ مَتَّعْنَا هَٰٓؤُلَآءِ وَ ءَابَآءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْعُمُرُۗ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِى ٱلْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَآۚ أَفَهُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ .**

«**بلکه ما ایشان و پدرانشان را برخوردار کردیم تا عمرشان دراز شد؛ آیا نمی‌بینند که ما به زمین می‌آییم و از جوانب آن می‌کاهیم؟ پس آیا** (بازهم) **آنها غالبند؟!** »،

بخش اوّل آیه تعلیل شرک برخی مردمان است؛ می‌فرماید نعمت و عمر دراز آنان را فریفته و مغرور ساخت و پیرو مأنوسات خود شدند. بخش بعدی آیه نیز در واقع، ادامه‌ی همین گفتمان است. بدین‌صورت که شهر مکّه آن زمان نسبت به سرزمین‌های دیگر آرام و دچار زلزله‌های طبیعت نشده بود. این امر مکّیان‌را مغرورساخته خود را در هر انحرافی آزادمی‌دیدند. چنانکه شرائط أمن و عمر طولانی همواره کافران را به سوءِ تفاهم برده خیال می‌کنند دنیا به کام ایشان است و در گناه گستاخ می‌شوند. خدا می‌فرماید، مردمان از مهلت ما مغرور نشوند، مگر نمی‌بینند چگونه اطراف این سرزمین دچار بلایا شده بسیاری‌شان ازدست رفتند؟ چه ضمانتی است که اینگونه بلایا بر سر آنان فرود نیاید؟ در اینجا **اوّلاً** مراد از «آمدن خداوند» همان آمدن قهر و امر اوست که موجب نقصان و ویرانی زمین می‌شود، چنانکه در سوره‌ی حشر نیز فرمود: «**فَأَتَاهُمُ اللهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ قَذَفَ فِى قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ** = (عقوبت) خدا از آنجا که نمی‌پنداشتند آنان را بیامد و در دل‌های ایشان ترس افکند» (حشر/۲) **ثانیاً** مراد از «نقصان جوانب آن سرزمین» به احتمال قوی همان زلزله‌ها و خسف الأرض است. امّا

- عدّه ای از مفسّران گفته اند که مراد، ازبین رفتن اهل زمین است.
- برخی عقیده دارند مقصود، ازبین رفتن علماست (که معقول نیست خداوند بفرماید چرا گناه می‌کنید مگر نمی‌بینید ما هرروز عالمانتان را ازبین می‌بریم!)
- عدّه‌ای دیگر از مفسّران گفته‌اند که مقصود از بین رفتن سرزمین‌های کفر و تبدیل آنها به مناطق اسلامی است (که این‌هم منطبق با زمان نزول آیه نیست، زیرا سوره مکّی است و به هنگام نزول این آیه، هنوز فتحی نشده بودکه آیه‌ی کریمه به توسعه‌ی خطّه‌ی اسلامی اشاره فرماید).

- بهترین تعبیر همان است که احتمالاً به هنگام نزول آیه، اخبار مصائبی ازقبیل **زلزله** و **خَسْفُ الأرض** (فروریزی زمین) در سرزمین‌های اطراف می‌رسید و خداوند مشرکان غافل را به آنها توجّه و هشدار می‌دهد.

(۴۵) قُلْ إِنَّمَآ أُنذِرُكُم بِٱلْوَحْيِ ۚ وَلَا يَسْمَعُ ٱلصُّمُّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ .

« **بگو: جُز این نیست که من شما را به وحی بیم می‌دهم؛ و**(لی) **کران چون بیم داده شوند** (بانگ) **دعوت را نمی‌شنوند** »،

خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید به مردمان بگو هشدارهای‌من جُز از راه وحی إلهی نیست و من پیام‌خدا را می‌رسانم و او است که شما را از غفلت‌ها و ناسپاسی‌هایتان بیم می‌دهد، ولی کسانی که گوش حق‌شنو ندارند، یعنی گوش‌هایشان از فرط گناه کر شده است، این هشدارها برایشان بی‌اثر است و کردار ناپسندشان را رها نمی‌کنند.

در فرهنگ قرآن مقصود نهایی از شنیدن و دیدن، درک حق و غرض از زندگی، رفتن به سوی حق است. بنابراین آنکه گوش و چشم دارد ولی گوش و چشمش در پی حق نیست، هدف اصلی از این اعضاء را گم کرده و از این‌رو، قرآن ـ در مواضع گوناگون ـ کافران را به کران و کوران و مردگان تشبیه کرده است.

(۴۶) وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَٰوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ .

«**و اگر نفحه‌ای از عذاب خداوندت به آنها در رسد، همانا گویند: ای وای بر ما! همانا که ستمکار بوده‌ایم**»،

اشاره‌ی آیه‌ی شریفه به «**ناشنوایان دعوت**» (یا ناسپاسان نعمت) در مقطع آیه‌ی قبل است. می‌فرماید در وجدان آنان اذعان به ناسپاسی هست، فقط غفلت مانع توجّه به آن می‌شود. امّا با کمترین وزشی از عذاب خدا، آن اذعان درونی ظهور می‌کند و آنها به ناسپاسی‌هایشان معترف می‌شوند. آیه‌ی شریفه متعاقب بیم دادن از عذاب دنیا (آیه‌ی ٤٤) فاسقان کفرپیشه را متوجّه گرفتاری‌های اُخروی می‌سازد:

(۴۷) وَنَضَعُ ٱلْمَوَٰزِينَ ٱلْقِسْطَ لِيَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْـًٔا ۖ وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا
بِهَا ۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ .

« **و میزان‌های عدالت را روز رستاخیز می‌نهیم؛ پس به هیچ کس کمترین ستمی نمی‌رود، و اگر** (عمل) **هموزن دانهٔ خردلی باشد، آن را** (به حساب) **می‌آوریم و کافی‌است که ما حسابرس باشیم** »،

یعنی (ای دورافتادگان از راه حق! به فرض آنکه در این دنیا مهلت یافته و عذابی برایتان نیاید) خداوند در رستاخیز میزان‌های عدالت را برپا می‌دارد (و با سنجش اَعمال، بر طبق تعالیم انبیاء و کتب آسمانی) شرّ و خیر را ـ حتّی اگر به اندازه‌ی دانه‌ی خردل باشند ـ به حساب می‌آورد و کافی است که او با علم محیط و قدرت لایتناهی خویش، حسابگر باشد.

بخش ششم

(اشاره به موسی[ع] و هارون[ع] و ماجرای ابراهیم[ع])

(۴۸) وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَـٰرُونَ ٱلْفُرْقَانَ وَضِيَآءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ .

« **و همانا به موسی و هارون فرقان و نور و** (آنچه) **مایه‌ی پند متّقیان** (است) **دادیم** »،

این آیه، سرآغاز داستان پیامبران[ع] در سوره‌ی انبیاءاست که خداوند از موسی[ع] شروع کرده و جمعاً در این سوره ۱۶ پیامبر را ـ تا آیه‌ی ۹۱ـ ذکر می‌کند. امّا ذکر پیامبران بر طبق ترتیب و توالی تاریخی ایشان نیامده و اینکه چرا داستان از ابراهیم[ع] آغاز نشده؟ شاید به علّت شباهتی‌است‌که بین دعوت موسی و پیامبر اسلام[ص] وجود داشته است، کما اینکه می‌فرماید «**ما به سوی شما پیامبری فرستادیم، چنانکه به سوی فرعون موسی را فرستادیم**» (مزّمّل/۱۵). فراعنه‌ی عربستان کسانی نظیر ابوسفیان و ابوجهل بودند و یکی از رسالت‌های پیامبرِ اسلام[ص] آزادسازی بردگان (همچون بلال و عَمّار) از تسلّط اینان در پرتو تعالیم توحیدی، بود.

همچنین در آیه‌ی فوق، ذکر موسی[ع] مقدّم بر هارون[ع] رفته زیرا موسی نبیّ مستقل و هارون تابع او بوده است؛ و می‌فرماید «**فُرقان**» ـ وسیله‌ی تشخیص حق از باطل ـ به ایشان داده شدکه منظور همان معجزات موسی‌است. در مورد پیامبر اسلام[ص]، «**فُرقان**» همان **قرآن** است‌که معجزه‌ی إلهی بوده وحقّانیّت رسالت او را نشان می‌دهد. در مورد موسی[ع] پس از آنکه حقّانیّت رسالت او به وسیله‌ی معجزات ثابت شد، دستورات توراتی شامل ده فرمان و احکام إلحاقی آن ـ در صحرای سینا ـ بر وی نازل گردید (توضیح آیه‌ی۱۰). در عین حال از دیدگاه قرآن، تورات نیز در روزگار خود هدایت‌کننده‌ترین کتاب بوده است (قصص/٤٩).

واژه‌ی «**ضِیاء**» در آیه (مانند «سِراج») به معنی نوری است که از خود می‌درخشد (نوح/١٦) و «**ذِکْر**» وسیله‌ای است که آدمی را از غفلت در پیمودن راه خدا نجات می‌دهد. بنابراین آیه‌ی مذکور، کُلًّا بیانگر این معناست که «برنامه‌ی حق» (و تشخیص آن از باطل) به همراه «چراغ راه» برای کسانی‌که اهل تقوی بودند، به موسی داده شد.

(۴۹) ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ وَهُم مِّنَ ٱلسَّاعَةِ مُشْفِقُونَ .

« **همآنان که از خداوند نادیده‌شان بیم دارند و از قیامت هراسناکند** »،

آیه‌ی شریفه در توصیف «متّقیان» به دنبال مقطع آیه‌ی قبل است. عبارت «**يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ**» را مفسّران به دو صورت معنی کرده‌اند:

- کسانی‌که نه تنها در عیان، بلکه در نهان (جایی‌که قوانین ظاهری حاکمیّت ندارد) نیز در برابرخدا احساس مسئولیّت کرده رو به زشتی‌ها نمی‌روند.
- کسانی‌که به خدای ندیده ایمان داشته و از اینکه خلاف رضای او کاری کنند ترسانند.

ما در ترجمه‌ی آیه، معنی دوّم را برگزیده‌ایم. البتّه ترس از قیامت، در واقع ترس از اعمالی است که انسان ـ خلاف رضای خدا ـ انجام می‌دهد. چنانچه شخص با وجدانش آشتی کرده با خدا یکدل شود، از آن اعمال دوری می‌جوید.

(۵۰) وَهَـٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنزَلْنَـٰهُ أَفَأَنتُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ .

« **و این** (قرآن) **پندنامه‌ی فرخنده‌ایست که آن را** (بر تو) **نازل کردیم، پس آیا شما آن را انکار می‌ورزید؟** »،

به دنبال اشاره به تورات (آیه‌ی٤٨) آیه‌ی شریفه به قرآن اشاره دارد. نشان می‌دهد که قرآن شأن تذکار و هدایت دارد و همگان را متوجّه فطرت إلهی خود می‌کند. جمله‌ی پایانی، استفهام توبیخی است و می‌پرسد که چطور مردم این راه سعادت و مایه‌ی بیداری دل‌ها را منکر می‌شوند؟!

(۵۱) وَلَقَدْ ءَاتَيْنَآ إِبْرَٰهِيمَ رُشْدَهُۥ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِۦ عَـٰلِمِينَ .

« **و همانا ـ پیش از آن ـ به ابراهیم** (راه) **هدایت وی را دادیم و از** (شایستگی) **او آگاه بودیم** »،

واژه‌ی «**مِن قَبْل** = پیش از آن» در آیه، به روزگار قبل از موسی(ع) و هارون(ع) اشاره دارد و در این راستا به شمّه‌ای از ماجرای ابراهیم(ع) پرداخته که تا انتهای این بخشِ از آیات، ادامه دارد. می‌فرماید راه راست را تنها موسی(ع) طی نکرد، بلکه پیش‌از او خدا ابراهیم(ع) را با تعالیمِ توحیدی آشناساخت و شایستگی لازم را برای رسالت در او دیده بود. آیه‌ی شریفه می‌رساند که پیامبران بی‌دلیل و علّت، پیامبر نشدند.

(۵۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا هَـٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِىٓ أَنتُمْ لَهَا عَـٰكِفُونَ .

« **آنگاه که به پدر خود و قومش گفت: این تَندیس‌ها که شما ملازم** (پرستنده‌ی) **آنها شده‌اید، چیست؟** »،

شکوه ظاهری که طی سنوات برای آن بت‌ها فراهم شده و مردمان را مجذوب خود کرده بود، ابراهیم را ـ چون عظمت آفریدگار در دلش بود ـ نترساند و قاطعانه سؤالی در آن محیط خفته مطرح کرد که این تندیس‌ها چیست که شما مردم خود را نثارشان می‌کنید و عبادتگر آنها شده‌اید؟ مگر جُز مشتی سنگ و چوب و فلزّات است؟

(۵۳) قَالُواْ وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَـٰبِدِينَ .

« **گفتند: پدرانمان را عبادتگر آنها یافتیم** »،

«تقلید» منطق عمومی شرک در طول تاریخ بوده است. اکنون نیز اگر کسی از قبرپرستان و غُلات بپرسد از چه روی از آنان حاجت می‌طلبید؟ می‌گویند پدران و بزرگانمان به آن رأی داده‌اند. این در حالی است که

به قول امام علی(ع): «**إنَّ دِينَ اللهِ لايُعْرَفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقّ** = دین خدا نه با رجال، بلکه با دلیل شناخته می‌شود.»

(۵۴) **قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُمْ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ .**

« (ابراهیم) **گفت: به راستی شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده‌اید** »،

یعنی، امام و مأموم همه به خطا رفته‌اند! آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که دل ابراهیم[ع] از شنیدن نام پدران (آیه‌ی قبل) متزلزل نشد، و حجّیّت موضوع را دنبال کرد.

(۵۵) **قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا بِٱلۡحَقِّ أَمۡ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ .**

« **گفتند: آیا حق برای ما آوردی** (و حقیقت می‌گویی) **یا از شوخی‌کنندگانی؟!** »،

قوم مشرک سخنان راهبردی ابراهیم را به طعن و استهزاء گرفته به او می‌گویند آیا این مطالب را به جدّ می‌گویی یا قصد شوخی داری؟!

(۵۶) **قَالَ بَل رَّبُّكُمۡ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا۠ عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ .**

« (ابراهیم)**گفت:** (نه این تَندیس‌ها) **بلکه خداوند شما خداوندگار آسمان‌ها وزمین است ــ همو که آنها را آفریده ــ و من بر این** (امر) **از گواهانم** »،

یعنی آن‌کسی که باید مخلص و چاکر و بنده‌ی او شد و بشوید، همان مبدأ خلاّق هستی و آفریدگار آسمان‌ها و زمین است و من به این حقیقت گواهی می‌دهم.

(۵۷) **وَتَٱللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصۡنَٰمَكُم بَعۡدَ أَن تُوَلُّواْ مُدۡبِرِينَ .**

« **و سوگند به خدا ــ پس از آنکه پشت کردید و رفتید ــ قطعاً چاره‌ی** (کار) **بتانتان را خواهم کرد** »،

مفسّران آورده‌اند که آن قوم مشرک، هر سال روز خاصّی را جشنی به پا می‌کردند و در آن روز طعام‌های رنگارنگ آورده به بُت‌خانه‌ها می‌بردند؛ آنگاه دسته‌جمعی به خارج شهر رفته و چون در پایان روز بازمی‌گشتند، به پرستش بت‌ها می‌پرداختند. آیه‌ی شریفه مشعر بر آن است که در آن موقعیّت، ابراهیم در دل گفت که ای قوم! چون همگی برای مراسم خود از شهر بیرون رفتید ــ در غیاب شما ــ چاره‌ی کار بت‌هایتان را می‌اندیشم.

(۵۸) **فَجَعَلَهُمۡ جُذَٰذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمۡ لَعَلَّهُمۡ إِلَيۡهِ يَرۡجِعُونَ .**

« **پس** (همه‌ی) **آنها جُز بزرگشان را قطعه قطعه کرد؛ باشد که به او بازگردند** »،

تفصیل ماجرا در سوره‌ی صافّات (آیات۸۵ تا ۹۸) آمده که چون قوم از ابراهیم خواستند آنها را در مراسم آن روز خاص همراهی کند، او امتناع ورزید و گفت من بیمارم؛ سپس از غیبت قوم استفاده کرده با تبر سوی بت‌ها رفت و همه را ــ به‌جُز بت بزرگ ــ خُرد کرده تبر را به گردن بت بزرگ انداخت.

برخی مفسّران ضمیر «هاء» را در واژه‌ی «**إِلَیْهِ**» به بت بزرگ برگردانده گفته‌اند که ابراهیم همه‌ی بت‌ها جُز بت بزرگ را شکست تا بت‌پرستان مجبور شوند از آن بت بزرگ چگونگی ماجرا را سؤال کنند و چون بت بزرگ فاقد شعور و قوّه‌ی تکلّم بوده از پاسخ بازمانَد، بُت‌پرستان به بُطلان بت‌پرستی خود برسند.

امّا **بیشتر مفسّران** ضمیر «هاء» را به ابراهیم بازگردانده گفته‌اند که او می‌دانست ـ با توجّه به گفتگوهایی که با قوم خود داشته (آیات قبل) ـ آنها با مشاهده‌ی صحنه‌ی اضمحلال بت‌ها، به سراغ وی خواهند رفت و آنگاه او با دلیل و منطق به ارشادشان خواهد پرداخت (توضیح آیه‌ی۶۳). بنابراین مقصود ابراهیم از شکستن بت‌ها، وادار سازی مردم به ترک بت‌پرستی ـ که او قدرتی هم بر آن نداشت ـ نبوده، بلکه از باب ارائه‌ی منطق به آن کار دست زد. ابراهیم می‌خواست مردم خود بطلان راه و رسمشان را دریابند و چون قبلاً با خود عهد کرده بود که چنین کاری خواهدکرد (توضیح آیه‌ی۵۷) دست به شکستن بت‌ها زد و می‌دانست که قوم سرانجام به سراغش خواهند آمد و او آنگاه، با استناد به عجز بت‌ها ـ در دفاع از خود در برابر واژگونی ـ موقعیّت ارشادشان را خواهد یافت (توضیح آیه‌ی۶۳).

(۵۹) قَالُواْ مَن فَعَلَ هَٰذَا بِـَٔالِهَتِنَآ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« (و چون آنها بازآمده با صحنه‌ی ویرانی بت‌ها مواجه شدند) **گفتند: چه کس با خدایان ما چنین کرده است؟ به راستی او از ستمگران باشد** »،

یعنی چون آن قوم از خارج شهر بازگشته (توضیح آیه‌ی۵۷) و بت‌های خود را درهم شکسته دیدند، در صدد تحقیق برآمدند که این کار چه ستمکاری بوده است؟!

(۶۰) قَالُواْ سَمِعۡنَا فَتًى يَذۡكُرُهُمۡ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبۡرَٰهِيمُ .

« (برخی) **گفتند: شنیدیم جوانی از آنها** (به بدی) **یاد می‌کرد؛ به او ابراهیم می‌گویند** »،

بنا به گزارش مورّخان ابراهیم آن زمان شانزده ساله بود که با واژه‌ی «**فَتًی**» در آیه تطبیق می‌شود. هرچند برخی گفته‌اند که مقصود از توصیف ابراهیم به جوان بودن در آن موقعیّت، تعریضی به ناپختگی و بی‌عقلی او بوده و جنبه‌ی تحقیر داشته است.

(۶۱) قَالُواْ فَأۡتُواْ بِهِۦ عَلَىٰٓ أَعۡيُنِ ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَشۡهَدُونَ .

« **گفتند: او را به محضر مردم آورید، باشد که** (شناسایی‌کرده) **شهادت دهند** »،

ابراهیم را جهت محاکمه در ملأ عام حاضر کردند؛ امّا قرآن در این‌باره وارد جزئیّات نشده ـ بر طبق معمول ـ اصل مطلب را در آیات بعد آورده است.

(۶۲) قَالُوٓاْ ءَأَنتَ فَعَلۡتَ هَٰذَا بِـَٔالِهَتِنَا يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُ .

« (و چون ابراهیم بیامد به او) **گفتند: ای ابراهیم! آیا تو با خدایان ما چنین کردی؟** »،

یعنی، آیا تو بت‌های مقدّس ما را ویران ساختی؟

(۶۳) قَالَ بَلْ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا فَسْـَٔلُوهُمْ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ .

«(ابراهیم) **گفت:** (نه) **بلکه این** (کار) **را آن بزرگشان کرده است؛ از آنها بپرسید اگر سخن توانند گفت!**»،

یعنی آن بت‌هایی که می‌توانند وسیله‌ی برآوردن حاجات و پاسخگوی استغاثه‌های شما باشند، حتماً می‌توانند بگویند چه کسی این بلا را بر سرشان آورده است! (سخن ابراهیم را در اینجا نمی‌توان دروغ شمرد زیرا دروغ سخنی است که شنونده را فریب دهد، نه آنکه او را نسبت به حقیقتی روشن نماید[۱]).

(۶۴) فَرَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوٓاْ إِنَّكُمْ أَنتُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ .

« **پس به** (وجدان) **خویش بازگشته و گفتند: حقّا که شما خود ستمگر بوده‌اید** »،

یعنی، مشرکان زمانِ ابراهیم حق را به روشنی دیده و نزد وجدان خود اعتراف به ظلم و عنادشان کردند (ولی هیهات اگر مشرکین زمان ما چنین کنند!). البتّه ستمگران به خدا زیانی نتوانند رساند (آل‌عمران/۱۷۷) امّا در فرهنگ قرآن هرکه حقّی را منکر شود به هرحال ظالم است (و ظلم به حقیقت کرده) است (لقمان/۱۳).

(۶۵) ثُمَّ نُكِسُواْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ .

« **آنگاه سرها فرو داشته** (گفتند:) **همانا تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند** »،

واژه‌ی «**نَكْس**» در آیه‌ی شریفه به معنی «واژگونه و زیر و رو شدن» است. اکثر مفسّران گفته‌اند منظور آن است که آنها (مشرکان) افکارشان منقلب گشت و در باطن اذعان نمودند که آئین و برهانشان شکست خورده است. امّا طبری می‌گوید قوم مشرک بعد از آنکه فهمیده بودند ظالمند (آیه‌قبل) دوباره به عنادشان بازگشتند و آن اعترافی که در نفس داشتند، به اقرار نیانجامید و مجدّداً لجاجت‌هایشان ظهور کرد؛ هرچند سخنی گفتند که به سود ابراهیم^ع بود،که چه حرفی می‌زنی! تو می‌دانی مقدّسین ما نمی‌توانند سخن بگویند! و ابراهیم از همین اعتراف آنها استفاده کرده آخرین ضربه را می‌زند:

(۶۶و۶۷) قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْـًٔا وَلَا يَضُرُّكُمْ . أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .

« (ابراهیم) **گفت: آیا غیر خدا چیزی را عبادت می‌کنید که نه سودی برایتان دارد و نه زیانی به شما می‌بخشد؟!** » «**اُف بر شما باد و بر آنچه غیر خدا عبادت می‌کنید آیا نمی‌اندیشید؟!** »،

آیات شریفه بیانگر دو نکته‌ی اساسی است:

اوّل آنکه عبارت «**مِن دُونِ الله**» در آیات می‌رساند که قوم مشرک ابراهیم به «**الله**» به عنوان آفریدگارِ

---

(۱) ـ به قول زمخشری اگر شخصی نوشته‌ی زیبایی پدید آورده و جلوی کسی که به غلط مدّعی خوش‌خطّی است بگذارد و آنگاه که او با اعجاب سؤال کند آیا این نوشته کار شماست؟ و وی پاسخ دهد که خیر، کار شماست! تا خودبزرگ‌بینی‌اش را به وی بفهماند، مسلّماً دروغ نگفته است.

هستی معتقد بودند و شکایت ابراهیم از آنها همان شکایت پیامبر اسلام^ص از مشرکان مکّه بوده که چرا غیر آفریدگار خود را عبادت می‌کنید (به سوره‌ی حمد، توضیح آیه‌ی اوّل نگاه کنید).

دوّم آنکه آیات شریفه می‌آموزد که نه فقط بت، بلکه هرچیزی را که نمی‌تواند نفع و ضرر «واقعی» برای انسان دربر داشته باشد، نباید عبادت کرد. عین این سخن را خداوند حتّی در مورد پیامبران نیز آورده و می‌فرماید آنان هم نفع و ضرر «واقعی» برای انسان دربر ندارند (مائده/۷٦) و بنابراین سزاوار عبادت نیستند.

(۶۸) قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمۡ إِن كُنتُمۡ فَٰعِلِينَ .

« (مشرکان) **گفتند: او را به آتش کشید و خدایانتان را یاری دهید، اگر کاری می‌کنید** »،

واژه‌ی «**إله**» در آیه‌ی شریفه (همانگونه که در توضیح اوّلین آیه‌ی سوره‌ی حمد آمده) به معنی «معبود» است. با آنکه وجدان خفته‌ی بت‌پرستان برای لحظاتی بیدار شد و از آئین خود شرمسار گشتند (آیه‌ی٦٤) امّا غرور و دلبستگی‌های نفسانی، آن بیداری کمرنگ را به زودی زدود و مجدّداً به کفر خود بازگشتند و ابراهیم را ـ که خطّ بُطلان بر معبودان آنها کشیده بود ـ به لهیب آتش محکوم کردند. عبارت «**إن كُنتُمْ فَاعِلِين**» در مقطع آیه بدین معنی است که اگر مرد عمل هستید این چنین (با سوزاندن این جوان گستاخ ـ ابراهیم) برای حمایت از بت‌های خود اقدام کنید. روش همیشگی مستکبران است که وقتی در منطق مغلوب شدند به زور متوسّل می‌شوند! کاهنان فریاد برآوردند که ای ارادتمندان بُتان! اگر به آنان عشق می‌ورزید و مرد میدان عملید، این دشمن درجه‌ی یک خدایان را در آتش بسوزانید!

(۶۹) قُلۡنَا يَٰنَارُ كُونِي بَرۡدًا وَسَلَٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ .

« (و ما) **گفتیم: ای آتش! سرد و سلامت بر ابراهیم باش** »،

ماجرای ابراهیم و بت‌پرستی قومش در سوره‌ی صافّات (آیات ۹۸←۸۵) نیز آمده و قرآن ـ برخلاف مفسّران ـ همواره جزئیّات را به یک سو نهاده نتیجه‌ی کار و مشیّت إلهی را تذکّر داده است.

منظور از واژه‌ی «**قُلْنَا** = گفتیم» در آیه‌ی شریفه همان فرمان تکوینی و فعل خداست. عدّه‌ای از مفسّران گفته‌اند آتش، اگر آتش می‌ماند بنا به خاصیّتی که خداوند ملازم آن قرار داده، ابراهیم^ع را می‌سوزاند. بنابراین منظور آن است که آتش به فرمان إلهی گلستان شد. ولی ظاهر آیه این است که آتش، آتش مانده و به امر خدا ابراهیم را نسوزاند. در اینجا قول اشعری‌ها صحیح‌تر می‌نماید که می‌گویند «ما ذاتی که خواصّ لازمی داشته باشد، نداریم»، هرخاصیّتی را خداوند برای هرشیء قرار داده است و هرگاه اراده کند می‌تواند آن خاصیّت را از آن شیء بردارد و یا مانع تأثیر آن خاصیّت در چیز دیگر شود، چنانکه آتش سوزان است ولی مثلاً طلقِ نسوز را نمی‌سوزاند. ابراهیم^ع نیز در آن موقعیّت ـ بنا به مشیّت إلهی ـ به منزله‌ی طلق نسوزی در آتش بود و انرژی حرارتی آتش نمی‌توانست در بدن او نفوذ کند.

(۷۰) وَأَرَادُواْ بِهِۦ كَيۡدًا فَجَعَلۡنَٰهُمُ ٱلۡأَخۡسَرِينَ .

« و خواستند به او (ابراهیم) **نیرنگی زنند** (آسیبی رسانند) **و ما آنان را زیانکارترین** (مردمان) **قرار دادیم »،**

عالَم پیچیده در قوانین علّت و معلولی خداست؛ ولی خداوند اسیر قوانینش نیست. چه بسا زمانی همه‌ی اسباب کاری فراهم شده و آن کار نمی‌شود؛ امّا گاهی هیچ اسبابی برای کاری فراهم نیست و آن کار بنا به امر خدا می‌شود.

واژه‌ی «**كَيْد**» در اینجا به معنی «آسیب» است. می‌فرماید آنها درباره‌ی ابراهیم^ع^ اراده‌ی آسیب داشتند و خدا زیانکارشان ساخت؛ یعنی اگرهم در دنیا عذابی نبینند، در آخرت گرفتار چنان آتشی شوند که مَفَرّی از آن نخواهند یافت.

(۷۱و۷۲) وَنَجَّيْنَٰهُ وَلُوطًا إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِي بَٰرَكْنَا فِيهَا لِلْعَٰلَمِينَ . وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ۖ وَكُلًّا جَعَلْنَا صَٰلِحِينَ .

«و او (ابراهیم) **و لوط را به سوی سرزمینی که در آن برای جهانیان برکت نهاده بودیم، رهانیدیم » « و به وی اسحاق و ــ افزون بر آن ــ یعقوب را بخشیدیم و همه را از صالحان قرار دادیم »،**

نوشته‌اند که حادثه‌ی فوق زمان حکومت نمرود در بین‌النّهرین رویداد و ابراهیم^ع^ پس از آن، با برادرزاده‌اش لوط^ع^ ــ که خود از پیروان ابراهیم^ع^ بود (عنکبوت/۲٦) ــ راهی فلسطین شدند.

واژه‌ی «**نَافِلَة**» در آیه، به معنی «نوه» است.

(۷۳) وَجَعَلْنَٰهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا عَٰبِدِينَ .

« و آنان را پیشوایانی گرداندیم که به امر ما (مردم را) **هدایت می‌کردند و انجام نیکی‌ها و برپا داشتن نماز و اَدای زکات را به ایشان وحی نمودیم و آنها عبادتگرِ ما بودند »،**

ضمیر «**هُم**» در «**جَعَلْنَاهُمْ**» در آیه‌ی شریفه به پیامبران مذکور در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. یعنی آن پیامبران را پیشوایان هدایت مردم قرار دادیم.

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که (**۱**) اصلِ نماز و زکات ــ حفظ ارتباط با خدا و خلق ــ در ادیان گذشته نیز بوده است و (**۲**) امام هدایت منصوب از جانب خدا، همان پیامبران بوده‌اند.

(۷۴) وَلُوطًا ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَٰهُ مِنَ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِي كَانَت تَّعْمَلُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ ۗ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمَ سَوْءٍ فَٰسِقِينَ .

« و به لوط علم و فرزانگی دادیم و او را از سرزمینی که (مردمش) **کارهای پلید می‌کردند، نجات دادیم؛ همانا آنان قومی بد**(کار) **و متمرّد** (از فرمان ما) **بودند »،**

از آنجا که لوط از بستگان نزدیک ابراهیم^ع^ و از نخستین ایمان آورندگان به او بود، پس‌از شرح ماجرای

ابراهیم^ع، اشاره‌ای به احوال لوط^ع فرموده است.

اسم منصوب لوط در آیه (**لُوطًا**) فعلی را که پس از آن می‌آید در تقدیر دارد و این موضوع را به لحاظ نحوی «اشتغال» گویند. یعنی «لوط را نیز چون ابراهیم، حکمت و دانش دادیم» و به همان‌گونه وی را هم از شرّ ستمگران و مفسدان رهانیدیم (اعراف/۸۳ ، هود/۸۱). «**خَبَائِث**» به معنی چیزها و یا کارهایی است که طبیعت سالم انسانی آنها را رد می‌کند.

(۷۵) **وَ أَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ** .

« **و وی** (لوط) **را در رحمت خویش درآوردیم؛ به درستی‌که او از صالحان بود** »،

لوط نیز مشمول رحمت إلهی بود زیرا در برابر پلیدی‌ها ایستادگی کرد و مردم را به صلاح و پاکی خواند. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که کسی در درگاه خدا «عزیز بی‌دلیل» نیست.

بخش هفتم

(اشاره‌ای به نوح ع و یادی از سلیمان ع و داود ع)

(۷۶) وَ نُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِن قَبْلُ فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ فَنَجَّيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥ مِنَ ٱلْكَرْبِ ٱلْعَظِيمِ .

« **و نوح را** (یاد کن) **آنگاه که از پیش** (از ابراهیم و لوط ما را) **ندا کرد؛ پس او را اجابت نمودیم و او و اهلش را از اندوه بزرگ رهانیدیم »،**

پس‌از نقل ماجرای ابراهیم ع و لوط ع ، به جریان تاریخی قبلی آن ـ ماجرای نوح ع ـ پرداخته است.

«**نِداء**» نه صدای‌عادی، بلکه فریاد طلب و استغاثه است (هود/٤٢). و واقعاً نوح پس‌از ۹۵۰ سال (عنکبوت/ ١٤) تبلیغ یکتاپرستی و تکذیب مردم، باید به فریاد رسیده باشد، چنانکه می‌خوانیم «**كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَ ازْدُجِرَ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّى مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ**= قوم نوح به تکذیب پرداختند و بنده‌ی ما را دروغزن خواندند و گفتند دیوانه است و (او) بسی آزار کشید تا خداوندش را خواند که من مغلوب شدم، به داد من برس» (قمر/۱۰و۹).

نصب واژه‌ی «نوح» در آیه به دلیل عطف به لوطًا است یا فعل «اُذْکُر= یاد کن» را در تقدیر دارد. منظور از«اهل نوح» لزوماً اعضای خانواده‌اش نیست، بلکه به کلّیه‌ی کسانی که در خطِّ او و از نظر فکر و عمل تابع وی بودند، اطلاق گردیده است.

(۷۷) وَنَصَرْنَٰهُ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآۚ إِنَّهُمْ كَانُواْ قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ .

«**و او** (و اهلش) **را در برابر قومی که آیات ما را تکذیب می‌کردند یاری کردیم؛ همانا آنان قوم بدی بودند پس همگی‌شان را غرق نمودیم »،**

ضمیر «هاء» در «**نَصَرْنَاهُ**» به نوح در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. مقطع آیه تعلیل است که عذاب خدا به خاطر بزه‌کاری آنها بوده و از جمله قوانین خداوند (چنانکه از قرآن برمی‌آید) این است که اقوام شرور را که در برابر پیامبران ستیزه می‌کنند و هیچ امیدی به اصلاحشان نباشد، از میان برمی‌دارد.

(۷۸) وَدَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِى ٱلْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ ٱلْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَٰهِدِينَ .

« **و داود و سلیمان را** (یاد کن) **زمانی‌که درباره‌ی آن کشتزار ــ چون گوسفندان آن قوم شبانه در آن چریده بودند ــ به داوری نشستند و ما بر داوری آنها شاهد بودیم »،**

واژه‌ی «**حَرْث**» به هرنوع زمین دارای محصول کشاورزی ـ اعمّ از زراعت یا باغ (قلم/۲۲) ـ اطلاق می‌شود.

«**نَفْش**» پراکنده شدن حیوانات در شب است که از آن به «چریدن» تعبیر می‌شود. (و لانَفْشَ إلاّ بِاللَّيْلِ)

داودع، پدر سلیمانع و هردو از انبیاءِ بنی‌اسرائیل بودند که خداوند مُلک و نبوّت نصیبشان کرد. روزی در سرزمین خود با اختلافی بین دو تن روبرو شدند. گوسپندان یکی شبانه از حصار خارج شده و در انگورستان مجاور که متعلّق به دیگری بود، پراکنده گردیده و خساراتی به او وارد آورده بودند. دو نفر، دعوا نزد داود بردند و بنا به آیه‌ی شریفه سلیمان نیز درمجلسِ داوری حاضر و در قضاوت شرکت داشت.

(۷۹) فَفَهَّمْنَٰهَا سُلَيْمَٰنَۚ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًاۚ وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَٱلطَّيْرَۚ وَكُنَّا فَٰعِلِينَ .

« **پس** (حقیقت) **آن** (داوری) **را به سلیمان فهماندیم و هر دو را حکمت و دانش بخشیدیم و کوه‌ها و پرندگان را مسخّر داود کردیم که به همراه او** (خدا را) **تسبیح می‌گفتند و ما عامل**(این کار) **بودیم** »،

بنا به قول مفسّران داود رأی داد کسی‌که خسارت دیده در حدِّ زیانش، از گوسپندان طرف مقابل بردارد ولی سلیمان گفت صاحب گوسپندان انگورستان مجاور را برای مالکش تعمیر کند و طی این زمان مالکِ باغ از شیر و پشم گوسپندان استفاده کرده در انتهای کار هریک از دوطرف، به مال اوّلیّه‌ی خود بازگردد. داود و سلیمان، هردو در خطِّ برپایی عدالت و بر طبق تشخیص خود رأی داده بودند، ولی خداوند رأی سلیمان را که ملایمتر می‌بود، بیشتر پسندید و زمخشری در کشّاف نتیجه گرفته که به طور کلّی خدا احکام ملایم را دوست دارد. تشخیص بهتر سلیمان را خداوند ـ به عنوان خالق همه‌ی استعدادها ـ به خود نسبت داده و متعاقباً تصریح دارد که داود و سلیمان هر دو از دانش و قدرت تشخیص برخوردار بودند ولی یکی در آن شرایط، بهتر از دیگری داوری کرد.

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که از جمله مشخّصات داودع آن بود که به هنگام خواندن مَزامیر (اسراء/ توضیح آیه‌ی۵۵) پرندگان با او همصدا می‌شدند و از کوه‌ها ـ در هماهنگی با او ـ صدا برمی‌خاست (سبأ/۱۰). عدّه‌ای از مفسّران نوشته‌اند که منظور، انعکاس صدای زیبای داود در بین کوه‌هاست. ولی به نظر می‌رسد که موضوع بیش از انعکاس ساده‌ی صدا در کوه بوده و هم از این‌رو صدای کوه‌ها را که بیشتر مایه‌ی إعجاب است، مقدّم بر آواز پرندگان آورده است (ص/۱۸و۱۹).

(۸۰) وَعَلَّمْنَٰهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِّنۢ بَأْسِكُمْۖ فَهَلْ أَنتُمْ شَٰكِرُونَ .

« **و به او** (داود) **صنعت زره** (سازی) **را ـ برای شما ـ آموختیم تا از** (آسیب) **جنگتان حفظتان کند؛ پس آیا سپاسگزار هستید؟** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که مخترع زره داود است و از او این‌فکر شایع شد؛ و سپاس نعمت خدا، به کارگیری آن در جهت رضای اوست؛ یعنی استفاده از زره در جنگ‌های دفاعی و برای دفع تجاوز که خدا فرموده است به شیوه‌ی عادلانه باید صورت گیرد (بقره/ توضیح آیه‌ی ۱۹۰ و سبأ/۱۱)

(۸۱) وَلِسُلَيْمَٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِى بِأَمْرِهِۦٓ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِى بَٰرَكْنَا فِيهَاۚ وَكُنَّا بِكُلِّ شَىْءٍ عَٰلِمِينَ .

« **و برای سلیمان تندباد را** (تسخیر کردیم) **که به امر وی به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم، می‌وزید و ما بر همه چیز داناییم** »،

یعنی، باد را خدا به نفع سلیمان تسخیر کرد که هرگاه کار او ایجاب می‌نمود ـ به فرمان إلهی ـ سریع یا کُند حرکت می‌کرد. حضرت سلیمان در فلسطین نزدیک دریای مدیترانه فرمانروایی داشت و از بادها برای پیشبرد امور در کشتیرانی، جداسازی گندم از کاه و غیره استفاده می‌نمود و از اینگونه تسهیلات ازجانب خدایتعالی برخوردار بود. سخنانی که برخی در زمینه‌ی «قالیچه‌ی حضرت سلیمان» و امثال آن گفته‌اند، به هیچ‌وجه در قرآن نیست. در مقطع آیه خداوند، در ایجاد این امور، به «علم» خود توجّه می‌دهد زیرا منشأ اوّلیّه‌ی هرکار نه فقط قدرت، بلکه علم است. قدرت بدون علم، نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد. علم بشر است که امروزه قریب کارهایی را که زمان حضرت سلیمان مایه‌ی شگفتی بوده، به ثمر رسانده و «یک شبه راه صد ساله پیموده» است.

(۸۲) وَمِنَ ٱلشَّيَـٰطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُۥ وَيَعۡمَلُونَ عَمَلٗا دُونَ ذَٰلِكَۖ وَكُنَّا لَهُمۡ حَـٰفِظِينَ .

« **و** (برخی) **از شیاطین برای او** (سلیمان) **غوّاصی می‌کردند و به کارهای دیگر غیرِ آن دست می‌زدند و ما مراقب آنها بودیم** »،

در سوره‌ی سبأ می‌فرماید «**برخی از جنّیان**» به فرمان خدا برای سلیمان کار می‌کردند و آن کارها را تا حدودی توضیح داده است. «**شیاطین**» بدکارانی از موجودات پنهان عالَم (جنّیان) هستند (انعام/۱۰۰، کهف/۵۰ و جن/۱۱). آیه‌ی شریفه می‌فرماید خداوند موجودات پنهان طبیعت را هم تسخیر سلیمان کرد و سلیمان از بدکارانشان کار می‌کشید و همگی در همه حال تحت نظارت و کنترل خدایتعالی بودند و خداوند آنها را از سرکشی بازمی‌داشت.

با اینگونه آیات خداوند به ما می‌فهماند خدایی‌که پشتیبان شماست، همچون خدای ساخته وپرداخته‌ی برخی از فلاسفه نیست که عالمی با قوانینی ایجاد کرده و خود در آن قوانین درمانده باشد! بلکه اراده‌ی إلهی فوق همه‌ی قوانین عمل می‌کند و نیز علاوه بر قوانین ظاهری، سلسله قوانین پنهانی نیز در عالم هست (چنانکه در وجود انسان نیز علاوه بر قوانین عیان ـ مثلاً قوانین جهاز هاضمه ـ سلسله قوانین پنهانی بر روح او نیز جاری و حاکم است) که سررشته‌اش به دست خداست و هرگاه خدا بخواهد پرده از آن قوانین برمی‌دارد. چنین قدرت و حکمت و تسلّط لایزال و فعّالی برجهان حاکم است.

بخش هشتم

(ذکر ایّوب ع، اسماعیل ع، یونس ع و زکریّا ع)

(۸۳) وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّى مَسَّنِىَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ .

« **و ایّوب را** (یاد کن) **آندم که خداوندش را ندا کرد که: مرا** (بیماری و) **رنج دررسیده و تو مهربان‌ترین مهربانانی** »،

عهد عتیق از ایّوب بدین‌صورت یاد می‌کند که: «در زمین عُوص مردی بود که ایّوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می‌نمود و برای او هفت پسر و سه دختر زاییده شدند» (کتاب ایّوب، باب اوّل). ولی بنا به قرآن، ایّوب در معرض وحی إلهی قرار داشت و از پیامبران بود: «**وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّى مَسَّنِىَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ. ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ** = و بنده‌ی ما ایّوب را به یاد آور، آنگاه که خداوندش را ندا داد: شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده است؛ (به او گفتیم) با پای خود (به زمین) کوب، این چشمه‌ساری (با آب) سرد و آشامیدنی است» (ص/٤٢ و ٤١).

واژه‌ی «**أيُّوب**» در لغت عبری به معنی «بازگشت کننده» است؛ چنانکه قرآن می‌فرماید «**ما او را شکیبا یافتیم؛ چه نیکو بنده‌ای؛ همانا او بازگشت‌کننده** (به سوی خدایش) **بود**» (ص/٤٤) و به گزارش عهد عتیق ایّوب آماج انواع بلایا شد؛ اموالش از دست رفت، فرزندانش مردند، بیماری و پریشانی به او روی آورد، همه‌ی آشنایان از او بُریدند(۱) و با این‌حال وی در هیچ مرحله ـ با قلب و زبان ـ از شکر خدا نایستاد (کتاب ایّوب، باب اوّل). هرچند در باب دهم عهد عتیق آمده که ایّوب سرانجام ـ در برابر سختی‌ها ـ شکست خورد و از خدا گله کرد که «جانم از حیاتم بیزار است. پس ناله‌ی خود را روان می‌سازم. و در تلخی جان خود سخن می‌رانم و به خدا می‌گویم مرا ملزم مساز و مرا بفهمان که ازچه سبب با من منازعت می‌کنی؟ آیا برای تو نیکوست که ظلم نمایی؟ ... گواهان خود را بر من پی در پی می‌آوری و غضب خویش را بر من می‌افزایی. پس برای چه مرا از رَحِم بیرون آوردی؟ پس مرا ترک کن و از من دست بردار تا اندکی گشاده‌رو شوم» (کتاب ایّوب، باب۱۰). امّا برخلاف تضادّ عهد عتیق، آیه‌ی۸۳ سوره‌ی انبیاء حاکی از آن است که ایّوب در منتهای فشار دعا می‌کرد که خدایا! بیماری («**ضُرّ**» به هرنوع گرفتاری اعمّ از شدّت و تنگی و بدحالی اطلاق می‌شود) مرا احاطه کرده و رحمت تو بیش‌از همه‌ی رحم کنندگان است (خودت مرا نجات بخش).

---

(۱) ـ امّا اینکه می‌گویند بدن ایّوب کرم گذاشت و او از مردم برید، صحّت ندارد زیرا بنا به قرآن، ارتباط پیامبر با مردم هیچ‌گاه قطع نمی‌شود و حتّی وقتی قادر به تکلّم نیست با اشاره کار خود را ادامه می‌دهد (مریم/۱۱).

(۸۴) فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ فَكَشَفْنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرٍّۖ وَءَاتَيْنَٰهُ أَهْلَهُۥ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَٰبِدِينَ .

« **پس** (دعای) **او را اجابت کردیم و آنچه را از رنج با او بود، برطرف ساختیم و کسانش و همانند آنها را با ایشان، به وی بخشیدیم** (تا) **رحمتی از جانب ما و پندی برای عبادتگران باشد** »،

شرح بیشتر ماجرا در سوره‌ی ص (آیات٤٢ به بعد) آمده است. منظور از «**همانند آنها را** (با آنان) **به وی بخشیدیم**»، یعنی خانواده‌اش را فزونی دادیم و دو برابر کردیم.

داستان ایّوب[ع] را خداوند به عنوان نمونه‌ای از رحمت و گشایش خود به پیامبر و مسلمانانِ رنجور در صدر اسلام، و همچنین به کلّیه‌ی مؤمنانِ روبرو با مصائب در طول تاریخ، ارائه داده است.

(۸۵) وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا ٱلْكِفْلِۖ كُلٌّ مِّنَ ٱلصَّٰبِرِينَ .

« **و اسماعیل و اِدریس و ذُوالکِفل را** (یاد کن) **که همه از شکیبایان بودند** »،

درمورد **اِدریس** پیامبر[ع] ذیل آیه‌ی٥٦ سوره‌ی مریم توضیح داده‌ایم. امّا در مورد **ذُو الْكِفْل**، دو بار نام او در قرآن آمده، یک بار در آیه‌ی فوق و بار دیگر در سوره‌ی ص آیه‌ی٤٨. در تفسیر مجمع البیان از قول قتاده آمده که **ذُوالکِفل** نه پیامبر، بلکه یکی از صالحان قوم خود بود؛ امّا زمخشری در کشّاف می‌گوید که برخی گویند او **اِلیاس** است و برخی او را همان **زکریّا** می‌دانند و نام دیگرش «**عدویا**» می‌باشد. البتّه در تورات می‌خوانیم که «**عُوبَدْیا** از خداوند بسیار می‌ترسید. و هنگامی‌که ایزابِل (زوجه‌ی آحاب پادشاه اسرائیل) انبیای خداوند را هلاک می‌ساخت عُوبَدْیا صد نفر از انبیاء را گرفته ایشان را پنجاه پنجاه در مغار پنهان کرد و ایشان را به نان و آب پرورد» (کتاب اوّل پادشاهان، باب١٨، شماره‌ی ٥و٤). احتمالاً قرآن کریم به خاطر همین حمایت و کفالت، اورا ذَاالْكِفْل نامیده است.(۱)

(۸۶) وَأَدْخَلْنَٰهُمْ فِى رَحْمَتِنَآۖ إِنَّهُم مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ .

« **و آنان را مشمول رحمت خود گرداندیم که همگی از صالحان بودند** »،

ضمیر «**هُمْ**» در «**أَدْخَلْنَاهُمْ**» در آیه، به پیامبران مذکور در آیات قبل برمی‌گردد. مقطع آیه در حکم تعلیل است که رحمت خدا بی‌دلیل سراغ ایشان نرفت.

(۸۷) وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِى ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبْحَٰنَكَ إِنِّى كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ .

---

(۱) ـ همه‌ی پیامبران إلهی نمونه‌ی بارز «صبر» بودند، صبر در مشکلات، مصیبت‌ها، غرائز جنسی و غیره. این نوع صبر، دلیل مقاومت و نشانه‌ی قدرت است، نه راهی برای «ذلّت»! به عکس، در برابر «ظالم» ـ آنجا که شخص قدرت دفاع دارد ـ قرآن به صبر دعوت نمی‌کند، بلکه فرمان مقابله و دفاع می‌دهد (حج/۳۰).

« **و ذُو النُّون را** (به یاد آر) **آنگاه که خشمناک برفت و گمان بُرد که بر او سخت نمی‌گیریم، پس در تاریکی‌ها**(ی شکم نهنگ) **ندا درداد که:** (خدایا !) **معبودی جُز تو نیست، پاکی تو** (از هر نقصی)؛ **همانا من از ستمگران بودم** »،

واژه‌ی «**نُون**» به معنی «ماهی بزرگ» یا «نهنگ» است و منظور از «**ذُوالنُّون** = صاحب نهنگ»، حضرت یونس[ع] می‌باشد که در منطقه‌ای مقارن با عراق امروزی بر قومش مبعوث شد و تا دید مردم دعوتش را قبول نمی‌کنند، از میانشان خارج شده و پایداری نشان نداد (به جای صبر و پایداری، در کارش شتاب کرد ـ یونس/ توضیح آیه‌ی۹۸. همچنین رجوع شود به سوره‌ی قلم/ توضیح آیات ۵۰←۴۸ و نیز به سوره‌ی صافّات آیات ۱۳۹ به بعد).

البتّه آیه‌ی فوق در مورد خطای یونس[ع] نیست، بلکه به نجاتش اشاره دارد.

(۸۸) فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ وَنَجَّيْنَٰهُ مِنَ ٱلْغَمِّ ۚ وَكَذَٰلِكَ نُـۨجِى ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« **پس** (دعای) **او را اجابت کردیم و از اندوهش رهانیدیم و این‌چنین مؤمنان را نجات بخشیم** »،

این آیه، نوید می‌دهد که هرگاه افراد پس از غفلت‌هایی، به اشتباهشان پی برده و خالصانه خدا را بخوانند، مورد عنایت و رحمت خدا قرار خواهند گرفت.

(۸۹) وَزَكَرِيَّآ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرْنِى فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْوَٰرِثِينَ .

« **و زکریّا را** (یاد کن) **آنگاه که خداوندش را ندا داد: خدای من! مرا بی‌کس وامگذار و تو بهترین وارثینی** »،

واژه‌ی «**فرد**» در آیه به معنی «یکّه و تنها»ست. «**وارث**» کسی‌است‌که ماترک انسان را پس از مرگ می‌برد. زکریّا می‌دانست که همه‌ی عالم به میراث خدا خواهد بود، ولی دل در گرو فرزند صالحی داشت که به جای او نشیند. از این رو به درگاه خدا دعا می‌کند که هرچند تو بهترین و نهایت وارثینی، ولی وارثی به من ببخش که بتواند حقّ نبوّتی را که به من ارزانی داشتی بعداز من ادا کند و اموالی را که به من سپرده شده درجهت رضای تو به کار بندد (آل‌عمران/۳۸ ـ مریم/ توضیح آیه‌ی۵).

(۹۰) فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ وَوَهَبْنَا لَهُۥ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُۥ زَوْجَهُۥٓ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ يُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا خَٰشِعِينَ .

« **پس** (دعای)**اش را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته گرداندیم؛ همانا آنان در نیکی‌ها شتاب می‌ورزیدند و ما را با بیم و امید می‌خواندند و در برابر ما خاشع بودند** »،

عبارت «**أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ** = همسرش را برای او اصلاح نمودیم» را در آیه، مفسّران به دو گونه دیده‌اند (۱) بدین‌معنی که همسر زکریّا بدخو بود و خدا او را خوشخو کرد و (۲) همسر زکریّا نازا بود و خدا نازایی او

را مرتفع ساخت (مریم/۸). ما در ترجمه هر دو وجه را ملحوظ داشته‌ایم. خانواده‌ی هماهنگ از نظر فکری و روحی، بهترین نعمت و سرمایه برای هر فرد صاحب عقیده است. خداوند این نعمت را ـ ضمن رفع نازایی از همسر ـ نصیب زکریّا کرد و به همسرش توفیق داد تا با او هماهنگ و دمساز شود.

در بخش بعدی آیه واژه‌ی «**هُمْ** = ایشان»، شامل زکریّا و همسر و فرزندش می‌شود. می‌فرماید رابطه‌ی آنها با خدا از سر مسئولیّت، و توأم با عشق و محبّت بود.

بخش نهم

(ذکری از مریم^ع^ و عیسی^ع^ و اشاره به مقدّمات قیامت و دوزخ و بهشت)

(۹۱) وَٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلۡنَٰهَا وَٱبۡنَهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ .

« **و آن زن** (را به یاد آر) **که شرمگاه خود را حفظ کرد؛ پس از روح خود در وی دمیدیم و او و پسرش را آیتی برای جهانیان قرار دادیم** »،

داستان انبیاء با اشاره به مریم^ع^ و فرزندش عیسی^ع^ خاتمه یافته است. ابتدای آیه از یکسو پاسخ به یهودیان است که مریم زناکار نبود و ازسوی دیگر توضیح و تأکید آیه‌ی۲۰ سوره‌ی مریم می‌باشد که مریم بی‌ازدواج صاحب اولاد شد. انتساب روح به خداوند یا از باب اضافه‌ی «تشریفی» است و یا از این‌جهت که در خلقت روح، خدا مستقیماً دخالت دارد. در مقطع آیه «بکرزایی مریم» و «بی‌پدر بودن عیسی»، مجموعاً به عنوان آیتی از قدرت إلهی ـ که چگونه می‌تواند خارج ازقوانین موجود عمل کند ـ ذکرشده‌است.

(۹۲) إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ .

« **همانا این است اُمّت شما، اُمّتی یگانه و من خدای** (یکتای) **شما هستم؛ پس** (فقط) **مرا بندگی کنید** »،

«**اُمّت**» به معنی اجتماعی با آئین واحد است. همه‌ی پیامبران إلهی دعوت به یکتاپرستی می‌کردند و از این جهت فرقی میانشان نیست. از این‌رو آیه‌ی شریفه پیروان ادیان ابراهیمی را اُمّت واحدی دانسته که همه به کیش ابراهیم و موحّد بوده‌اند (یا می‌بایستی باشند).

در حقیقت ادیان و پیامبران إلهی مسیری «تکمیلی» داشته‌اند نه «اختلافی» و از این‌رو انتظار می‌رود که پیروان آنها در همه حال تابع خدای یگانه‌ی خود بوده و فقط او را بندگی کنند.

(۹۳) وَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡۖ كُلٌّ إِلَيۡنَا رَٰجِعُونَ .

« و(لی پیروان آن پیامبران) **امر** (دین) **خود را میانشان به تفرقه کشیدند و** (سرانجام) **همگی به سوی ما بازمی‌گردند** »،

یعنی، علی‌رغم پیامبران که به آئین واحد توحیدی دعوت می‌کردند، پیروانشان ـ با جهالت و خودخواهی‌ها ـ دست به فرقه‌سازی زدند و به زودی در محکمه‌ی عدل إلهی کیفرِ فرقه‌سازی‌هایشان را خواهند دید.

(۹۴) فَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَلَا كُفۡرَانَ لِسَعۡيِهِۦ وَإِنَّا لَهُۥ كَٰتِبُونَ .

« **پس هرکس که اعمال شایسته به جای آورد و مؤمن باشد، کوشش وی کفران نگردد و همانا ما نویسنده‌ی** (کردار نیک او) **هستیم** »،

یعنی پیروان واقعی انبیاء ـ که در ایمان و عمل به ایشان اقتدا کردند ـ بهشت خدا را می‌یابند. مقطع آیه حاکی از ضمانت موضوع است که دستگاه إلهی ضابط کردار آنها بوده و زندگیشان به هرز نمی‌رود. چنانکه فرموده «**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَالَّذِينَ هَادُواْ وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ** = همانا کسانی که ایمان آوردند (مسلمان‌ها) و یهودیان و مسیحیان و صابئین، هرآنکه به خدا و روز بازپسین ایمان آوَرْد و کارهای شایسته کرد، پس پاداششان نزد خداوندشان است و ایشان را ترسی نباشد و اندوهگین نشوند» (بقره/٦٢)

(۹۵) وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَآ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ .

« **و بر** (مردم) **شهری که آنان را** (به گناهانشان) **هلاک کردیم** (بازگشت به دنیا و جبران زشتی‌ها) **ممنوع است؛ آنها بازنمی‌گردند** »،

یعنی کسانی‌که با پیامبرانشان مخالفت کرده یا دست به فرقه‌سازی زدند، گمان نکنند که می‌توانند پس‌از مرگ دوباره به دنیا بازگشته جبران مافات کنند (مؤمنون/۱۰۰). بازگشت آنها به دنیا پس‌از مرگ ممکن نیست، آنان بازنمی‌گردند. (بازگشت همگان به زندگی در قیامت است).

(۹۶) حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ .

« **تا آنگاه که یأجوج و مأجوج** (راهشان) **گشوده گردد و آنها از هر ارتفاعی** (سرازیر) **بشتابند** »،

منظور این است که مردگان تا قیامت به زندگی بازنمی‌گردند. ولی آیه‌ی شریفه به جای ذکر قیامت و معاد، یکی از وقایع پیشین آن را برشمرده است. بنا به قرآن، تا سلسله وقایع معلومی ـ که از آنها به عنوان «**أشْرَاطُ السَّاعَةِ**» نامبرده شده ـ در تاریخ عالم روی ندهد، قیامت پیش نمی‌آید. یکی از این وقایع ظهور حضرت ختمی‌مرتبت ص است که به وقوع پیوسته و دیگری ـ بنا به آیه‌ی فوق ـ هجوم اقوام وحشی به نقاط مختلف دنیاست چنانکه می‌فرماید «**آیا** (کافران) **منتظرند که به ناگاه قیامت فرارسد؟ به راستی بسیاری از نشانه‌های قیامت آشکار شده است**» (محمّد/۱۸). در آثار نبوی این اقوام با ترکان (مغول) تطبیق داده شده است[1].

(۹۷) وَٱقْتَرَبَ ٱلْوَعْدُ ٱلْحَقُّ فَإِذَا هِيَ[2] شَٰخِصَةٌ أَبْصَٰرُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَٰوَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا بَلْ كُنَّا ظَٰلِمِينَ .

« **و وعده‌ی حق نزدیک شود؛ پس ناگاه آن چشمان کافران خیره می‌گردد** (و گویند:) **ای وای بر ما که از این** (امر) **غافل بودیم بلکه ستمگر بودیم** »،

مردم معاند و ستم‌پیشه، با رؤیت عذاب إلهی درقیامت، به وحشت رفته ازغفلت‌هایشان افسوس می‌خورند و اذعان به ستمشان می‌کنند. واژه‌ی «**بَلْ**» از باب إضراب آمده و حاکی از آن است که اهل غفلت ابتدا به

---

(۱) ـ به صحیح بخاری، جزء۴، ص۵۱۷ (باب قتال التّرک) نگاه کنید.

(۲) ـ زمخشری در کشّاف گوید: (**هِيَ**) در اینجا ضمیر مبهم است که **ابصار** (دیدگان) آن را توضیح داده تفسیر می‌کند.

غفلتشان معترف شده و سپس وصف را بالا برده خود را ستمکار می‌شمرند.

(۹۸) إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَٰرِدُونَ .

« **به‌راستی شما و آنچه غیر خدا می‌پرستید هیمه‌ی دوزخید؛ شما به آن وارد خواهید شد** »،

اساس فرقه‌سازی در ادیان روی‌آوری به شخصیّت‌ها و پرستش آنهاست که مستقیماً و یا به صورت اظهار بندگی و چاکری در برابر مقابر و سمبل‌های آنان (به صورت اصنام) ظهور می‌کند. مسلّماً اگر شخصیّت‌ها راضی به چنین رفتاری با خود نبوده‌اند از عذاب مصون خواهند بود (فرقان/۱۸و۱۷). ولی شخصیّت‌هایی که مردم را به سرسپردگی می‌خوانده‌اند، همراه با پیروان و مقلّدینشان، به دوزخ می‌روند (اعراف/۳۹و۳۸). آیه‌ی فوق می‌فرماید سمبل‌های بت‌پرستی (اصنام، مجسّمه‌ها و غیره) را هم در قیامت با بت‌پرست به دوزخ می‌افکنند. هرچند سنگ و چوب را احساسی نتواند بود، ولی تا مشرک بفهمد که از بُت‌اش کاری برای او ساخته نیست و بی‌جهت عمری را به تعظیم و تکریم آنها سرکرده است.

(۹۹) لَوْ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا ۖ وَكُلٌّ فِيهَا خَٰلِدُونَ .

« **اگر اینها** (بتان) **معبودان حقیقی می‌بودند به دوزخ نمی‌رفتند** و(لی) **همگی درآن جاودانند** »،

عرب جاهلی خود را پیرو ابراهیم ع ـ موحّد بزرگ ـ می‌دانست و در عین حال مظاهری را مقرّب درگاه إلهی دانسته به ستایش و بندگی آنها می‌پرداخت. خداوند ـ پیرو آیه‌ی قبل که فرمود همه‌ی سمبل‌های مشرک در قیامت هیمه‌ی دوزخ خواهند شد ـ در آیه‌ی فوق می‌فرماید اگر شرکائی که عرب جاهلی برای خدا قائل بود تقدّسی داشتند، جایگاهشان در آخرت دوزخ نمی‌شد.

(۱۰۰) لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ .

« **برای آنان در آنجا ناله‌ی زار است و آنها در آن** (جایگاه) **نمی‌شنوند** »،

واژه‌ی «**زَفِير**» به لحاظ لغوی به معنی «بانگ الاغ» است که از آن به فریاد و ناله‌ی دردناک تعبیر می‌شود. آیه‌ی شریفه ترسیمی از صحنه‌ی دردانگیز دوزخ است. بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که مجسّمه و سمبل‌های مشرکان نیز قادر به شنوایی و پاسخگویی نداها نخواهند بود و کاری برای مریدان خود نتوانند کرد.

(۱۰۱) إِنَّ ٱلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا ٱلْحُسْنَىٰٓ أُوْلَٰٓئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ .

« (امّا) **بی‌گمان کسانی که پیش از آن وعده‌ی نیکو از جانب ما داشته‌اند، آنها از آن** (دوزخ) **دور داشته شدگانند** »،

منظور از «**اَلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى** = کسانی که پیش از آن وعده‌ی نیکو از جانب ما داشته‌اند»، کسانی‌اندکه شیوه‌ی زندگی‌شان در دنیا به گونه‌ای بوده که بشارت بهشت به آن شیوه‌ی زندگی داده شده است. آنها نه تنها از عذاب می‌رهند، بلکه راهی بهشت می‌گردند (مریم/۷۲ و ۷۱). امثال مسیح علیه السّلام که

هرچند در دنیا مورد پرستش قرار گرفتند ولی چون راضی بدان پرستش نبوده و خود دعوت به توحید خالص می‌نمودند البتّه از عذاب دوزخ دور بوده و در فردوس جای خواهند گرفت.

(۱۰۲) لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ .

« **همهمه‌ی آن را** (هم) **نمی‌شنوند و در آنچه نفوسشان بطلبد جاودانند** »،

در پی آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، از «**دور داشته شدگان از دوزخ**» و اهل بهشت سخن دارد که هر نعمتی را بخواهند برای آنها آماده است و حتّی کمترین صدای دوزخ را هم نمی‌شنود.

(۱۰۳) لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ .

« **آن وحشت بزرگ غمگینشان نکند و فرشتگان به پیشوازشان آیند** (و گویند:) **این است آن روزی که به شما وعده داده شده بود** »،

مفسّران از «**الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ**» به صحنه‌های هولناک قیامت و آتش دوزخ تعبیر کرده‌اند که مؤمنان نیکوکار از آن مبرّا خواهند بود (نمل/۸۹).

آیات متعدّد قرآنی حاکی از آن است که بهشتیان با درود وتحیّت ارواح قدسی عالم (فرشتگان) روبرو می‌شوند و همه‌ی وحشت‌ها و اضطرابات از ایشان رخت بربسته به وضوح می‌بینند که تلاش‌هایشان در دنیا بی‌ثمر نبوده است (زُمَر/۷۳ و ۷٤).

(۱۰۴) يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ .

« **روزی که آسمان را ــ همچون پیچیدن طومار نوشتجات ــ درهم پیچیم؛** (آنگاه) **چنانکه اوّل بار آفرینش خلق را آغاز کردیم، بازَش آوریم؛ وعده‌ایست بر** (عهده‌ی) **ما که ما انجام دهنده‌ی آنیم** »،

به دنبال شرح احوال مشرکان و مؤمنان در آخرت (آیات قبل) آیه‌ی شریفه از قیامت سخن به میان آورده است. به دست می‌آید که روز برهم‌ریزی نظام عالم ــ قیامت ــ خداوند این نظام را به نظام دیگری متحوّل می‌سازد، چنانکه فرموده است «**يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ = روزی که این آسمان‌ها و زمین به آسمان و زمینِ دیگری تبدیل شود**» (ابراهیم/٤۸).

در مورد «**كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ** = چنانکه اوّل‌بار آفرینش خلق را آغاز کردیم بازَش آوریم»، برخی از مفسّران گفته‌اند منظور این است که همه لخت و عریان محشورمی‌شوند! ولی عنایت اصلی آیه به اینگونه مطالب نیست و اصل «معاد» را تذکّر می‌دهد.

واژه‌ی «**وَعْدًا**» در بخش انتهایی آیه، مصدر منصوب است و فعل و فاعل آن در تقدیر می‌باشد (وَعَدنا وَعداً). یعنی ما این وعده را داده‌ایم که معاد روز قیامت فرا خواهد رسید و تحقّقش بر عهده‌ی ماست.

(۱۰۵) وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ .

« **و همانا در زبور ــ پس از آن ذکر ــ نوشتیم که زمین را بندگان شایسته‌ی من به میراث برند** »،

درمورد این آیه دو تفسیر شده است :

تفسیر اوّل می‌گویند منظوراز«**زَبُور**» همه‌ی کتب آسمانی است (چنانکه می‌فرماید پیامبران با زُبُر برای هدایت مردم آمدند ـ فاطر/۲۵) و مقصود از «**ذِکْر**» لوح محفوظ (بروج/۲۲) می‌باشد که گفته شده تمام کتب آسمانی درآن جمع‌اند. بدین‌ترتیب آیه ترجمه می‌شود که «ما درکتب آسمانی، پس‌ازلوح محفوظ، نوشتیم که . . .».

تفسیردوّم که ازنظر ما صحیح‌تر است، «**زَبُور**» را همان کتاب داود ع (إسراء/۵۵) و «**ذِکْر**» را تورات درنظرمی‌گیرد. در تأیید این نظر مشاهده می‌کنیم که مضمون آیه‌ی فوق در کتاب زبور آمده است و می‌خوانیم «صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا به اَبَد سکونت خواهند نمود» (مَزامیر داود، بخش۳۷، شماره‌ی ۲۹). به علاوه در قرآن به تورات نیز «ذکر» گفته شده است «**وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هرُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ**» (انبیاء/٤٨).

در ارتباط با «ارث بردنِ زمین توسّط صالحان» برخی گویند منظور آن است که در آینده حکومت صالحان به رهبری امام مسلمانان در دنیا برقرار می‌شود.

ازنظر ما در آیه‌ی قبل سخن از پایان عُمر این عالم و وقوع قیامت رفته بود و بنابراین منظور از «زمین» در آیه‌ی فوق نمی‌تواند زمین این دنیا باشد. سیاق آیات حاکی از آن است که مقصود از «زمین» سرزمین بهشت در آخرت است که نصیب صالحان خواهدشد. و واژه‌ی «زمین» در ارتباط با سرزمین بهشت در قرآن به کار رفته است **وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاء** (زُمَر/٧٤). در مزامیر هم ملاحظه شد که می‌نویسد صالحان تا اَبَد در آنجا سکونت خواهند نمود و این تعبیر شبیه «**خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا**» و مربوط به آخرت است زیرا زمین دنیا ابدی نیست.

(۱۰۶) **إِنَّ فِى هَـٰذَا لَبَلَـٰغًا لِّقَوْمٍ عَـٰبِدِينَ .**

« **به راستی در این** (سخنان) **پیامی رسا** (و روشن) **برای مردم عبادت‌پیشه است** »،

یعنی آیات شریفه ـ در مورد سرانجام اُخروی مؤمنان نیکوکار ـ نویدی به همه‌ی صالحان در دنیاست که:

ای گـروه مؤمنـان شـــادی کنیـد همچو سرو و سوسن آزادی کنید

بخش دهم

(عطف توجّه به رسالت پیامبر اسلام^ص^ و هشدار مجدّد به قیامت و معاد)

(۱۰۷) وَ مَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ .

« **و ما تو را جُز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم** »،

می‌رساند که رسالت پیامبراکرم^ص^ «**جهانی**» و رحمتی برای جهانیان است که آنها را ـ هرگاه خود بخواهند و تلاش لازم را در این راه به خرج دهند ـ برای دخول در بهشت و رحمت إلهی آماده می‌سازد. به عبارت دیگر آئین پیامبر اسلام سعادت دو جهان را تضمین می‌کند و از این رو او رحمتی برای همه‌ی مردم جهان بوده است.

(۱۰۸) قُلۡ إِنَّمَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَهَلۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ .

« **بگو: جُز این نیست که به من وحی شده است معبود شما فقط خدای یگانه است؛ پس آیا تسلیم** (این حقیقت) **می‌شوید؟** »،

به دنبال آیه‌ی قبل اساس تعالیم پیامبر اسلام^ص^ را ذکر کرده است که «توحید عبادت» است. می‌فرماید ای انسان‌ها بندگی احدی را جُز خدای یگانه نکنید و گردن به اطاعت بی‌چون و چرای هیچ کس ـ از نفس خود گرفته(جاثیه/۲۳) تا دیگران ـ مبندید.

(۱۰۹) فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُلۡ ءَاذَنتُكُمۡ عَلَىٰ سَوَآءٖۖ وَإِنۡ أَدۡرِيٓ أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٞ مَّا تُوعَدُونَ .

« **پس اگر روی برتافتند، بگو: به شما** (همه) **یکسان بیم دادم و نمی‌دانم آنچه وعده داده شده‌اید نزدیک یا دور است؟** »،

یعنی همه‌ی اتمام حجّت‌ها در اسلام به مردم شده‌است و حتّی پیامبر نیز وقوفی به علم و اراده‌ی إلهی در تقدیم وتأخیر سرآمد جهان، ندارد و مسئول اعمال این و آن نیست.

(۱۱۰) إِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلۡجَهۡرَ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ وَيَعۡلَمُ مَا تَكۡتُمُونَ .

« **همانا او** (خدا)**ست که سخن آشکار و آنچه را پنهان کنید می‌داند** »،

آیه‌ی شریفه به صراحت نشان می‌دهد که انبیاءِ خدا ناظر به اعمال عموم نیستند و فقط ذات اقدس إلهی است که به همه‌ی احوال خلق آگاهی داشته و همگان را در محکمه‌ی کبرای خود به محاکمه خواهد برد.

(۱۱۱) وَإِنۡ أَدۡرِي لَعَلَّهُۥ فِتۡنَةٞ لَّكُمۡ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٖ .

« و من نمی‌دانم، شاید آن (عدم اعلام زمان قیامت) **آزمایشی برای شما بوده و بهره‌ای برای شما تا مدّتی معلوم باشد »،**

یعنی، پیامبر نه تنها زمان وقوع قیامت را نمی‌داند، بلکه علّت تأخیر آن را نیز به شکل قطعی نمی‌داند! شاید این امر از نظر آزمایش است و اینکه انسان‌ها از مهلت خود بهره‌ور شده و از سر اختیار راه ایمان یا کفر را برگزینند.

(۱۱۲) قَٰلَ رَبِّ ٱحۡكُم بِٱلۡحَقِّۗ وَرَبُّنَا ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ .

« گفت (پیامبر)**: خداوندا!** (بین ما و این‌مردم، خود) **به حق داوری کن؛ خدای رحمان ماست که** (ما را) **در برابر آنچه** (به ناحق) **می‌گویید، یاریگر است »،**

در ابتدای آیه واژه‌ی «**قَٰلَ** = گفت» آمده که فعل ماضی است و بر این اساس عدّه‌ای آیه‌ی شریفه را بیان کننده‌ی شکایتی می‌دانند که پیامبر^ص^ پیش‌از آن کرده بود. ولی نظر صحیح‌تر آن است که آیه را مربوط به پیامبر(و مؤمنان) در واگذاری شَکوه‌هایشان به خدا بدانیم و بر این مبنا وجه تربیتی آیه بدین‌صورت مشخّص می‌شود که وقتی تمام امیدها در هدایت مردم مبدّل به یأس می‌شود، قضاوت و حکم نهایی را به خدا واگذار کنیم و از او استعانت جوییم که جبهه‌ی توحید را بر جبهه‌ی شرک واوصاف ناروا ازخداوند، پیروز گرداند ـ إنْ شَاءَ الله.

سوره‌ی حجّ

توضیحات کلّی در اطراف سوره

در بین مفسّران گفتگوست که آیا این سوره در مکّه یا در مدینه نازل شده است؟ شواهدی در تأیید هریک از دو نظریّه در سوره به چشم می‌خورد. به عنوان مثال اینکه در اوائل سوره راجع به قیامت بحث شده و عناد اقوام منحط را با پیامبرانشان ذکر می کند، چهره‌ی «**مکّی**» به سوره می‌بخشد. حتّی گفتگو در مورد احکام حج را می‌توان در دوران مکّه دانست زیرا در ایّام مدینه و پیش‌از صلح حدیبیه، راه حج بر مسلمان‌ها بسته بود. امّا از آیاتی که اجازه‌ی جنگیدن و دفاع را صادر می کند، برمی‌آید که سوره «**مدنی**»است. بنابراین ـ ازنظر ما ـ بخشی از سوره را باید مکّی و بخش دیگر آن را مدنی درنظر گرفت و این مطلب درمورد برخی از سُوَر دیگر نیز (چون نَحل) مشاهده شده است.

مفاد سوره متنوّع است و آیات آن را می‌توان در هشت بخش طی عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱تا۲۴) ـ **شرح و اثبات قیامت؛ هشدار به منکران و بشارت به مؤمنان**

بخش دوّم (آیات ۲۵ تا ۳۷) ـ **اشاره به خانه‌ی کعبه و احکام حج**

بخش سوّم (آیات ۳۸ تا ۴۱) ـ **اجازه‌ی دفاع به مؤمنان دربرابر دشمنان مهاجم**

بخش چهارم (آیات ۴۲ تا ۵۱) ـ **عبرت آموزی از تاریخ**

بخش پنجم (آیات ۵۲ تا ۶۲) ـ **حمایت خدا از پیامبران در فتنه‌ها و سرانجام منکران و مؤمنان**

بخش ششم (آیات ۶۳ تا ۷۰) ـ **تدابیر خدا در خلقت و داوری نهایی او در قیامت**

بخش هفتم (آیات ۷۱ تا ۷۴) ـ **حقّانیّت عبادت انحصاری خدا و طرد شرک**

بخش هشتم (آیات ۷۵ تا ۷۸) ـ **نصیحت به مؤمنان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(شرح و اثبات قیامت؛ هشدار به منکران و بشارت به مؤمنان)

(۱) يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ .

« هان ای مردم! دربرابر خداوندتان تقوی پیشه کنید! همانا زلزله‌ی رستاخیز چیزی (هنگامه‌ای) **عظیم** (و سهمگین) **است »،**

واژه‌ی «**تَقْوَی**» در اصل «وَقْوَی» از مادّه‌ی «وقایَت» به معنی «حفظ» بوده است. بنابراین، این واژه، فقط به معنی «پرهیزکاری» نیست، بلکه بر خود مسلّط بودن و اجتناب از بدی‌ها، و غالباً پی‌گیری خوبی‌ها هردو را می‌رساند (به سوره‌ی بقره توضیح آیه‌ی۲ نگاه کنید). واژه‌ی «**رَبّ**» از مادّه‌ی «رَبَب» بوده و مالکیّت را می‌رساند (نه از مشتقّات «رَبَی» [رَبَا] که به معنی مربّی آید) و بنابراین باید آن را «صاحب و مالک» (خداوند یا خداوندگار) ترجمه کرد، نه «پروردگار» که به معنی «پرورش دهنده و تربیت کننده» است. منظور از «**السَّاعَة** = آن زمان موعود» قیامت می‌باشد و بنا به قرآن در آستانه‌ی قیامت یک سلسله حوادث مُهیب روی می‌دهد که از آن‌جمله زلزله‌های سهمگین است، چنانکه فرموده «**إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا. وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا. فَكَانَتْ هَبَاء مُّنبَثًّا** = چون زمین با تکان (سختی) لرزانده شود و کوه‌ها ریز ریز شوند و غباری پراکنده گردند» (واقعه/٦←٤).

بدین‌ترتیب سوره‌ی حج با هشدار درباره‌ی قیامت آغاز شده و می‌فرماید ای مردم دربرابر خداوندتان حفظ نفس کنید زیرا با روز مهیبی (سوره‌ی زلزال) مواجه خواهید شد که جُز خدا پناهگاهی نخواهید داشت.

(۲) يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَ مَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ .

«**روزی‌که** (وقوع) **آن را ببینید هر شیردهنده‌ای از شیرخواره‌اش غافل می‌شود و هر باربرداری بار خود فرو می‌نهد؛ و مردم را مستان می‌بینی حال آنکه مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است »،**

آیه‌ی شریفه در توصیف قیامت است، روزی‌که هر بارداری (أعمّ از انسان یا حیوان) از شدّت ترس وضع حمل می‌کند، هر شیردهی بچه‌اش را رها کرده و فرار می‌کند و مردم تعادل و مشاعر خود را ازدست داده

به مانند مستان راه می‌روند و ... بر این پایه قیامت ـ بنا به آیاتی که حالات مختلف از انسان را ذکر می‌کند (زلزال/٦←٤ و واقعه/۱۰←۷) ـ منازل و مراحل گوناگونی دارد. امّا هول و هراس قیامت شامل پرهیزکاران نمی‌شود، چنانکه فرموده «**مَن جَاء بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُم مِن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ** = هرکس نیکی کرده پس برای او بهتر از آن خواهد بود و آنان از هراس آن روز ایمنند» (نمل/۸۹)

(۳) وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِى ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَٰنٍ مَّرِيدٍ .

« و برخی از مردم ـ بی‌هیچ دانشی ـ درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌نمایند! »،

بسیاری از مردم راجع به خدا بدون علم جَدَل می‌کنند؛ از بی‌خدایان گرفته که اصل و مبنای إلهی عالم را منکرند تا مشرکان که بندگان را در عبادت حق شریک می‌دارند و صفات ناستوده به خدا نسبت می‌دهند. امّا به قرینه‌ی سیاق آیات (و اینکه مشرکان عرب منکر معاد بوده ولی خدا را قبول داشتند) مجادله‌ی مورد اشاره در آیه‌ی فوق را باید درباره‌ی قیامت دانست که مشرکان می‌گفتند خدا چنین معاد و قیامتی نمی‌آورَد! خداوند می‌فرماید مجادله‌ی آنها از روی علم نیست؛ یعنی دلیل علمی در ردِّ قیامت نمی‌آورند، بلکه فقط آن را بعید می‌شمرند و از سر هوای نفس به جدل برخاسته پیرو وساوس شیطان شده‌اند (تا با انکار معاد احساس مسئولیّت نکرده هر ندای شیطانی را به راحتی دنبال کنند).

(۴) كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُۥ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُۥ يُضِلُّهُۥ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ .

«(در حالی‌که) **بر او** (شیطان) **مقرّر شد که هرکس با وی دوستی کند، پس او قطعاً به گمراهیَش کشد و به عذاب آتشش می‌کشاند »،**

یعنی قرار خدا چنین است که هرکس خود را دراختیار نیروهای شیطانی قرار دهد، آن نیروها او را به عذاب و گرفتاری می‌برند. در آیات بعد ـ به دنبال تشریح روحیّه‌ی منکران قیامت ـ در اثبات معاد سخن گفته و به شواهد طبیعی رجوع می‌دهد.

(۵) يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّنَ ٱلْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَٰكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ
ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ ۚ وَنُقِرُّ فِى ٱلْأَرْحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ
نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمْ ۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ لِكَيْلَا
يَعْلَمَ مِنۢ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْـًٔا ۚ وَتَرَى ٱلْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَآ أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَآءَ ٱهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنۢبَتَتْ
مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ .

« **ای مردم! اگر از برانگیخته شدن** (پس از مرگ) **در شکّید، پس** (بدانید) **همانا ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه‌ای، آنگاه از لخته خونی** (یا آویزکی) **پس از آن، از پاره‌گوشتی؛** (برخی) **با خلقت**

تمام و (برخی) **ناتمام؛ تا** (آفرینش خود را) **بر شما بیان کنیم؛ و آنچه را اراده می‌کنیم ـ تا مدّت معیّن ـ در رَحِم‌ها قرار می‌دهیم؛ آنگاه شما را** (به صورت)**کودکی** (از رَحِمِ مادر) **برون می‌آوریم، سپس** (رشدتان می‌دهیم) **تا به کمال رشد خود رسید؛ و از شما کسی است که** (زودرس) **می‌میرد و کسی از شماست‌که به فروترین دوره‌ی عمر** (فرتوتی) **می‌رسد تا جایی که چیزی از آنچه آموخته نداند؛ و زمین را افسرده** (خشکیده) **می‌بینی و چون آب** (باران) **برآن فرو فرستیم به جنبش آید و نموّ کند و از هر نوع** (گیاه) **بهجت‌انگیز برویاند** »،

آیه‌ی شریفه در اثبات معاد، بر مبنای پدیده‌های طبیعی و مشهودات عینی استدلال کرده است.

می‌فرماید اگر مردم از رستاخیز و معاد در شکّند، پس به خلقت خود نظر کنند که از آغاز تا به مرحله‌ای که رسیده‌اند، تحوّلات گوناگون داشته‌اند.[۱] در این راستا ابتدا به آفرینش انسان از خاک و موادّ عنصری اشاره شده که در ارتباط با آدم نخستین یا نسل آدمی می‌تواند باشد. زمین، مادر بشر است. انسان از زمین نشأت گرفته و نطفه‌های انسانی نیز از غذایی که زمین ارائه می‌دهد تشکیل می‌شوند. به عبارت دیگر ماده‌ی نطفه‌ها و بنیان انسان، غذاهای زمینی و موادّ عنصری خاکی است.

«**نطفه**» در لغت به معنی «آب اندک» است. به مایع آفرینش انسان (اسپرماتوزوئید + اوول) نیز به اعتبار آنکه آب اندکی است، «نطفه» گفته می‌شود. ذکر واژه‌ی «**ثُمَّ** = سپس (یا آنگاه)»، پس‌از هر مرحله‌ی جَنینی، خلقت جدیدی را می‌رساند که حیات آدمی ـ با پشت‌سر گذاشتن هر دوره یا مرحله ـ به آن وارد می‌شود.

آیه‌ی شریفه متعاقباً از تشکیل «**عَلَقه**» در تحوّلات جنینی نام برده است. «**عَلَق**» به لحاظ لغوی به معنی «زالو» است. ظاهراً «**نطفه**» تدریجاً تقسیم و بزرگتر شده و در مقطعی به صورت آویزه یا زالوی کوچکی به دیواره‌ی رَحِم می‌چسبد و از آن طریق تغذیه و رشد می‌کند.

سپس در آیه‌ی شریفه از تشکیل «**مُضْغَه**» نام برده شده است که پاره گوشتی است که از آن به نخستین مرحله‌ی جنینی انسان تعبیر می‌شود و اعضاء از آن شکل می‌گیرند.

آنگاه آیه‌ی شریفه اشاره دارد که «**مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ**» یعنی برخی جنین‌ها به ظهور اعضای کامل در آن رسیده و محقّق می‌شوند و بعضی فرصت نیافته فوت می‌شوند (یا ناقص به دنیا می‌آیند).

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه نه فقط به تولّد کودک، بلکه به جنین‌هایی‌هم که طی تحوّلات رحمی ازدست می‌روند اشاره داشته و می‌فرماید «**لِنُبَيِّنَ لَكُمْ** = تا (آفرینش خود را) بر شما بیان کنیم». به عبارت دیگر خدا می‌توانست بدون طی هیچ مرحله‌ای انسان را به صحنه‌ی دنیا آورد، ولی ادواری برای خلقت آدمی قرار داد و به آفرینش، طرحی علمی و تدریجی بخشیده است تا ابناء بشر ـ در خلال این نظمِ مرحله‌ای ـ علم و

(۱) ـ چنانکه در سوره‌ی مؤمنون (آیه‌ی۱۴) مراحلِ به دنیا آمدن انسان را ذکر کرده است؛ و اگر مراحلی را که نطفه‌ی آدمی ـ بنا به علم مروز ـ در رحم مادر طی می‌کند درنظر آوریم، می‌بینیم همان مراحلی را که قرآن ۱۴۰۰ سال پیش گفته دربر دارد و مسلّماً پیامبر اسلام[ص] از آنها اطّلاعی نداشته است.

قدرت خدا را مشاهده کنند و دریابند که هستی ایشان از سوی خداوندی «عزیز» و «حکیم» است که بازگرداندن انسان پس از مرگ، بر وی دشوار نیست.

از این رو متعاقباً تصریح می‌نماید که «**وَ نُقِرُّ فِی الْأَرْحَامِ مَا نَشَاء إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی** = و آنچه را اراده کنیم ـ تا مدّت معیّن ـ در رَحِم‌ها قرار می‌دهیم» یعنی در قوانین و رویدادهای طبیعی، خواست خدا جریان دارد و بنابراین تحوّلات جنین در رحم، مظهر مشیّت إلهی است که بر آن مبنا جنین رشد کرده و تکامل می‌یابد.

سرانجام تولّد نوزاد فرا می‌رسد که می‌فرماید «**ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا** = سپس شما را (به صورت) کودکی (از رحم مادر) برون می‌آوریم». واژه‌ی «**طِفْل**» را مفرد آورده زیرا هر فرد را درنظر گرفته است.

آنگاه طفل رشد می‌کند: «**ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنكُمْ مَن يُتَوَفَّی وَ مِنْكُمْ مَن يُرَدُّ إِلَی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا** = سپس (رشدتان می‌دهیم) تا به کمال رشد خود رسید؛ و از شما کسی است که (زودرس) می‌میرد و کسی از شماست که به فروترین دوره‌ی عمر(فرتوتی) می‌رسد تا جایی‌که چیزی از آنچه آموخته نداند». معمولاً بعد از کودکی، دوران قدرت آدمی ـ از حیث مغز و بدن ـ فرا می‌رسد. ولی مجدّداً آن قدرت رفته رفته نزول کرده انسان کلّیّه‌ی آن علومی را که تحصیل کرده بود ازدست می‌دهد. در فرتوتی فهم و حافظه هست ولی ذاکره (قوّه‌ی یادآوری) نیست.

بدین‌ترتیب، خداوند مسیری برای عمر انسان ذکر کرده که آدمی تحت قوانین و مشیّت او، این مسیر را طی می‌کند (تا کمالی بیابد و برود) وتصریح می‌نماید که همگان این مسیرعمر را ـ به مانند زندگی رَحِمی ـ به طور کامل طی نمی‌کنند، بلکه برخی میان راه (در طفولیّت یا در جوانی) می‌میرند.

در بخش انتهایی آیه خلقت انسان را، در ارتباط با معاد، پشت سر گذاشته شاهدی از دنیای خارج می‌آورد: «**وَ تَرَی الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاء اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ** = و زمین را افسرده (خشکیده) می‌بینی و چون آب (باران) بر آن فرو فرستیم به جنبش آید و نموّ کند و از هر نوع (گیاه) بهجت‌انگیز برویاند». زمینِ «**هامِد**» زمینی است که فعّالیّتش برای رویاندن گیاه متوقّف شده است. در قرآن ذکری از مرگ گیاه نیست (مسلّماً درخت‌خشک‌شده جان نمی‌گیرد) بلکه همواره سخن از مرگ زمین و احیای مجدّد آن رفته است. جنبش زمین با تغییر فصل و نزول باران ـ که مقدّمه‌ی بیداری و شکوفایی گیاهان است ـ از بدیع‌ترین پدیده‌های خدا روی زمین می‌باشد. واژه‌ی «**زَوْج**» را در آیه‌ی شریفه می‌توان به معنی «نوع» گرفت.

(۶) ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ.

« این از آن روست که خدا، حق است و هموست که مردگان را زنده می‌کند و همانا او به هر امری تواناست »،

یعنی، این‌همه بدایع و تنظیمات در کار عالم نشان می‌دهد که خدا حقیقتی است که وجودش ثابت و حق است؛ و او که این نظام و خلقت را دردست دارد، می‌تواند مردگان را زنده کند و به هر امری در کار عالم

تواناست.

شایان ذکر است که واژه‌ی «**يُحْيِ الْمَوتَى**» در آیه ممکن است مربوط به قیامت نباشد و احتمالاً اشاره به حیات زمین پس‌از مرگ آن است و این مضمون (یعنی حیات مجدّد انسان) در آیه‌ی بعدی آمده است.

(۷) **وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي ٱلْقُبُورِ .**

« **و این که قیامت آمدنی است؛ شکّی در آن نیست و همانا خدا هرآنکه را در قبور است برمی‌انگیزد** »،

مسلّماً آن قدرت خلاّق و مدبّر در هستی که انسان و گیاه را از چنان تحوّلاتی می‌گذراند (آیه‌ی۵) حکیم است و حکیم انسان‌هایی را به دنیا نمی‌آورد که وجدان آنها را با مسئولیّت همراه کند سپس در برابر آنچه می‌کنند بی‌تفاوت باشد! بنابراین «قیامت بی‌شک آمدنی است» و او که هستی را در اختیار دارد، بر آفرینش مجدّد انسان پس‌از مرگ، قادر است.

(۸) **وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَٰبٍ مُّنِيرٍ .**

« **و از** (میان) **مردم کسی است که ـ بی‌هیچ دانــش و هدایت و کتاب روشنی ـ درباره‌ی خدا مجادله می‌کند** »،

یعنی علی‌رغم این حقیقت که خدای حکیم بیهوده و عبث کاری نمی‌کند (آیه‌ی قبل) برخی از مردم چنین‌اند که بی‌هیچ مدرک طبیعی (چنانکه خداوند در آیه‌ی۵ همین سوره آورده) یا دلیل عقلی (که تجلّی‌گاه هدایت خداست) و یا استناد به کتاب آسمانی، صرفاً بر محور روحیّه ومذاقشان، درباره‌ی مشیّت خدا ـ مبنی بر ظهور قیامت ـ جدل می‌کنند.

(۹) **ثَانِيَ عِطْفِهِۦ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۖ لَهُۥ فِي ٱلدُّنْيَا خِزْيٌۖ وَنُذِيقُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ .**

« **متکبّرانه روی برمی‌گرداند تا** (مردمان را) **از راه خدا گمراه سازد؛ برای او در دنیا خواری است و روز قیامت عذاب سوزان به وی می‌چشانیم** »،

آیه‌ی شریفه وصفی از منکران آخرت ـ مورد اشاره در آیه‌ی قبل ـ است. عبارت «**ثَانِيَ عِطْفِهِ** = پهلوی خود را بپیچاند»، کنایه از رویگرداندن و بی‌اعتنایی کردن است. می‌فرماید این‌گونه افراد زیر بار دین و مسئولیّت در برابر خدا نمی‌روند و در نتیجه‌ی رفتار آنها، بسیاری گمراه می‌شوند؛ امّا در نظر مردمِ عاقل و دل‌های حقیقت‌بین، آنها ـ خصوصاً با رفتار لجوجانه‌ای که از خود نشان می‌دهند ـ حقیرند و در جهان آخرت نیر گرفتار عکس‌العمل کردارشان خواهند بود.

(۱۰) **ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ .**

« (به وی گفته شود:) **این** (عذاب سوزان) **به خاطر همان** (اعمالی) **است که دستان تو پیش فرستاده و**(گرنه) **خدا ستمگر به بندگان نیست** »،

یعنی عذاب آخرت نتیجه‌ی اعمال گناه‌کاران در دنیاست و خداوند «**ظَلّام** = بسیار ستمگر» به بندگانش نیست که بی‌جهت آنها را عذاب نماید! عبارت «**بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ** = به سبب چیزی که دستان تو پیش فرستاده» کنایه از اعمال آدمی است (آل‌عمران/۱۸۲).

(۱۱) **وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعْبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍۖ فَإِنْ أَصَابَهُۥ خَيْرٌ ٱطْمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ .**

« **و از** (میان) **مردم کسی است که خدا را در حاشیه** (به شک و محتاطانه) **بندگی می‌کند! پس اگر خیری به او رسد به آن** (دلگرم می‌شود و) **اطمینان یابد و اگر بلایی به او رسد روی برمی‌تابد؛ در دنیا و آخرت زیان دیده؛ این همان خسران آشکار است** »،

پس از ذکر مجادله‌کنندگان درباره‌ی خدا (آیه‌ی۸) آیه‌ی فوق دسته‌ی دیگری را مطرح کرده است: آدم‌های محتاطی که همواره منتظرند ببینند چه می‌شود؟ اگر در دین برایشان منافعی بود شریک منافع می‌شوند و در غیر این‌صورت ـ با دیدن اندک سختی و محنت ـ دین را کنار می‌گذارند. عبارت «**عَلَى حَرْفٍ**» را عدّه‌ای از مفسّران «زبانی» ترجمه کرده‌اند. ولی وجه تفسیری آن از نظر ما چنین نیست و چنانکه زمخشری در کَشّاف آورده، به شخص نشسته در کنار لشکر ـ که دو دل است به کدام سوی ملحق شود ـ اطلاق می‌گردد. مقصود آیه کسانی است که دلشان در دین مطمئن نیست و دینداری‌شان موکول به حوادث است (آل‌عمران/ ۸۲). چنین مردمانی را آیه‌ی شریفه زیان‌کار دنیا و آخرت دانسته است. در دنیا زیانکارند زیرا حسابشان را یکسره نساخته خالص و کامل سراغ لذّت‌ها نمی‌روند و در آخرت زیان می‌بینند، زیرا آن روح مشوّش و شخصیّت دوگانه، جز به سوی عذاب نمی‌رود.

(۱۲و۱۳) **يَدْعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلْبَعِيدُ . يَدْعُواْ لَمَن ضَرُّهُۥٓ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِۦۚ لَبِئْسَ ٱلْمَوْلَىٰ وَلَبِئْسَ ٱلْعَشِيرُ .**

« **سوای خدا کسی را می‌خواند که ضرر و نفعی برای او نـدارد؛ این همان گمراهی دور و دراز است** »

« (بلکه) **کسی را می‌خواند که زیانش نزدیکتر از سود اوست؛ چه بد مولا و چه بد همدمی است** »،

دو آیه‌ی فوق ظاهراً در وصف همان دینداران شکّاک و مردّد در آیه‌ی قبل می‌باشد و به نظر می‌رسد که در جمع آیات صنعت ترقّی به کار رفته و واژه‌ی «**بَلْ** = بلکه» در ابتدای آیه‌ی۱۳ در تقدیر می‌باشد. بدین‌صورت که ابتدا (آیه‌ی۱۲) می‌فرماید دیندارِ در حاشیه ـ با بروز سختی ـ به چیزها و کسانی پناه می‌برد که ضرر و نفع واقعی برای او ندارند وسپس این معنارا ترقّی داده اضافه می‌کند که بلکه ضررآنها (معبودان دروغین) از نفعشان بیشتراست، زیرا امید واهی برای شخص پیش می‌آورد و او را از مؤثّر واقعی دور می‌سازد.

(۱۴) **إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ.**

« بی‌گمان خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، به باغستان‌هایی درآورَد که نهرها از زیرشان جاری‌است؛ همانا خدا آنچه را اراده دارد انجام می‌دهد »،

به دنبال ذکر مجادله کنندگان در راه حق (آیه‌ی۸) و دینداران در حاشیه (آیه‌ی۱۱) آیه‌ی فوق دسته‌ی سوّمی را مطرح ساخته که مؤمنان حقیقی‌اند. با تأکید می‌فرماید کسانی «عاقبت به خیر» خواهند شد که با اخلاص و ایمان در دنیا به میدان عمل صالح آمده‌اند و اینان ـ برخلاف دستجات قبل (آیات۱۲و۱۳)ـ سراغ خدای توانایی رفته‌اند که «هرچه بخواهد می‌کند» و البتّه خواستش از حکمتش جدا نبوده و فقط شایستگان را راهی بهشت می‌سازد.

(۱۵) مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْأَخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَآءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُۥ مَا يَغِيظُ .

« هرکه می‌پندارد که خدا او را در دنیا و آخرت یاری نمی‌کند، پس (بگو تا از سر خشم) **طنابی به سقف آویزد؛ سپس** (نَفَسِ خویش) **قطع نماید و بنگرد که آیا این تدبیرش خشم او را می‌برَد؟! »،**

واژه‌ی «**سَبَب**» وسیله‌ای است که شخص‌را به مقصود می‌رساند و درآیه‌ی فوق به معنی «ریسمان» به کار رفته است. «**سَمَاء**» را بنا به گفته‌ی عرب که «هرچه بالاسر توست آسمان توست»، می‌توان به معنی «سقف» گرفت. واژه‌ی «**قَطْع**» به معنی «قطع نَفَس یا خفه کردن» است.

آیه‌ی شریفه در ارتباط با دین‌داران در حاشیه (آیه‌ی۱۱) است. می‌فرماید آنکه زندگانی‌اش را منقطع از خدا دانسته از رحمت حق مأیوس است، پس هرچه می‌تواند بکند و برود از غیظ خود را به دار آویزد و ببیند از این راه‌ها آیا به جایی می‌رسد؟ برخی از مفسّران گفته‌اند ضمیر بارز «**هُ**» در واژه‌ی «**لَنْ يَنْصُرَهُ**» به پیامبر(ص) برمی‌گردد و معنی آیه آن است که هرکس فکر می‌کند خدا پیامبرش را در دنیا یاری نمی‌کند (خدا او را یاری خواهد کرد) و آن شخص برود هرچه می‌خواهد بکند و راهی به آسمان یافته وحی إلهی را که به رسول اکرم (ص) می‌رسد قطع کند اگر می‌تواند! ولی قبلاً سخن از پیامبر نبود ـ که ما ضمیر فوق را به آنحضرت برگردانیم ـ بلکه دیندار در حاشیه مورد گفتگو بود و بنابراین ضمیر به کار رفته را هم از نظر ما، باید در اشاره به وی دانست.

(۱۶) وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَٰهُ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ وَأَنَّ ٱللَّهَ يَهْدِي مَن يُرِيدُ .

« و این چنین آن (قرآن) **را** (با) **آیاتی روشنگر بر تو فرو فرستادیم و همانا خدا هرکه را خواهد** (و لایق بیند) **هدایت می کند »،**

یعنی قرآن، طی اینگونه امثال وتعبیرات (آیه‌ی قبل) حقایق‌را بیان می‌دارد امّا همه‌کس به توفیق درک آن نائل نخواهد شد، بلکه خدا فقط کسانی را که انصاف نشان داده لیاقت به خرج دهند، به سوی آیاتش هدایت می کند.

(۱۷) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلۡمَجُوسَ وَٱلَّذِينَ أَشۡرَكُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡصِلُ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ .

«**همانا کسانی که ایمان آوردند** (مسلمان‌ها) **و کسانی‌که یهودی شدند و صابئین و مسیحیان و زرتشتیان**[1] **و کسانی‌که شرک ورزیدند، بی‌گمان خدا روز قیامت بینشان داوری می‌کند؛ همانا خدا بر همه چیز گواه است** »،

یعنی، روز رستاخیز حکم قطعی خدا ـ خدایی که بر احوال همه‌ی خلق آگاهی دارد ـ درباره‌ی پیروان ادیان مختلف صادر می‌شود و حق از باطل جدا خواهد شد. نتیجه می‌شود که پیروان ادیان با یکدیگر و حتّی با مشرکان، در دنیا می‌توانند گفتگو و رفتار مسالمت‌آمیز داشته باشند و داوری نهایی را به خدا واگذار کنند. در مورد صابئین ذیل آیه‌ی ٦٢ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم.

(۱۸) أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسۡجُدُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلۡجِبَالُ وَ ٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٞ مِّنَ ٱلنَّاسِۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيۡهِ ٱلۡعَذَابُۗ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكۡرِمٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يَشَآءُ۩ . ﴿سجده‌ی مستحب﴾

« **آیا ندیده** (ندانسته)**ای که هرکه در آسمان‌ها و هرکه در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان وکوه‌ها و درختان وجنبندگان، خدا را سجده می‌کنند؟ و بسیاری از مردم نیز؛ و بسیاری هم** (از سجده‌ی خدا اِبا نموده) **عذاب بر آنها مقرّر گشته‌است؛ و آنکه خدا او را خوار دارد، عزّت دهنده‌ای ندارد؛ همانا خدا هرچه خواهد** (و مصلحت بیند) **انجام می‌دهد** »،

آیه‌ی شریفه در ابتدا شاهد آورده که خدا فرمانروای هستی است و می‌فرماید تمامی اهل عالم ـ با تبعیّت از قوانین تکوینی إلهی ـ در واقع خدا را سجده می‌کنند (سجده‌ی تکوینی). حتّی کافران نیز که از سجده‌ی تشریعی اِباء دارند، به سجده‌ی تکوینی ناچارند زیرا بر طبق قوانین خدا پدید آمده و رشد کرده و می‌میرند.

امّا در مورد انسان «**سجده**»را دو قطبی کرده و می‌فرماید بسیاری ازمردم ـ علاوه بر سجده‌ی تکوینی ـ سجده‌ی تشریعی نیز می‌کنند و بسیاری هم از این سجده‌ی دوّم اِباء نموده و درواقع خودپرستند که به سبب این استکبار نفسانی (و گناهانی که به تَبَع آن مرتکب می‌شوند) به عذاب خدا خواهند پیوست! چنین افرادی نزد خدایِ قادر بر همه‌ی امور، خوار و بی‌مقدار و هیچ گرامی دارنده‌ای (در روز جزاء) نخواهند داشت.

---

(۱) ـ گفته‌اند واژه‌ی «**مَجوس**» در اصل «مَگوش» به معنی «مُغ‌ها» بوده که از آنها به زرتشتیان تعبیر می‌شود. برطبق حدیث نبوی مسلمان‌ها مکلّفند مانند اهل کتاب با ایشان رفتار کنند. همچنین در حدیث است که «ایشان پیامبری داشتند که کشتند و کتابی که سوزاندند.» در آثار تاریخی نیز مذکور است که زرتشت را کشتند. و اسکندر مقدونی در فتح ایران نسخه‌های اصلی اوستا را که در تخت جمشید بود سوزاند.

(۲۲←۱۹) هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡۖ فَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ قُطِّعَتۡ لَهُمۡ ثِيَابٞ مِّن نَّارٖ يُصَبُّ مِن فَوۡقِ رُءُوسِهِمُ ٱلۡحَمِيمُ . يُصۡهَرُ بِهِۦ مَا فِي بُطُونِهِمۡ وَٱلۡجُلُودُ . وَلَهُم مَّقَٰمِعُ مِنۡ حَدِيدٖ . كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخۡرُجُواْ مِنۡهَا مِنۡ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ .

« **این دو** (گروه) **دشمنان درباره‌ی خداوندشان ستیزه کردند؛ پس برای کسانی‌که کافر شدند جامه‌هایی از آتش بریده شده است؛ مایع جوشان از بالای سرشان فروریزند** » « **آنچه در شکم دارند و پوست‌ها**(یشان) **به آن** (مایع جوشان) **گداخته گردد** » « **و برای آنان گرزهای آهنین است** » «(که) **هر بار بخواهند از آن** (دوزخ از شدّت) **اندوه بیرون روند در آن بازشان گردانند و**(گویند:) **عذاب سوزان را بچشید** »،

مفسّران نوشته‌اند که منظور از «**دو گروه دشمنان**»(۱) پهلوانان جنگ بدر (نظیر علیع و حمزهع) و حریفان مشرک آنها بوده‌اند. از نظر ما قرینه‌ای بر این مطلب نیست و آیه با آیات قبل مرتبط می‌باشد. بدین‌صورت که قبلاً فرمود انسان‌هایی خدا را سجده می‌کنند (بر طبق رضای او زندگی می‌کنند) و انسان‌هایی نیز از این امر سربازمی‌زنند (و مستکبرند). در اینجا می‌فرماید این دو دسته در طول تاریخ رویارویند و اختلافشان ـ در واقع ـ بر سر خدا و عبادت خالصانه‌ی اوست. درحقیقت، بخش مهمّی از تاریخ بشر را رویارویی این دو گروه ساخته است. متعاقباً به سرانجام اُخروی هریک از دو دسته اشاره داشته می‌فرماید کافران ازهرسو با آتش (عذاب) احاطه خواهند شد و مایع جوشان به فرقشان می‌ریزندکه تا اعماق وجودشان‌را می‌سوزاند و نمی‌توانند ازاین شرائط به در روند. مسلّماً این عذاب‌های اُخروی با اَعمال دنیوی افراد بی‌تناسب نیست. آنهایی که در این دنیا مردم را در منگنه قرار داده سرکوبگر بوده‌اند، در آن دنیا در آتش قرارشان می‌دهند و مایع داغ بر سرشان می‌ریزند. عذاب‌های قیامت بَدَل از همان اعمال دنیوی ماست. امّا سرانجامِ «ساجدان» را در دو آیه‌ی بعد ذکر می‌کند.

(۲۳) إِنَّ ٱللَّهَ يُدۡخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَلُؤۡلُؤٗاۖ وَلِبَاسُهُمۡ فِيهَا حَرِيرٞ .

« **همانا خدا کسانی را که ایمان آورده وکارهای شایسته کردند به بهشت‌هایی که نهرها از زیر آن جاری است داخل کند؛ در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته شوند و لباسشان در آنجا از حریر است** »،

---

(۱) ـ برخی مغرضانِ بی‌اطّلاع در اینجا، به لحاظ قواعد زبان عربی، از قرآن ایراد گرفته و گفته‌اند «**هذَانِ خَصْمَانِ**» مثنّی است و فعل آنهم باید به جای «**اِخْتَصَمُوا**» که مربوط به جمع است، «**اِخْتَصَمَا**» بوده باشد. ولی این ایراد وارد نیست، زیرا هریک از دو گروه، از افراد بسیاری تشکیل شده‌اند و به هنگام نزاع به جمع متخاصم تبدیل می‌شوند و بهتراست که فعل جمع برای آنها به کار رود و این نحوه‌ی گفتار در قرآن بی‌سابقه نیست (حُجُرات/۹).

برخلاف جهنّمیان که فرمود «لباسی از آتش دارند»، درمورد بهشتیان (ساجدان دنیوی) می‌فرماید «لباسشان از حریر است»؛ و در آنجا «گُرز آهنین» بر سر افراد گنهکار بود و در اینجا نیکوکاران به «طلا و مروارید آراسته می‌شوند».

نظافت و زیبایی چیز مطلوبی است. در دنیا که از تجمّل با طلا (مردان) را منع کرده‌اند از آنجاست که باعث فخر می‌شود. ولی در آخرت که بهشتیان همه از چنین نعمت‌هایی برخوردارند و روحیّه‌ها همه متعالی است، زمینه‌ی پیدایش فخر و تکبّر نیست و بنابراین چه مانعی دارد که افراد لباس‌های فاخر بپوشند و از جواهرات استفاده کنند؟

(۲۴) وَهُدُوٓاْ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ وَهُدُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡحَمِيدِ .

« و به سوی گفتار پاکی هدایت شده و به راه (خداوند) **ستوده رهنمون گردیدند »،**

مفسّران گفته‌اندکه چون اَفعال آیه ماضی است، به راه وروش بهشتیان دردنیا اشاره داردکه آنها طی عمر، به کلمات صحیح و حَقّه‌ی إلهی روی آورده و هدایت شده بودند.

بخش دوّم

(اشاره به خانه‌ی کعبه و احکام حج)

(۲۵) إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ٱلَّذِى جَعَلْنَـٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلْعَـٰكِفُ فِيهِ وَٱلْبَادِ ۚ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ .

« **همانا کسانی‌که کافر شدند و** (مردم را) **از راه خدا و مسجدالحرام ـ که آن را برای همگان چه مقیم و چه مسافر یکسان قرار دادیم ـ بازمی‌دارند، و** (نیز) **هرکه بخواهد در آنجا ستمگرانه** (از حق) **منحرف شود، او** (همه) **را عذابی دردناک می‌چشانیم** »،

می‌فرماید کافران (مشرکان) به صُوَر گوناگون مردم را از راه خدا بازمی‌دارند و ازجمله، مخالف جدّی مراسم حجِّ مؤمنان‌اند و به جبر با حجّ مؤمنان به مقابله برمی‌خیزند. از سوی دیگر آیه‌ی کریمه بیانگر واقعیّتی تاریخی است که قریش، مسلمین را (تا پیش از صلح حدیبیه) از ورود به مسجدالحرام و اجرای مراسم حج بازمی‌داشتند. قسمت آخر آیه تهدید است که خانه‌ی کعبه برای یکتاپرستی است و بومی و غیر بومی در بهره‌مندی از آن حقّ مساوی دارند. آنها که مردم را از ورود به این خانه مانع شده یا در آنجا راه **اِلحاد** (انحراف از حق) پیش می‌گیرند و یا به مزاحمت دیگران می‌پردازند، با کیفر شدید خداوند در آخرت (مقصود از «**عذاب أليم**» در قرآن غالباً عذاب اُخروی است) مواجه خواهند شد. منظور از «**إِلْحَادٍ بِظُلْمٍ**» در مقطع آیه این است که الحاد آنها از سر عناد و ظلم به حق بوده، نه از سر ناآگاهی. قول دیگر آن است که نفس الحاد چون شرک به خداست، ظالمانه است چنانکه فرموده «**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**» (لقمان/۱۳).

(۲۶) وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلْبَيْتِ أَن لَّاتُشْرِكْ بِى شَيْـًٔا وَ طَهِّرْ بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ وَ ٱلْقَآئِمِينَ وَ ٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ .

« **و چون مکان آن خانه** (کعبه) **را برای ابراهیم تعیین کردیم** (به او گفتیم) **که هیچ چیز** (و کس) **را با من شریک مگردان و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و برپای‌ایستادگان** (به عبادت) **و راکعان و سجده‌کنندگان پاک دار** »،

آیه‌ی قبل درحقیقت زمینه‌ساز دخول در مسائل حج بود. از این رو در آیه‌ی فوق و آیات بعد تاریخچه‌ای از مسجدالحرام (خانه‌ی کعبه) و پاره‌ای احکام حج را ذکر می‌نماید.

منشأ خانه‌ی کعبه (مراد از «**الْبَيْت**» در آیه همانگونه که آیه‌ی۲۹ می‌نماید «خانه‌ی کعبه» است) به قبل از ابراهیم[ع] برمی‌گردد (آل‌عمران/۹۶) چنانکه مذکور است ابراهیم[ع] به اتّفاق فرزندش اسماعیل[ع] دست به تعمیر و مرمّت خانه‌ی کعبه زدند (بقره/۱۲۷). این آیه‌ی شریفه نیز نشان می‌دهد که دستور احترام به مسجد

الحرام، فقط بر پیامبر اسلام^ص^ نازل نشد، بلکه از زمان ابراهیم^ع^ رعایت حرمت آن واجب بوده است. مقصود از «**تعیین محلّ خانه بر ابراهیم**»، هدایت او به سوی آن خانه برای بازسازی یا عبادت بوده است و غرض از پاکسازی خانه، پیراستن آن از هر نوع پدیده‌ی شرک‌آلود می‌باشد. واژه‌ی «**سُجود**» به معنی «سجده کردن» (مصدر) و «سجده‌کنندگان» (اسم فاعل) هردو به کار رفته و مفهوم «**قائِمین** = برپای ایستادگان» به قرینه‌ی «راکعان و ساجدان»، نمازگزاران می‌باشند.

(۲۷) وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ .

« **و در** (میان) **مردم ندای حج کن تا پیاده و** (سواره) **بر هر شتر لاغری ـ از هر راه دور ـ به سوی تو آیند** »،

پس از دستور به پاکسازی خانه از پیرایه‌های شرک، خداوند، فرمان به دعوت عمومی برای حج داده است. مقطع آیه می‌رساند که حج، محتاج «امیر الحاج» است و باید تحت رهبری فرد ذی‌صلاحی به انجام آن پرداخت. آری، ابراهیم هزاران سال پیش ندای حج درداد و از آن تاریخ تاکنون بخش عظیمی از جامعه‌ی بشری همچنان به سوی مکّه در حرکت است. از واژه‌ی «**ضامِر**= شتر لاغر اندام تندرو» در آیه، سختی راه و تجهیز مردم برای سفر حج را درمی‌یابیم.

(۲۸) لِّيَشۡهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمۡ وَيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ فِيٓ أَيَّامٖ مَّعۡلُومَٰتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلۡأَنۡعَٰمِۖ فَكُلُواْ مِنۡهَا وَأَطۡعِمُواْ ٱلۡبَآئِسَ ٱلۡفَقِيرَ .

« **تا منافعی را که برای آنهاست شاهد باشند و نام خدا را در روزهای معیّن بر آنچه از چهارپایان زبان‌بسته روزیشان کرده است ببرند، پس از آن**(قربانی)**ها بخورید و فقیر درمانده را** (نیز) **بخورانید** »،

واژه‌ی «**لِيَشْهَدُوا** = تا شاهد باشند» در آغاز آیه، به «**النَّاس** = مردم (حج‌گزار)» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد و متعاقباً به منافع حجّ اشاره شده است.[۱] آنگاه از قربانی سخن رفته که یادآور ایثار بزرگ ابراهیم^ع^ و اشاراتی است به آماده شدن حج‌گزار برای قربانیِ همه‌ی تعلّقات خویش در راه خدا[۲]. مفسّران در مورد «**أَيّامٍ**

---

(۱) ـ منافع متعدّدی برای حجّ شمرده شده است:

- **عبادی**، مراحل گوناگونی از حرکت انسان به سوی خدا در مراسم حج دیده می‌شود.
- **اخلاقی**، دستورات اخلاقی فراوان از قبیل عدم آزار حیوانات و شکستن درختان و ترک جدال در جریان حج لازم‌الرّعایه است که در تربیت انسان مؤثّر می‌باشد.
- **فرهنگی**، امکان مبادلات افکار و اطّلاعات در این کنگره‌ی بزرگ که با شرکت افرادی از ملّیّت‌های گوناگون ولی با ایمان واحد تشکیل می‌شود، به بهترین وجه وجود دارد.
- **سیاسی**، مسلمان‌ها می‌توانند مسائل دنیا ومشکلات کشورشان‌را به بحث گذارده خطوط مشترک بیابند.
- **اقتصادی**، زمینه‌ی داد و ستد واطّلاع از امکانات اقتصادی یکدیگر وحتّی عقد قراردادها، برای مسلمین در ایّام حج وجود دارد.

(۲) ـ همچنین از استفاده‌ی گوشت قربانی برای اطعام فقرا سخن رفته است ـ اقدامی‌که می‌تواند نیازمندان دنیا را به میهمانی مسلمان‌ها آورد ـ و جای خوشوقتی که اکنون سالیانی است، دولت عربستان سعودی ترتیبی داده تا حیواناتِ قربانی شده ـ به جای آنکه زیر خاک مدفون گردند ـ برای استفاده‌ی محرومین جهان ارسال شوند.

مَعْلُوماتٍ = روزهای معیّن» اختلاف کرده‌اند و مشهورترین قول روزهای دهم تا سیزدهم ذیحجّه است.

(۲۹) **ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ .**

« **سپس باید آلودگی خود را بزدایند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گِرد آن خانه‌ی کهن** (کعبه) **طواف نمایند** »،

پس از بیان تاریخچه‌ی حج ـ که از کجا و با چه دستوراتی آغاز گردید (آیات ۲٦و۲۷) ـ و سپس تعلیل آن در آیه‌ی ۲۸ و اشاره به قربانی در پایان مراسم، در آیه‌ی فوق می‌فرماید با پایان گرفتن مراسم، حُجّاج خود را تمیز کنند (و از اِحرام خارج شوند) و به نذرهایی که کرده‌اند وفا نمایند.

مقصود از «**قضای تَفَث**» خروج از احرام است که طی آن حج‌گزار، زوائد بدن را ـ که در جریان حج ایجاد شده بود ـ از خود می‌زداید؛ به مانند اصلاح موی سر و گرفتن ناخن‌ها.

در مقطع آیه دستورطواف نهایی به دورخانه‌ی کعبه[1] ـ پیش‌ازترک مکّه ـ داده‌است(تا حُجّاج «خدامحوری» را فراموش نکنند). شیعیان معتقدند هر حاجی که بدون این طواف مکّه را ترک کند، همسرش به او تا آخر عمر حرام خواهد بود و بر این پایه آن را «**طواف نساء**» نامیده‌اند. ولی حدیثی از امام صادق (ع) در کتاب فروع کافی تأیید می‌نماید که این طواف مانند همان «**طواف وداع**» است که سنّیان انجام می‌دهند و حُکمش یکی است.[2]

(۳۰) **ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ .**

« (مناسک حج) **چنین است و هرکه حُرمت‌های خدا را بزرگ بدارد، پس همان نزد خدایش برای او خیر است؛ و** (شکار و ذبح) **چهارپایان ـ به جُز آنچه برایتان خوانده شود ـ بر شما حلال شد؛ پس از پلیدی بت‌ها بپرهیزید و از گفتار دروغ** (و باطل) **کناره گیرید** »،

آیه‌ی شریفه در مقام جمع‌بندی است و می‌فرماید مراسم حج نه افکار و افعالی است که مردم از خود ساخته باشند، بلکه چنان است که گفته شد (شعائر إلهی است) و هرکه این مراسم را بدانگونه که حقّ آن است به جای آرد، با آن تصفیه‌ی روحی که در نتیجه می‌یابد نزد خداوندش برای او ذخیره‌ی خیر خواهد بود.

متعاقباً متذکّر می‌گردد که با پایان گرفتن مراسم حج (مائده/۹۵ و ۹٦) شکار حیوانات حلال‌گوشت (مائده/۳ و انعام/۱٤٥) بلااشکال است.

---

(۱) ـ منظور از «**خانه‌ی عتیق**» همان خانه‌ی کعبه و اوّلین معبد عمومی است که برای مردم روی زمین وضع شده است (آل عمران/ ۹۶).

(۲) ـ فروع کافی، ج۱ ، ص۳۰۵ و وسائل الشّیعه، ج۹ ، ص۳۸۹ و ۴۹۶ .

در بخش پایانی آیه تأکید گردیده که ای انسان‌های به حج‌رفته به خاطر سپرید که از این‌پس بیش‌از پیش به «توحید» متعهّد هستید، پس مبادا باز سراغ مجسّمه‌های سنگی و شخصیّت‌پرستی بروید!

در مورد «**قَوْلَ الزُّور**» که فرموده است اجتناب کنید، مفسّران اقوال مختلف آورده‌اند:

- عدّه‌ای گفته‌اند منظور «قَول الغِناء»ست و می‌فرماید از موسیقی دوری شود.
- برخی دیگر اظهار عقیده کرده‌اند که مقصود «شهادت باطل» است که باید از آن پرهیز کرد.

ولی هیچ‌یک از موارد فوق با سیاق آیه نمی‌خواند و قول معتبر آن است که مقطع آیه با شعار باطلی که عرب جاهلی در حجّ خود سرمی‌داد پیوند دارد که شعار أصیل ابراهیمی «**اَللّٰهُمَّ لَبَّیْکَ** = خدایا دعوتت را اجابت کردم» را با عقائد شرک‌آلود آمیخته بودند و می‌گفتند إلاّ شَرِیکًا هُوَ لَکَ تَمْلِکُهُ وَ مَا مَلَکَ یعنی: (خدایا دعوتت را اجابت کردم و هیچ شریکی برای تو نیست مگر آن شریکی که تو مالک او و آنچه دارد هستی). و مراد از «**قول زور**» در حقیقت قسمت پایانی شعار مزبور بوده است.(۱)

(۳۱) **حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِۦ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِى بِهِ ٱلرِّيحُ فِى مَكَانٍ سَحِيقٍ .**

« **در حالی‌که موحّدان خدا باشید نه مشرکان به او؛ و هرکه به خدا شرک آورَد چنان است که** (گویی) **از آسمان فروافتاده و پرندگانش بربایند یا تُندباد او را در مکانی دور** (درّه‌ای عمیق) **می‌افکند** »،

واژه‌ی «**حُنَفاء**» را در آیه‌ی شریفه، مترجمان قدیم «راست آهنگان» گفته‌اند. به طور خلاصه خداوند وضعِ وخیم مشرکان را به انسانی تشبیه نموده که ازآسمان فرو افتاده وگرفتارلاشخوران خطرناک می‌شود یا تُندباد او را به درّه‌ای ژرفناک اندازد. به عبارت دیگر همین‌که آدمی از آسمان بلند بندگی انحصاری خداوند سقوط کند، صید شیاطین تیزچنگال می‌شود و طوفان هواهای نفسانی او را به وادی دوردست ذلّت‌ها پرتاب می‌کند.

(۳۲) **ذَٰلِكَ ۖ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ .**

« (آری مناسک حج) **چنین است و هرکه شعائر خدا را بزرگ شمرد، پس همان از تقوای دلهاست** »،

منظور از «**شَعَائِر**» در آیه‌ی شریفه مناسک حج است. می‌فرماید کسی که این مناسک را با دقّت و نیز توجّه به معانی آنها انجام دهد (مثلاً در رَمیِ جَمَرات سرکوبی شیطان نفس را درنظر گیرد، در سعی بین صفا و مروه مجاهده‌ی در راه حق را به نظر آورَد، در طواف کعبه متوجّه باشد که محور زندگی مسلمان خداست و . . .) این امر نشانه‌ی آن است که مسئولیّت و تقوا در برابر خدای‌تعالی در دلش راه یافته است. به عبارت دیگر دل‌های با تقوا ـ که پرهیز از گناهان داشته و مروّج نیکی‌ها می‌باشند (بقره/ توضیح آیه‌ی۲) ـ آن چنان شعائرِ

---

(۱) ـ «**قول زور**» به معنی أعمّ، اختصاص به عرب جاهلی ندارد و بین برخی از مسلمان‌های این‌روزگار نیز فراوان یافت می‌شود؛ آنجا که دعایی را با اخلاص و بندگی خدا آغاز می‌کنند و سپس همان چاکری و اخلاص را به غیر خدا تعمیم می‌دهند.

إلهی را بزرگ می‌شمرند.

(۳۳) لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَآ إِلَى ٱلْبَيْتِ ٱلْعَتِيقِ .

« **برای شما در آنها** (دام‌هایی که برای قربانی آورده‌اید) **تا موعد معیّن بهره‌هاست؛ سپس جایگاه** (ذبح)**شان سوی آن خانه‌ی کهن** (کعبه) **است** »،

آیه‌ی شریفه در پاسخ به افکار مقدّس‌مآبانه‌ای است که برای برخی از مسلمان‌ها پیش آمده بود. آنها حیواناتی را که با خود از راه دور برای قربانی می‌آوردند (و در آن روزگاران عدّه‌ای چنین می‌کردند و همیشه گوسفند و شتر برای خریداری در محل حاضر نبود) طی راه نه شیرشان را می‌خوردند و نه به صورت مرکب از آنها استفاده می‌کردند. آیه می‌فرماید این مقدّس‌نمایی‌ها را کنار بگذارید، استفاده از حیوان چهارپا تا زمان قربانی رواست و چون موقع معیّن فربانی فرا رسید، محلّ ذبحش به نزدیکی و سوی خانه‌ی کعبه است. این تأکید از آن‌روست که مشرکان دام‌ها را رو به سوی بت‌ها قربانی می‌کردند.(۱)

(۳۴) وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِّيَذْكُرُوا۟ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلْأَنْعَٰمِ ۗ فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ فَلَهُۥٓ أَسْلِمُوا۟ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُخْبِتِينَ .

« **و برای هر اُمّتی مناسکی** (آئین عبادتی) **قرار دادیم تا نام خدا را** (به هنگام قربانی) **بر دام‌های زبان‌بسته‌ای که روزیشان ساخته ببرند؛ و معبود شما** (همه) **خدای یگانه است، پس تسلیم او شوید و فروتنان را بشارت ده** »،

می‌فرماید برای هرگروهی از مردم که زندگی اجتماعی داشته‌اند، مَنسکی مقرّر شده است و قربانی به عنوان یک امر عبادی، درهرآئینی مرسوم بوده‌است. بخش بعدی آیه تصریح داردکه ذکر نام خدا ـ و نه نام اصنام ـ درذبح حیوانات ضرورت دارد. زیرا کشتن وخوردن حیوانات امری است که با نوعی قساوت توأم می‌شود وتوجّه به خدا این روحیّه‌را تعدیل می‌کند. اصولاً انسان، موجودی مطلقاً گوشتخوارنیست، پس باید ازگوشت حیوانات درحدّ تعادل و آنهم با توجّه به خدا استفاده کرد تا روحیّه‌ی قساوت و حیوانیّت در ما ایجاد نشود.

بخش انتهایی آیه مشعر بر آن است که عبادات همه برای خداست ومؤمنان مراقب باشندکه اعمال عبادی را برای غیرخدا انجام ندهند (گوسفند پیش پای‌کسان قربانی نکنند، گِرد قبرشخصیّت‌هانگردند ومطیع محض غیرخدا نشوند). می‌فرماید برچنین مردم فروتنی در برابر خدا، بشارت باد (که به رضوان إلهی ملحق خواهند شد).

(۳۵) ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمْ وَٱلْمُقِيمِى ٱلصَّلَوٰةِ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ .

---

(۱) ـ تأکید مزبور همچنین می‌رساند که در مراسم قربانی ـ که باید صرفاً برای خدا باشد ـ جایی برای ورود و توجّه به غیرخدا نیست و قربانی‌هایی که بعضاً در جشن‌ها جلوی پای عروس و یا دربرابر قدوم حاجیان در مراجعت از حج و امثال آن انجام می‌شود، معارض مدلول آیات عبادت (از راه قربانی) است.

« **همآنان که چون یاد خدا شود دلهاشان ترسان گردد و بر آنچه** (از سختی‌ها) **به ایشان رسد، شکیبایانند و هم آنها که نماز برپا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، فروتنان در پیشگاه خدا را توصیف می‌نماید که چون یاد خدا به میان آید «**وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ** = دلهاشان ترسان گردد» یعنی می‌ترسند مبادا برخلاف رضای خدا سخنی گفته کاری انجام دهند.[1] همچنین این‌گونه مردمان، در حادثه‌ها و ناملایمات صبورند (و در مصیبت‌ها شیون و بی‌تابی به راه نمی‌اندازند). و دستگیر نیازمندانند.

(۳۶) وَ ٱلْبُدْنَ جَعَلْنَـٰهَا لَكُم مِّن شَعَـٰٓئِرِ ٱللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَٱذْكُرُواْ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَيْهَا صَوَآفَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُواْ مِنْهَا وَأَطْعِمُواْ ٱلْقَانِعَ وَٱلْمُعْتَرَّ كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَـٰهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ .

« **و** (قربانی) **شتران فربه را از شعائر إلهی** (حج) **برایتان قرار دادیم؛ در آنها برای شما خیری است؛ پس نام خدا را بر آنها ـ چون بر پای ایستاده‌اند ـ ببرید و چون به پهلو درافتاد**(ه جان سپرد)**ند، از گوشت آنها بخورید و** (نیازمند) **خویشتن‌دار و درخواست کننده را** (نیز) **بخورانید؛ بدین‌گونه آنها را برای شما رام کردیم، باشد که سپاس دارید** »،

واژه‌ی «**بُدْن**» در آیه‌ی شریفه به معنی انواع قربانی درشت‌اندام است که به نَحر شتر و ذبح گاو اشاره دارد. ولی می‌توان گفت که در اینجا بیشتر منظور «شتر قربانی» است و شتر را به عنوان بالاترین مظهر قربانی ـ در تکمیل بحث قربانی ـ آورده است. به عبارت دیگر، پس‌از توصیف مؤمنان و تصریح این نکته که قربانی‌شان برای خداست (آیات ۳۴و۳۵)، در آیه‌ی فوق با اشاره به نحر شتر، بحث قربانی را تکمیل می‌کند.

شتر را، برخلاف سایر چهارپایان، نَحر می‌کنند. یعنی یک دست او را می‌بندند ـ به طوری‌که حیوان فقط بر دوپا و یک دست تکیه داشته و نتواند حرکت کند ـ و سپس کارد یا نیزه‌ی تیزی را در گودی زیر گردنش فرومی‌برند (و بدین نحو شتر درد کمتری حس می‌کند تا بخواهند او را خوابانیده سر از تنش جدا سازند). حیوان به آن بزرگی، چون به مشیّت خدا مسخّر و رام انسان است، به محض آنکه نیزه را در گودی زیر گردنش فرومی‌برند، بر زمین افتاده جان می‌دهد.

در آیه‌ی فوق مانند آیه‌ی۳٤، تصریح دارد که ذکر نام خدا در قربانی حیوان ضروری است و از گوشت آن نیز، هم خود شخص می‌تواند استفاده کند و هم لازم است که به مردم محتاج بدهد. شاید بسیاری از درخواست کنندگان مستحقّ واقعی نباشند، امّا از نظر خداوند در حدِّ خوردن گوشت قربانی مستحقّ‌اند و از این‌رو فرموده است که به آَنان نیز از گوشت قربانی داده شود.

(۳۷) لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَـٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقْوَىٰ مِنكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُواْ ٱللَّهَ

---

(۱) ـ از این رو باید گفت از جمله مشخّصات انسان موحّد «رعایت احتیاط» است و آنها که بی‌باکانه هر سخنی می‌گویند و دست به هر کاری می‌زنند، از تقوای إلهی دورند.

عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمْۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُحْسِنِينَ .

« **گوشت‌ها وخون‌های آن**(قربانی)**ها به خدا نمی‌رسد، لیکن تقوای شماست که به او می‌رسد؛ این‌چنین آن** (بهائم) **را رام شما گرداندیم تا خدا را بر هدایتی که نصیبتان نموده** (با قربانی آنها) **بزرگ شمارید و نیکوکاران را بشارت ده** »،

یعنی اینکه تصوّر شود باید برای خدا خون ریخت! ـ چنانکه در جاهلیّت، عرب خون قربانی را بر در و دیوار کعبه مالیده به گوشت آن حیوان نیز دست نمی‌زدند و آن را خاصِّ خدا می‌دانستند! و امروز نیز برخی از افراد مثلاً به هنگام خرید اتومبیل گوسفندی را کشته و از خون ریخته‌ی آن به سپر ماشین جدید خود می‌مالند و به خیالشان بدین‌ترتیب از گزند تصادف محفوظ خواهند ماند! ـ همه‌ی این باورهای بی‌پایه و موهوم را آیه رد می‌کند و می‌فرماید خداوند سبحان تشنه‌ی خون و گرسنه‌ی گوشت حیوانات نیست؛ بلکه اثرات معنویِ قربانی برای خداست که قربانی‌کننده را به خدا نزدیک می‌کند.[۱]

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که خداوند چهارپایانی را برای استفاده‌ی بشر مهیّا و رام ساخته و در بهره‌برداری از آنها راهی برای تربیت روحی انسان مقرّر داشته است، باشد که مردم از چنین نعمتی در راه رضای خدا ـ که مصلحت خود آنهاست ـ بهره گیرند و به سپاسگزاری و بزرگداشت حق بپردازند.

(۱) ـ انسان، موجودی «بِالقُوّه» است و به کمال نمی‌رسد مگر آنکه قوای کمالیّه‌ی او «به فِعل» رسند. به عبارت دیگر، کمال آدمی در این است که نیروهای خیرش بروز کرده و میوه دهد. با قربانی در راه خدا، انسان اعلام می‌دارد که آماده‌ی جانفشانی در راه حق یعنی کسب رضای اوست و ثمره‌ی این جانفشانی ـ گوشت آن حیوان ـ نیز به مردم محتاج می‌رسد. این تقوا و تربیت روحی است که خداوند در قربانی می‌طلبد وگرنه، خداوند پاک نیازی به آن‌که مردم حیواناتی را برای او بکشند ندارد. ازسوی دیگر کشتن و استفاده از گوشت حیوانات، عمل غیرمترقّبه‌ای نیست که بشر هیچگاه انجام ندهد. بلکه کاری است که انسان‌ها به هر صورت برای تغذیه‌ی خود به آن دست می‌زنند. همین کار رایج را خدا فرموده گاهی برای خضوع به درگاه او و به نام او انجام شود تا ضمن تغذیه‌ی محتاجان، آن تربیت روحی که مورد عنایت خداست، عاید انسان گردد.

بخش سوّم

(اجازه‌ی دفاع به مؤمنان در برابر دشمنان متخاصم)

(۳۸) إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٖ كَفُورٍ .

« همانا خدا از کسانی‌که ایمان آوردند دفاع می‌کند؛ بی‌گمان خدا دوستدار خیانتگران ناسپاس نیست »،

پس از بحث قربانی ـ که مظهر جانفشانی در راه خداست ـ در آیات قبل، آیات این بخش به تناسب، به بحث جهاد (جهادِ دفاعی) پرداخته است.

برخی از مفسّران گفته‌اند که آیه‌ی شریفه در ارتباط با عدّه‌ای از مشرکان قریش است که می‌خواسته‌اند مسلمانان باقیمانده در میان خود را از میان بردارند و می‌فرماید خدا مدافع مؤمنان است و از دشمنانشان دفع شرّ می‌کند. چنانکه مطلب را در سوره‌ی محمّد[ص] (آیه‌ی۱۱) تعلیل نموده و می‌فرماید «**ذَلِكَ بِأَنَّ اللهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ** = زیرا خدا مولای مؤمنان است و همانا کافران را مولایی نیست».

امّا از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که آیه‌ی۳۸ سوره‌ی حج مقدّمه‌ی بحث آیه‌ی بعد باشد و به دست می‌دهد که خدا حامی مؤمنان جهادگر و دشمنِ دشمنان آنهاست.

(۳۹) أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ .

« به کسانی‌که در معرض پیکار قرار گرفتند ـ از آنجا که مورد ستم واقع شدند ـ رخصت (دفاع) **داده شد؛ والبتّه خدا بر یاریشان تواناست »**،

این، اوّلین آیه‌ی جهاد است که برپیامبر[ص] نازل شد و به مؤمنان اجازه می‌دهد تا از خود دفاع کنند. به وضوح می‌رساندکه جهاد در اسلام، جهاد «**دفاعی**» بوده است. ـ وقتی‌که مسلمانان به حدّ أقلِّ لازم ازنظر قدرت و اجتماع رسیدند ـ به آنها اجازه داده شد تا در برابر تجاوزاتی که به حقوقشان می‌شده است، به دفاع برخیزند (نه آنکه به ضرب شمشیر مردمی را که کاری به کار آنها ندارند مسلمان کنند چنانکه برخی کج‌اندیشان آورده‌اند) این معنا در آیات متعدّد قرآن (بقره/۱۹۰و۱۹۱، نساء/۹۰و۹۱، توبه/۱۳، ممتحنه/۸ و۹) آمده است.

(۴۰) ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ .

« همان کسانی‌که به ناحق از خانه‌هاشان بیرون رانده شدند؛ (و گناهی نداشتند) **جُز این‌که گویند: خداوندگار ما الله است؛ و اگر خدا برخی از مردم را به برخی دگر دفع نمی‌کرد، به یقین دیرها و کلیساها**

و کنیسه‌ها و مساجد ـ که یاد خدا در آنها بسیار می‌شود ـ ویران می‌شد؛ و همانا خدا یار کسانی است که (دین)**او را یاری کنند؛ به راستی که خدا نیرومند و شکست‌ناپذیر است »،**

آیه‌ی فوق ـ در آغاز ـ مظالم وارده به مسلمان‌ها را توضیح داده است. نشان می‌دهد که کافران قریش خانه و اموال آنها را گرفته از مکّه بیرونشان رانده بودند یا چنان عرصه بر آنها تنگ شده بود که خود مجبور به هجرت گردیده ما یَملکشان را رها کرده بودند[1]؛ چرا؟ فقط به جرم یکتاپرستی؛ این که می‌گفتند ما منحصراً عبادتگر و بنده‌ی خداییم و جُز او مؤثّری در کار عالَم نمی‌شناسیم.

بخش بعدی آیه تعلیل است. می‌فرماید اگر خدا جنگ را در هر شرائطی ممنوع می‌ساخت (چنانکه برخی خیال‌پردازان می‌گویند) ظالمان، معنویّت را در جهان ریشه‌کن می‌کردند؛ تدیّن از میان می‌رفت و عرصه‌ی گیتی را تجاوز و بیداد پُر می‌کرد. بقاء و دوام مراکز دینی در دنیا، أعمّ از صومعه‌های مسیحیّت، کنیسه‌های یهود و یا مساجد اسلامی ـ که علی‌رغم همه‌ی انحرافات به هرحال انسان‌ها را به نوعی توجّه به خدا و اخلاق دعوت می‌کنند ـ معلول دفاع نیروهای حق در برابر باطل است. بر همین مبنا تخریب مراکز دینی اهل کتاب در اسلام منع شده است.

منظور از «**یاری خدا**» در بخش انتهایی آیه، یاری دین خدا و به پا داری همان قوانینی است که برای سعادت خود بشر آمده است (صفّ/١٤).

(۴۱) ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ.

« همان کسان که چون در زمین به آنها قدرت بخشیم نماز به پای می‌دارند و زکات می‌دهند و به نیکی‌ها فرمان داده از زشتی‌ها بازمی‌دارند، و سرانجام امور از آن خداست »،

آیه‌ی شریفه، در وصف حال مؤمنان مظلوم پس ازدفع ظلم ورسیدن آنها به قدرت می‌باشد (هرچند متأسّفانه بسیاری از عوام مسلمان‌ها ـ علی‌رغم این وصف روشن قرآنی ـ انواع تهمت‌ها را به بزرگان مهاجرین و انصار روا می‌دارند). چگونه می‌توان گفت کسانی که قرآن چنین وصف‌شان کرده بعد از کسب قدرت، به انواع خیانت‌ها دست زدند؟ ممکن است که برخی از آنها لغزش‌هایی داشته‌اند ولی وصف کلّی‌شان نزد خدای‌تعالی چنان بوده است.

مقطع آیه را طبری به آخرت ربط داده که مؤمنان واقعی در دنیا چنانند و عاقبت کارشان نیز دردست خداست، وخداوند آنهارا راهی بهشت ساخته دشمنانشان را به کیفرمی‌رساند. امّا می‌توان عبارت مقطعی آیه را شامل دنیا وآخرت هردو دانست که خداوند دردنیا وآخرت چنان مردمانی را سرافراز و پیروزمی‌گرداند.

---

(۱) ـ شواهد قرآنی و تاریخی نشان می‌دهد که حتّی بعد از هجرت نیز قُریشیان مسلمان‌ها را رها نکرده خواهان اخراج آنها از حبشه و مدینه بودند (ترجمه‌ی سیره‌ی ابن هشام، ج۱، ص۴۴۱ ـ رحمةً لِلعالَمین، ص۹۶)

بخش چهارم
(عبرت آموزی از تاریخ)

(۴۲←۴۴) وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ . وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ . وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ .

« **و اگر تو را تکذیب می‌کنند، پس همانا پیش از ایشان قوم نوح و عاد و ثمود** (نیز پیامبرانشان را) **تکذیب کردند** » « **و قوم ابراهیم و قوم لوط**» « **و اهل مَدْیَن؛ و** (همچنین) **موسی تکذیب شد؛ پس کافران را مهلت دادم، سپس** (به عقوبت) **گرفتم و** (عذاب من) **چگونه** (و چه سخت) **بود!** »،

به دنبال اجازه‌ی جهاد و تعلیل آن و سپس توصیف مهاجر و انصار در آیات قبل، خداوند طی آیات فوق پیامبر[ص] را تسلّی می‌دهد که اگر تو را تکذیب می‌کنند، پیش از این هم اقوام منحط همگی معاندانه با پیامبران خود مقابله کرده و به عقوبت رسیدند. بدین‌ترتیب آیات از یکسو تسلّی پیامبر(و پیروانش) و از سوی دیگر، تهدید کفّار است.

نحوه‌ی عذاب هرقوم (یعنی تفصیل «**كَيْفَ نَكِير**» را در آیه‌ی ٤٤) ضمن آیات مختلف آورده است، هرچند در این روزگاران چه بسا معاندان حق به سبک قوم نوح و امثال آن دچار طوفان یا زلزله نشوند، بلکه از طریق مصائب طبیعی و اجتماعی به گرفتاری و ازهم پاشیدگی برسند (انعام/٦٥). در مورد اهل مدین که پیامبر خود شعیب را تکذیب کردند، ماجرا در آیات مختلف قرآن از جمله سوره‌های اعراف (آیات ٨٥ تا ٩٣) و هود (آیات ٨٤ تا ٩٥) آمده است.

نکته‌ی لطیف آنکه به اقوام ششگانه و تکذیبشان در آیات فوق اشاره کرده و سپس می‌فرماید «**موسی**[ع] **نیز دروغگو شمرده شد**»، زیرا تکذیب موسی نه ازجانب قومش بلکه ازسوی فرعون و فرعونیان بوده است.

(۴۵) فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ .

« **و چه بسیار** (اهل) **قریه‌ها که ستمگر بودند و هلاکشان کردیم و آن** (قریه ها اینک) **بر سقف‌هایش فرو افتاده و** (بسا) **چاهی** (آب‌آور) **که تعطیل شده و قصری افراشته** (که ویران و متروک مانده است) »،

آیه‌ی شریفه ادامه‌ی سخن در تهدید کفّار است که چه ستمگرانی در طول تاریخ که به هلاکت رسیدند و خانه‌هایشان بر سرشان خراب گردید (بخش اوّل آیه)[1] و چه اهل قصرها و صاحبان چاه‌ها که زیر خاک رفته

---

(۱) ـ اینگونه آیات را در مواضع مختلف قرآنی همچون سوره‌های هود (آیه‌ی ١٠٢)، اسراء (آیه‌ی ١٧)، انبیاء (آیه‌ی ١١) و طلاق (آیه‌ی ٨) مشاهده می‌کنیم.

و املاکشان معطّل مانده است (بخش دوّم آیه).

در تفاسیر شیعی آمده که منظور از «**بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ**» امام صامت و مقصود از «**قَصْرٍ مَشِيدٍ**» امام ناطق است که معاصرانشان قدرشان را ندانسته از بین رفتند وآن بزرگان را بلااستفاده گذاردند! اینگونه تفسیرها از نوع تأویلات فرقه‌ی باطنیّه به شمار می‌رود و بدون شاهد و قرینه‌ی لفظی است.

(۴۶) أَفَلَمْ يَسِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَآ أَوْ ءَاذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَاۖ فَإِنَّهَا لَاتَعْمَى ٱلْأَبْصَٰرُ وَلَٰكِن تَعْمَى ٱلْقُلُوبُ ٱلَّتِي فِي ٱلصُّدُورِ .

« **آیا در زمین سیر نکردند تا برایشان دلی باشد که به آن درک کنند یا گوش‌هایی‌که** (سخن حق را) **با آن بشنوند؟ به راستی چشم‌ها نابینا نیست، لیکن دل‌هایی‌که در سینه‌اند کور است** »،

می‌فرماید چرا مردم نمی‌روند آثار تاریخی گذشتگان را ببینند؟ (ایوان مدائن، اَهرام ثلاثه، ویرانه‌های سَدوم و گموره و غیره را) و دلی منصف و گوشی شنوای حق داشته باشند تا بفهمند سرانجام تبهکارانی‌که روزی خدا را بنده نبودند، چسان بود!

متعاقباً آیه‌ی شریفه متذکّر می‌گردد که امّا افراد چشمانشان کور نیست، بلکه دلی که با آن ببینند کور است. یعنی اکثر مردم چشم ظاهرشان می‌بیند ولی آن وجدان و احساس روحی را که باعث شود از مشاهداتشان درک حقیقت کنند و «دلهاشان تکان خورَد»، ندارند.

در فرهنگ قرآن «قلب» آدمی مظهر بروز عواطف و منزلگاه اثراتی است‌که باید از دیدن و شنیدن حقایق ایجاد شود. قرآن کسانی را که درمعرض دیدن و شنیدن حقایق قرار می‌گیرند ولی این امر تأثیری در آنها به بار نمی‌آورَد، می‌فرماید «قلبشان کور است».

(۴۷) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥۚ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ .

« **و از تو با شتاب عذاب می‌طلبند! و خدا هرگز وعده‌اش را خلاف نمی‌کند؛ و همانا یک روز نزد خدایت همانند هزارسال به شمار شما** (انسانها)**ست** »،

به دنبال ذکر عقوبت بدکاران گذشته، آیه‌ی شریفه به روحیّه‌ی عنادآمیز کفّار اشاره می‌کند که از سر استهزاء و انکار خواهان عذاب می‌شدند و می‌گفتند «**خدایا ! درحساب اعمال ما تعجیل کن وعذابمان را پیش‌از روز قیامت بیاور**» (ص/١٦). در پاسخ این افراد گفته می‌شود که خدا صبرش زیاد است ولی هرگز خلف وعده نمی‌کند و آن روزی که صلاح بداند عذاب بدکاران را می‌آورَد و گذشت ایّام در نظر شما انسان‌ها سنگین می‌آید ولی هزار سال شما نزد خدا چون یک روز است! یعنی قیامت اگر هزار سال دیگرهم بیاید، دیر نشده و خُلف وعده صورت نگرفته است. البتّه تحقّق اراده‌ی إلهی، مانند شما انسان‌ها محتاج تدارک زمان نیست و چون اراده‌ی امری کند بلافاصله انجام می‌شود، چنانکه فرموده «**إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** = چون اراده‌ی شیءای کند، بدو گوید باش و بلافاصله موجود می‌شود» (یس/٨٢).

(۴۸) وَ كَأَيِّن مِّن قَرۡيَةٍ أَمۡلَيۡتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذۡتُهَا وَإِلَيَّ ٱلۡمَصِيرُ .

« **و چه بسیار**(اهل) **قریه‌ها که ستمگر بودند و به آنها مهلت دادم، سپس آنان را** (به عذاب) **گرفتم و بازگشت** (همگان) **به سوی من است** »،

به دنبال انتهای آیه‌ی قبل که می‌فرماید از عذاب خدا (هرچند با تأخیر آید) نمی‌توان گریخت، آیه‌ی شریفه یادآور می‌شود که از مهلت دادن خداوند غرّه نشوند که در میان اقوامِ به هلاکت افتاده سابقه دارد و نتیجه‌اش را دیدند.

(۴۹) قُلۡ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّمَآ أَنَا۠ لَكُمۡ نَذِيرٌ مُّبِينٌ .

« **بگو: ای مردم! جُز این نیست‌که من برای شما بیم‌رسانی آشکارم** »،

به دنبال اِتمام حجّت‌هایی که گذشت، آیه‌ی شریفه تأکید دارد که وظیفه‌ی پیامبر^ص «قبولاندن» این حقایق به مردم نبوده است، بلکه او فقط بیم‌رسان و هشدار دهنده‌ای است.

(۵۰و۵۱) فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ لَهُم مَّغۡفِرَةٌ وَرِزۡقٌ كَرِيمٌ . وَٱلَّذِينَ سَعَوۡاْ فِيٓ ءَايَـٰتِنَا مُعَـٰجِزِينَ أُوْلَـٰٓئِكَ أَصۡحَـٰبُ ٱلۡجَحِيمِ .

« **پس کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند برایشان آمرزش و روزی ارزشمند و نیک است** » « **و کسانی‌که در** (تخطئه‌ی) **آیات ما می‌کوشند** (و می‌پندارند که) **عاجزکنندگان**(خدای)**اند، آنها اهل دوزخند** »،

یعنی هرکس که هشدارهای پیامبر^ص را پذیرفته و به هدایت إلهی ملحق شد، به نفع خود عمل کرده است و هرآنکس که در پی مبارزه با آیات إلهی برآمد (چنانکه بسیاری از روشنفکرنماهای امروزه در این طریقند) فقط خود را خسته کرده و به منطقه‌ی عذاب خدا ملحق خواهد شد.

بخش پنجم

(حمایت خدا از پیامبران در فتنه‌ها و سرانجام منکران و مؤمنان)

(۵۲) وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٖ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّآ إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلۡقَى ٱلشَّيۡطَٰنُ فِيٓ أُمۡنِيَّتِهِۦ فَيَنسَخُ ٱللَّهُ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ ثُمَّ يُحۡكِمُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ.

« و پیش‌از تو هیچ فرستاده و پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه چون قرائت (آیات ما) **می‌کرد، شیطان در قرائت او** (دخالت و شبهه) **می‌افکند؛ پس خداوند القائات شیطان را محو می‌نمود، سپس خدا آیاتش را استوار می‌ساخت؛ و خدا دانا و حکیم است »،**

به دنبال آیه‌ی قبل در تذکّر به تخطئه‌کنندگان آیات إلهی که از حوزه‌ی مشیّت و کیفر خدا خارج نخواهند شد، آیه‌ی فوق در تسلاّی دل پیامبر (و پیروان او) است. خطاب به پیامبر^ص^ می‌فرماید که تلاش بی‌وقفه‌ی دشمنان در تخریب آیات إلهی که بر تو نازل می‌شود، امر تازه‌ای نیست، بلکه همه‌ی انبیاء با این‌گونه کارشکنی‌ها روبرو بوده‌اند.

واژه‌ی «**رسول**» و «**نبیّ**» وقتی به همراه هم ذکر شود، هریک معنی مستقل خود را دارد. زمخشری می‌گوید «**رسول**» کسی است که کتاب جدیدی آورده، امّا «**نبیّ**» صاحب شریعت جدیدی نیست، بلکه همان دین رسول را تبلیغ می‌کند. براین پایه موسی^ع^ «رسول» و سایرپیامبران بنی‌اسرائیل «نبی» بوده‌اند (مریم/۵۱).

واژه‌ی «**تَمَنَّىٰٓ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «آرزو کرد» و «قرائت کرد» هردو آمده است. چنانکه شاعر عرب در بیتی گوید «**تَمَنَّى كِتابَ الله اَوَّلَ لَيلَةٍ** = در آغاز شب کتاب خدا را تلاوت کرد». امّا در آیه‌ی فوق به قرینه‌ی «**يُحْكِمُ اللهُ آيَاتِهِ** = خداوند آیات خود را استوار می‌داشت»، معنی «قرائت کرد» از واژه‌ی «**تَمَنّى**» قوی‌تر به نظر می‌رسد. هرچند برخی مفسّران با توجّه به آیه‌ی قبل «**تَمَنَّى**» را در آیه‌ی فوق به همان معنی «آرزو کرد» دانسته و گفته‌اند که چون پیامبر^ص^ در برابر کارشکنی‌های بی‌وقفه‌ی دشمنان آرزوی پیروزی می‌کرد، شیطان در او اِلقای یأس می‌نمود. خداوند می‌فرماید ای پیامبر! پیش از تو فرستادگان و انبیاءِ دیگر نیز دچار این‌گونه وساوس می‌شدند و چون آرزوی پیروزی می‌نمودند، شیطان در آرزوی آنها تردیدهایی وارد می‌ساخت، ولی خدا با یاری خویش آن وساوس را برطرف ساخت و نشان داد که تدبیر و حُکم او محکم است. جنانکه فرموده است «**إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا .لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ** = ما برای تو فتحی آشکار پیش آوردیم تا از گناه گذشته و آینده‌ی تو (و آن وسوسه‌های خاطر که برایت پیش می‌آمد) درگذریم» (فتح/۱).

برخی مفسّران نیز آیه‌ی شریفه را در اشاره به رویدادی دانسته‌اند که گویند هنگام قرائت آیات ۲۰←۱۹ سوره‌ی نجم توسّط پیامبر پیش آمد (حادثه‌ی «غَرانیق»). از این‌رو طبری و دیگران داستان غرانیق را از ابن‌عبّاس ذیل آیه نقل کرده‌اند که از شأن پیامبر[ص] به دور است و این ماجرا در قدیمی‌ترین سیره‌ها چون سیره‌ی ابنِ اسحاق و سیره‌ی ابن هشام نیامده و بخاری نیز اشاره‌ای به آن نکرده است. امّا طبرسی در مجمع البیان توضیح ماجرا را بدین‌گونه آورده که چون پیامبر[ص] آیات ۲۰ و۱۹ سوره‌ی نجم را در برابر مکّیان قرائت می‌کرد که: «**أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى. وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى** = آیا لات و عُزّا را دیده‌اید؟ و منات آن سوّمین (بت) دیگر را؟» بنا به تفسیر سیّد مرتضی یکی از حاضران شیطان صفت فریاد برآورد که «تِلْکَ الْغَرَانِيقُ الْعُلَى و انَّ شَفَاعَتُهُنَّ لَتُرْتَجَى= آنها مرغان آسمانی بلندپروازند و به شفاعتشان امید می‌رود»[۱] و مردمان پنداشتند که آن را پیامبر گفته است (در صورتی‌که سخن مزبور مغایر با آیات بعدی سوره‌ی نجم در تخطئه‌ی آن بت‌ها می‌باشد).

(۵۳) **لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي ٱلشَّيْطَٰنُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَٱلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْۗ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ.**

« **تا** (خدا) **القائات شیطان را ـ برای مریض‌دلان و سنگدلان ـ مایه‌ی آزمایش قرار دهد و همانا ستمگران در ستیزه‌ای ژرف** (باحق)**اند** »،

مؤمنان اشکالی نمی‌بینند که در راه خدا دچار سختی‌ها شوند یا سخنان حقّ با هیاهو و القاء شبهه‌ی مشرکان روبرو شود، بلکه این مردم مریض‌دل و ازدست دادگان انصاف‌اند که در این‌موارد فریاد برمی‌آورند که شما بت‌های ما را قبول کرده‌اید! یا اگر شما حقّید چرا خدا یاریتان نمی‌کند؟ و یا چرا با مخالفت‌ها و استهزاءهای مردم روبرو می‌شوید؟! و . . . اینگونه مردمان که به بیماری لجاجت در برابر حق مبتلا بوده انصاف را ازدست داده‌اند، بسیار با حقّ و حقیقت فاصله دارند.

(۵۴) **وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُواْ بِهِۦ فَتُخْبِتَ لَهُۥ قُلُوبُهُمْۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ.**

« **و تا دانش داده‌شدگان بدانند که این**(قرآن) **حق و از جانب خداوند توست، پس به آن ایمان آورند و دل‌هایشان برای آن خاضع گردد و بی‌گمان خدا هدایتگر مؤمنان به راه مستقیم است** »،

منظور از «**أُوتُوا الْعِلْم**» در آیه‌ی شریفه کسانی است که به توفیق خدا دریافته‌اند که آیات قرآن از سوی خداست و تحت تأثیر فتنه‌گری‌های مردم مریض‌دل قرار نمی‌گیرند. اینان دل‌هاشان در برابر قرآن خاضع است و خداوند همواره آنان را به راه سعادت و صلاح رهنمون می‌باشد.

(۵۵) **وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ.**

---

(۱) ـ چنانکه محمّد بن سائب کلبی در کتاب «الأصنام» ص۱۹ چاپ قاهره آورده که عبارت مزبور، سرود مشرکان بوده که پیش از آن به هنگام طواف دور خانه‌ی کعبه می‌خواندند و آیه‌ی۲۳ سوره‌ی نجم بر ردِّ آن نازل شده است.

« **و کسانی‌که به کفر رفتند، پیوسته در**(باره‌ی) **آن** (قرآن) **در شکّ‌اند تا به ناگاه قیامت به سویشان آید یا عذاب روزی سَتَروَن** (ناخجسته) **به آنها رسد** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که از خضوع دانشوران در برابر قرآن سخن رفت، در آیه‌ی فوق از دسته‌ی مقابل آنها سخن به میان آورده است که همواره در تردید و ناباوری بسرمی‌برند و نفسانیّاتشان اجازه نمی‌دهد در برابر حق خاضع گردیده به یقین برسند. اینان فقط روزی حقیقت را می‌فهمند که چشم از این جهان بربسته رسوایی افکار و کردارشان را «به رأی العین» مشاهده کنند، یا در همین جهان در روزی نامبارک، به عذاب إلهی گرفتار آیند. مراد از «**یوم عقیم**» روز بی‌خیر و ناخجسته‌ای است که پیش از قیامت با آن روبرو می‌شوند.

(۵۶) **ٱلۡمُلۡكُ يَوۡمَئِذٖ لِّلَّهِ يَحۡكُمُ بَيۡنَهُمۡۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ** .

« **سلطنت در آن‌روز از آنِ خداست؛ میانشان داوری می‌کند؛ پس کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند در باغ‌های پُر نعمت باشند** »،

یعنی در آن‌روز بزرگ ـ قیامت ـ خداوند (نه تنها بر عالَم تکوین) بلکه بر عموم مردم نیز حکومت دارد و داور مطلق همگان خواهد بود؛ اعمال مؤمن و کافر را مورد محاسبه قرار می‌دهد که نتیجه‌ی این محاسبه، مؤمنان نیکوکار را مأواگزِ بهشت اُخروی قرار می‌دهد.

(۵۷) **وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا فَأُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ** .

« **و برای کسانی‌که کفر ورزیده و آیات ما را دروغ شمردند، عذابی خوارکننده خواهد بود** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که از «داوری خدا در قیامت» سخن گفت و بخشی از نتائج آن داوری را ـ در حقّ مؤمنان نیکوکارـ مشخّص ساخت، در آیه‌ی فوق به بخش دیگر داوری خدا در حقّ کفرورزان اشارت رفته است.

آری، خدای عالم در برابر «خوب» و «بد» بی‌تفاوت نیست و مجازات‌ها و پاداش‌هایش عین حکمت و مقتضی عدل اوست. ذکر «**عَذَابٌ مُهِينٌ** = عذاب خوارکننده» برای کافران در آخرت، به مقتضای استکبار آنها دردنیاست.

(۵۸) **وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوٓاْ أَوۡ مَاتُواْ لَيَرۡزُقَنَّهُمُ ٱللَّهُ رِزۡقًا حَسَنٗاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ** .

« **و کسانی‌که در راه خدا هجرت کرده سپس کشته شده یا مُردند، همانا خدا آنان را روزی نیک می‌بخشد و بی‌تردید خداوند، خود بهترین روزی‌دهندگان است** »،

قرآن کریم در آیه‌ی فوق به احوال مهاجران بازگشته و می‌فرماید اگر این اشخاص در جریان هجرت کشته شده یا بمیرند، اجرشان نزد خدا محفوظ است و همان اراده و فکری که موجب هجرتشان در راه خدا شده، نزد آن مقامی‌که می‌تواند به بهترین نحو ثمره‌ی تلاش‌های انسان را بدهد، پاداش دارد (نساء/۱۰۰).

(۵۹) **لَيُدۡخِلَنَّهُم مُّدۡخَلٗا يَرۡضَوۡنَهُۥۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٞ** .

« **بی‌شک** (خدا) **آنان را به جایگاهی که می‌پسندند وارد سازد و همانا خدا قطعاً** (به احوال همگان) **آگاه و بردبار است** »،

بشارت به «دخول در جایگاه مورد رضایت» به مؤمنان، به جبران «**أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِم بِغَيْرِحَقّ**» در آیه‌ی ٤٠ می‌باشد. با تأکید می‌فرماید مؤمنان مهاجر، به آنچه خرسندند خواهند رسید. مقطع آیه حاکی از آن است که خداوند از احوال همه‌ی مردمان آگاه است و اگر دیده می‌شود که کافران ظاهراً مصون از کیفرند، برای آن است که خدا «حَلِيم» است و در عذاب منکران شتاب نمی‌کند (بلکه مهلت می دهد شاید به اصلاح خود پردازند).

(٦٠) ذَٰلِكَۖ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ .

«(آری) **چنین‌است و هرکه همانند آنچه ستم دیده مجازات کند و سپس بر او ستم رود، قطعاً خدا او را یاری خواهد کرد؛ همانا خدا، درگذرنده و آمرزنده است** »،

آیه‌ی فوق در مقام تعلیل پاداش خدا به «مهاجر فی سبیل الله» در آیه‌ی قبل است که اصولاً سنّت إلهی حمایت از کسانی است که درصدد دفع ظلم برمی‌آیند و چون غلبه نمودند به عدالت رفتار می‌کنند. این دسته اگر به خاطر عدالتشان مجدّداً مورد ستم قرارگیرند، خداوند یاری آنان را برعهده می‌گیرد.

ختام آیه برای کسانی‌که می‌خواهند از کفر و ظلم دست کشیده رو به اصلاح روند، جای جبران گذاشته و می‌فرماید خدا عفو کننده و آمرزنده است.

(٦١) ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيْلِ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ .

« **این بدان سبب** (به همان مستند) **است که خدا شب را در روز و روز را در شب درمی‌آورَد و همانا خدا شنوا و بیناست** »،

آیه‌ی شریفه، شاهد تکوینی بر اثبات یاری خدا درحقِّ مؤمنانی است که در برابر ظلم به مقابله برخاسته و پس‌از پیروزی، راه عدالت پیش می‌گیرند (آیه‌ی قبل). می‌فرماید همان قدرتی‌که گرداننده‌ی این چرخ گردون و کوتاه شدن و بلند شدن شب و روز است، پشتیبان مؤمنان مقاوم و عدالت‌پیشه است. مقطع آیه در اشاره به این معناست که خدا از اقوال و اعمال همگان آگاه است و لیاقت‌ها را می‌داند و مشیّت خود را برطبق لیاقت، در حق افراد اعمال می‌کند.

(٦٢) ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلْبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْكَبِيرُ .

« **و هم از این‌رو که خدا حق است و آنچه** (مردم) **غیر او می‌خوانند باطل است؛ وبه راستی خداست که والا و بزرگ است** »،

یعنی، امید یاری وپیروزی ازخدا بایدداشت و دست به دامان غیرخدا شدن ـ چه بت‌ها و چه شخصیّت‌ها ـ

به جایی نمی‌رسد. باید به سوی آن مقامی روی کرد که نظام شب وروز (آیه‌ی قبل) را در تصرّف دارد و او معبود به حق و «بزرگ و والاست» و همه‌ی بزرگی را از او و در نتیجه‌ی عمل برطبق رضای او، بایدجُست.

آیه‌ی شریفه معنی «**لاإلهَ إلاّ الله**» را توضیح می‌دهد که «**معبود حق، تنها خداست**». و هرآنچه مردم غیرخدا می خوانند «باطل» (و بی‌اثر) است.[1]

(۱) ـ چنانکه درمورد عیسی‌پرستیِ مسیحیان می‌فرماید «آیا غیرخدا کسی را می‌پرستید که مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست؟ خداست که (هرسخنی را) می‌شنود و (به احوال همگان) داناست» (مائده/۷۶). یعنی، حتّی حضرت مسیح (ع) تأثیری به حال پیروانش ندارد و توسّل به او کار بیهوده‌ای است و برعکس خداست که همواره شنوای سخنان و دانا به احوال مردمان است.

بخش ششم

(تدابیر خدا در خلقت و داوری نهایی او در قیامت)

(۶۳) أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَتُصْبِحُ ٱلْأَرْضُ مُخْضَرَّةً ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ .

« **آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فروفرستاد و زمین** (به آن آب) **سرسبز گشت؟ همانا خداوند صاحب لطف و آگاه** (از احوال بندگان) **است** »،

آیات بخش قبل ـ طی تکیه بر فرماندهی انحصاری خداوند بر نظام عالم ـ با تثبیت «توحید عبادت» پایان یافت. در آیات این بخش همچنان تدبیر و اقتدار خدا را در طبیعت دنبال کرده به ثبوت «قیامت» می‌رسد.

آیه‌ی شریفه نمونه‌ی دیگری از تصرّف خدا را در طبیعت بیان می‌دارد. منظور از «**آسمان**» در اینجا جوّ کمربندی حول کره‌ی زمین است که ابرها در آنجا متراکم شده به صورت باران فرومی‌ریزد و حیات گیاهی به زمین می‌بخشد.

دو صفت خدا در مقطع آیه با محتوای آن هماهنگی دارد. می‌فرماید خداوند لطف و کرم به بندگان دارد و از نیازها و احوالشان با خبر است و از این‌رو به لطف خود اساس آن نیازها را در طبیعت برآورده است. واژه‌ی «**لطیف**» هم به معنی «صاحب لطف» و هم به معنی «باریک‌بین و دقیق» آمده است.

(۶۴) لَّهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ .

« **هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ اوست و همانا خدا ـ همو ـ بی‌نیاز و ستوده است** »،

یعنی خدا کارها در آسمان و زمین کرده و همه چیز از آنِ اوست و در عین‌حال از همه بی‌نیاز بوده و چه ستایشش کنند و چه نکنند، در خور ستایش است.

(۶۵) أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلْأَرْضِ وَٱلْفُلْكَ تَجْرِى فِى ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ وَيُمْسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ .

« **آیا ندیده‌ای که خدا آنچه را در زمین است برای شما مسخّر کرد؟ و** (همچنین) **کشتی‌ها را که به فرمان** (و تحت قوانین) **او در دریا روانند؟ و** (اجرام) **آسمان را از این‌که ـ جُز به امر او ـ بر زمین افتد نگه‌می‌دارد؛ همانا خدا به مردم رؤف و صاحب رحمت است** »،

یعنی خدا به بشر قدرت تصرّف در زمین بخشیده تا آنچه را به نفع خودش است دراختیاربگیرد (ابراهیم/۳۲). به عبارت دیگر، خداوند مقدّر فرموده که انسان بتواند از آنچه روی زمین و اطراف زمین و در زمین است،

بهره گیرد و در راه آسایش و توسعه‌ی زندگی خود استفاده کند. در همین راستا واژه‌ی «**سَخَّرَ لَکُم**» در مورد کشتی نیز در تقدیر می‌باشد. در قسمت بعدی آیه، منظور از «**سَماء** = آسمان» ، فضای مطلق نیست، بلکه «ما فِی السَّماء = محتوای آسمان» مورد نظر است. می‌رساند که خدا برپادارنده و حافظ نیروهای جاذبی است که تا وقت معیّن (قیامت) اجرام آسمانی به زمین سقوط نکنند و زندگی زمینی به هم نخورد.[۱] مقطع آیه‌ی شریفه در بیان رحمت واسعه‌ی خداوند نسبت به همه‌ی مردم (اعمّ از کافر و مؤمن) می‌باشد.

(۶۶) وَهُوَ ٱلَّذِیٓ أَحۡیَاکُمۡ ثُمَّ یُمِیتُکُمۡ ثُمَّ یُحۡیِیکُمۡۗ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَکَفُورٌ .

« و اوست که شما را حیات بخشید؛ سپس جانتان را می‌گیرد و باز شما را زنده می‌کند؛ به راستی انسان بس ناسپاس است »،

پس‌از بیان قدرت نافذ خدا در هستی و اشاره به لطف او نسبت به بشر، در آیه‌ی فوق خاطرنشان می‌سازد که خداوند پدید آورنده‌ی حیات انسانی بر روی کره‌ی ارض بوده و همان مقام نیرومندی است که جان‌ها را می‌گیرد؛ و چون یکبار مردمان را حیات بخشید، مسلّماً می‌تواند مردگان را زنده کند. بنابراین جا دارد که انسان‌ها از لطف خدا در این حیات موقّت استفاده نموده خود را برای حیات جاوید آماده سازند. ولی بشر به طور کلّی ـ سوای اقلّیّتی که خود را به نیروی ایمان مجهّز ساخته‌اند ـ ناسپاس‌است و قدر الطاف خدا را نمی‌داند و عموماً به دنبال گناهان و تخریب روحی خویش می‌روند.

(۶۷) لِّکُلِّ أُمَّةٖ جَعَلۡنَا مَنسَکًا هُمۡ نَاسِکُوهُۖ فَلَا یُنَٰزِعُنَّکَ فِی ٱلۡأَمۡرِۚ وَٱدۡعُ إِلَىٰ رَبِّکَۖ إِنَّکَ لَعَلَىٰ هُدٗى مُّسۡتَقِیمٖ .

« برای هر اُمّتی آئین عبادی قرار دادیم که بدان می‌پردازند؛ پس در این امر با تو مناقشه نکنند؛ و تو به سوی خدایت دعوت کن، همانا که تو بر هدایت و طریق راستی »،

واژه‌ی «**مَنْسَک**» در آیه‌ی شریفه به معنی آئین عبادت و آئین قربانی هر دو آمده است . در اینجا به قرینه‌ی آیه‌ی ۳۴، مراد، همان «آئین عبادی قربانی» است. می‌فرماید خداوند در هر دیانتی عبادت قربانی را قرار داد و پیروان همه‌ی ادیان به نام خدا و در راه خدا قربانی می‌کنند (و گوشت آن را به مستمندان می‌دهند یا باید بدهند). حال عدّه‌ای مشرک، با تو ای پیامبر، بر سر این اصل ثابت شده‌ی دین جدل کرده و می‌خواهند عمل قربانی خود را در پای بُتان (و یا امروزه در برابر جنازه‌ی مردگان و غیره) توجیه نمایند! تو ای رسول‌خدا (و ای پیروان راه او) وقت خود را با این قبیل جدل‌ها تلف نکرده و به دعوت توحیدی ادامه داده (و بدهید) و بدان که بر طریق درستی هستی.

---

(۱) ـ البتّه عالَم از قوانین پوشیده شده و بر اساس آن قوانین می‌گردد. ولی از سوی دیگر، تمام اجزاءِ عالم نیز دائماً درحال تغییر است و از این‌رو لازم می‌آید محوری آن را حفظ کند. خداوند محور قوامبخش، و حافظ و قیّوم عالم است و آیه‌ی فوق این معنا را می‌رساند.

(۶۸و۶۹) وَ إِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ . ٱللَّهُ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ .

« و اگر با تو به جَدَل برخیزند، پس بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است » « خدا روز رستاخیز میانتان ـ در آنچه اختلاف می‌کردید ـ داوری خواهد کرد »،

آیات شریفه «مجادله» با منکران را ردّ می‌کند و به مسلمان‌ها رهنمود می‌دهد که به مجادله کننده بگویید خدا میان ما قضاوت خواهد کرد. این خود نوعی تهدید است تا شاید افرادِ جدل‌پیشه ـ که مسلّماً کجی‌های دیگری هم دارند ـ به انصاف و اصلاح روی آورند. ضمناً نشان می‌دهد که پیامبران مکلّف نبودند تمام جدل‌های افراد را پاسخ دهند و همین‌که می‌دیدند روحیّه‌ی انصاف و حقیقت‌جویی وجود ندارد، اتمامِ حجّت کرده می‌گذشتند. پس باید صحنه‌ای پیش آید که معلوم شود حق با که بود و این خود یکی از چهره‌ها و دلائل قیامت است که قرآن بر آن تکیه نموده است (نحل/۳۸ و۳۹) و در حقیقت باید گفت که بدون ظهور آن‌صحنه، حق بی‌ارزش می‌شود.

(۷۰) أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَٰبٍۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ .

« آیا ندانسته‌ای که خدا آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند؟ همانا این (همه) **در کتابی (ثبت است) بی‌گمان این بر خدا آسان است »،**

یعنی، ای پیامبر بدان (و جدل‌کنندگان نیز بدانند) که افکار و اعمال آنها از حیطه‌ی علم إلهی خارج نبوده و نیست، و خدا هرآنچه در زمین یا آسمان رخ می‌دهد، نه تنها همه را می‌داند، بلکه ازپیش می‌دانسته و همه را به ثبت رسانده است. چنین کاری بر خداوند عالم دشوار نیست (و اشکال جبر نیز لازم نمی‌آید زیرا «علم خدا» اراده و تصمیم یعنی اختیار ما را نیز دربر دارد و لذا ما را از انجام عمل ارادی یا اختیاری، بازنمی‌دارد.).

بخش هفتم

(حقّانیّت عبادت انحصاری خدا و طرد شرک)

(۷۱) وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَمَا لَيۡسَ لَهُم بِهِۦ عِلۡمٞۗ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٖ.

« **و غیرخدا چیزی را عبادت می‌کنند که** (خداوند) **دلیلی بر** (حقّانیّت) **آن نازل نکرده و دانشی به آن ندارند! و ستمگران را یاوری نخواهد بود** »،

در آیات ۶۹ و۶۸ از جَدَل مشرکان با پیامبر ^ص^(و مسلمان‌ها) و داوری خدا در روز قیامت سخن گفت و این‌که آن داوری با توجّه به احاطه‌ی کامل إلهی بر احوال بندگان، عین حق خواهد بود. حال در آیه‌ی فوق، به اصل اعتقادات مشرکان ـ که ریشه در جدل‌هایشان داشته ـ بازگشته است.

به طور کلّی حقّانیّت هر امری از دو راه ثابت می‌شود: یا باید در وحی و کتاب آسمانی ذکری از آن آمده باشد و یا ازطریق علم و استدلال عقلی ثابت شود. تعبّد و التجاء به غیرخدا (اعمّ از اصنام ـ که آنها هم مظهر شخصیّت‌هایی بین عرب بوده‌اند ـ و یا هر قطب و مرادی غیر از خدا) نه سند دینی دارد و نه دلیل عقلی و علمی (بلکه فقط معلول تعصّبات فرقه‌ای و مأنوسات آباء و اجدادی است) و از این‌رو مطرود است. کسانی که علی‌رغم فقدان دلائل دینی و عقلی و علمی به غیرخدا متوسّل می‌شوند، ظلم به حق کرده و حقِّ خدا را در عالم انکار نموده‌اند. بنابراین چنین ظالمانی از سوی خدا یاری نخواهند شد و در پیشگاه حق پشتوانه‌ای نخواهند داشت.

(۷۲) وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٖ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡمُنكَرَۖ يَكَادُونَ يَسۡطُونَ بِٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَاۗ قُلۡ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكُمُۚ ٱلنَّارُ وَعَدَهَا ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ.

« **و چون آیات روشن ما بر ایشان تلاوت شود، در سیمای کسانی‌که کفر ورزیدند** (آثار خشم و) **ناخوشایندی شناسایی می‌کنی** (به طوری که) **نزدیک است به کسانی که آیات ما را بر آنها می‌خوانند، حمله‌ور شوند! بگو: آیا شما را به بدتر از این** (انکار خشم‌آور) **خبر دهم؟ آتش که** (قهر) **خدا آن را به کسانی‌که کفر ورزیدند وعده داده و چه بد مرجعی است** »،

مرجع ضمیر در «**عَلَيۡهِم** = ایشان»، همان «**کفرورزان**» در آیه‌ی قبل است. خداوند از عکس‌العمل معاندان و مشرکان در برابر تذکّر به آیات إلهی، به انحاءِ گوناگون در قرآن سخن گفته است. گاهی می‌فرماید «**وَلَّىٰ مُسۡتَكۡبِرٗا كَأَن لَّمۡ يَسۡمَعۡهَا** = تکبّرکنان روی گردانده گویی آن را نشنیده است» (لقمان/۷) و در موضعی

می‌فرماید «**وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا** = و چون از آیه‌های ما چیزی بداند آن را به سخریّه می‌گیرد» (جاثیه/۹). امّا در آیه‌ی فوق از «غضب و حالت تهاجم» مشرکان بر موحّدان ـ که به آیات إلهی استناد می‌کنند ـ سخن رفته است که نظائرش را در این دیار، موحّدان کم ندیده‌اند. می‌فرماید چون آیات قرآن را ـ که مقاصدش روشن است ـ در مذمّت شرکشان بر آنها بخوانند، در چهره‌های ایشان به جای پذیرش، آثار انکار ظاهر می‌شود! (و غضبناک، فرمان حمله می‌دهند!). آنگاه خدا بنده‌ی موحّدش را آرام می‌سازد و از زبان پیامبرش^ص پیام می‌دهد که به اینگونه افراد بگو شما که در برابر آیات خدا به خاطر حفظ آراءِ باطل خویش چنین خروشان می‌شوید، بدانیدکه درآخرت به بدتر از این التهابات گرفتار خواهید شد و آن آتش قهر إلهی است!

بدین‌ترتیب ـ بنا بر مفاد آیه‌ی شریفه ـ از مسلمان‌ها انتظار نمی‌رود که در برابر هر سخنی از سوی مخالفان، دست به اعمال خشونت‌آمیز زنند. سپس قرآن که خود تعصّب را مذموم شمرده، برای اعتبار بخشیدن به منطق توحید و ترویج انصاف، دلیل می‌آورد:

(۷۳) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسْتَمِعُواْ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخْلُقُواْ ذُبَابًا وَلَوِ ٱجْتَمَعُواْ لَهُۥۖ وَإِن يَسْلُبْهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيْـًٔا لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلْمَطْلُوبُ**.

« هان ای مردم! مَثَلی زده می‌شود پس بدآن گوش فرادهید: همانا کسانی‌که غیرخدا می‌خوانید هرگز مگسی ـ هرچند جملگی بر آن گِرد آیند ـ نتوانند آفرید و اگر مگس چیزی از ایشان برُباید، نمی‌توانند آن را از او بازستانند؛ طالب و مطلوب هردو عاجزند »،

واژه‌ی «**مَثَل**» در زبان فارسی به «مانند کردن دو چیز یا دو مطلب» اطلاق می‌شود، ولی در عربی وصف امری را نیز می‌توان «مَثَل» گفت (چون: **مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِى وُعِدَ الْمُتَّقُونَ** . . . ـ رعد/۳۵)، و در آیه‌ی فوق، این معنا از «**مَثَل**» مراد است.

آیه‌ی شریفه وضع و وصفی را از بت‌ها و معبودهای باطل ترسیم کرده است. می‌فرماید همه‌ی آنهایی که انسان‌ها برای «وصول به نعمت» (مثل فرزند، شفای از امراض، آمرزش و غیره) به آنها روی می‌آورند و می‌خواهند که در وراءِ اسباب دنیوی عمل نموده آن نعمت‌ها را به ایشان ارزانی دارند، هرگز به خلقت حتّی مگسی قادر نیستند.[۱]

---

(۱) ـ « مگس‌ها فراوان و متنوّع‌اند. آشناترین نوع آنها مگس خانگی است. این مگس ۶ تا ۸ میلیمتر درازا دارد؛ هرجفت نر و ماده‌ی آن در یک سال، مقدار زیادی تولید مثل می‌نماید. روی سر این مگس دو چشم بزرگ قرار دارد که هرچشم مشتمل بر چهارهزار عدسی شش‌گوشه است و هر عدسی کار چشم جداگانه‌ای را انجام می‌دهد. نزدیک چشم‌ها دو شاخک قطور و کوتاه روییده که شامل سلّول‌های حسّی است و نقش دستگاه رادار را بر عهده دارد . . . دهان دندان‌دار مگس زیر سر وی قرار گرفته است و شش پا دارد که برای آزمایش و چشیدن خوراکی‌ها نیز به کار گرفته می‌شوند . . . روی سطح صاف شیشه به مدد ماده‌ی چسبناکی که از کف پا ترشّح می‌کند قرار می‌گیرد. قدرت پرواز او حیرت‌انگیز است و می‌تواند ساعت‌ها در هوا بماند . . . » (به نقل از مجلّه‌ی دانستنی‌ها شماره‌ی ۷۰) .

به علاوه می‌فرماید این معبودها خود از جهاتی در برابر مگس‌ها ناتوان هستند به طوری‌که اگر مگس ذرّه‌ای از خُرده اشیاءِ آنها را برباید و پر زند، نمی‌توانند آن را از او بازپس گیرند![1] و مقطع آیه جمع‌بندی می‌کند که بت و بت‌پرست، (عابد و معبودِ دروغین) هردو ضعیف و ناتوانند.

(۷۴) مَاقَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ.

« قدر خدا را ـ آن سان که سزاوار اوست ـ نشناختند؛ همانا خدا نیرومند و شکست‌ناپذیر است »،

با توجّه به آیات قبل می‌فرماید قدر خدا را نشناختند که سراغ بت‌ها و معبودهای باطل رفتند (و در برابر اصنام و قبور که قادر به دفع مگسی‌هم از خود نیستند) به التماس و التجاء پرداختند!

در صورتی‌که آن نیروی شکست‌ناپذیر در عالم که می‌تواند ـ از مجاری طبیعی و نیز ورای اسباب طبیعت ـ بندگانش را به خواسته‌هایشان برساند، فقط خداست که آنها و این نظام با عظمت را با قوانینی که در احاطه‌ی قدرت اوست، به پا داشته است (ولی افسوس که انسان‌ها همچنان با اوهام خود نسبت به معبودهای خیالی، دلخوشند!).

---

(۱) ـ در تفاسیر نوشته‌اند: قریش، بر بت‌ها عسل و زعفران می‌مالیدند و آیه می‌فرماید اگر مگسی بر روی آنها نشسته از آن عسل و زعفران بخورد و برود، نه شما و نه آن بت‌ها نمی‌توانید رفته را بازگردانید!

بخش هشتم

(نصیحت به مؤمنان)

(۷۵) اَللَّهُ يَصۡطَفِي مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلٗا وَمِنَ ٱلنَّاسِۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٞ .

« **خدا از فرشتگان و از** (میان) **مردم رسولانی برمی‌گزیند، همانا خدا شنوا و بیناست** »،

آیه‌ی شریفه پس‌از بحث درباره‌ی شرک مشرکان در آیات قبل، به مسئله‌ی «نبوّت» پرداخته است.

مشرکان عرب می‌گفتند چگونه ممکن است خدا از بین «مردم» پیامبری برگزیند؟ و انتظار داشتند رسولِ إلهی تنها از نوع ملائکه باشد. پاسخ این سخن را خدا در قرآن داده است که «**اگر ملائکه در زمین ساکن بودند، ما هم فرشته‌ای برای آنها از آسمان به رسالت فرومی‌فرستادیم**» (اسراء/۹۵). یعنی میان «رسولان» و «اُمّت‌ها» باید نسبت و سِنخیّتی باشد تا بشود رسولان سرمشق اُمّت‌ها قرار گیرند. ولی رسولان می‌توانند پیام‌های إلهی را از فرشتگان دریافت کنند. در آیه‌ی فوق می‌فرماید خدا از بین فرشتگان (نیروهای آگاه و تابع فرمان خدا) وسیله‌ی ابلاغ وحی به پیامبر بشری انتخاب می‌کند و شبهات و ایراداتی که مخالفان می‌آورند باطل است. همانا خداوند به گفتار شبهه‌کنندگان آگاه و نسبت به اعمالشان (و اعمال همگان) بیناست، (چنانکه ما همه در نظارت و سَمع خدای‌تعالی زندگی می‌کنیم و باید در گفتار و کردارمان احساس مسئولیّت کنیم).

(۷۶) يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرۡجَعُ ٱلۡأُمُورُ .

« **پیش رو و پشت سر ایشان را می‌داند و** (همه‌ی) **امور به خدا بازگردانده می‌شود** »،

به دنبال آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، احاطه‌ی إلهی را بر رسولان خود توضیح می‌دهد که خداوند به درون و برون و گذشته و آینده‌ی فرشتگان و رسولانش آگاه است و لیاقت‌ها را می‌شناسد (و می‌داند رسالت خود را کجا نهد) و سرانجام، همگان ـ پیام‌آوران و پیام‌گیرندگان ـ به سوی خدا بازمی‌گردند و به احوالشان رسیدگی می‌شود که تا چه حدّ به مسئولیّت‌های خود عمل کردند.

(۷۷) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ۩ .

« **ای کسانی که ایمان آوردید!** (برای خدا) **به رکوع و سجود پردازید و خداوندتان را بندگی کنید و به عمل نیک پردازید، باشد که رستگار گردید** »،

آیه‌ی شریفه در ارتباط با پیام نبوّت است و به گروندگان خیرخواهانه نصیحت می‌کند که با خدای خویش

خاضعانه رابطه برقرار نمایند[1] و زندگیشـان بر محور بندگی انحصاری خدا تنظیم شود و به اعمال نیک (که ـ برخلاف گناهان که مایه‌ی ویرانی است ـ نیکی‌ها اموری است که خلقت خدا را رو به شکوه و سازندگی می‌برد) دست زنند و این «منش» نتیجه‌اش این خواهد بود که در پرتو آن، فلاح و سعادت در زندگی دنیا و آخرت حاصل می‌شود. (ذکر رکوع ـ در بخش اوّل آیه ـ چنانکه در نماز ملاحظه می‌شود، مقدّم بر سجود آمده و سپس از عبادت در شکل کلّی (**أُعْبُدُوا رَبَّكُمْ**) به صورت ذکر عام بعد از خاص یاد شده است).

(۷۸) وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ
إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ
شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ
ٱلنَّصِيرُ.

« **و در** (راه) **خدا ـ چنانکه سزاوار تلاش برای اوست ـ کوشش کنید؛ او شما را برگزید و در دین برایتان سختی ننهاد؛ آئین پدرتان ابراهیم؛ او** (خدا) **شما را از پیش و در این** (قرآن) **مسلمان نامید تا این پیامبر گواهتان باشد و شما بر مردم گواه باشید؛ پس نماز به پا دارید و زکات دهید و به** (کتاب) **خدا چنگ زنید، او مولای شماست و چه نیکو مولا و چه نیکو یاوری است»،**

منظور از واژه‌ی «**جهاد**» در اینجا کارزار (که معمولاً با تعبیر «**سَبِيل الله**» همراه است) نیست، بلکه می‌فرماید «**جَاهِدُوا فِی الله**» (مانند «**جَاهَدُوا فِينَا**» ـ عنکبوت/۶۹) یعنی (ای مسلمان‌ها) کوشش بسیار برای درک معارف إلهی و پیشبرد رضای خدا ـ مطابق با رهنمود دین ـ در جامعه بکنید. چنانکه زمخشری در تفسیر آیه به پیکار با نفسِ أمّاره اشاره کرده، طبری می‌گوید آیه به این معنی است که از ملامت هیچ ملامتگری در راه خدا نترسید (مائده/۵٤) و طبرسی در مجمع البیان از سایر مفسّران نقل کرده که منظور از «**حَقَّ جِهَادِه**» خلوص نیّت و طاعت عاری از هرگونه عصیان است. هرچند کوشش‌های انسان در راه خدا نمی‌تواند «حقّ خدا» را برآورده سازد، ولی انتظار می‌رود که مسلمان‌ها آن را ـ در حدِّ توان ـ زیربنای تمام فعّالیّت‌های خود در زندگی قرار دهند (تغابن/۱۶). و مقصود از **حَقَّ جِهَادِه** نیز همین مرتبه است.

متعاقباً آیه‌ی شریفه اعلام می‌دارد که خداوند مسلمان‌ها را برای هدایت به سوی حق «**برگزید**» و در انتخاب صحیح توفیق بخشید و شریعتی آسان به آنها عطا کرد، همان دین واحد خدا وآئین حنیف ابراهیم[ع] که به صورت اصیل در اسلام منعکس شده است. (نصب «**مِلَّةَ أَبِيكُمْ**» به قول زمخشری از باب توسّع یا اختصاص است). آیه‌ی شریفه تأکید می‌نماید که خدا همواره پیروان محمّد[ص] را «مسلمان» خواسته و نامیده

---

(۱) ـ شافعی ـ چنانکه زمخشری در کشّاف آورده ـ بنا به حدیثی از پیامبر[ص]؛ واجب می‌داند که مسلمان‌ها پس از خواندن این آیه، سجده کنند. ابوحنیفه آن حدیث را ـ به قرینه‌ی فرمان به رکوع ـ تضعیف کرده و می‌گوید آیه‌ی شریفه اشاره به نماز دارد؛ و این قول صحیح‌تر می‌نماید.

است، چنانکه ابراهیم دعا کرد: «**رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ** = خدایا ما (پدر و پسر) را مسلمانِ خویش کن و از فرزندان ما، اُمّتی مسلمان پدید آر» (بقره/۱۲۸). به دست می‌آید که ابراهیم و محمّد ـ صَلَواتُ الله عَلَیهما ـ هر دو پدران روحانی و معنوی مسلمانانند.

سپس می‌فرماید پیامبراکرم^ص گواه است که رسالت إلهی را به مسلمان‌ها می‌رساند و مسلمان‌ها گواهند که رسول‌خدا^ص، رسالتش را ابلاغ کرده است[۱].

آیه‌ی شریفه در پایان ـ پیرو آیه‌ی قبل که ذکر «**رکوع**» و «**سجود**» و «**عبادت**» و «**عمل نیک**» در آن رفت ـ مسلمان‌ها را به **نماز** و **زکات** سفارش می‌نماید و تأکید دارد که با «تمسّک» به فرمان‌های خدا و به ویژه کتاب إلهی (**وَ اعْتَصِمُوا بِاللهِ** در آیه‌ی فوق از سوره‌ی حج و **وَ اعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللهِ** در آیه‌ی ۱۰۳ سوره‌ی آل‌عمران) موفقیّت هر انسانی بیمه است، زیرا ـ بدین‌ترتیب ـ در حصار عنایت خدا مولای خویش، قرار می‌گیرند که بهترین یاور و کارساز است.

---

(۱) ـ چنانکه رسول‌خدا^ص در حَجَّة الوداع در حضور انبوه مسلمانان فرمود: اَللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؟ (بار خدایا آیا پیام تو را رساندم؟) مسلمین فریاد زدند: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ (بار خدایا، آری پیام تو را رساند) پیامبر^ص گفت: اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ (خداوندا گواه باش). (سیره‌ی ابن هشام، ج۴، ص۲۰۷، چاپ بیروت، دار و مکتبة الهلال).

سوره‌ی مؤمنون

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در **مکّه** نازل شده و در آیات اوّلین آن مؤمنان توصیف گردیده شرط سعادت آنها بیان شده است. سپس موضوع آفرینش انسان و قدرت خدا را درخلقت به نمایش گذارده این مطلب را مبنای اثبات «معاد» قرار می‌دهد. آنگاه در مقام تأکید بر تحقّق وعده‌ی خداوند، شواهدی از قدرت و حکمت إلهی را در طبیعت ذکر می‌کند. متعاقباً به داستان انبیاء(ع) پرداخته شمّه‌ای از ماجرای آنان را از نوح^ع تا عیسی^ع می‌آورد و نشان می‌دهد که انبیاء (و پیروان اصیلشان) همه یک اُمّت بوده و به یک خدا دعوت می‌کردند و اساس پیامشان متوجّه توحید و معاد بوده است. آنگاه خاطرنشان می‌سازد که علی‌رغم وحدانیّت خدا و دین او، مردم به فرقه‌سازی پرداخته، هرکس به عقاید خویش دلخوش است! سپس نصیحت نموده تعالیمی ارائه می‌دهد تا مردمان را از فریبندگی‌های دنیا بازداشته متوجّه خدا کند و سرانجام سوره را با ذکر توحید و عالَم برزخ و معاد به پایان می‌برد. بدین‌ترتیب، محور اصلی سوره، **مبدأ** و **معاد** و **دعوت انبیاء**ست و نام سوره با آیات اوّلین آن در توصیف مؤمنان پیوند دارد.

آیات سوره را می‌توان در ده بخش به قرار زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۱۱) ـ **توصیف مؤمنان**

بخش دوّم (آیات ۱۲ تا ۱۶) ـ **آفرینش انسان**

بخش سوّم (آیات ۱۷ تا ۲۲) ـ **تدابیر خدا در خلقت**

بخش چهارم (آیات ۲۳ تا ۳۰) ـ **ماجرای نوح^ع**

بخش پنجم (آیات ۳۱ تا ۴۱) ـ **ماجرای قوم عاد و هود نبی^ع**

بخش ششم (آیات ۴۲ تا ۶۱) ـ **ظهور سلسله‌ی انبیا و اشاره به ماجرای**

موسیع و عیسیع

بخش هفتم(آیات ۶۲ تا ۷۷) ـ **مذمّتِ حقّ‌ستیزان**

بخش هشتم (آیات ۷۸ تا ۹۰) ـ **انسان معترف به خدا سوی غیرخدا می‌رود!**

بخش نهم (آیات ۹۱ تا ۱۰۰) ـ **بازگشت انسان به دنیا پس از مرگ فقط در قیامت است**

بخش دهم (آیات ۱۰۱ تا ۱۱۸) ـ **سرانجام مؤمن و کافر.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(توصیف مؤمنان)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) قَدْ أَفْلَحَ ٱلْمُؤْمِنُونَ .

« بی‌شک مؤمنان رستگار[۱] شدند »،

از ویژگی‌های قرآن، قاطعیّت آن است که بی‌هیچ تزلزلی اعلام مطلب می‌کند. واژه‌ی «**قَدْ**» بر سر فعل ماضی «**أفْلَحَ** = رستگار شدند» آینده‌ی محقّق‌الوقوع را می‌رساند.

در مذاهبی نظیر مذهب بودا از «نجات» انسان گفتگو شده؛ گویی حیات آدمی سراسر شرّ است و باید سعی نمود تا از این شرّ نجات یافت و به آن نیروی مقدّس ـ نیروانا ـ پیوست. امّا در قرآن فلسفه‌ی «نجات از شرِّ زندگی» مطرح نیست، بلکه از شرایط «موفّقیّت» بشر سخن رفته[۱] و دنیا را «مزرعه‌ی آخرت» معرّفی می‌کند. بنابراین از دیدگاه اسلام دنیا شوم و شرّ نیست، بلکه کِشتگاه سعادت ابدی است و ازطریق زندگی صحیح دنیوی است که می‌توان به سعادت جاوید راه یافت. در آیه‌ی فوق نیز به همان سعادتی اشاره رفته که در عالم خلقت برای انسان در تقدیر است و دستیابی به آن سعادت، بعداز «**ایمان**» در گرو برقراری شروط دیگری است که قرآن کریم ضمن ذکر **صفات** «**مؤمنان**» در آیات بعد، به آن تکیه می‌کند.

(۲) ٱلَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَـٰشِعُونَ .

« همآنان‌که در نمازشان خاشعند »،

از لوازم ایمان آن است که انسان با حقیقتی که به او ایمان دارد رابطه برقرار کند.

واژه‌ی «**خاشِعُون**» در آیه‌ی شریفه ـ جمع «**خاشِع** = خاکسار و فروتن»، از مصدر «**خُشوع**» ـ حالتی حاکی از تواضع تامّ قلبی و توجّهی درونی است که آثارش در شخص، به صورت ادب و احترام عاشقانه ظاهر می‌گردد. بدین‌ترتیب، آیه‌ی شریفه ـ با تصریح بر لزوم «**خُشوع**» در نماز ـ نمازگزاران بی‌توجّه یا ریاکار را از وصفی که در اینجا برای مؤمنان ذکر شده، خارج می‌کند، چنانکه فرموده «**أ لَمْ يَأنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا**

---

(۱) ـ واژه‌ی **اَفْلَحَ** در واقع به معنای: فازَ و ظَفَرَ بِمَا طَلَبَ، می‌آید (المنجد) یعنی «بدآنچه در طلبش بود دست یافت و موفّق شد».

أنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ = آیا وقت آن نرسیده که مؤمنان دل‌هاشان به یاد خدا خاشع گردد؟...» (حدید/ ١٦). البتّه نماز خاشعانه اثر عملی دارد و آدمی را تلاشگر راه حق ساخته از زشتی‌ها بازمی‌دارد (عنکبوت/ ٤٥) و در برخورد با ناحق‌ها و پیشبرد حقّانیّت‌ها، استوار می‌سازد. زیرا نماز، تجدید عهد با خداست و در نتیجه نمازگزار واقعی در برخورد با زشتی‌ها، سخت برحذر و محتاط بوده و نسبت به امور ناحق حسّاس می‌گردد.

(۳) وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ .

« **و آنان‌که از** (سخن) **لغو** (یاوه) **روی می‌گردانند** » ،

واژه‌ی «**لَغْو**» در اینجا اشاره به گفتار دارد (قصص/٥٥). می‌فرماید مؤمنان نمازگزار از یاوه‌گویی برکنارند، «بی‌ارزشی» در زندگیشان نیست و زندگانی برای آنها با اهمّیّت‌تر از آن است که ساعت‌ها گرد هم آیند و به سخنان باطل و لغو مشغول باشند، به طوری‌که هیچ نتیجه‌ای از آن اوقات عاید نشود؛ بلکه زندگیشان پُر معنا و سراپا ثمر است.

(۴) وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ .

« **و آنان که زکات خود أدا می‌کنند** »،

آن خطراتی که افراد عادی را فراگرفته (قطع ارتباط با خدا، زندگانی پوچ و بی‌معنا و به فراموشی سپردن مسئولیّت‌های مالی نسبت به مردم) در زندگی انسان مؤمن راه ندارد. ازسوی دیگر، چون سوره مکّی است، آیه نشان می‌دهد که أدای زکات برای مسلمان‌ها در دوران مکّه نیز به صورت انفاق مقرّر بوده است (انبیاء/ ٧٣) و بعدها در مدینه حدّ و شکل نهایی آن معیّن شد.

(۵و۶) وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ . إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ .

« **و آنها که شرمگاه خود را محفوظ می‌دارند** » « **مگر بر همسرانشان و زنان تحت اختیار که در این‌صورت نکوهشی بر آنها نیست** »،

«حفظ فروج» کنایه از پاکدامنی و خویشتن‌داری از روابط نامشروع جنسی است. یعنی، برخلاف کسانی‌که قیود ایمانی ندارند، فرد مؤمن سوی محرّمات نمی‌رود. می‌فرماید آمیزش جنسی مؤمنان فقط با همسران و زنانی است که «تحت اختیار» آنهایند که این راه ازسوی خدا تعیین شده و ملامتی بر آن نیست.

مقصود از «**مَلَكَتْ أيمَانُهُمْ**» در اینجا زنانی نیست که در جنگ اسیر شده بودند، زیرا سوره مکّی است و به هنگام نزول آن جنگی رخ نداده بود. بلکه مقصود، کنیزانی است که مسلمان‌ها از پیش از اسلام داشته و چه بسا از آنها بچه‌دار شده بودند و آن زنان نیز خود راضی بودند که با آقایشان باقی بمانند.

(۷) فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ .

« پس هرکه فراتر از آن را بجوید، آنها از حدّ گذرندگانند »،

هیچ جامعه‌ی سالمی زندگی بی‌بند و بار جنسی را تأیید نمی‌کند. کامجویی جنسی فقط ازطریق ازدواج، راه تعیین شده‌ی خداست که وجدان منصف و جامعه‌ی سالم نیز آن را تصدیق دارد. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که هرگونه تمتّع جنسی جُز از طریق ازدواج رسمی و مِلک یَمین که در آیه‌ی قبل گفته شد (و آن‌هم مربوط به گذشته است و امروزه مصداقی ندارد) خلاف دین بوده و حرام می‌باشد.

(۸) وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَٰنَٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ .

« و کسانی که امانات و عهدشان را رعایت می کنند »،

امانتداری و وفای به عهد، از جمله اوصاف مؤمنان است که دامنه‌ی آن وسیع بوده و علاوه بر جنبه‌های مادّی، مسئولیّت‌های اجتماعی و خانوادگی انسان و عهد و پیمان‌های او را با خدا و خلق، همگی را شامل می‌شود (نساء/۵۸، مائده/۱، اسراء/۳٤ و فتح/۱۰).

(۹) وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ .

« و آنان که نمازشان را حافظند »،

گویی آیات ۳ تا ۸ این بخش محتوای کتابی است که دو جلد اطراف آن (آیات ۲ و۹) نماز می‌باشد. جلد اوّل (آیه‌ی ۲) در کیفیّت نماز (که خاشعانه و با حضور قلب باشد) وجلد دوّم (آیه‌ی ۹) در حفظ نماز است. می‌فرماید مؤمنان درکار نماز دقّت ونظم دارند وهمه‌ی نمازهارا با جدّیّت ودروقت خود به جای می‌آورند.

(۱۰) أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ .

« آنها وارثانند »،

یعنی، در نظام عالم مقدّر است که انسان‌هایی با اوصاف فوق (آیات ۲ تا ۹) وارث نعمت و حائز سعادت خواهند بود و متعاقباً موفّقیّت آنها را به صورت دخول در فردوس إلهی به شرح آیه‌ی بعد ذکر می‌کند.

(۱۱) ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ .

« کسانی که بهشت (فردوس) را به میراث می‌برند و خود در آن جاودانند »،

البتّه «بهشت» درجات دارد و بنا به روایتی که طبری آورده، «**فِردوس**» جایگاه بس والایی در بهشت است. آیات ۲ تا ۹ جهت مشترکی را برای همه‌ی مؤمنان ذکر می‌کند که محور سعادت آنها بوده و دخولشان را در «فردوس» پیش می‌آورَد.

بخش دوّم

(آفرینش انسان)

(۱۲) وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن طِينٍ .

« و همانا انسان را از چکیده‌ای از گِل آفریدیم »،

به دنبال توصیف مؤمنان در آیات قبل، در آیات این بخش به ظهور انسان و سرانجام او پرداخته است. صاحب تفسیر المیزان می‌گوید از سیاق این آیات برمی‌آید که منظور از «**اِنسان**» در آیه‌ی شریفه، نوع انسان است که شامل حضرت آدم و نسل او می‌شود.

واژه‌ی «**سُلالَه**» به معنی «عُصاره» یا «چکیده» است. «**طین** = گِل» آمیزه‌ای از آب و خاک است (کهف/۳۷). می‌فرماید انسانی‌که به گفته‌ی امام علی^ع «عالَم اکبر در او پیچیده شده» خلقتش از موادّ عنصری خاک آغاز شد. قدرتی مافوق در آن خاکِ آب‌آلود ــ که استعداد ظهور حیات را داشته ــ تصرّف کرد و آن استعداد را (شاید طی مراحلی) به فعلیّت و ظهور[۱] رساند.

(۱۳) ثُمَّ جَعَلْنَٰهُ نُطْفَةً فِى قَرَارٍ مَّكِينٍ .

« سپس او را نطفه‌ای در قرارگاهی استوار (رَحِم) **قرار دادیم »،**

پس‌از اشاره به مبدأ ظهور انسان در آیه‌ی قبل، خلقت نسل آدمی را مطرح ساخته که ازطریق نطفه‌گذاری در رَحِم‌ها بوده است.[۱] «**قَرار مَکین** = جایگاه استوار» وصف رَحِم مادر است که از هر طرف محفوظ نگه داشته شده: ستون فقرات و دنده‌ها از یک‌سو، استخوان لگن خاصره از دگر سو و لایه‌های شکم از طرف دیگر.

(۱۴) ثُمَّ خَلَقْنَا ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا ٱلْمُضْغَةَ عِظَٰمًا فَكَسَوْنَا ٱلْعِظَٰمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَٰهُ خَلْقًا ءَاخَرَ ۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَٰلِقِينَ .

---

(۱) ــ با تفسیر فوق، آیات شریفه شبیه آیه‌ی ۵ سوره‌ی حج است که آنجا نیز ابتدا آفرینش نخستین انسان و سپس خلقت آدمی در رَحِم‌ها مطرح شده است. امّا عدّه‌ای از مفسّران گفته‌اند مقصود آیات فوق این است که مایه‌های غذایی نطفه از خاک فراهم شده است، بدین‌ترتیب که خدای متعال از خاک دانه و گیاه را آفرید ــ و جمادی را مبدّل به نبات ساخت ــ و سپس حیوانات از گیاهان تغذیه نموده مجموعاً غذای انسان شدند و این‌چنین مایه‌ی رشد آدمی و تشکیل نطفه فراهم گشت. در این‌مضمون ابن یمین سروده است :

زدم از کَتم عدم خیمه به صحرای وجود — وز جمادی به نباتی سفری کردم و رفت
بعداز اینم کشش طبع به حیوانی برد — چون رسیدم به وی، از وی گذری کردم و رفت
بعد از آن در صدف سینه‌ی انسان به صفا — قطره‌ی هستی خود را گهری کردم و رفت

« **آنگاه نطفه را آویزکی** (بر دیواره‌ی رحم) **نهادیم و آن آویزک را پاره‌گوشتی گردانیدیم و آن پاره‌گوشت را استخوان‌ها ساختیم و استخوان‌ها را با گوشت پوشاندیم؛ پس وی را آفرینشی دگر بخشیدیم و بزرگ است خداوندی که بهترین آفرینندگان است** »،

در مورد واژه‌های «**نُطفه**»، «**عَلَقه**» و «**مُضغه**» ذیل آیه‌ی۵ سوره‌ی حج توضیح داده‌ایم.

آیه‌ی شریفه به مراحل شگفت‌انگیز حرکت تکاملی نطفه در زِهدان مادر و جلوه‌های گوناگون تکوین آن اشاره دارد. به بیان دیگر خداوند ـ علم و قدرت حاکم بر هستی ـ از تشکیل «بدن» انسان در رَحِم مادر و قوانین مترتّب بر آن سخن داشته و هر مرحله را ـ که ایجاد صورت جدیدی از صورت قبلی است ـ «**خلقت**» نامیده است.

امّا متعاقباً می‌فرماید «**ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ** = آنگاه وی را آفرینشی دگر بخشیدیم». در اینجا لفظ «**إنشاء**» به کار رفته که به معنی «بی‌مقدّمه چیزی را پدید آوردن» است، یعنی خلقتی که از خلقت‌های رقم‌رفته جداست و مقصود همان ایجاد روح و حیات در بدن است. بدین‌ترتیب مراحل تکاملی نطفه، از ابتدای پیدایش تا ایجاد روح در آن، ٦ مرحله و مساوی با ادوار تکاملی عالَم شمرده می‌شود که فرموده است «عالَم را در شش روز (دوره) آفریدیم» (اعراف/٥٤ ، یونس/٣، هود/٧). گویی عالَم و آدَم، دو نسخه‌ی منطبق بر همند!

در مورد بخش پایانی آیه (**فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**) در نظر اوّل ممکن است تصوّر شود که خداوند به خود آفرین گفته است! ولی آیه‌ی شریفه در بیان معرّفی و وصف قدرت حق است. از این‌رو ملاحظه می‌شود که خداوند «خلاّقیّت» را به خود منحصر ندانسته، بلکه خود را «خالق أحسَن» معرّفی کرده است. زیرا انسان‌ها نیز به نوبه‌ی خود خلاّقیّت‌هایی دارند که البتّه به نیرو و توفیق خداست و به علاوه در مقام سنجش، با خلاّقیّت خداوند قابل مقایسه نیست.

(۱۵و۱۶) **ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ . ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ تُبْعَثُونَ .**

« **بعداز این شما قطعاً خواهید مُرد** » « **آنگاه روز رستاخیز برانگیخته می‌شوید** »،

بدین‌ترتیب آیات شریفه در مقام بیان سه سرفصل زندگی انسان «**آفرینش**» ، «**مرگ**» و «**حیات مجدّد**» بوده است و ازاین‌رو مراحل میانی چون «**برزخ**» حذف شده است. آیات ۱۵ و١٦ به دنبال آیات مربوط به خلقت، در حقیقت اشاره به این معناست که همان قدرت متصرّف در عالَم ـ که خلقت را پدید آورد ـ معاد را پدید می‌آورد و ضامن اجرای وعده‌های خویش است.

بخش سوّم

(تدابیر خدا در خلقت)

(۱۷) وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَآئِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ ٱلْخَلْقِ غَٰفِلِينَ .

« **و همانا بر فراز شما** (خاکیان) **هفت راه** (آسمانی) **آفریدیم و از آفرینش غافل نیستیم** »،

در آیات قبل سخن از آفرینش انسان و سرانجام او بود (سیر در انفس) و در آیات این بخش از محیط زندگی انسان و تدابیر خدا در آسمان و زمین سخن به میان آورده است (سیر در آفاق).

واژه‌ی «**طَرائِق**»، جمع «طریقه» به معنی «راه» و «طبقه» است که به قرینه‌ی «**فَوْقَكُمْ**» در آیه‌ی شریفه مُراد، طبقات آسمان که اطراف کره‌ی زمین را احاطه کرده‌اند، می‌باشد. به بیان دیگر آیه‌ی شریفه به فضای اطراف زمین و تدارکی که برای زندگی انسان در حرکت ماه و خورشید و ستارگان دیده شده است، اشاره دارد. شبیه این مضمون در سوره‌ی بقره (آیات/۲۹و۲۲) نیز آمده است. نشان می‌دهد که زندگی انسان روی زمین از هر سو، تدبیر شده و زمینه‌های لازم برای رفع نیازمندی‌های او فراهم آمده است. خداوند از این «اتّصال تدبیر» در نظام عالم، با ما سخن می‌گوید و وحدانیّت و عنایات خود را تذکّر می‌دهد.

در باره‌ی «هفت آسمان» ذیل آیه‌ی۲۹ سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم و تفصیل بیشتر ذیل آیات مشابه در سوره‌های بعد (لقمان/۲۷، طلاق/۱۲ و مُلک/۳) خواهد آمد.

در مورد مقطع آیه (**وَ مَاكُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ** = از آفرینش غافل نیستیم) دو قول تفسیری هست: (۱) مقصود این است که خدا از حفظ آسمان‌ها غافل نیست و (۲) وسعت عالم هستی باعث نمی‌شود که خداوند حتّی از یک ذرّه‌ی خلقت خویش غافل شود، بلکه علم و قدرت او مطلق و بیکران است و شامل کلّ آفرینش (و به ویژه انسان‌ها) می‌شود.

(۱۸) وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءًۢ بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّٰهُ فِى ٱلْأَرْضِ ۖ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍۭ بِهِۦ لَقَٰدِرُونَ .

« **و از آسمان آبی به اندازه فرود آوردیم و آن را در زمین ساکن گرداندیم و بی‌شکّ ما بر بُردنَش تواناییم** »،

آیه‌ی شریفه از تدبیر و حکمت خدا در عین قدرت او، سخن دارد. می‌فرماید خدا می‌توانست همه‌ی آب‌های وارد بر زمین را از میان بردارد، ولی چنین نکرد بلکه بر طبق احتیاجات انسان آب را در زمین مقرّر داشت. آب از طبقات قابل نفوذ زمین گذشته به قشر زیرین زمین می‌رسد و در آنجا ساکن گردیده سفره یا سفره‌های آب زیرزمینی را تشکیل می‌دهد که طی زمان به صورت چشمه‌سارها و از طریق حفر قنوات و حفر چاه‌ها

به دست بشر می‌رسد. روشن است که بستر سفره‌های آب زیرزمینی غیرقابل نفوذ می‌باشند، چنانکه فرموده «**أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ**... = مگر ندیده‌ای (توجّه نکردی) که خدا از آسمان آبی فرود آورد؛ پس آن را به چشمه‌هایی‌که در (طبقات زیرین) زمین است راه داد ...» (زُمَر/۲۱).

(۱۹) **فَأَنشَأْنَا لَكُم بِهِۦ جَنَّـٰتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَـٰبٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَٰكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ .**

« **پس به آن** (آب) **برای شما باغستان‌هایی از درختان خرما و انگور پدید آوردیم؛ برایتان در آن** (باغ)**ها میوه‌های بسیار است و از آنها می‌خورید** »،

آب‌های آسمانی و به طور کلّی نزولات جوّی، مستقیم و غیرمستقیم (مثلاً از طریق حفر چاه) محور و مبنای اساسی تشکیل باغ و بوستان‌های زمینی است. درمورد مقطع آیه زمخشری در کشّاف می‌گوید منظور آن است که استفاده‌های گوناگون از باغات هست؛ چه استفاده از برگ درختان و چه چوب آنها و چه از این جهت که وسیله‌ی خوراک و ارتزاق بسیاری است.

(۲۰) **وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَآءَ تَنبُتُ بِٱلدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِّلْـَٔاكِلِينَ .**

« **و** (نیز) **درختی که از کوه سینا برون می‌آید؛ با روغن** (زیتون) **و نان خورشی برای خورندگان است** »،

واژه‌ی «**شَجَرَةً**» منصوب به «**أَنْشَأْنَا** = پدید آوردیم» درآیه‌ی قبل شده یعنی عطف به «**جَنَّاتٍ**» است.

سه میوه‌ی خرما و انگور (آیه‌ی قبل) و زیتون را ـ به دلیل تأثیر بیشتر در تغذیه‌ی انسان‌ها ـ تصریح نموده و سایر میوه‌ها را کلّی گفته است (آیه‌ی قبل).

«**تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ**» یعنی «این درخت با روغن می‌روید (با میوه‌ای می‌روید که در آن روغن است)». «**طُورِ سَيْنَاء** = کوه سینا» در جنوب صحرای سینا بوده و وقتی عرب‌ها از صحاری خشک آن منطقه می‌گذشتند، انبوه درختان زیتون را در دامنه‌های کوه می‌دیدند. از این‌رو نشانی داده و در واقع می‌فرماید میوه‌ی روغن داری که هم مستقلًا مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم آمیخته با سایر غذاها (مثلاً در انواع سالاد چنانکه امروزه مرسوم است) مصرف می‌شود.

کوه سینا همچنین محلّ وحی موسیع بوده و در انجیل می‌خوانیم که عیسیع نیز برای دعا به کوه زیتون می‌رفت : «امّا عیسی به کوه زیتون رفت و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته ایشان را تعلیم می‌داد ... » (انجیل یوحنّا ـ باب۸ ، شماره‌ی۲و۱).

(۲۱) **وَإِنَّ لَكُمْ فِي ٱلْأَنْعَـٰمِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَـٰفِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ .**

« **و همانا برای شما در دام‌ها** (گاو و گوسپند و شتر) **عبرتی است؛ از آنچه** (شیری) **که در شکم‌هایشان است سیرابتان کنیم و برایتان در آنها منافع بسیار است و از** (گوشت)**شان می‌خورید** »،

مجموعاً نشان می‌دهد که برای زندگی انسان، انواع تدبیرها در محیطش به کار رفته و پس‌از تشریح فضای کیهان (آیه‌ی۱۷) در این ارتباط، به زمین و نباتات (آیات ۲۰←۱۸) و اکنون به چهارپایان پرداخته است. می‌فرماید

ساختمان بدنی و فیزیولوژی چهارپایان (دام‌ها) به ترتیبی تنظیم شده که بشر از گوشت و شیر آنها استفاده می‌کند و همچنین مصارف و منافع دیگری از آنها (در پشم، پوست، روده‌ها و ...) برای زندگی انسان وجود دارد.

(۲۲) وَعَلَيْهَا وَعَلَى ٱلْفُلْكِ تُحْمَلُونَ .

«**و بر آنها** (چهارپایان) **و بر کشتی‌ها حمل می‌شوید**»،

چهارپایان، سالیان سال حمل‌کنندگان و در واقع کشتی‌های روی زمین بوده‌اند و از این‌جهت ـ در برابر آنها ـ به کشتی‌های دریا اشاره شده است، چنانکه می‌فرماید «**وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ** = فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا حمل نمودیم» (اسراء/۷۰).

بخش چهارم

(ماجرای نوح^ع^)

(۲۳) وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ .

« **و همانا نوح را** (به رسالت) **سوی قومش فرستادیم؛ پس** (او به آنان) **گفت: ای قوم من! خدا را عبادت کنید، جُز او معبودی ندارید؛ آیا** (از بندگی غیرخدا) **نمی‌پرهیزید؟!** »،

آیه‌ی قبل به تدبیر إلهی در ایجاد زمینه‌ی لازم برای کشتیرانی انسان‌ها در طبیعت اشاره داشت و در آیات این بخش ـ ضمن شرح بخشی از ماجرای نوح^ع^ ـ به ساخت اوّلین کشتی بزرگ در تاریخ اشاره شده است. همچنین در آیات این بخش، به ذکر نعمت‌های «معنوی» خدا در حقِّ انسان پرداخته که بارزترین آنها ارسال رُسُل می‌باشد و شرح این نعمت معنوی را از نوح^ع^ آغاز کرده است.

گفته‌اند واژه‌ی «نوح» از نظر لغوی با «نوحه» هم‌ریشه است و چون نوح فراوان به درگاه خدا از گرفتاری‌هایش تضرّع می‌کرد، به این نام مشهور شده است. ولی این گفته به لحاظ زبانشناسی دلیل استواری ندارد و اساساً ممکن است کلمه‌ی «نوح» عربی نباشد.

تصریح بر اینکه نوح به سوی «**قومش**» فرستاده شد، می‌رساند که آن زمان اقوام دیگری نیز روی کره‌ی زمین زندگی داشتند و دنیا در نوح و قومش خلاصه نشده بود. از اینجا می‌توان احتمال داد که «طوفان» نوح رویدادی منطقه‌ای (هرچند وسیع) بوده است.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که اوّلین پیام پیامبران به مردم، بندگی خدا و اختصاص عبادت به او بوده است؛ پیامی‌که در طول تاریخ و هم اکنون همچنان جای تأکید دارد و اساس گرفتاری‌های فردی و اجتماعی انسان‌ها از بی‌توجّهی به این پیام ناشی می‌شود. بندگی آفریدگار امری طبیعی است، زیرا او خالق و ناظر بر احوال ما بوده و همه‌ی قدرت‌ها از آنِ اوست ولی مطیع و سرسپرده‌ی دیگران ـ و لو شخصیّت‌های والامقام ـ شدن و تعمیم قربانی و نذورات و سایر **عبادات** به ایشان، کاری غیرطبیعی و مایه‌ی ذلّت انسان می‌باشد. هم از این‌رو در مقطع آیه، نوح قومش را به تقوای از شرک بیم می‌دهد.

از ماجرای نوح در آیات ۵۹ به بعد سوره‌ی اعراف و مشروح‌تر در آیات ۲۵ به بعد سوره‌ی هود، سخن رفته است.

(۲۴) فَقَالَ ٱلۡمَلَؤُاْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوۡمِهِۦ مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثۡلُكُمۡ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيۡكُمۡ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةً مَّا سَمِعۡنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلۡأَوَّلِينَ .

« **پس اشراف قومش که کفر ورزیده بودند گفتند: این**(مرد) **جُز بشری همانند شما نیست، می‌خواهد بر شما برتری جوید و اگر خدا می‌خواست** (پیامبری فرستد) **قطعاً فرشتگانی می‌فرستاد؛ ما چنین چیزی**(که انسانی پیامبر شود) **در بین نیاکان خود نشنیده‌ایم** »،

مهتران قوم نوح برای نفی رسالت او، به عقاید آباء و اجدادی خود متمسّک شدند که بشر نمی‌تواند فرستاده‌ی خدا شود! پاسخ این ادّعای بی‌منطق را قرآن در آیه‌ی۹۵ سوره‌ی اسراء داده است که «**قُلْ لَوْ كَانَ فِي الأَرْضِ مَلآئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا** =اگر روی زمین فرشتگانی می‌بودند که به آرامش گام می‌زدند (سُکنیٰ گزیده و زندگی داشتند) قطعاً از آسمان فرشته‌ای را به رسالت بر آنها می‌فرستادیم». یعنی پیامبر مرسل بر هر نوع از موجودات (فرشته یا انسان) باید از جنس خود آنها باشد تا بتواند برای ایشان سرمشق قرار گیرد. امّا متأسّفانه کماکان غالب مردم انتظار ندارند که پیامبران بشر عادی باشند و حتّی بسیاری از مسلمان‌ها علیرغم آیه‌ی قرآن که می‌فرماید «**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ** = بگو جز این نیست که من بشری همچون شمایم» (کهف/۱۱۰) خصائص غیر بشری برای پیامبر قائل شده‌اند (و شیعیان آن‌خصائص‌را به أئمّه نیز تسرّی داده‌اند!) درصورتی‌که اگر پیامبر^ص^، از نظر ذاتی، قدرت و امکاناتش با انسان فاصله‌ی زیادی داشته باشد، چگونه می‌تواند به قول قرآن، برای ما الگو و «**اُسوه‌ی حَسَنه**» باشد؟

(۲۵) **إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌۢ بِهِۦ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُواْ بِهِۦ حَتَّىٰ حِينٍ .**

« **او** (کسی) **جُز مردی که جنون دارد نیست، پس تا چندی درباره‌اش درنگ کنید** »،

دنباله‌ی سم‌پاشی‌های اشراف عَلَیهِ نوح است که با نسبت ریاست‌طلبی که به وی می‌دادند (آیه‌ی۲٤) در تناقض است. می‌گفتند او مردی مجنون است مدّتی صبر کنید شاید حالش بهتر شود (یا مرگش فرارسد).

مردم کافرپیشه هیچ‌گاه نمی‌توانند مسئله‌ی حق را حل کنند و همواره دچار تناقض می‌شوند.

(۲۶) **قَالَ رَبِّ ٱنصُرۡنِي بِمَا كَذَّبُونِ .**

«(نوح) **گفت: خدای من! دربرابر تکذیبی که مرا می‌کنند یاریم فرما** »،

در برابر ناسزاهای اشراف ـ که طبقات پائین‌تر جامعه را تحت تأثیر قرار داده بودند ـ نوح درخواست یاری از خداوند می‌کند.

(۲۷) **فَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِ أَنِ ٱصۡنَعِ ٱلۡفُلۡكَ بِأَعۡيُنِنَا وَوَحۡيِنَا فَإِذَا جَآءَ أَمۡرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ فَٱسۡلُكۡ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوۡجَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِ وَأَهۡلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيۡهِ ٱلۡقَوۡلُ مِنۡهُمۡۖ وَلَا تُخَٰطِبۡنِي فِي ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِنَّهُم مُّغۡرَقُونَ .**

« **آنگاه به او** (نوح) **وحی کردیم که کشتی را زیر نظر و** (بر طبق) **وحی ما بساز و چون فرمان ما دررسید و تنور فوران کرد، از هرگونه** (حیوانی) **دو تا** (یک نر و یک ماده) **در آن** (کشتی) **داخل کن و اهل خود را** (نیز وارد نما) **مگر کسی از آنان که پیش‌از این بر** (هلاک) **او سخن رفته است و با من درباره‌ی ستمکاران گفتگو مکن؛ همانا آنها غرق‌شدگانند** »،

قسمت‌های مختلف این آیه را که در آیه‌ی ٤٠ سوره‌ی هود نیز منعکس شده است، قبلاً توضیح داده‌ایم.

منظور از استثنائیّه‌ی «**إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ** = مگر کسی که از پیش، فرمان (هلاکت) بر او مقرّر شده است»، کنعان پسر نوح و همسر نوح می‌باشند که به کفر همسر نوح در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی تحریم اشاره فرموده است. خداوند می‌فرماید «**وَ لَاتُخَاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا** = در مورد ستمگران با من چون و چرا مکن» که صریحاً نشان می‌دهد در برابر اراده‌ی إلهی حتّی شفاعت پیامبران نیز تأثیر ندارد و امر خدا را تغییر نمی‌دهد.

(۲۸) فَإِذَا ٱسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى ٱلْفُلْكِ فَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى نَجَّىٰنَا مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ .

«پس آنگاه که تو و همراهانت بر کشتی نشستید، بگو: سپاس خدای راست؛ همان‌که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید »،

آیه‌ی شریفه به مخاطبان، درس سپاس از خدا را در نعمتش می‌دهد و خطاب به نوح ؑ می‌فرماید به درگاه خدایی که تو و پیروانت را از آسیب ستمگران نجات داد، شکر نعمت بجای آر.

آنگاه که انسان‌ها نجات و پیروزی را از خدا ندانند، ستمگر و زورگو می‌شوند و وقتی با نادیده گرفتن الطاف إلهی شکر پیروزی را به جای نیاورند، به انحطاط می‌افتند. خدا می‌خواهد که انسان‌ها در نجات و پیروزی‌ها همواره به او توجّه کنند و شکر رهایی از بلایا را به درگاه او به‌جای آورند تا طغیانگر و ستمکار نشوند.

(۲۹) وَقُل رَّبِّ أَنزِلْنِى مُنزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْمُنزِلِينَ .

« و بگو: خدای من! مرا در منزلگاهی پُربرکت فرود آر و تو بهترین فرودآورندگانی »،

نوح دعا می‌کند که خدایا من (و پیروانم را) در جایگاه مبارکی فرود آر و تو بهتر از هرکس می‌دانی که به چه نحو بندگانت را اِسکان بخشی.

(۳۰) إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ .

« **به راستی در این** (ماجرا برای عبرت‌آموزان) **نشانه‌هاست و همانا ما** (مردمان را) **آزمایش کننده‌ایم** »،

داستان‌های قرآن همه در جهت عبرت‌آموزی مردمان و اصلاح آنها است. سنّت خدا این است که ماجراها پیش می‌آورد تا افراد در صحنه‌ی آزمایش‌ها ساخته و شناخته شوند (بقره/۱۵۵) چنانکه قوم نوح نیز آزمایش شدند و عدّه‌ای از عهده‌ی آزمایش برآمده نجات یافتند و بقیّه به دام هلاکت افتاده غرق شدند.

بخش پنجم

(ماجرای قوم عاد و هود نبیع)

(۳۱) ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ .

« **سپس، بعداز ایشان** (قوم نوح) **نسلی دگر پدید آوردیم** »،

واژه‌ی «**قَرْن**» در آیه‌ی شریفه به معنی «زمان» و «مردم زمان» هردو است و در اینجا مراد «مردم قرن» است. مضمون فوق در موارد دیگر به صورت «**آن عدّه را عدّه‌ای دیگر جانشین شدند**» آمده است (یونس/۱٤و۷۳). امّا منظور از «**قَرْنًا آخَرِينَ**» در مقطع آیه، به قرینه‌ی آیه‌ی۱۲۳ سوره‌ی شعراء که بعداز اشاره به ماجرای قوم نوح به ذکر عادیان می‌پردازد، قوم عاد می‌باشد.

(۳۲) فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ أَنِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ مَالَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ .

« **و در میانشان فرستاده‌ای از خودشان گسیل داشتیم** (با این پیام) **که خدا را عبادت کنید؛ جُز او معبود**(حقّ)**ی ندارید؛ آیا** (از بندگی غیرخدا) **نمی‌پرهیزید؟!** »،

به موازات تداوم نسل بشر، سلسله‌ی هدایت إلهی نیز توسّط پیامبران مُرسَل ادامه یافت. پیرو آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه را باید در اشاره به قوم عاد دانست که پیامبرشان هودع بوده است. تصریح گردیده که فرستاده‌ی خدا از جنس بشر و از میان خود قوم بوده و اوّلین دعوت او ـ همچون بقیّه‌ی رسولان ـ نه فقط پذیرش خالقیّتِ خدا، بلکه «**توحید عبادت**» و انحصار بندگی به خدایتعالی بوده است.

(۳۳) وَقَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِلِقَآءِ ٱلْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَٰهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ .

« **و اشراف قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را دروغ می‌پنداشتند ـ و ما آنان را در زندگی دنیا بهره‌مند ساخته بودیم ـ گفتند: این**(مرد) **جُز بشری همانند شما** (مردم) **نیست؛ از آنچه شما می‌خورید می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید می‌نوشد** »،

واژه‌ی «**مَلَأ**» در آیه‌ی شریفه به کسانی اطلاق می‌شود که قدرت و شوکتشان چشم‌ها را پُر می‌کند. بر طبق معمول سرکرده‌ی مخالفانِ پیامبرِ مُرسَل، اشراف قوم بودند که آنها را از سه جهت توصیف کرده است: (**۱**) کافر بودند و کفرشان را نیز تعریف کرده که قائل به جزاء و پاداش نهایی نبوده سرانجامی برای دنیا نمی‌شناختند (**۲**) علاوه بر مقام، ثروت و نعمت داشتند (و مسلّماً در نظام‌های فاسد هر صاحب مقامی صاحب

ثروت هم می‌شود و برعکس! به طور کلّی در اینجا مراد، نعمت‌زدگی آنان است) و (**۳**) مثل همه‌ی مادّی‌-گرایان و ظاهربینان، توجّهی به «پیام» نداشته و فقط «قالب» را می‌دیدند که شخص مدّعی، انسانی به مانند سایر انسان‌هاست.

(۳۴) وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ .

« **و اگر مطیع بشری چون خود شوید ـ در آن‌صورت ـ قطعاً زیانکار خواهید بود** »،

پیرو آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، دنباله‌ی سخن اشراف با عوام است. مهتران نازپرورده به سبب غوطه‌ور بودن در ظواهر دنیا و عوالم نفسانی، مردم عادی را بر پیامبر مرسل می‌شوراندند. البتّه آنها در اطاعت افراد از خودشان اشکالی نمی‌دیدند، ولی به پیامبر خدا که می‌رسید زیانکاری بود! همانند حامیان آن مکتبِ بخت‌برگشته‌ی مارکسیسم که مطیع خدا شدن را ذلّت دانسته و اطاعت از لنین و استالین را خیر محض می‌شمردند! یا همه‌ی منکران دینی که بردگی نفس را مباح و حکومت بر نفس را ـ در پرتو بندگی خدا ـ حقیر می‌دانند!

(۳۵و۳۶) أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ . هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ .

« **آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مردید و خاک و استخوان‌هایی شدید** (از دل خاک) **زنده بیرون آورده شوید؟!** » « **چه بعید است بعید! وعده‌هایی که به شما داده می‌شود** »،

آیه‌ی شریفه بیانگر ناباوری اشراف کافرکیش نسبت به قیامت و معاد است و ضمناً اشاره‌ی صریح به «معاد جسمانی» دارد. البتّه از نظر انسان خوش‌خیال که جُز «محسوس» چیزی نمی‌شناسد، وعده‌ی قیامت وعده‌ای محال و ناشدنی به حساب می‌آید.

(۳۷) إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ .

« **همانا جُز زندگی ما در این دنیا** (چیزی) **نیست؛ می‌میریم و زندگی می‌کنیم و برانگیخته نخواهیم شد** »،

واژه‌ی «**هِيَ**» در آیه‌ی شریفه کنایه از «حیات» است یعنی «**مَاالْحَيَاةُ إِلاّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا الَّتِي نَحنُ فِيها وَ دَنَتْ مِنّا** = زندگانی جز همین زندگی دنیا که ما در آنیم و به ما نزدیک است، نیست» (کشف الأسرار، ج٦، ص٤٣٦).

از دیدگاه دنیاپرستی، مرگ و زندگی هر دو همین جا در دنیاست؛ عدّه‌ای متولّد شده و عدّه‌ای می‌میرند و هستی به جُز این نیست!

(۳۸) إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ .

« **همانا او جُز مردی که به خدا دروغ می‌بندد نیست و ما ایمان‌آورنده به او نیستیم** »،

اشراف گردنکش، پیامبر مرسل را دروغگو معرّفی می‌کنند. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که آن اشراف کفرپیشه ـ به مانند جاهلین عرب ـ خدا را به عنوان خالق هستی قبول داشتند؛ دعوا بر سر منافع دنیایشان بود که با یکتاپرستی و معادگرایی نمی‌خواند و از این‌رو پیامبران را دروغگو شمرده و آخرت را منکر بودند.

(۳۹) قَالَ رَبِّ ٱنصُرۡنِي بِمَا كَذَّبُونِ .

« (آن پیامبر) **گفت: ای خداوند من! مرا در برابر آنچه تکذیبم می‌کنند، یاری ده** »،

آیه‌ی شریفه مشابه آیه‌ی٢٦ (دعای نوح ع در برابر تکذیب قومش) می‌باشد. پیامبر خدا خسته و ازپا افتاده در برابر آن لجاجت‌ها، دست یاری به سوی خدا دراز می‌کند.

(۴۰و۴۱) قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصۡبِحُنَّ نَٰدِمِينَ . فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ بِٱلۡحَقِّ فَجَعَلۡنَٰهُمۡ غُثَآءٗۚ فَبُعۡدٗا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« (خدا) **گفت: به زودی بی‌شک** (از تکذیبشان) **پشیمان خواهند شد** » « **پس صیحه‌ای به حق ایشان را درگرفت و آنان را** (چون) **خاشاکی که بر آب افتد گرداندیم؛ پس دور باد قوم ظالمان** (از رحمت حق)»،

یعنی سرانجام بانگ آسمانی آنها را به فرمان حق فرو گرفت. واژه‌ی «**غُثَاء**» به معنی «خس و خاشاک روی سیلاب» تمثیلی برای توصیف چیزی بی‌ارزش و غیرقابل اعتناست (مفردات راغب اصفهانی). مضمون آیات فوق را قبلاً دیده و توضیح داده‌ایم (اعراف/۶۵ و هود/۶۷ و ۵۰).

بخش ششم

(ظهور سلسله‌ی انبیاء و اشاره به ماجرای موسی[ع] و عیسی[ع])

(۴۲) ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا ءَاخَرِينَ .

« سپس بعد از آنها، نسل‌های دیگر پدید آوردیم »،

آیه‌ی شریفه جریانات تاریخی را بعد از اقوام نوح و عاد (آیات قبل) و سایرین تا پیدایش موسی[ع] (آیه‌ی ٤٥) خلاصه کرده است.

(۴۳) مَاتَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَايَسْتَـْخِرُونَ .

« هیچ اُمّتی از اجل خود مقدّم و مؤخّر نشود »،

واژه‌ی «**اَجَل**» در اصل به مفهوم «زمان عمر» یا «سررسید عمر» است. آیه‌ی شریفه ـ به تناسب اشاره به گذشت اُمّت‌ها در آیه‌ی قبل ـ می‌فرماید همه‌ی نسـل‌ها بر طبق مشیّت إلهی به سـررسید خود می‌رسند و نه می‌توانند از آن سررسید پیشی گرفته و نه بازپس مانند. این مضمون در آیات ٣٤ اعراف، ٤٩ یونس و ٦١ نحل نیز آمده است.

(۴۴) ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّ مَا جَآءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضًا وَ جَعَلْنَٰهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ .

« **آنگاه پیامبرانمان را پیاپی فرستادیم** (ولی) **هر بار اُمّتی را رسولش بیامد او را تکذیب کردند؛ پس ما برخی از آنها** (تکذیب‌کنندگان) **را در پی برخی دگر** (به وادی هلاکت) **آوردیم و آنان را** (موضوع) **قصّه‌ها قرار دادیم؛ پس دور باد مردم بی‌ایمان** (از رحمت حق) »،

واژه‌ی «**تَتْرىٰ** = پیاپی» در آیه‌ی شریفه، در اصل «**وَتْرىٰ**» بوده و «**تواتر**» نیز از همین ریشه است.

اشاره‌ی آیه به دوران بعد از اقوام نوح و عاد تا ظهور موسی[ع] است. می‌فرماید پیامبران خدا ـ این معلّمین بشریّت ـ یکی پس‌از دیگری می‌آمدند ولی هربار با تکذیب قوم خود روبرو می‌شدند و آنها که به اوج مخالفت با انبیاء می‌رسیدند، بر طبق سُنن إلهی راه هلاکت می‌پیمودند و حوادث مربوط به آنها به صورت داستان‌هایی، برای نسل بعد باقی می‌ماند. به بیان دیگر کسانی‌که به حقایق ایمان نمی‌آورند به دست خود از رحمت حق دور می‌شوند. (واژه‌ی «**اُحْدوثَة**»، مفردِ «**اَحادیث**»، به معنی سخنی است که درباره‌ی حوادث ناگوار گفته می‌شود).

(۴۵و۴۶) ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَٰرُونَ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ . إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱسْتَكْبَرُواْ وَكَانُواْ قَوْمًا عَالِينَ .

« آنگاه موسی و برادرش هارون را با نشانه‌های خود و برهان روشن فرستادیم » « به سوی فرعون و اشرافش که تکبّر ورزیدند و قومی سرکش بودند »،

در مورد تفاوت «**آیات** = نشانه‌ها» و «**سلطان** = برهان» درآیه، مفسّران وجوه مختلف آورده‌اند ولی متناسب‌تر از همه آن است‌که «**آیات**» را پیام‌های خدا و «**سُلطان**» را معجزات جاری‌شده به دست موسی درنظر گیریم.

می‌فرماید فرعون و اشرافیانش خود را بالاتر از آن دیدند که به فرمان إلهی گردن نهند و در مقطع آیه تعلیل می‌فرماید که آنها مردمانی متفرعن و اهل انحصار و سرکشی یا برتری‌جویی بودند (قصص/٤).

(۴۷) فَقَالُوٓاْ أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ .

« و گفتند: آیا به دو انسانِ مثل خود بگرویم؟ و (حال آنکه) **قومشان بندگی ما می‌کنند؟! »،**

آیه‌ی شریفه تفصیل بعد از اجمال است و استکبار فرعون و قومش را که در آیه‌ی قبل سربسته آمده بود، تفصیل داده است (قمر/٢٤). در شرح حالت «عُلُوّ» فرعونیان می‌فرماید که آنها می‌گفتند چگونه به سخنان انسان‌هایی چون خودمان که قوم و تبارشان (بنی‌اسرائیل) نیز بنده و چاکر ما هستند، تن دردهیم؟ هرچند ما می‌دانیم که بنی‌اسرائیل فرعونیان را خالق خود ندانسته و به این معنا عبادتگر آنها نبودند. ولی اطاعت محض و تسلیم بی‌چون و چرا در برابر هرکس را قرآن نوعی عبادت می‌شمرَد و از این‌رو بنی‌اسرائیل را در آن شرایط، بنده‌ی دستگاه فرعون خوانده است. از سوی دیگر آیه پیام می‌دهد که ردّ سخن به دلیل آنکه از زبانِ کسی که به لحاظ ظاهری «مادون» شمرده می‌شود، کار طاغیان و مستکبران است و شخص منصف حرف درست را هرچند از زیردستانش باشد، می‌پذیرد.

(۴۸) فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُواْ مِنَ ٱلْمُهْلَكِينَ .

« پس آن دو را تکذیب کردند و از هلاک‌شدگان گردیدند »،

آیه‌ی شریفه به پایان ماجرای فرعون و دستگاهش اشاره دارد که تفصیل آن در سُوَر گوناگون، از جمله اعراف (آیات۱۰۳ تا۱۷۱) آمده‌است.

(۴۹) وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ .

« و همانا به موسی آن کتاب (تورات) **را دادیم، شاید ایشان هدایت یابند »،**

ضمیر «**هُمْ** = ایشان» در «**لَعَلَّهُمْ**» به بنی‌اسرائیل اشاره دارد. یعنی پس از رهایی بنی‌اسرائیل از چنگ فرعونیان و حرکتشان به سوی فلسطین از طریق صحرای سینا، خداوند ـ طی راه ـ الواح و قوانین تورات را برای هدایت آنها بر موسی[ع] نازل ساخت (اعراف/١٤٤و١٤٥).

(۵۰) وَ جَعَلْنَا ٱبْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُۥٓ ءَايَةً وَ ءَاوَيْنَٰهُمَآ إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ .

«**و** (عیسی) **پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای قرار دادیم و آن دو را در سرزمینی مرتفع که آرامش و آبی روان داشت، مَأویٰ بخشیدیم** »،

مریم^ع، از آن‌جهت که بدون مباشرت با جنس مخالف حامله شد و عیسی^ع، از آن‌جهت که بدون پدر به وجود آمد، از آیات مهمّ خدا شمرده می‌شوند.

در ارتباط با بخش بعدی آیه، در این که «**رَبْوَةٍ** = سرزمینی مرتفع» کجا بوده، بین مفسّران گفتگوست. عدّه‌ای گفته‌اند محلّی به نام «رَمله» نزدیک فلسطین بوده و برخی معتقدند مکانی در دمشق بوده است. امّا صحیح‌ترین قولی که شاهد قرآنی دارد همان محلّی است که مریم در آنجا وضع حمل کرد (**شرق فلسطین**) و سوره‌ی مریم (آیات ۲۵ و۱٦) به آن اشاره دارد. ممکن است مریم پس از آوردن عیسی به نزد قومش و نشان دادن او به ایشان (مریم/۲۷) دوباره با نوزاد به آنجا بازگشته و عیسی در آن مکانِ سبز و خرّم پرورش یافته باشد.

(۵۱) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعْمَلُواْ صَٰلِحًا ۖ إِنِّى بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ .

« **هان ای پیامبران! از مأکولات پاکیزه بخورید و به کار شایسته پردازید؛ همانا من از آنچه می‌کنید آگاهم** »،

در پی اشاره به ظهور موسی^ع و عیسی^ع در آیات قبل، بر جنبه‌ی بشری انبیاء و حقّ استفاده‌ی آنها از مواهب طبیعی تکیه شده و خصوصاً بدین‌ترتیب، گرایش به صومعه‌گرایی و ریاضت‌کشی را بین عیسویان ـ به تناسب ـ رد می‌کند. می‌فرماید ترک نعمت در ادیان آسمانی نیست، بلکه باید از نعمت‌های إلهی بهرمند شد و در قبال آنها با «عمل صالح» ـ که به نفع جامعه‌ی بشری است ـ به شکرگزاری پرداخت و خداوند را در همه‌حال بر احوال خویش، حاضر و ناظر دانست.

(۵۲) وَإِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَأَنَا۠ رَبُّكُمْ فَٱتَّقُونِ .

« **و به تحقیق این اُمّت شما** (پیامبران) **اُمّتی یگانه است و من خدای شما هستم؛ پس از** (نافرمانی) **من بپرهیزید** »،

یعنی پیروان «**واقعی**» انبیاء یک اُمّت‌اند که همگی دعوت واحد انبیاء را به «خداپرستی» پیروی می‌کنند و مسلّماً بین چنین اُمّتی که نافرمانی خدای عزّوجلّ نمی‌کنند، اختلافاتی در اساس نخواهد بود. چنانکه طبری در اینجا «**اُمّت**» را به معنای «دین» (دین واحد انبیاء) دانسته است (انبیاء/۹۲).

(۵۳) فَتَقَطَّعُوٓاْ أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُرًا ۖ كُلُّ حِزْبٍۭ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ .

« **پس آنها امر** (دین) **شان را بین خود به پراکندگی بردند؛ هر دسته به آنچه نزد ایشان است، دلشادند** »،

یعنی با آنکه آئین همه‌ی پیامبران یگانه بوده است، پیروان خودبین، آن آئین یگانه را پراکنده کردند و هر گروه به آئین خود دلخوش است.[۱] البتّه آیه‌ی شریفه می‌فرماید «**فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُرًا**» که در اینجا مراد از «**زُبُر**= کُتُب» این است که افراد «امر دین را بین خود با کتب متعدّد به پراکندگی بردند»؛ به عبارت دیگر مردم، با کتب مختلف متدیّن شدند؛ هر دسته به کتابی چسبیدند و دیگر کتب را رها کردند. یهودیان به انجیل و قرآن ناباور شدند و مسیحیان به انجیل گرویده قرآن را رها کردند.

در مورد موضع منکران معاصر پیامبر^ص آیه‌ی۱۵۹ سوره‌ی انعام گویاست که می‌فرماید «**إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَ كَانُواْ شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِى شَىْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ** = همانا کسانی‌که در دین خویش تفرقه آوردند و فرقه فرقه شدند، تو را با آنها کاری نیست، امرشان فقط با خداست، آنگاه (خدا در قیامت) آنان را به آنچه می‌کردند خبر(و کیفر) خواهد داد».

(۵۴) فَذَرْهُمْ فِى غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ .

« **پس آنان را در گرداب** (جهالت)**شان تا چندی رها ساز** (تا قیامت فرا رسد) »،

هر مذهب و فرقه‌ای خودش را واصل به حق و اهل نجات می‌داند و به عقائدی که خود ساخته و بافته دلشاد است، ولی در رستاخیز إلهی و محکمه‌ی کبرای او روشن خواهد گردید که همه از «حقّ» به دور بوده‌اند (و فقط موحّدان مخلص در آن‌روز روسپیدند).

واژه‌ی «**غَمْرَة**» در آیه‌ی شریفه، در اصل به معنی «آب انبوهی است که بستر آن ناپیداست» و از آن برای بیان جهالتی که شخص را فرا گرفته باشد، تعبیر می‌شود.

(۵۵و۵۶) أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِۦ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ . نُسَارِعُ لَهُمْ فِى ٱلْخَيْرَٰتِۚ بَل لَّايَشْعُرُونَ .

« **آیا گمان بردند که ما** (چون) **آنچه از مال و پسران به ایشان مدد دهیم** » « **در** (رساندن) **خوبی‌ها برایشان شتاب می‌ورزیم؟** (چنین نیست) **بلکه آنها درنمی‌یابند** »،

یعنی، همچنان که هر فرقه‌ای به افکار و کتاب خویش دلشاد است (آیه‌ی۵۳)، عدّه‌ای نیز نعمت‌های ظاهر دنیا را ـ چون مال و فرزندان ذکور ـ ملاک قرب به خدا تصوّر می‌کنند، درصورتی‌که این گمان درست نیست و آنان‌که بر این پندارند حقیقت سعادت را درنیافته‌اند. آن امور وقتی نشانه‌ی محبّت خداست که با شکر به درگاه إلهی همراه باشد و در جهت رضایت مُنعِم از آن نعمت‌ها استفاده شود. به بیان دیگر، نعمت‌های خدا که به کسی ارزانی می‌شود، کرامت نیست، بلکه امتحان است (انفال/۲۸).

(۱) ـ مردم عادی اگر به حال خود رها می‌شدند چه بسا بالأخره به نوعی تفاهم با هم می‌رسیدند یا حدّ اقل به دلیل محدودیّت اندیشه، به اختلاف عقیده و فکر دچار نمی‌شدند. اختلافگرانِ در دین را باید علمای دینی و روحانیون مذاهب دانست که هریک با زیرکی در پی حفظ موقعیّت و دسته‌ی خود بوده‌اند و هریک سعی داشته‌اند حفظ فرقه و موقعیّت خویش کنند.

(۵۷←۶۱) إِنَّ ٱلَّذِينَ هُم مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ ۝٥٧ وَٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ۝٥٨ وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ۝٥٩ وَٱلَّذِينَ يُؤْتُونَ مَآ ءَاتَوا۟ وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَٰجِعُونَ ۝٦٠ أُو۟لَٰٓئِكَ يُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ وَهُمْ لَهَا سَٰبِقُونَ ۝٦١

« همانا کسانی‌که از بیم خدایشان در هراسند » « و کسانی‌که به آیات خداوندشان ایمان می‌آورند » « و آنان که به خداوندشان شرک نمی‌ورزند » « و کسانی که آنچه را باید (در راه خدا) **بدهند می‌دهند و** (باز) **دلهاشان از این که به سوی خداوندشان بازگشت می‌کنند ترسان است » « آنها شتاب ورزان در خیراتند و به سوی آن** (نیکی‌ها) **سبقت می‌جویند »**

در این آیات محبّان درگاه خدا معرّفی شده‌اند؛ کسانی‌که (۱) همواره در برابر خدا احساس مسئولیّت می‌کنند، به پیام‌های إلهی یقین دارند و نعمت‌های دنیا آنها را مغرور نمی‌کند که خود را از نظرکَردگان خداوند به شمار آورند! (۲) وارد دایره‌ی شرک نشده هرگز آن احترام و محبّت و اطاعتی را که باید به خدا داشت به دیگران تعمیم نمی‌دهند (۳) «**يُؤْتُونَ مَا آتَوا**» یعنی آنچه را لازم است انفاق کنند می‌دهند (و هرآنچه را که از عبادات و اعمال خیر در توانشان باشد انجام می‌دهند) و با وجود این (۴) مغرور به عبادات و اعمال نیک خود نشده همواره از این‌که مبادا کارهایشان از خلوص لازم برخوردار نبوده در صحنه‌ی رستاخیز مقبول درگاه حق نباشد[۱]، ترسانند.

می‌فرماید چنین افرادی واصل به نیکی بوده و در رسیدن به سعادت دنیا و آخرت از دیگران پیشی می‌گیرند.

---

(۱) ـ در تفسیر طبری آمده که عایشه از رسول‌خدا[ص] پرسید: آیا این آیه درباره‌ی کسی است که گناهی مرتکب شده و از خدا ترسان است؟ پیامبر[ص] فرمود: خیر، آیه درباره‌ی کسی است که روزه می‌دارد و نماز می‌گزارد و انفاق می‌کند و معذلک بیمناک است که مبادا از او پذیرفته نشود.

خطری که مردم ملحد و بی‌دین را تهدید می‌کند عقاید غلط و اعمال زشت آنهاست. ولی خطری که مؤمنان با عملِ صالح را تهدید می‌کند خودبزرگ‌بینی و غرور است. ممکن است در مؤمنان ـ به سبب پاره‌ای از توفیقات که در عبادات و کارهای نیک داشته‌اند ـ حالت خودپسندی و غرور ظاهر شده و این حالت باعث شود که دیگران را به چشم حقارت بنگرند و برای کسی حق اظهار وجود قائل نبوده فکر و تصمیمات خود را بزرگ شمرند. این روحیّه ـ که در برخی از متشرّعین مشهود است ـ باعث می‌شود که شخص، در عین تدیّن، خشن و مستبد و کُلًّا از سپاهیان شیطان شود. آیه‌ی۸۳ سوره‌ی قصص نیز در این زمینه گویاست که می‌فرماید: «**این سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده‌ی عُلُوّ در زمین ندارند و فساد نمی‌کنند**».

بخش هفتم

(مذمّت حق‌ستیزان)

(۶۲) وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

« و هیچ‌کس را جز در حدّ توانش تکلیف نکنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید و آنها ستم نمی‌بینند »،

بخش اوّل آیه توضیح آیه‌ی ٦۰ است‌که در «**يُؤْتُونَ مَا آتَوا** =(نیکوکاران) آنچه را لازم است انفاق کنند می‌دهند» (و هرآنچه را که از عبادات و اعمال خیر است انجام می‌دهند)، خداوند از هرکس در حدّ توانش انتظاردارد و توقّع کار فوق طاقت از هیچ‌کس ندارد. این مطلب عیناً در آیات انعام/۱٥۲ و اعراف/٤۲ و با اندک تفاوتی در آیات بقره/۲۸٦ و طلاق/٧ آمده است.

بخش دوّم آیه درمورد پرونده‌ی اعمال انسان‌ها سخن گفته که به حق و درستی، وضع هرکس را مشخّص می‌سازد. بنابراین در محکمه‌ی کبرای إلهی به کسی ظلم نمی‌شود، مجازاتی اگر به کسی رسد، درست به همان اندازه‌ای است‌که حقِّ اوست.

(۶۳) بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِّن دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ.

« (ولی چنین نیست که کافران ایمان آورند) **بلکه دل‌هاشان از این** (کتاب) **در غفلتی**(عمیق) **است و جُز این، اعمالی دارند که بدانها عمل می‌کنند »،**

در پی آیات ٦۱←٥٧ در معرّفی مؤمنان و شرح کردارشان، آیه‌ی٦۲ ـ از یک جهت ـ تشویق مردم بی‌دین است که اگر آنها نیز به اصلاح خود پردازند و در زمره‌ی «**سبقت‌گیران در خیرات**» قرار گیرند، تکلیف فوق طاقت نخواهند داشت و «**ستم نمی‌بینند**» بلکه به سعادت دست می‌یابند. آیه‌ی٦۳ می‌فرماید ولی اینگونه تشویق‌ها در مردم کافرپیشه اثر ندارد زیرا دل‌هاشان از فهم حقایق در غفلت است و در نتیجه کردارشان برخلاف مؤمنان (آیات٦۱←٥٧) بوده و سوی کارهای دیگری می‌روند. بدین‌ترتیب واژه‌ی «**ذٰلِکَ**» در «**لَهُمْ أَعْمَالٌ مِن دُونِ ذٰلِكَ**» به اعمال خیری که در آیات ٦۱←٥٧ برای مؤمنان فرمود، اشاره دارد.

برای واژه‌ی «**هٰذا** = این» در آیه‌ی ٦۳ معانی مختلف آورده‌اند:

ـ بعضی گفته‌اند مراد «**قرآن**» است.

ـ برخی معتقدند مقصود اعمال و صفاتی است که قبلاً (آیات٦۱←٥٧) برای مؤمنان ذکر فرمود.

امّا قول صحیح‌تر آن است که «**هٰذا**» را در اشاره به قرآن (با توجّه به تعالیم آن) بدانیم و واژه‌ی «**ذٰلِکَ**» را اشاره به اعمال مذکور تلقّی کنیم.

(۶۴) حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذۡنَا مُتۡرَفِيهِم بِٱلۡعَذَابِ إِذَا هُمۡ يَجۡـَٔرُونَ .

« **تا چون عیّاشانشان را به عذاب گیریم آنگاه، فریادخواهی** (و زاری) **آغازند** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل در اشاره به اعمال کافران، می‌فرماید آنها به اعمال خود ادامه می‌دهند؛ و چون عیّاشان نازپرورده‌شان با عذاب إلهی روبرو شوند، آن زمان آنها دست به استغاثه و زاری می‌زنند. از آنجا که نازپروردگان نوعاً کمبود و مصائب را دردناک‌تر از سایرین احساس می‌کنند، خداوند وضع و حال این دسته از کافران را در رویارویی با عذاب، به عنوان «مثال بارز» ذکر کرده است.

(۶۵) لَا تَجۡـَٔرُواْ ٱلۡيَوۡمَۖ إِنَّكُم مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ .

« (گفته شود:) **امروز فریادخواهی** (و زاری) **مکنید؛ همانا امروز از جانب ما یاری نخواهید شد** »،

آدمی تا در دنیاست هرگاه استغاثه و زاری کند، خدا به او پاسخ می‌دهد، ولی چون در حکومت قهر إلهی قرار گرفت توبه و إنابه فایده ندارد.

(۶۶) قَدۡ كَانَتۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡ تَنكِصُونَ .

« **به تحقیق آیات من بر شما خوانده می‌شد و شما** (به آنها) **پشت می‌کردید** »،

فطرت آدمی پذیرنده‌ی تعالیم انبیاءست. خدا (به آن کافران نازپرورده ـ آیه‌ی٦٤) در قیامت می‌فرماید ای انسان! پیام‌ها و تعالیمی‌که مناسب فطرت تو بود و می‌توانستی نفس خود را با آنها بارورَ سازی، به تو می‌رسید و تو به آنها پشت می‌کردی!

(۶۷) مُسۡتَكۡبِرِينَ بِهِۦ سَٰمِرًا تَهۡجُرُونَ .

« **در حالی‌که در برابر آن** (پیام= قرآن) **استکبار می‌ورزیدید و شبانگاه به یاوه‌گویی** (و استهزائش) **می‌نشستید** »،

دنباله‌ی سخن خداوند به کافران نازپرورده در قیامت است. واژه‌ی «**سامِر**» به «قصّه‌گوی شب» گفته می‌شود. می‌فرماید کافران خود را بالاتر از آن می‌بینند که در برابر آیات خدا خاشع شوند، بلکه (بدتر از این) نُقل محفلشان در مجالس و مجامع شبانه (همچون برخی روشنفکرنماهای امروز ما) یاوه‌گویی و استهزاءِ آیات خداست!

(۶۸) أَفَلَمۡ يَدَّبَّرُواْ ٱلۡقَوۡلَ أَمۡ جَآءَهُم مَّا لَمۡ يَأۡتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ .

« **آیا در این گفتار نمی‌اندیشند؟ یا چون چیزی به سوی آنها آمده که به پدران پیشینشان نرسیده بود** (با آن مخالفت می‌ورزند)؟ »،

گرفتاری بسیاری از مردم در نپذیرفتن حق «**عدم فکر منصفانه‌ی عاری از هوای نفس**» و «**بیماری تقلید و مقاومت در برابر سخن جدید**» است. خداوند در آیه‌ی فوق به این دو بلیّه اشاره کرده است.

(۶۹) أَمْ لَمْ يَعْرِفُواْ رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ .

« **یا پیامبر خود را** (درست) **نشناخته او را انکار می‌کنند؟** »،

اشخاص دانشمند در دنیا بسیارند، ولی عالِمی که مورد اطمینان بوده و انسان بداند که حق را به خاطر دنیا دگرگون نمی‌کند، کم است. از این‌رو معیار ارزیابی مصلحان اجتماعی ـ در اساس ـ نه تنها علم، بلکه در عین‌حال «**صداقتِ**» آنهاست. در اینجا خداوند به همین نکته اشاره داشته و از منکران می‌پرسد که آیا در اَصالت دعوت کسی که حتّی مخالفانش به صداقت و امانتداری او اذعان داشته‌اند (و محمّد امین‌اش می‌خوانده‌اند) تردید می‌کنند؟

(۷۰) أَمْ يَقُولُونَ بِهِۦ جِنَّةُۢ ۚ بَلْ جَآءَهُم بِٱلْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَٰرِهُونَ .

« **یا گویند دیوانگی در اوست؟** (امّا نه) **بلکه** (او) **حق برایشان آورده و اکثرشان حق را خوش ندارند** »،

سخن دیوانه از نظام و زیبایی و مفهوم منطقی برخوردار نیست؛ پس آیا این سخنان موزون قرآن که دعوت به یکتاپرستی و اخلاق می‌کند و مصلحان را بشارت و مفسدان را بیم می‌دهد، ممکن است گفتار انسان مجنونی (یا مبتلا به صرع) بوده باشد؟ خداوند به این نکته بلافاصله پاسخ می‌دهد که نه تنها او دیوانه نیست، بلکه در کمال عقل حقیقتی را برای مردم آورده است. منتها چون قبول حق، ایجاد مسئولیّت می‌کند، مشکل اساسی منکران دینی این است که گرایش به لذّات نمی‌گذارد قبول مسئولیّت کنند. و از این رو از حق رویگردانند.

(۷۱) وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلْحَقُّ أَهْوَآءَهُمْ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ ۚ بَلْ أَتَيْنَٰهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم مُّعْرِضُونَ .

«**و اگر حق تابع هوس‌های ایشان می‌شد، همانا آسمان‌ها و زمین و هرکه درآنهاست تباه می‌گشت؛ بلکه ما پند**(نامه‌ای بر)**ایشان آوردیم و آنها از پند خود اعراض می‌ورزند** »،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که اگر قرار بود انتخاب انسان‌ها به عالم نقش دهد ـ با این تفاوت عظیم که در خواسته‌ها و هوس‌های آنهاست ـ نظام عالم درهم می‌ریخت! مضافاً واژه‌ی «**لَفَسَدَت** = رو به فساد می‌رفت» می‌رساند که آسمان‌ها و زمین اکنون در «صلاح» قرار دارند و قوانین حکیمانه‌ای بر آنها حکمفرماست. همچنین کلمه‌ی «**مَن فِيهِنَّ** = هرکه در آنهاست» نشان می‌دهد که به طور کلّی در کُرات آسمانی نیز موجوداتِ زنده‌ای ساکنند.

بخش دوّم آیه گویای هدف قرآن است که آمده است تا انسان را اندرز دهد و با حق آشنا کند و رویگردانان از قرآن موقعیّت حق‌شناسی را در زندگی دنیا ازدست داده سرگرم اباطیل می‌شوند (مراد از «**ذِكْر**» همان قرآن است که مایه‌ی آگاهی و بیداری می‌شود).

(۷۲) أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ ۖ وَهُوَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ .

« **یا تو از آنها مزدی می‌طلبی؟** (هرگز) **که پاداش خداوندت برتر است و او بهترین روزی‌دهندگان است** »،
در آیات قرآن مکرّر آمده که پیامبر^ص^ به خاطر تبلیغ دین و هدایت مردم، هیچ دستمزدی طلب نمی‌کرد و چشم امید ـ برخلاف بسیاری از مبلّغین دین ـ فقط به رضای خدا و عنایات او داشت.

(۷۴و۷۳) وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ . وَإِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ عَنِ ٱلصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ .

« و به راستی تو آنها را به راهی راست می‌خوانی » « و به راستی کسانی که به آخرت ایمان ندارند همانا از آن راه منحرفند »،

یعنی نه تنها پیامبر مزدی از مردم نمی‌طلبید (آیه‌ی قبل) بلکه دعوت او و قرآنش به راه راست و تعقّل و حساب و کتاب و پاداش و جزاء در کار عالم است. کسانی که این دعوت را نمی‌پذیرند درحقیقت جهان را بی‌هدف پنداشته می‌خواهند بیهوده زندگی کنند! قرآن منظّماً به تحلیل روحی مردمان پرداخته آنان را به هدفداری عالم و آخرت توجّه می‌دهد، شاید بشر مختار راه اِصلاح پیش گیرد و طریق صَلاح را انتخاب کند.

(۷۵) وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِم مِّن ضُرٍّ لَّلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ .

«و اگر بر ایشان رحمت آوریم و محنت از ایشان برداریم، به سرگردانی در طغیانشان اصرار می‌ورزند »،
از مشخّصات مردم کافرپیشه این است که هرگاه سختی‌ها از ایشان برداشته شد و آسایش و مفرّی یافتند، این امر نه تنها موجب تنبّه و امیدشان به سوی خدا نمی‌گردد، بلکه برعکس، مفت خود دانسته بر طغیانشان می‌افزاید و به تردیدها و سرگردانی‌هایشان ادامه می‌دهند.

(۷۷و۷۶) وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِٱلْعَذَابِ فَمَا ٱسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ . حَتَّىٰٓ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ .

« **و همانا آنان را به عذاب گرفتیم و آنها در برابر خداوندشان خاضع نشدند و تضرّع نکردند** » « **تا چون دری از عذاب شدید بر آنان گشودیم آنگاه ـ در آن**(حال) **ـ نومید شدند** »،

در این آیات دو نوع عذاب دنیوی برای منکران دیانت پیش‌بینی شده است:
(۱) ـ **عذاب تَنَبُّهی** که گرفتاری‌های گوناگون می‌تواند باشد؛ برای آنکه افراد هشدار دیده در صدد اصلاح خود برآیند (آیه‌ی۷٦)
(۲) ـ **عذاب ریشه‌کنی** که به براندازی قوم تبهکار می‌انجامد (آیه‌ی۷۷).
طبری، مانند دیگر مفسّران، سعی نموده برای دو نوع عذاب مصادیقی در زمان پیامبر^ص^ بیابد و اوّلی را با هفت سال قحطی مکّه و دوّمی را با جنگ بَدر که منجرّ به ریشه‌کنی مشاهیر قریش شد، تطبیق داده است. ولی این نوع آیات در قرآن کم نیست چنانکه فرموده است «**به سوی اُمّت‌های پیش‌از تو نیز** (پیامبران)

فرستادیم و به تنگدستی و بیماری گرفتارشان کردیم شاید (در پیشگاه خداوندگارشان) **زاری کنند**» (عذاب تنبّهی ـ انعام/٤٢) و یا «**پس ناگهان درآن‌حال که بی‌خبر بودند ایشان‌را** (به عذاب)**گرفتیم**» (عذاب ریشه‌کنی ـ اعراف/٩٥). بنابراین به دست می‌آید که این مطلب منحصر به زمان پیامبر^ص نبوده و اصلی در عالَم است. بعضی اوقات حوادث ناگوار پیش می‌آید که مردم عللی برای آنها ذکر می‌کنند؛ مثلاً قحطی را به سرما و کمی باران نسبت می‌دهند. ما منکر علل طبیعی حوادث نیستیم ولی درعین حال عالَم، مستغرق درحکمت‌هاست و حوادث اهدافی را تعقیب می‌کنند. خدا گاهی حوادث بد را ازنظر امتحان و حتّی برای مؤمنان پیش می‌آورد، چنانکه فرموده است «**شما را به چیزی از حوادث ـ که خوف در شما ایجاد می‌کند ـ و گرسنگی و نقصان مالی و صدمات جانی آزمایش می‌کنیم و صابران را بشارت ده**» (بقره/١٥٥). ولی در آیه‌ی٧٦ مذکور است که مردمِ منکر غالباً از ناگواری‌ها عبرت نگرفته و با توجیهاتی، در گناهانشان باقی می‌مانند. آنها در نعمت‌ها حیران و در تنبیهات سرگردانند (آیه‌ی٧٥) و با حدس و گمان‌هایی، از عبرت‌آموزی از حوادث شانه خالی می‌کنند. بنابراین غالباً عذاب‌های «تَنَبُّهی» در مورد کافران به نتیجه نرسیده باعث می‌شود که به عذاب «ریشه‌کنی» برسند.

بخش هشتم

(انسانِ معترف به خدا سوی غیرخدا نمی‌رود!)

(۷۸) وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَۚ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ .

« و اوست که برایتان گوش و چشمان و دل‌ها آفرید؛ چه کم سپاس می‌دارید »،

در این آیه و دو آیه‌ی بعد، آیات قدرت خداوند و هدف‌گیری‌های او را در نظام عالَم نشان می‌دهد و به اثبات معاد می‌رسد. چه تنظیم بدیعی در بدن ما هست؟ گوش و چشم که ادراکات حسّی را گرفته به قُوای عقلی می‌فرستند و در آنجا ادراکات، درجه‌بندی شده پذیرفتنی‌ها در قلب ـ مرکز پذیرش وجود آدمی ـ می‌نشیند (بقره ـ توضیح آیه‌ی۷). می‌فرماید شما مردم، فقط اندکی سپاس این‌نعمت‌ها را می‌گزارید؛ چنانکه اکثر افراد از گوش و چشم فقط برای حظِّ بصر و سمع ظاهر و فهم امور مادّی استفاده می‌کنند و آنها را در جهت معرفت به خدای تعالی و تشخیص مسئولیّت‌های خویش در زندگی، به کار نمی‌گیرند (اَحقاف/۲۶ـ مُلک/۲۳).

(۷۹) وَهُوَ ٱلَّذِي ذَرَأَكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَإِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ .

« و اوست که شما را در زمین پدید آورد و به سوی او محشور می‌شوید »،

آیه‌ی شریفه مفید و مختصر، دو اصل توحید و معاد را بازگو کرده است.

در مورد «**پدید آوردن انسان در زمین**» همچنین فرموده «**وَ اللهُ أَنبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا** = خداوند شما را (همچون گیاهی) از زمین رویاند» (نوح/۱۷) که بیانگر آفرینش و پرداختن زندگی انسان در زمین است.

از «**حشر به سوی خدا**» اِحضار آدمی در پیشگاه خداوند در قیامت مستفاد می‌شود، چنانکه به این معنا در سوره‌ی قصص (آیه‌ی٦١) اشاره شده و می‌فرماید «**هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ** = او در قیامت از احضارشدگان خواهد بود». به طور کلّی مردم تصوّر می‌کنند کسی‌که وفات می‌کند ازدست می‌رود، ولی قرآن می‌گوید شما در «حکومت» خدا هستید و به سوی آن‌قدرت حکیمانه‌ی خلاّق بازگردانده می‌شوید.

(۸۰) وَهُوَ ٱلَّذِي يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ وَلَهُ ٱخۡتِلَٰفُ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ .

« و اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و درپی آمدن شب و روز از آنِ اوست؛ آیا اندیشه نمی‌کنید؟! »،

واژه‌ی «**اِخْتِلاف**» در آیه‌ی شریفه، هم به معنی «در پی یکدیگر آمدن» و هم به معنی «تفاوت داشتن» آمده است. از این‌رو «**اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ**» دو وجه دارد: **یکی** آمد و رفت شب و روز در پی یکدیگر، چنانکه فرموده «**جَعَلَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً**» (فرقان/٦٢) و این وجه مستندتر است؛ و **دیگری** تفاوتِ تدریجی شب‌ها و

روزهای سال از حیث کوتاهی و بلندی با پیدایش فصول چهارگانه. اینها همه ـ مانند همه‌ی امور هستی ـ بر پایه‌ی تدبیر و قوانین إلهی در آفرینش و تنظیم جهان است. آیه‌ی شریفه می‌پرسد چرا مردمان در این نشانه‌های قدرت و حسابگری که در (جسم و جان و) اطرافشان جاری است، تعقّل نمی‌کنند تا دریابند که در جهانی قانونمند برای هدفی خلق شده‌اند؟!

(۸۳←۸۱) بَلۡ قَالُواْ مِثۡلَ مَا قَالَ ٱلۡأَوَّلُونَ . قَالُوٓاْ أَءِذَا مِتۡنَا وَكُنَّا تُرَابٗا وَعِظَٰمًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ . لَقَدۡ وُعِدۡنَا نَحۡنُ وَءَابَآؤُنَا هَٰذَا مِن قَبۡلُ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ .

« (امّا نه) **بلکه همانند آنچه را پیشینیان گفتند، گفتند** » « **گفتند: آیا وقتی مُردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا ما دوباره زنده می‌شویم؟!** » « **همانا این** (سخن) **قبلاً** (نیز) **به ما و پدرانمان وعده داده شده بود؛ این** (وعده) **جُز افسانه‌های پیشینیان نیست** »،

یعنی مشرکان در برابر اعلامیّه‌ی قرآن که عمر این جهان سرانجام بسر آمده و قیامتی فراخواهد رسید که طی آن مردگان زنده شده برای عملکرد خود در دنیا، حساب پس خواهند داد ـ با ناباوری و تمسخر ـ همان سخن پیشینیانشان را می‌گفتند که (مثلاً) قرن‌ها گذشت و خبری نشد و قیامتی نیامد؛ این حرف‌ها افسانه‌های گذشتگان است. نشان می‌دهد که اکثر مردم اهل تعقّل نیستند، بلکه کافی‌است نادانی، در تاریخ سخنی بر طبق مذاقشان گفته باشد و آنگاه نادان‌های بی‌شماری ـ در زمان‌های مختلف ـ همان را تکرار می‌کنند!

(۸۹←۸۴) قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ۸۴ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۸۵ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ۸۶ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۸۷ قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ۸۸ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ ۸۹

« **بگو: زمین و هرکه در آن است ـ اگر می‌دانید ـ از آنِ کیست؟** » « **خواهند گفت از آنِ خداست، بگو: پس آیا متذکّر نمی‌شوید؟** » « **بگو: خداوند هفت آسمان و خداوندگار عرش بزرگ کیست؟** » « **خواهند گفت: از آنِ خداست، بگو: پس چرا** (از خدا) **پروا نمی‌کنید؟** » « **بگو: ـ اگر می‌دانید ـ کیست کسی که فرمانروایی همه چیز به دست اوست و پناه می‌دهد وکسی برخلاف** (حُکمِ) **او پناه داده نمی‌شود؟** » «**خواهند گفت: از آنِ خداست؛ بگو: پس چرا مسحور** (اباطیل) **شده‌اید؟** »

مشرکان عرب همگی خدا را به عنوان خالق هستی قبول داشتند و پیامبر^ص با آنها بحث «توحید خالقیّت» نداشت. مشکل‌آنها این بود که نمی‌توانستند از آن اعتقاد، نتیجه‌ی صحیح در زمینه‌ی عاقبت عمر و «توحید عبادت» بگیرند. کما اینکه مشکل امروزیِ مردم ـ حتّی مسلمان‌ها ـ نیز همین است. به علاوه با اذعان به «قدرت و حکمت خداوند» منکر معاد بودند و آن‌را امری محال می‌پنداشتند! آیات فوق می‌فرماید چرا وقتی خدا را به عنوان خالق خود و مدبّر کلّ امور در عالَم قبول دارند، نمی‌پذیرند که همان مبدءِ هستی‌بخش و سلطان زمین و کائنات، می‌تواند آنها را پس از مرگ دوباره بیافرینند؟ آیا افکارشان پریشان شده و سحر

شده‌اند؟

چند نکته در مورد آیات شریفه شایان توجّه است:

- در مورد «**سَمَاوَاتِ سَبْعِ** = هفت آسمان» به توضیح آیه‌ی٤٤ سوره‌ی اِسراء نگاه کنید.
- مقصود از «**عرش خدا**» ذیل آیه‌ی٥٤ اعراف توضیح داده شده است.
- در مورد واژه‌ی «**مَلَكُوت**» تفسیر مجمع البیان می‌گوید صیغه‌ی مبالغه‌ی از **مُلْک** به معنای فرمانروایی است؛ پس مقصود از «**بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ** = مَلَکوت هرچیزی به دست خداست»، به معنای آن است که ایجاد و سلطنت بر هر موجودی در قدرت و اختیار خداست.[1]

(۹۰) بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ .

« (ولی نه) **بلکه ما حق برایشان آوردیم و همانا آنها دروغگویانند** »،

در پی آیه‌ی قبل می‌فرماید منکران معاد، پریشانی افکار و سحرزدگی واقعی ندارند و علّت انکارشان این‌گونه امور نیست، بلکه دروغ‌گویی است. آنها دروغ می‌گویند که نمی‌فهمند؛ حقایق و استدلالات به سویشان آمده و قابلیّت فکری برای درک آنها دارند، ولی میل به باطل ـ که از طریق هواهای نفسانی تغذیه می‌شود ـ نمی‌گذارد بپذیرند (عمده مشکل منکران خدا و قیامت در این دوران نیز همین است).

---

(۱) ـ نکته‌ای که در پاسخ «**مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ؟**» از زبان مشرکان می‌فرماید: «**سَيَقُولُونَ لِلَّهِ**» (به مفهوم مالکیّت خدا)؛ آنست که جمله‌ی سؤالی مزبور (**مَن بِيَدِهِ...**) به مفهوم فرمانروایی خدا و مالکیّت او آمده است لذا در پاسخ آن، می‌فرماید «**سَيَقُولُونَ لِلَّهِ**».

بخش نهم

(بازگشت انسان به دنیا پس از مرگ فقط در قیامت است)

(۹۱و۹۲) مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنْ إِلَٰهٍ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ . عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ .

« **خدا فرزندی نگرفته و معبود** (دیگری) **با او نیست** (که اگر جُز این می‌بود) **آنگاه هر خدایی مخلوق خویش را می‌بُرد و برخی بر برخی دگر برتری می‌جستند؛ منزّه است خدا از آنچه وصف می‌کنند** » «**دانای نهان و آشکار است و از آنچه شریک** (او) **می‌گردانند برتر است** »،

آیه‌ی ۹۱ «چند خدایی» را رد می‌کند (انبیاء/۲۲). می‌فرماید آن قدرت و حکمتی که برای شما انسان‌ها «**گوش و چشمان و دل پدید آورده**» و تدبیرها در طبیعت کرده و به سوی او بازگشت می‌کنید (آیات ۸۰←۷۸)، «واحِد» است. استدلال می‌آورد که خدا هیچ فرزندی ندارد و در عالَم اِلٰهیّت کثرت نیست و اگر چنین می‌بود، هرخدایی در جهان قلمرو خویش را اداره می‌کرد و دنیا میدان تاخت و تاز و کشمکش نیروهای گوناگون شده این وحدت وهمآهنگی که درنظام عالَم مشاهده می‌شود، به هم می‌خورد. به هم پیوستگی پدیده‌ها در جهان دلیل آن است که مبدءِ گیتی «یگانه است» و از آن‌گونه اوصاف (که فرزندی داشته و قهراً آن فرزند نیز بخشی از الوهیّت مستولی بر عالم می‌گردد) منزّه می‌باشد. البتّه چنین استدلالی از جانب مردی اُمّی در ۱۴۰۰سال پیش در عربستان، واقعاً اِعجاب‌آور است که چون خللی درآفرینش نیست و همه‌ی پدیده‌ها با هم در وحدت و انسجامند، پس این امر حاکی از آن است که «یک» قدرت و اراده برجهان مستولی است و خدا از آن اوصاف منحرفانه و از آنچه همانند او قلمداد می‌کنند، برتر است و عالِم بر حقایق ظاهر و باطن عالَم می‌باشد.

در اینجا ممکن است مشکلی به ذهن رسد؛ این‌که ظاهراً می‌رساند عرب‌ها شرک در «خالقیّت» داشتند، حال آنکه آیات متعدّد قرآن همه حاکی از آن است که آنها خدا را به عنوان خالق یگانه‌ی هستی پذیرفته و برای «عبادت» سراغ غیرخدا (بت‌ها) می‌رفته‌اند و نزاع قرآن با آنان بر سر «خالقیّت و یگانگی» خدا نبود، بلکه بحث و کشمکش بر سر «توحید عبادت» بوده است. کما اینکه چند آیه‌ی قبل در همین سوره (آیات ۸۹←۸٤) فرمود اگر از آنها بپرسی صاحب زمین و آسمان‌ها و پناه‌دهنده‌ی مطلق کیست، بلافاصله می‌گویند «**اَللّٰه**»، و حال بسیار بعید است اگربگوییم «**مَا يَصِفُون** = آنچه آنها وصف می‌کنند» (مقطع آیه‌ی ۹۱) «چند خدایی» بوده است! در حلِّ مشکل، نظرات گوناگون آورده‌اند:

ـ **عدّه‌ای گفته‌اند** عرب‌ها لفظاً به خدای واحد اظهار عقیده کرده، ولی در واقع چنان فکر و عمل می‌کردند که خدایان دیگری نیز هست و آیه‌ی ۹۱ درمقام طرد این روحیّه‌ی باطنی است. امّا این قول موجّه نمی‌نماید زیرا قرآن همواره اقاریر مشرکان عرب را بر «توحید خالقیّت» مبنای استدلال بر «توحید عبادت» قرار داده و

اگر عقیده داشت «توحید خالقیّت» عقیده‌ی باطنی عرب‌ها نیست، چنین نمی‌کرد.

ـ **وجه دیگر** آن است که گفته‌اند عرب‌ها عقیده به «تفویض» داشتند، یعنی هرچند معتقد بودند که ملک آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست، ولی می‌گفتند خدای یگانه هرقسمت را به مقامی تفویض کرده است و آیه‌ی ۹۱ در ردِّ این ادّعاست. این قول نیز خالی از اشکال نیست زیرا، دراین‌صورت، آیه عقیده به تفویض را رد می‌کرد و بحث از نسبت «خلقت» به خدایان متعدّد را مطرح نمی‌ساخت.

از نظر ما آیه‌ی ۹۱ (و آیات نظائر آن در قرآن) کماکان در تغایر «توحید خالقیّت» با «شرک در عبادت» سخن دارد. در حقیقت می‌فرماید آن غیرخدایانی که برای نجات به سویشان می‌روند و بدینوسیله آنها را عبادت می‌کنند، اگر مؤثّر بودند، باید قدرت تصرّف در طبیعت داشته قادر به «خلق» باشند و در این صورت «چند خدایی» پیش آمده نظام عالَم به هم می‌خورد؛ و مقطع آیه‌ی ۹۲ که می‌فرماید «(خدا) **از شریکانی که برایش می‌آورند برتر است**»، مؤیِّد همین معناست.

(۹۳←۹۵) قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ ۹۳ رَبِّ فَلَا تَجۡعَلۡنِي فِي ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ۹۴ وَإِنَّا عَلَىٰٓ أَن نُّرِيَكَ مَا نَعِدُهُمۡ لَقَٰدِرُونَ ۹۵

« **بگو: خدای من! اگر آنچه را** (از عذاب) **وعده داده می‌شوند به من بنمایی** » « **خداوندا! مرا قرین قوم ستمکار مساز** » « **و بی‌شک ما قادریم آنچه را به آنها وعده می‌دهیم به تو بنمایانیم** »،

از این آیه، به دست می‌آید که خداوند به مشرکان وعده‌ی شکست و درهم کوبیده‌شدن داده بود و در اینجا به پیامبرش القاء می‌نماید که باید او دعا نماید خدایا! اگر من (و پیروانم) در هنگام عذاب منکران زنده بودیم، ما را قرین آنها مساز. یعنی راه ما را به توفیق خود از راه آنها جدا ساز.

(۹۶) ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ ٱلسَّيِّئَةَۚ نَحۡنُ أَعۡلَمُ بِمَا يَصِفُونَ .

«**بدی را به نحوی که نیکوتر است دفع کن؛ ما به آنچه وصف می‌کنند داناتریم** »،

دنباله‌ی تذکّر به پیامبر(ص)(وهمه‌ی پیروان او) دربرابر مردم معاند و لجوج است. معنی دفع بدی به نیکوترین روش چیست؟ شکل آن را باید در کردار پیامبر(ص) در برابر مردم بدکار جستجو کرد که تا وقتی خصمانه عمل نمی‌کردند، سراغ خشونت (با آنها) نمی‌رفت و وقتی بر آنها چیره می‌شد، می‌بخشود و در موضع قدرت، عفو و رحمت پیش می‌گرفت؛ امّا هرگز به ظالم و متجاوز میدان عمل نمی‌داد و با آنها تا از روش خود دست برنمی‌داشتند، موافقت و سازگاری نمی‌نمود (زیرا این امر اشاعه‌ی ظلم می‌بود) ولی از بدی‌ها و لطمات وارده نسبت به شخص خویش می‌گذشت و گاهی که تشخیص می‌داد انفاق و نیکی می‌تواند شخص بدکاری را متنبّه سازد، به او محبّت می‌کرد. آیه‌ی شریفه خطاب به پیامبر(ص) می‌فرماید همچنان به همین روش ادامه ده؛ و مقطع آیه در واقع حاکی از آن است که کیفر اوصاف جاهلانه‌ی مشرکان را از خدا، به خدا واگذار.

(۹۷) وَ قُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنۡ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ .

« و بگو: خداوندا! من از وساوس شیاطین به تو پناه می‌برم »،

در پی آیه‌ی قبل ـ چون ممکن است انسان در برابر سخن ناروا از خود بیخود شده با خشم عکس العمل نشان دهد ـ آیه‌ی شریفه ارشاد می‌نماید که تحمّل خود را در برابر سخن مخالف (حتّی زمانی‌که در حق خداوند عالَم عقاید باطلی اظهار می‌شود) بالا ببر. در این راستا رهنمایی می‌فرماید که دست از شکیبایی و صبر در برابر مخالفان هتّاک برندار و به خدا پناه ببر؛ زیرا «ناشکیبایی» از جمله اموری است که شیاطین آدمی را به آن سو می‌کشانند و مقبول خداوند نیست.

(۹۸) وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحۡضُرُونِ .

« **و خدای من! از این که** (شیاطین) **بر من حاضر شوند به تو پناه می‌برم** »،

وقتی انسان پذیرای اِلقاءات شیطانی گردید، مرحله‌ای است که آن نیروهای شر بر او احاطه یافته و رفته از یاد خدا غافلش می‌سازند. مضمون آیه، پناه‌جویی از خدا برای مصون ماندن از حضور چنین بلیّه‌ای است.

(۹۹و۱۰۰) حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ . لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ .

« (کافران به ستمکاری ادامه می‌دهند) **تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، گوید: خدایا! مرا بازگردانید**» « **شاید در آنچه وانهادم کار شایسته‌ای انجام دهم؛ هرگز! این‌ها سخنی است که او می‌گوید و پیشاپیششان حائلی است که** (نمی‌گذارد) **تا روزی که برانگیخته شوند** (بازگردند) »،

یعنی مردم مشرک و منکر آنقدر به انکارشان ادامه می‌دهند تا مرگشان فرارسد و در آن‌لحظه‌ی احتضار ـ که حقیقت را به«عیان» می‌بینند ـ فریاد می‌زنند: خدایا ! مرا «**بازگردانید**» شاید کوتاهی‌هایم را جبران کنم (عبارت «**رَبِّ ارْجِعُونِ** = خدایا! مرا بازگردانید» ظاهراً خطاب به فرشتگان است و واژه‌ی «**رَبِّ**» استغاثه‌ای است که حرف ندایش حذف شده است).

سپس می‌فرماید «**كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا** = هرگز! این‌ها در حدّ سخنی است که او می‌گوید (و در آن مسیری که طی کرده تا قیامت، بازگشتی نیست)»

واژه‌ی «**وَرَاء**» در آیه‌ی ۱۰۰ از واژه‌های اضداد است که هم به معنی «پیش رو» و هم به معنی «پشت سر» می‌آید. یعنی فرد متوفّی از هیچ کجا راه بازگشت به دنیا را نخواهد داشت و بدین‌ترتیب به خواننده پیام می‌دهد که ای انسان کافرکیش ! بازگشت در عالَم طبیعت نیست؛ موجودی که از رَحِم مادر خارج شد نمی‌تواند دوباره به رحم بازگردد و به همین منوال بازگشت به دنیا پس‌از مرگ نیز ممکن نیست؛ پس تا فرصت باقی است افکارت را تصحیح و اعمالت را اصلاح کن.

بخش دهم

(سرانجام مؤمن و کافر)

(۱۰۱) فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ .

«**پس آنگاه که در صور دمیده شود؛** (دیگر) **آن روز پیوند خویشی میانشان نخواهد بود و از** (حال) **یکدگر نمی‌پرسند** »،

دو نوع نفخه‌ی صور درقرآن ذکر شده: (۱) نفخه‌ی مرگ که طی آن همه‌ی موجودات زنده می‌میرند و (۲) نفخه‌ی حیات و زندگانی مجدّد در آغاز رستاخیز (زُمَر/٦٨). در آیه‌ی فوق مراد، نفخه‌ی دوم و ظهور قیامت است. می‌فرماید مردم کافر را (که وصفشان در آیات پیشین رفت) چنان سختی آن روز فرا می‌گیرد که خویشاوندی از یادشان می‌رود و سراغی از یکدیگر نمی‌گیرند.

(۱۰۲و۱۰۳) فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ . وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ .

« **پس آن کس که میزان‌های** (سنجش اعمال)**اش سنگین آید، ایشان رستگارانند** » « **و آن کس که میزان‌های** (سنجش اعمال)**اش سبک آید، آنان به خود زیان زدند؛ در جهنّم جاودان خواهند بود** »،

آیه‌ی فوق، مرحله‌ی «محاسبه» را در قیامت منعکس می‌سازد. می‌فرماید در ترازوی سنجش إلهی ـ با معیار پیام‌های انبیاء ـ اعمال برخی سنگین و برخی سبک می‌آید. سنگین‌عملان بهشت خدا را نصیب می‌برند و سبک‌عملان خود را گرفتار خسارت دیده به منطقه‌ی عذاب إلهی منتقل می‌شوند.

(۱۰۴) تَلۡفَحُ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ وَهُمۡ فِيهَا كَٰلِحُونَ .

« **آتش چهره‌هایشان را می‌سوزاند و در آنجا زشت‌مَنظرانند** »،

پس از اشاره به «محاسبه»ی اعمال در قیامت، آیه‌ی فوق به مرحله‌ی «مجازات» گنهکار اشاره داشته و در همین روند ـ طی آیات بعد تا پایان سوره ـ شرح وضع گناهکاران در آخرت دنبال شده است.

در آیه‌ی فوق می‌فرماید، در اوّلین مرحله‌ی ورود به عالم عذاب، لهیب آتش بر چهره‌ی بدکاران می‌تازد و چهره‌هایشان سوخته و درهم رفته وحشت‌زده و کریه به نظر می‌رسند. اینگونه آیات شکنجه‌های جهنّم را می‌رساند و از سوی دیگر آیاتی که از گفتگوی با دوزخیان سخن می‌گوید (مدثّر/٤٢) می‌رساند که به هنگام عذاب، فرصت فکر و مکالمه هم برای آنها پیش می‌آید (آل‌عمران/ توضیح آیه‌ی۷).

(۱۰۵←۱۰۷) أَلَمۡ تَكُنۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ۱۰۵ قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتۡ عَلَيۡنَا شِقۡوَتُنَا وَكُنَّا قَوۡمٗا
ضَآلِّينَ ۱۰۶ رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡهَا فَإِنۡ عُدۡنَا فَإِنَّا ظَٰلِمُونَ ۱۰۷

« (به آنها گفته شود:) **آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد و شما آنها را تکذیب نمی‌کردید؟** » « **گویند: خداوندا! شقاوت‌مان بر ما غلبه کرد و ما مردمی گمراه بودیم** » « **خداوندا! ما را از این** (دوزخ) **برون آر؛ پس اگر** (به تکذیب آیات تو و اعمال ناشایست) **بازگشتیم، ستمکار باشیم** »،

در آستانه‌ی ورود به عالم عذاب ـ که وحشت و درد راهیان به دوزخ را فرامی‌گیرد ـ از آن إتمام حجّت‌ها که در دنیا به ایشان می‌رسید یادآوری می‌گردند و در آن مرحله آنها به گناهانشان اعتراف می‌کنند؛[۱] ولی گویی هنوز باور ندارند که ستمکار بوده‌اند و از خدا درخواست می‌نمایند که به دنیا بازگردند و اگر باز سراغ زشتی‌ها رفتند، آنگاه ستمکار خواهند بود!

(۱۰۸) قَالَ ٱخۡسَـُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ .

« (خدا) **گوید: در آنجا مطرود شوید و با من سخن مگویید** »،

یعنی غفلت‌پیشگان گناهکار هنگامی از خواب غفلت بیدار می‌شوند که کار از کار گذشته و لاجرم در قیامت با این عکس‌العمل إلهی روبرو خواهند شد که از من مخواهید عذاب از شما بردارم که مسموع نخواهد بود. شاید بتوان ـ بلاتشبیه ـ خداوند را در آن شرایط در موضع سرپرستی در نظر گرفت که زمینه‌های فراوان برای رشد و ترقّی شاگردانش فراهم آورده و از هیچ کوششی در راه سعادت آنها دریغ نورزیده و آنگاه می‌بیند که ثمره‌ی تمام تلاش‌هایش را آن شاگردان به باد داده و جُز راه خیانت و زشتی نپیموده‌اند؛ چنین سرپرستی در آن موقعیّت جز طرد شاگردان و قبول تلخ واقعیّت، چه می‌تواند بکند؟

(۱۰۹و۱۱۰) إِنَّهُۥ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ .
فَٱتَّخَذۡتُمُوهُمۡ سِخۡرِيًّا حَتَّىٰٓ أَنسَوۡكُمۡ ذِكۡرِي وَكُنتُم مِّنۡهُمۡ تَضۡحَكُونَ .

« **همانا گروهی از بندگان من بودند که می‌گفتند: خداوندا! ما ایمان آوردیم؛ پس ما را بیامرز و بر ما رحمت آور و تو بهترین رحم‌کنندگانی** » « **پس شما آنها را به تمسخر می‌گرفتید تا** (تمسخر آنان) **مرا از یادتان برد و شما بر آنها می‌خندیدید** »،

آیه‌ی شریفه از ایمان راسخ مؤمنان و تمسخر آنها توسّط کافران در دنیا سخن به میان آورده است. خطاب به اهل عذاب در آخرت می‌فرماید خاطرتان هست که چگونه در دنیا در پی ریشخند مؤمنان برمی‌آمدید؟ و

(۱) ـ در آیاتی از قرآن انکار و دفاع بدکاران از خودشان منعکس است و در آیاتی می‌فرماید که اعضای بدن آنها بر ضدّشان گواهی می‌دهند و یا «آنچه را انجام داده‌اند حاضر بینند» (فُصِّلَت/۲۱و۲۰ و کهف/۴۹). اینها همه به منازل و مراحل مختلف در عالم آخرت مربوط می‌شود.

آنقدر به این کار سرگرم شدید که از یاد خدا و بازخواست او غافل ماندید؛ و اوقاتتان به استهزاءِ آن مردم پاکدل می‌گذشت.

(۱۱۱) إِنِّي جَزَيْتُهُمُ ٱلْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوٓاْ أَنَّهُمْ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ .

« **همانا من امروز آنان را (به پاس) آنکه صبر ورزیدند، پاداششان دادم و بی‌گمان آنها سعادتمندند** »،

ضمیر «**هُم** = آنان» در «**جَزَيْتُهُم**» در آیه‌ی شریفه به «**فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي**» (مؤمنان) در آیه‌ی ۱۰۹ برمی‌گردد. تمام آن سختی‌ها که افراد مؤمن در دنیا در برابر کافران متحمّل شده‌اند در آخرت نتیجه می‌دهد و عکس‌العمل صبرها و مقاومت خود را آنجا می‌بینند.

(۱۱۲و۱۱۳) قَٰلَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي ٱلْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ . قَالُواْ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْـَٔلِ ٱلْعَآدِّينَ .

«(آنگاه خدا) **گوید: شما چند مدّت ـ به شمار سال‌ها ـ در زمین ماندید؟** » « **گویند: یک روز یا پاره‌ای از روز را بسربردیم؛ از شمارندگان بپرس** »،

منظور از «**اقامت در زمین**» را در آیه، طبرسی در قول نخستین خود «توقّف در گورها» دانسته است. ولی به قرینه‌ی آیات قبل که سخن از عملکرد افراد در عمر دنیوی است، به نظر می‌رسد که مقصود، مدّت زندگانی در دنیا باشد. بر این مبنا پیام آیه این است که احساس کوتاهی عمر در آخرت جلوه‌گر می‌شود و افراد تأسّف می‌خورند که ای کاش آن زندگی زودگذر را در زشتی‌ها سپری نکرده و سعادت جاوید آخرت را به آن عمر کوتاه نمی‌فروختند.

مراد از «**عادّينَ** = شمارندگان» فرشتگانِ محاسب‌اند (که البتّه خدا از پرسش آنها مستغنی است).

(۱۱۴) قَٰلَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًاۖ لَّوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ .

« (خدا) **فرماید:** (آری) **به راستی درنگتان** (در زمین) **جُز اندک‌زمانی نبود، اگر می‌دانستید** »،

یعنی اگر فکر خود را به خواسته‌های نفسانی نفروخته اهل حساب بودید، می‌فهمیدید که آن عمر اندک به این خلود در دوزخ نمی‌ارزید.

(۱۱۵و۱۱۶) أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَٰكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ . فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلْمَلِكُ ٱلْحَقُّۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْكَرِيمِ .

« **آیا گمان بردید که شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟!** » « **پس برتر است خدا، آن فرمانروای حق؛ هیچ معبودی جُز او نیست، خداوندگار عرش ارجمند** »،

انکار آخرت، در واقع پذیرش این معناست که خدا نظام آفاق و انفس را بیهوده آفریده است! امّا آن پادشاه حق از بیهوده‌کاری مبرّاست و برتر از آن است که خلق را عبث آفریند و خصوصاً انسان صاحب شعور و

وجدان و متمتّع از هدایت انبیاء را، بی‌هیچ نتیجه‌ی کامل از عمری که گذرانده، رها سازد و اجازه دهد تا خشک و تر با هم نابود شوند.

(۱۱۷) وَمَن يَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرْهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْكَٰفِرُونَ .

« و هرکه با خدا معبود دیگری بخوانَد ـ که هیچ برهانی بر آن نیست ـ جُز این نیست که حساب او نزد خدای اوست و همانا کافران رستگار نمی‌شوند »،

در پی آیه‌ی پیشین، موضوع را به نفی شرک کشانده که هرکس در برابر این تنها مقام شایسته‌ی عبودیّت ـ که صاحب عرش عظیم و مدبّر کلّ عالم است ـ خدایان دیگر برگزیند و «عبادت» را به دیگران تعمیم داده خود را خوار و ذلیل غیرخدا سازد، حسابش نزد خداست و حقّا چنین کافری (که بیش از هرکس به خود ظلم کرده) نجات نمی‌یابد.

(۱۱۸) وَقُل رَّبِّ ٱغْفِرْ وَٱرْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰحِمِينَ .

« و (تو ای پیامبر!) **بگو: ای خدای من، بیامرز و رحمت کن که تو بهترین رحم کنندگانی »**.

آیات این سوره با رستگاری مؤمنان آغاز شد و با گرفتاری کافران و درخواست آمرزش و رحمت توسّط مؤمنان، پایان می‌یابد و خداوند از بلیّه‌ی بزرگ «شرک» وسرکشی ـ که منشأ بسیاری از انحرافات است (**وَمَن يَدْعُ مَعَ اللهِ إِلَهًا آخَر**...) ـ از زبان رسولش، مردمان را بیم می‌دهد.

سوره‌ی نور

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، در مدینه نازل شده و نام «**نور**» برگرفته از آیه‌ی **۳۵** آن است که خدا را «نور آسمان‌ها و زمین» وصف می‌کند.

ابتدای سوره احکامی درمورد بی‌عفّتی و زناکاری می‌آورد؛ سپس موضوع اتّهام به زنان پاکدامن را مطرح می‌سازد و متعاقباً ـ چون بی‌حجابی و عریانی زنان و چشم‌چرانی مردان، زمینه‌ساز زناست ـ از این‌گونه اعمال نهی می‌کند. همچنین در همین ارتباط، تسهیل ازدواج و مراقبت‌های تربیتی در داخل خانواده را ذکر می‌نماید. در خلال این‌گونه آیات، اعتقادات را استحکام بخشیده توحید و توجّه به آخرت را ـ که مایه‌ی تحکیم آن عقائد است ـ تذکّر می‌دهد. به جامعه‌ی ایمانی وعده‌ی پیروزی داده و منافقان و منکران را سرزنش می‌کند و روی‌هم‌رفته، باید گفت سوره مجموعه‌ای است که مایه‌ی «**نورانیّت**» و هدایت فرد و اجتماع می‌باشد. آیات سوره را می‌توان در شش بخش به قرار زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۰) **ـ برخورد با موضوع زنا و تهمت**

بخش دوّم (آیات ۱۱ تا ۲۶) **ـ موضوع «افک عایشه» و نصیحت به مؤمنان**

بخش سوّم (آیات ۲۷ تا ۳۴) **ـ ممنوعیّت ورود بی‌اجازه به خانه‌های افراد، حکم حجاب و توصیه به ازدواج**

بخش چهارم (آیات ۳۵ تا ۴۰) **ـ نور هدایت و ظلمت کفر**

بخش پنجم (آیات ۴۱ تا ۵۵) **ـ تدابیر خدا در طبیعت و وصف مؤمنان و نفاق‌پیشگان**

بخش ششم (آیات ۵۶ تا ۶۴) **ـ تأکیدهای عبادی و تربیتی**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(برخورد با موضوع زنا و تهمت)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) سُورَةٌ أَنزَلۡنَٰهَا وَفَرَضۡنَٰهَا وَأَنزَلۡنَا فِيهَآ ءَايَٰتِۭ بَيِّنَٰتٖ لَّعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ .

« (این) **سوره‌ای است که آن را فروفرستادیم و** (مفاد) **آن را فریضه قرار دادیم و آیاتی روشن در آن نازل نمودیم؛ باشد که پند پذیرید** »،

آیه‌ی شریفه برای پذیرش محتوای سوره حالت آمادگی ایجادمی‌کند. مقطع آیه می‌رساندکه سوره، دستورها و پندهایی دربر دارد که برای سلامت فرد و جامعه، مفید و مؤثّر است.

راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید واژه‌ی «**فرض**» در اصل به معنی «بریدن هرچیز محکم مانند آهن» است (قطعُ الشَّیء الصَّلب و التّأثیرُ فیه کقرضِ الحدید) که متعاقباً به معنی «وجوب» آمده، زیرا هرچیز «واجب» امری بریده شده و قطعی است.

(۲) ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ وَلۡيَشۡهَدۡ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ .

« **به هر زن زناکار و مرد زناکار صد تازیانه زنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، شما را رأفتی در دین خدا ـ نسبت به آن دو ـ فرانگیرد؛ و باید گروهی از مؤمنان کیفر آن دو را شاهد باشند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل احکامی را یک به یک در سوره بیان داشته و از آن جمله آیات این بخش، درباره‌ی زشتکاری زنا می‌باشد. موارد زیر در ارتباط با آیه‌ی شریفه، شایان توجّه است:

۱ـ خطاب آیه به پیامبر(ص) نیست، بلکه به «جامعه‌ی ایمانی» است. می‌رساند که جامعه‌ی اسلامی باید حکومت و سیستمی برای اجرای این‌گونه احکام داشته باشد.

۲ـ برخلاف آیه‌ی سرقت (مائده/۳۸) زن زناکار را از نظر مجازات، بر مرد زانی تقدّم بخشیده، احتمالاً از این‌رو که عمل زنا با «عفّت‌گزینی» زن مغایرت بیشتری دارد؛ هرچند میزان مجازات زن و مرد زناکار، هردو یکی است و فقط به لحاظ لفظ این تقدّم و تأخّر به کار رفته است.

۳ـ «**جَلْد**» به معنی ضربه‌ای است که بر پوست وارد می‌آید و در فارسی می‌توان آن را «ضربه‌ی شلاّق» ترجمه کرد و این‌که می‌فرماید در اجرای حکم خدا **رأفت** مکنید، بعضی از مفسّران گفته‌اند مقصود این است که تازیانه (ضربه‌ی شلاّق) باید سخت دردناک باشد. ولی این تعبیر صحیح نیست، زیرا «**رَأفت**» به اصل اجرای حکم برمی‌گردد و منظور این است که حکم خدا از سر رأفت متوقّف نشود، و بلکه برعکس، واژه‌ی «**جَلْدة**» می رساند که ضربات باید فقط پوست را بیازارد، نه آنکه آنقدر شدید باشد که پوست را از جای برکَنَد و به گوشت برسد!

۴ـ مقطع آیه لزوم نظارت عمومی را بر اجرای حکم می‌رساند تا (۱) عُمّال حکومت در اجرای حکم اهمال یا زیاده‌روی نکنند و (۲) ازنظر عبرت‌آموزی موضوع در جامعه منعکس شود. هرچند برخی گفته‌اند که مقصود از واژه‌ی «**طائِفَة**» در آیه، حدّأقل به قرینه‌ی آیه‌ی «**طائِفتان**» (حجرات/۹) دو نفر می‌باشد. امّا قولی که صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که مقصود، حدّأقل چهار تن؛ یعنی همان تعداد افرادی است که با شهادت آنها حکم برپا می‌شود (آیه‌ی٤). البتّه این شُبهه که چرا افراد را رسوا سازیم، نباید پیش آید، زیرا وقتی عمل زنا چنان صورت گرفته که چهار نفر آن را به چشم خود دیده‌اند، طرفین رسوا شده‌اند و لازم است عکس‌العملِ کارشان را ببینند و نظم جامعه مراعات گردد.

۵ـ شواهد نشان می‌دهد که حکم فوق در صدر اسلام جاری شده ولی غالباً بنا به اعتراف اشخاص بوده است. و إلاّ اثبات زنا بنا به شهادت چهار تن (چنانکه درآیه‌ی٤ مقرّرمی‌دارد) خیلی مشکل است. زیرا مردمان پرهیزکار أوّلاً تجسّس در کار مؤمنان نمی‌کنند. ثانیاً اگر دو تن را در حال مقاربت دیدند احتمال زناشویی میان آندو را می‌دهند و فوراً حکم به زناکاری نمی‌کنند. در اعتراف اشخاص هم، آنها مجبور به اعتراف نبوده و نیستند و کافی بود و هست که در خلوت نزد خدای خود ـ چنانکه پیامبر[ص] فرموده بود ـ توبه کنند؛ ولی ظاهراً اعتراف‌کنندگان می‌خواسته‌اند وجدانشان از این طریق سبک شود.

۶ـ لازم به توجّه است که آیه‌ی فوق وارد بحث انواع زنا نشده و در اینجا زنا به محصنه و غیرمحصنه تقسیم نگردیده است. رجم زناکار از قرآن به دست نمی‌آید و اینکه زنای با محارم با زنای محصنه و زنای عادی از نظر حدّ متفاوت یا یکسان است، موکول به فقه می‌باشد (به توضیح آیه‌ی۱۱ نیز در این‌مورد نگاه کنید).

۷ـ در پاره‌ای از مکاتب (مثل اعلامیّه‌ی جهانی حقوق بشر) آزار بدنی به عنوان مجازات خاطیان منع شده است و زندان و جریمه‌ی نقدی را منطبق با اصول تمدّن و مدنیّت دانسته‌اند. ولی می‌توان گفت که زندان و شلاّق هر دو رنج است و چه بسا شلاّق، رنج کمتری از مدّتی سپری کردن در زندان داشته باشد و به جامعه نیز ـ در این شرایط ـ از نظر تأمین مخارج زندانی، تحمیلی نیست. ضمناً این قبیل آیات شریفه، مربوط به جامعه‌ی اسلامی و ایمانی است که این فرمان‌های إلهی را پذیرفته‌اند نه مذاهب و ادیان دیگر.

(۳) اَلزَّانِی لَایَنکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَٱلزَّانِیَةُ لَایَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِینَ.

« مرد زناکار جُز زن زناکار یا مشرک را به زنی نگیرد و زن زناکار (نیز) **جز مرد زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد؛ و این** (وصلت) **بر مؤمنان حرام است »،**

در این‌که آیه‌ی فوق «اِخباری» یا «اِنشائی (حُکمی)» است، میان مفسّـران گفتگوست. برخی آیه را «حُکمی» دانسته و گفته‌اند که مرد مسلمان و زناکار باید با زن زناکار یا **مشرک** ازدواج کند، نه با زن پاکدامن و مؤمنه (و برعکس). ولی این قول صحیح نمی‌نماید، زیرا در قرآن تصریح شده است که با **مشرکین** ازدواج نکنید تا ایمان بیاورند (**وَ لَاتَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ** ـ بقره/۲۲۱). از سوی دیگر بیان آیه «خبری» است و از آنجا که همواره حمل لفظ بر بیان ظاهری اولیٰ است (مگر قرینه جُز این بنماید) به نظر می‌رسد که «اِخباری» گرفتن آیه مناسب‌تر است. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه ـ پس از تعیین مجازات برای زنا کننده‌ی زن و مرد (آیه‌ی قبل) ـ کُلًّا در مقام تقبیح زنا برآمده است. در اینجا واژه‌ی «**نکاح**» به معنی اصلی لغت یعنی «رابطه‌ی جنسی» به کار برده شده‌است.[۱] می‌فرماید مؤمن به دنبال زنا نمی‌رود، بلکه مرد و زن زناکار و مشرکند که با یکدگر رابطه‌ی جنسی برقرار می‌کنند (چنانکه در آیه‌ی ۲۶ همین مفهوم روشن‌تر بیان شده است). البتّه موضوع را ازنظر تأکید به صورت دوطرفه بیان داشته و از این‌گونه تعبیرات دوطرفه به منظور تأکید، در قرآن باز هم دیده می‌شود مانند: **وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ** (مائده/۵). **لاهُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لاهُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ** (ممتحنه/۱۰).

(۴و۵) وَ ٱلَّذِینَ یَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُواْ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجْلِدُوهُمْ ثَمَٰنِینَ جَلْدَةً وَ لَاتَقْبَلُواْ لَهُمْ شَهَٰدَةً أَبَدًا وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ. إِلَّا ٱلَّذِینَ تَابُواْ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ.

« و کسانی‌که به زنان پاکدامن تهمت (زناکاری) **زده سپس چهار شاهد نیاوردند، پس ایشان را هشتاد تازیانه بزنید و هیچ‌گاه** (از آن پس) **شهادتی از آنها نپذیرید که اینان خود فاسقند » « مگر آنها که بعد از آن** (بهتان) **توبه نموده و به اصلاح آمده باشند؛ پس خداوند آمرزنده و مهربان است »،**

واژه‌ی «**مُحْصَنَات**» به معنی زنانی است که در حصار عفّت قرار دارند. بنابراین مقصود از واژه‌ی مزبور در آیه، زنانی است که زنا نکرده‌اند و کسی آنها را مورد اتّهام زنا قرار دهد. حتّی اگر شخصی دید زنی زنا می‌کند و اشخاص دیگری (حدّاقل۳ نفر) با او در این رُؤیت شرکت نداشتند، حق ندارد رؤیتش را بازگو کند و از نظر جامعه (نه در درگاه خداوند) برای آن زن اثبات جرم نشده است. به عبارت دیگر، نسبت زنا به زن یا مردی ـ بدون آنکه چهار شاهد عادل آن را گواهی نمایند ـ بی‌دلیل است و نباید در اجتماع انتشار یابد.

---

(۱) ـ «**نکاح**» در اصل لغت، به معنی «رابطه‌ی جنسی» است و آمیختگی باران با زمین را هم «نکاح» گفته‌اند. در المنجد آمده: «نَكَحَ الْمَطَرُ الأرضَ: اخْتَلَطَ بِثَراها. باران زمین را نکاح کرد؛ یعنی با خاکش بیامیخت». امّا در عرف شرع، نکاح بیشتر بر ازدواج قانونی اطلاق می‌شود.

عجیب است که در بیشتر شهادت‌های اسلامی ـ مثل مسئله‌ی قتل ـ شهادت دو شاهد کافی است، ولی در مورد زنا شهادت چهار نفر خواسته شده است. از امام صادق[ع] نقل شده که قضیّه دوطرفه حساب شده (دو شاهد برای هر طرف زنا) و به علاوه چون مردم در نسبت زنا به یکدیگر جرأت بیشتری می‌ورزند از نظر دقّت بیشتر، این سختگیری به عمل آمده است.

استثنایی که در آیه‌ی **۵** به کار رفته دو مطلب عمده را می‌رساند:

اوّل آنکه هرکس ـ بدون گواهی سه شاهد دیگر ـ به فردی اتّهام زنا زند، از حدود عدالت قانونی خارج شده و فاسق است (مقطع آیه‌ی٤). حال آنکه شاهد باید «**عادل**» باشد و قبل از قبول هر نوع شهادتی از جانب او، در مورد عدالت شاهد باید تحقیق شود.

دوّم آنکه شاهد فاسق راه اصلاح دارد و لازم نیست که جامعه تا اَبَد نسبت به او بی‌اعتماد باشد. می‌تواند خود را اصلاح کرده و مجدّداً در شهادت‌ها مورد اعتماد قرار گیرد. در اینکه چگونه توبه و اصلاح او آشکار شود، شافعی می‌گوید بعد از طلب حلالیّت از شخصی که به او تهمت زده بود و استغفار. امّا قول مالک صحیح‌تر می‌نماید که گفته باید بعد از توبه، حُسن شهرتی هم در جامعه بیابد و صداقتش در موارد دیگر ثابت شود.

(۶←۹) وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَٰجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَآءُ إِلَّآ أَنفُسُهُمْ فَشَهَٰدَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَٰدَٰتٍۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ۶ وَٱلْخَٰمِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ۷ وَيَدْرَؤُا۟ عَنْهَا ٱلْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَٰدَٰتٍۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ۸ وَٱلْخَٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيْهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ۹

« و کسانی‌که نسبت زناکاری به همسرانشان می‌دهند و به غیر خودشان گواهانی ندارند، پس شهادت هریک از آنها (چنین باشد) **که چهار بار خدا را گواه گیرد که او از راستگویان است » « و** (بار) **پنجم این‌که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد » « و چهار بار شهادتِ زن به خدا که شوهرش از دروغگویان است، مجازات را از او برمی‌دارد » « و** (بار) **پنجم این‌که خشم خدا بر او باد اگر** (شوهرش) **از راست‌گویان باشد »**،

به دنبال حکم زناکار، در آیات ٥ و٤ در آیات فوق، راه‌های تهمت را می‌بندد. در پی ذکر کسانی‌که نسبت زنا به دیگران می‌دهند (که حکم آن در آیات ٥و٤ تعیین گردید) آیات فوق استثنایی در مورد همسر است.

واژه‌ی «**رَمْی**» به معنی «سنگ‌پرانی» است و به تدریج برای «تهمت زدن» به کار رفته است.

مرد مسلمانی که ادّعا دارد همسرش را درحال زنا دیده، به هیچ‌وجه ـ بنا به آیات فوق و برخلاف قول شایع ـ حق ندارد او را بکشد، بلکه می‌تواند در جهت مجازات وی قدم برداشته شکایت کند. رسیدگی در این‌حالت بدین‌ترتیب است که مرد چهار بار (احتمالاً به جای چهار شاهد) سوگند می‌خورد که راست

می‌گوید و مرتبه‌ی پنجم ـ از نظر تأکید ـ که لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم. قسم زن (اگر بخواهد) جنبه‌ی دفاعی دارد، یعنی چهار بار سوگند به خدا می‌خورد که شوهرم دروغ‌گوست و بار پنجم این‌که لعنت خدا بر من باد اگراو راست بگوید. بدین‌ترتیب غائله ختم شده و زن حدّ نمی‌بیند. اینکه بعد چه می‌شود؟ فقها نظرات مختلف داده‌اند و بنا برقول مشهور این دو تن از یکدیگر جدا می‌شوند. ولی **ابوحنیفه** می‌گوید شوهر اگر خواست می‌تواند از ادّعای خود صرفنظر کرده همسرش را نگهدارد و در این‌صورت باید اعتراف کند که به همسرش افتراء زده است و حدّ قذف بر او جاری می‌شود. **شافعی** می‌گوید سنّت رسول[ص] حاکی از آن است که در این شرایط ازدواج قطع می‌شود. و این قول معقول‌تر می‌نماید زیرا زن و شوهری که کارشان به اینجا رسید، دیگر زندگی آنها معنی ندارد و اصولاً اگر شوهر می‌خواست به زندگی خود با همسرش ادامه دهد، نباید چنین اورا رسوا می‌کرد!

(۱۰) وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ .

« **و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود** (چه ها می‌شد)، **و همانا خدا توبه‌پذیر و حکیم است** »،

یعنی اگر این احکام نبود، چه شرّها که به پا نمی‌شد (و چه شوهرانی که کمر به قتل زنانشان نمی‌بستند!) و خدا، چون توبه‌پذیر و حکیم است، ستّارالعیوب بوده رسوایی را دوست ندارد. یا اگر فضل و رحمت حق نبود چه گرفتاری‌ها که در دنیا و آخرت پیدا نمی‌کردید!

بخش دوّم

(موضوع «افک عایشه» و نصیحت به مؤمنان)

(۱۱) إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ .

« **همانا کسانی‌که آن تهمت بزرگ را آوردند گروهی ازشما** (مسلمان‌ها) **بودند!** (در عین حال) **آن را شرّی برای خود مپندارید؛ بلکه خیری برایتان در آن بود؛ برای هریک از آنها** (که در این کار دست داشتند) **دستاوردی از گناه است و برای آن‌کس از ایشان که بخش بزرگ آن را به عهده داشت، عذابی بزرگ است** »،

آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، ناظر به حادثه‌ای است که درتاریخ اسلام به عنوان «**إفْک**[1] **عایشه**[2]». مشهور است. البتّه ما در پی شرح جزئیّات مطالب تاریخی نیستیم. ولی به طور کلّی رفتار پیامبر^ص در برخورد با آن رویداد که چگونه دستخوش خشم و احساسات نگردیده صبورانه روش تحقیق و مشورت پیش گرفت، باید مایه‌ی سرمشق مسلمان‌ها باشد. از سوی دیگر، آیه‌ی فوق هرچند به مناسبت حادثه‌ی «**اِفْک عایشه**» نازل شده، ولی محتوای مطالب کلًّا در تقبیح ترویج اتّهاماتِ اثبات نشده (شایعه‌پراکنی) و شماتت اشخاصی است که چنین آسان با آبروی افراد بازی می‌کنند. چنانکه می‌فرماید «**هریک از آنها** (که در ترویج آن شایعه دست داشتند) **سهمی از گناه دارد و آن‌کس از ایشان که سهم عمده‌ی آن تهمت را به عهده گرفت، عذابی بزرگ دارد**» همچنین در ضمن تعیین مجازات مفتری (آیه‌ی٤) نفرمود که چون به زن پیامبر[ص] تهمت زدند پس آنها را بیشتر شلاّق بزنید، بلکه مجازات یکسانی برای تمام موارد بهتان تعیین نمود.

---

(۱) ـ زمخشری در کشّاف می‌گوید «**إفْک** = تهمت» بلیغ‌تر از کذب و افتراست و از این‌رو واژه‌ی مزبور «تهمت بزرگ» در نظر گرفته می‌شود.

(۲) ـ از عایشه شخصاً نقل شده که رسول‌خدا (ص) در هر غزوه (جنگی) یکی از همسرانش را به قید قرعه انتخاب نموده و با خود می‌برد. در جنگ «**بَنِی الْمُصْطَلَق**» قرعه‌ی فال به نام عایشه اصابت کرد و در نتیجه او از همراهان بود. به هنگام بازگشت، عایشه ـ که در کجاوه‌ای (هَودَج) سوار بر شتر حرکت می‌کرد ـ برای امری پیاده شد. مراجعت عایشه به هودج قدری به طول انجامید، زیرا زمانی را برای جمع‌آوری دانه‌های ریخته‌شده‌ی گردنبندش بر زمین صرف کرد. سپاه، پس‌از مدّتی ـ به خیال آنکه عایشه به هودج بازگشته ـ آن را بر روی شتر نهاده و حرکت کردند. از این‌رو وقتی عایشه به محل بازگشت، اثری از سپاه نیافت؛ قدری سرگردان شد و بالأخره تصمیم گرفت همانجا منتظر بماند تا سپاهیان خود متوجّه شده و برای بردنش بازگردند. تصادفاً جوان مسلمانی به نام «صَفوان» که پشت سپاه حرکت می‌کرد، به آنجا رسید و عایشه را روی شتر نشانده خود مهار شتر را به دست گرفت و پیاده به سوی مدینه حرکت کرد. وقتی آن‌دو آشکارا وارد مدینه شدند ولوله‌ای به پا شد و منافقان به شایعه‌پراکنی پرداختند.

از سوی دیگر در آیه‌ی۱۱ می‌فرماید این فساد از ناحیه‌ی عدّه‌ای از مسلمان‌ها (و برخی از منافقان) پیش آمد (و مسلمان‌ها نباید این چنین در رفتارشان بی‌دقّت باشند) ولی در عین‌حال، مؤمنان ملول نشوند زیرا نتیجه‌ی نهایی مُنتَج به خیر شد؛ چون باعث گردید که احکام سودمندی در سوره‌ی نور نازل شود و جامعه‌ی اسلامی ــ به لحاظ قانونی ــ به غنای بیشتر رسد.

(۱۲) لَوْلَآ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُواْ هَٰذَآ إِفْكٌ مُّبِينٌ .

« **چرا هنگامی‌که آن** (بهتان) **را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک در حقِّ خود نبردند و نگفتند این تهمتی آشکار است؟** »،

آیه‌ی شریفه مسلمان‌ها را مؤاخذه می‌کند که چرا وقتی آن اتّهام عجیب را شنیدند، اصل پاکدامنی را نادیده گرفتند و نسبت به مرد و زنی مؤمن، حُسن ظنّ به کار نبردند و آندو را که بی‌دلیل مورد اتّهام قرار گرفته بودند، از آن تهمت بزرگ مبرّا نداشتند؟

(۱۳) لَّوْلَا جَآءُو عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ ۚ فَإِذْ لَمْ يَأْتُواْ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُوْلَٰٓئِكَ عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْكَٰذِبُونَ .

« **چرا چهار شاهد بر این** (ادّعا) **نیاوردند؟ پس چون گواهان** (لازم) **را نیاوردند، پس آنان خود نزد خدا دروغگویانند** »،

بخش اوّل آیه به سوره‌ی نساء (آیه‌ی۱۵) اشاره دارد که پیش از سوره‌ی نور نازل گردیده و اشعار می‌دارد «**وَ اللَّاتِی يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنكُمْ** = کسانی از زنان شما که کار زشتی آوردند، پس باید (قبل از هرگونه نتیجه‌گیری و اقدامی) چهار شاهد از (میان) خودتان بر آنها بجویید» و پیش از آن مرحله، صریح قرآن است که «**ای کسانی‌که ایمان آوردید! از بسیاری گمان‌ها** (در حقّ یکدیگر) **بپرهیزید که بعضی گمان‌ها گناه است**» (حُجُرات/۱۲).

بخش دوّم آیه حاکی از آن است که در مواردی به لحاظ دینی، رعایت قانون و مصلحت مقدّم بر برخورد با واقعیّت است. مثلاً اگر کسی ببیند دو نفر زنا می‌کنند و آنگاه سوی اولیاءِ امور رفته گزارش کند، از جهت «واقعیّت» دروغ نگفته، ولی در برابر قانون خدا که چهار شاهد برای این نسبت می‌طلبد، دروغگوست. زیرا اگر قرار شود که با گواهی یکتن، هرکس به اتّهام زناکاری کیفر شود، در آن‌صورت ممکن است بی‌گناهان بسیاری به دشمنی، مورد تهمت قرار گیرند و آبروی آنها بریزد.

(۱۴) وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَآ أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ .

« **و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما ــ در دنیا و آخرت ــ نبود، قطعاً در آنچه** (ماجرایی) **که به آن وارد شدید، عذابی بزرگ به شما می‌رسید** »،

یعنی ای مسلمان‌ها! اگر رحمت خدا نبود، به خاطر ورودتان به آن ماجرا و اشاعه‌ی بی‌دلیل آن، حتماً به سختی عذاب می‌شدید. به عبارت دیگر، خداوند بر بندگان صاحب کرم است و از این‌رو در مجازاتشان

تعجیل نمی‌کند و فرصت اصلاح می‌دهد (فاطر/۴۵).

(۱۵) **إِذْ تَلَقَّوْنَهُۥ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِۦ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُۥ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٌ .**

« **آنگاه که آن** (تهمت) **را از زبان‌های خود می‌گرفتید** (و دهان به دهان نقل می‌کردید) **و به زبان‌هایتان چیزها می‌گفتید که دانشی به آن نداشتید و آن را آسان** (و بی‌اهمّیّت) **می‌پنداشتید حال آنکه نزد خدا بزرگ بود** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که شایعه‌پراکنی و مطالبی را ـ بدون دانش ـ از دیگران گرفتن و پراکنده ساختن، گناه بزرگی است و از علیؑ در نهج‌البلاغه آمده که «بزرگ‌ترین گناه آن است که عاملش آن را سهل گیرد»[۱] (زیرا در این‌حالت توبه نمی‌کند).

(۱۶) **وَلَوْلَآ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبْحَٰنَكَ هَٰذَا بُهْتَٰنٌ عَظِيمٌ .**

« **و چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید: ما را نسزد که در این** (باره) **سخن گوییم؛** (بار إلٰها) **تو منزّهی، این بهتانی بزرگ است؟** »،

یعنی مسلمان موظّف است رشته‌ی اتّهامات بی‌دلیل نسبت به اشخاص را با موضع‌گیری قاطع خود، بلافاصله قطع کند؛ نه آنکه سکوت نموده یا مروّج شایعات گردد! برای تنزیه خدا (**سُبْحَانَكَ**) در اینجا مفسّران بر دو قول رفته‌اند: **یکی** آنکه عرب گاه تسبیح را در مقام تعجّب به زبان می‌آورد. **دوّم** آنکه مراد آن است که خدایا ما تو را منزّه می‌شماریم از اینکه در پیشگاهت گناه کنیم و با این گناه (افتراء) به نافرمانی تو دست زنیم.

(۱۷و۱۸) **يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثْلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ . وَيُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْأَيَٰتِ ۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .**

« **خدا پندتان می‌دهد که دیگر هیچ‌گاه ـ اگر مؤمنید ـ نظیر آن** (رفتار) **را تکرار نکنید** » « **و خدا این آیات را بر شما بیان می‌دارد و خدا دانا و حکیم است** »،

پنج آیه‌ی پیشین در نقد و نکوهش مؤمنان زودباورِ دهن بین و غیرمسئول بود که با شنیدن یک خبر بی‌دلیل و شاهد، چشم و گوش بسته آن را باور کرده و اشاعه می‌دهند. متعاقباً خداوند در آیات۱۸ و۱۷ موعظه فرموده که پس با توجّه به تذکّرات، اگر شما مردم مسلمان مؤمنِ پندپذیرید، لازم است که آن رفتار تکرار نشود.

(۱۹) **إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلْفَٰحِشَةُ فِى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْأَخِرَةِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ .**

---

(۱) ـ **أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا استَخَفَّ بِهِ صاحِبُهُ** (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ۴۷۷ و ۳۴۸).

« همانا کسانی که دوست دارند زشتی‌ها بین اهل ایمان رواج یابد، برایشان در دنیا و آخرت عذابی دردناک است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید »،

به دنبال مسائل مربوط به «**إفک عایشه**» نکته‌ای ـ به طور کلّی ـ درباره‌ی تهمت زنندگانِ به مؤمنین بیان می‌دارد که این دسته اصولاً از این‌که به هرشخصیّت (ونهضت) موجّهی وصله‌ای بچسبانند ونسبت زشتی به آنها دهند، لذّت می‌برند! چنین افرادی که هر یاوه‌ای را درباره‌ی پاکان یا بزرگان عالَم اسلام به هم می‌بافند، متأسّفانه در این روزگار نیز کم نیستند. می‌فرماید اینان در دنیا درخور کیفرند (چون در جامعه‌ی ایمانی مستحقّ مجازات بوده و مورد نفرت قرار می‌گیرند) و در آخرت نیز عذابی دردناک دارند. به بیان دیگر مفسده‌جویان در دنیا و آخرت گرفتار اعمال خود می‌شوند.

در مورد مقطع آیه (**وَ اللهُ یَعْلَمُ وَ أَنتُمْ لَاتَعْلَمُونَ**) به چند وجه می‌توان به عبارت مذکور نگریست:

- طبری می‌گوید منظور این است که دروغ آن مفتریان را خدا می‌داند و انسان‌ها چون عالم به غیب نیستند آگاهی ندارند.
- شاید منظور این است که خدا می‌داند چه کسانی موذیانه و مخفیانه به این‌گونه کارها دست می‌زنند و چه طبایعی است که از لکّه‌دار شدن حیثیّت مؤمنان لذّت می‌برد!
- آن طور که خدا به مصالح و مفاسد امور آگاه است، انسان‌ها نیستند و بی‌جهت نیست که در قرآن نسبتِ زنا به افراد دادن و چهار شاهد در تأیید نیاوردن، تهمت تلقّی شده و مجازات حدّ برای این‌قبیل اشخاص تعیین گردیده است.

(۲۰) وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ .

« **و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود ـ و این‌که خدا مهربان و بخشنده است ـ** (به مجازات سختی دچار می‌شدید) »،

پاسخ «**لَوْلَا** = اگر نبود» در آیه حذف شده و زمخشری در کشّاف می‌گوید از جمله مواردی است که «سکوت» بلیغ‌تر از «نطق» می‌نماید: وای اگر فضل و رحمت خدا و این‌که او مهربان و بخشنده است، در میان نبود؟! یعنی با آنهمه تهمت‌زنی‌های مُفسدان و سکوتی‌که بسیاری از مؤمنان در برابرشان می‌کنند، اگر فضل و عنایات إلهی نبود، چه گرفتاری و عذاب بزرگی به سراغتان می‌آمد.

(۲۱) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَـٰنِ ۚ وَمَن يَتَّبِعْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَـٰنِ فَإِنَّهُۥ يَأْمُرُ بِٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ ۚ وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَـٰكِنَّ ٱللَّهَ يُزَكِّى مَن يَشَآءُ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ .

« **ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، پیروی گام‌های شیطان مکنید و هرآنکه پیروی گام‌های شیطان کند، پس همانا او** (شیطان) **به کارهای زشت و ناپسند فرمان می‌دهد؛ و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود،**

هرگز هیچ‌یک از شما پاک نمی‌شد، ولی خدا هرکه را بخواهد (و شایسته بیند) **پاک می‌گرداند و خدا شنوا و داناست »،**

واژه‌ی «**خُطُوات**» جمع «خُطوَه»، به معنی گام‌های کوتاه و آرامی است که انسان را رفته رفته به سوی مقصود می‌کشاند. می‌فرماید مؤمنان وساوس شیطانی را ـ که معمولاً به این شیوه عمل می‌کند ـ و انسان را به تدریج به سوی تهمت و سایر زشتی‌ها می‌کشاند، پیروی نکنند و اگر کردند بدانند که آلوده خواهند شد. عاقل و مؤمن واقعی کسی است که در همان مراحل اوّل به وساوس شیطانی پاسخ رد دهد، و إلاّ دچار زشتی‌های روشن و آشکار (**فحشاء**) و زشتی‌هایی که قباحت آن‌ها ـ با توابعی که به بار می‌آورد ـ بعداً معلوم خواهد شد (**مُنکَر**)، خواهد گردید (بقره/١٦٨ و٢٠٨).

بخش بعدی آیه حاکی از واقعیّت ظریفی است. بدین معنی که مؤمنان، در عین آنکه خود تلاشی برای زائل ساختن آلودگی‌ها از روح و نفس خود می‌کنند ـ با توجّه به انبوه موجبات ناپاکی در جامعه ـ اگر دستگیری و تأییدی ازجانب خدای‌تعالی نباشد، به توفیق لازم نمی‌رسند. خداست که در مورد انسان‌های لایق، حوادث و عواملی برای تحوّل و تنبّه آنها پیش می‌آورَد تا با مساعی خودشان، بتوانند پاک شوند. اگر قرار بود خدا انسان را «کاملاً» به خودِ وی بسپرد، هیچ‌کس تزکیه نمی‌شد.

مقطع آیه می‌رساند که خدا به احوال بندگان آگاه است و می‌داند چه کسانی لیاقت فضل و رحمت او را برای پاک شدن دارند. بدین‌ترتیب، ایهام جبر از آیه برداشته می‌شود.

(۲۲) وَلَا يَأْتَلِ أُوْلُواْ ٱلْفَضْلِ مِنكُمْ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤْتُوٓاْ أُوْلِي ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينَ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلْيَعْفُواْ وَلْيَصْفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَكُمْۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ .

«**و صاحب‌مُکنتان و توانگران شما سوگند نخورند که به خویشان و مستمندان و مهاجران در راه خدا** (چیزی از دارایی خود) **ندهند؛** (بلکه) **باید درگذرند و چشم پوشند؛ آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد؟ و خدا آمرزگار و صاحب رحمت است »،**

نوشته‌اند یکی از تهمت‌زنانِ به عایشه پسرخاله‌ی ابوبکر و ازجمله مهاجرانی بود که تحت تکفّل ابوبکر قرار داشت. به دنبال رفتار وی، ابوبکر سوگند خورد که دیگر به او کمک مالی نخواهد کرد. در این ارتباط آیه‌ی فوق ـ که بیانگر درسی عمومی است ـ نازل گردید.

می‌فرماید اگر مسلمانی خطایی کرد، حق نیست او را به گرسنگی سپرید. هر خطایی حُکمی دارد. کیفرِ بیشتر از جُرم، خود خطا محسوب می‌شود. به علاوه عفو و صفح نباید فراموش شود. «**صَفْح**» به معنی آن است که به روی خطاکار هم نیاورید؛ و می‌فرماید این‌گونه گذشت‌ها شما را در معرض رحمت خدای رحمان قرار می‌دهد. چنانکه حدیث نبوی می‌گوید «الرّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمٰن = خدای رحمان به رحم‌کنندگان رحم می‌کند»؛ و کمک به خویشان را مقدّم بر مسکین و مهاجر آورده، زیرا خویشانِ مستحقِّ انسان ـ در دریافت کمک ـ حقّ تقدّم دارند.

(۲۳) إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ٱلْغَٰفِلَٰتِ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ لُعِنُواْ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ .

« **همانا کسانی که به زنان پاک‌دامنِ بی‌خبر** (از فحشاءِ) **و مؤمن، نسبت بدکاری می‌دهند، در دنیا و آخرت از رحمت خدا دورند و برای آنها عذابی بزرگ است** »،

واژه‌ی «**يَرْمُونَ**» از مصدر «**رَمْى**» به معنی «انداختن و پرتاب کردن» است امّا در اینجا به مفهوم «نسبت بد دادن (امری ضدّ ناموسی) به کسی» آمده است. در آیه‌ی٤ نیز واژه‌ی «**يَرْمُونَ**» به همین معناست.

در چهارمین آیه‌ی سوره، برای تهمت زنا مجازات تعیین فرمود و در آیه‌ی فوق زشتی این کار را به لحاظ معنوی توضیح داده می‌فرماید تهمت‌زنندگان به زنان عفیف در دنیا و آخرت از رحمت خدا محرومند، یعنی گناهشان فقط اثر اُخروی نداشته بلکه در دنیا نیز خیر نمی‌بینند

در توضیح «**الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاتِ الْمُؤْمِنَات**»، مفسّران به شأن نزول آیه اشاره داشته حالت عایشه را در برابر تهمتی که به او وارد ساختند متذکّر شده‌اند که گفت: «**رُمِيتُ بِما رُمِيتُ بِهِ وَ أَنَا غافِلَة** = این تهمت ـ در حالی‌که به کلّی از ماجرا بی‌خبر بودم ـ به من زده شد».

(۲۴) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« (به یاد آر) **روزی را که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر** (ضدّ) **آنها ـ به آنچه می‌کردند ـ گواهی دهند** »،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که گواهِ هر عمل انسان در آخرت، همان عضوی خواهد بود که «عمل» به وسیله‌ی آن سرزده است. چنانکه در این‌باره در سوره‌ی فُصِّلَت توضیحی هست: «**وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ . حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ . وَ قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِى أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُون** = و روزی‌که دشمنان خدا را سوی جهنّم محشور کنند و همگی را برانند، تا چون به دوزخ درآیند، گوش و چشمان و پوست‌هایشان بدانچه می‌کرده‌اند بر ضدِّ آنها گواهی دهند، و به پوست‌های خویش گویند: چرا به زیان ما شهادت دادید؟ گویند: خدایی که همه چیز را به سخن آورده است ما را گویا ساخت و او اوّل بار شما را آفرید و به سوی او بازگردانده می‌شوید» (فُصِّلَت/۲۱←۱۹). از این آیات به دست می‌آید که به احتمال قوی آثار بدکاری‌های انسان همواره در ناخودآگاه او هست (مگر با توبه پاک شود) و صدایی‌که از پوست گناهکار در آخرت برمی‌خیزد درواقع انعکاس همان آگاهی درونی او از زشتی‌های خویش است که به امر خدا آشکار می‌شود. به علاوه در آیه‌ی شریفه ذکر «زبان و دستان و پاها» به طور کلّی رفته که در تشریح حال گنه‌کاران و تهمت‌زنان است؛ زبانی که با آن تهمت زده، دست‌هایی‌که برای تأکید حرکت کرده و پاهایی که شخص را در بهتان‌زدن‌ها به اینجا و آنجا بُرده است، همه در آخرت بر ضدّ او گواهی خواهند داد.

(۲۵) يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ ٱللَّهُ دِينَهُمُ ٱلْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ ٱلْمُبِينُ .

« **آن روز خدا کیفر شایسته‌ی آنها را تمام دهد و خواهند دانست که خدا همان حقّ آشکار است** »،

آیه‌ی شریفه حاوی دو مطلب اساسی است (**۱**) خداوند پاسخ اعمال دنیوی بندگان را در قیامت به حقّ و عدالت می‌دهد (بخش اوّل آیه ـ انبیاء/٤٧) و (**۲**) در مورد «**هُوَ الْحَقُّ الْمُبِين**» در مقطع آیه، برخی مفسّران آن را به همان معنی «خدا حقّ آشکار است» گرفته‌اند؛ با این مفهوم که خداوند در هیچ حجابی پوشیده نیست، منتها حجاب جهل و غفلت است که خدا را از انسان پوشیده می‌دارد. امّا طبری می‌گوید عبارت مزبور بدان معنی است که در آخرت، تهمت‌زنان خواهند دانست که خداوند همان حقیقتی است‌که آنچه را دردنیا از کیفر اُخروی به آنها وعده داده بود، برایشان آشکار می‌سازد و در آن‌هنگام هرگونه شکّی در وجود خدا و وعده‌هایش، از ایشان رخت برمی‌بندد (ق/۲۲). این تفسیر وجوه دو گانه‌ی مفهوم «**هُوَ الْحَقُّ الْمُبِين**» را دربر دارد.

(۲۶) **اَلْخَبِيثَٰتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ ٱلْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَٰتِ وَ ٱلطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ ٱلطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ .**

« **زنان ناپاک از آن مردان پلید و مردان پلید از آن زنان ناپاکند و زنان پاکیزه از آن مردان پاک و مردان پاک از آن زنان پاکیزه‌اند؛ آنها از آنچه در باره‌شان** (از ناروا) **می‌گویند مُبَرّا هستند؛ برایشان آمرزش و روزی نیک است** »،

آیه‌ی شریفه به نوعی، همان مدلول آیه‌ی۳ سوره است. به قول مولوی:

ناریان مر ناریان را جاذبند   نوریان مر نوریان را طالبند

در این راستا آیه‌ی شریفه، بیانگر اصلی کلّی است که مرد پاک با زن پاک می‌آمیزد (و بر عکس). بنابراین در مورد همچو افرادی (مانند عایشه و آن مرد جوان که عایشه را سرگردان در بیابان یافته و او را تا الحاق به کاروان همراهی کرد و هردو سابقه‌ی پاکی داشتند) نسبت ناروا بدون دلیل، پذیرفته نیست. بر این مبنا آیه‌ی شریفه در واقع، اصل «**بَرائَت**» را بیان می‌دارد که کسانی‌که هیچ‌گونه سابقه‌ی بدکاری در جامعه ندارند، اصل این است که آن سابقه ثابت و محفوظ بماند، مگر شاهد و دلیلی آن را برهم زند. امّا برخی این پیام آیه را درنیافته و آن‌را با داستان لوط ع که خود پاک و زنش بدکار بود، در تضادّ دیده‌اند. در صورتی‌که باید توجّه داشت آیه‌ی شریفه نه در موضع توضیح جزئیّات زندگی انسان‌ها، بلکه ـ همانگونه که قبلاً گفتیم ـ در مقام بیان اصلی کلّی است که اصل «**برائت**» نامیده می‌شود.

طبری در تفسیر آیه می‌گوید منظور این است که قول ناپاک شایسته‌ی ناپاکان است و قول طَیِّب شایسته‌ی پاکان. مقطع آیه اشاره دارد که پاکان از اقوال بدی که بدون دلیل در حقّ آنها می‌آورند، مُبَرَّیٰ هستند و خداوند پاکی ایشان را با مغفرت و روزی نیک ازجانب خود پاسخ گفته ظلمی را که با تهمت‌ها می‌بینند، جبران می‌کند.

بخش سوّم

(ممنوعیّت ورود بی‌اجازه به خانه‌های مردم، حکم حجاب و توصیه به ازدواج)

(۲۷) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتَدْخُلُواْ بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ .

« **ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! به خانه‌هایی که خانه‌های شما نیست داخل مشوید تا آشنایی دهید** (و اجازه گیرید) **و بر اهل آنها سلام گویید؛ این برای شما بهتر است؛ باشد که پند گیرید** »،

آیه‌ی شریفه ابعاد مضاعف دارد؛ از یک سو در ارتباط با آیات قبل (که سخن از زناکاری و افترا به زنان پاکدامن بود) برای آنکه زمینه‌ی آن تهمت‌ها پیش نیاید ـ در موضع پیشگیری از وقوع جرم ـ می‌فرماید سرزده وارد خانه‌ی مردم مشوید. از سوی دیگر به عرب ۱٤۰۰ سال پیش ادب اجتماعی می‌آموزد و بر حفظ حریم دیگران تأکید می‌ورزد. واژه‌ی «**حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا** = تا طلب اُنس کنید» در اینجا کسب اجازه‌ی توأم با اظهار آشنایی و نرمش را می‌رساند تا مردمان در رفتن به خانه‌های یکدیگر محتاط بوده خلوت خانه‌ها را با حضور خود مختل نسازند.

سپس می‌فرماید بعداز آن‌هم که آشنایی داده و با اجازه‌ی صاحبخانه وارد شدید، سلام کنید تا از ورود شما احساس امنیّت و آسایش خاطر نمایند.

مقطع آیه به کلّ مفاد آن اشاره دارد که عقل و خرد انسان فواید این دستورات را درک می‌کند و ذکر آنها به منزله‌ی یادآوری و پندآموزی است.

(۲۸) فَإِن لَّمْ تَجِدُواْ فِيهَآ أَحَدًا فَلَاتَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرْجِعُواْ فَٱرْجِعُواْ هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ .

«**و اگر کسی را درآن** (خانه)**ها نیافتید، داخل مشوید مگر آنکه به شما اجازه داده شود؛ و اگر به شما گفته شد: بازگردید، پس برگردید؛ این برایتان پاکیزه‌تر است و خداوند به آنچه می‌کنید داناست** »،

با خواندن این آیات خواننده به فکر فرو می‌رود که چه مواردی را خداوند لازم می‌دید که به عرب آن زمان و مکان متذکّر شود؟ ظاهراً در زمان نزول قرآن چه بسا اگر کسی در عربستان خانه‌ای را دَقُّ الْباب می‌کرد و پاسخی نمی‌شنید، از دیوار به داخل خانه می‌رفت و می‌نشست تا صاحبخانه بیاید! از این‌رو آیه‌ی شریفه

تصریح دارد که حتّی اگر صاحبخانه در خانه بود ولی عذر دیدار خواست، بی‌هیچ رنجیدگی، باید مراجعه کننده بازگردد و این حکم برای عصر ما هم تازگی دارد چرا که با حضور صاحبخانه در خانه، توقّع نداریم از پذیرفتنمان خودداری کند! ولی آیه‌ی شریفه می‌فرماید این‌گونه رعایت ادب در زندگی، مایه‌ی «**پاکیزگی شما**» است و خداوند از اعمال همگان آگاه بوده می‌داند که چه کسانی با چه نیّاتی وارد خانه‌های مردم می‌شوند! با این قید آیه‌ی شریفه در پرتو ایمان به خدا، ضامن اجرائی برای رعایت حکم پیش می‌آوَرد.

(۲۹) لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُواْ بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَٰعٌ لَّكُمْۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ .

« بر شما گناهی نیست که به خانه‌های غیرمسکونی ـ که در آنجا کالایی دارید ـ وارد شوید؛ و خدا آنچه را آشکار یا پنهان کنید می‌داند »،

در این آیه، ورود به اماکن عمومی غیرمسکونی چون کاروانسراها ـ که ممکن است افراد برای دریافت و بازرسی کالای خود به آنها مراجعه کنند ـ از قاعده‌ی عمومی کسب اجازه از صاحبخانه برای ورود، معاف شده است. زیرا این اماکن، معمولاً در معرض رفت و آمد عمومی است و نیازی به کسب اجازه‌ی ورود به آنها نبوده مزاحمتی از نظر دخول به حریم خصوصی کسی، پیش نمی‌آید. در مقطع آیه اشاره دارد که خداوند می‌خواهد مردم با توجّه به نظارت دائمی او بر احوال پنهان و آشکارشان زندگی کرده جامعه‌ای پاک و بی‌آلایش داشته باشند.

(۳۰) قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنْ أَبْصَٰرِهِمْ وَيَحْفَظُواْ فُرُوجَهُمْۚ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصْنَعُونَ .

« به مردان مؤمن بگو: دیدگان خویش (از نگاه شهوت‌آلود به نامحرمان) **فرونهند و شرمگاه خود را حفظ کنند** (پاکدامنی ورزند)؛ **این برایشان پاکیزه‌تر است؛ همانا خدا به آنچه می‌کنند داناست »،**

آیه‌ی شریفه در حُرمت نظربازی مردان به زنان است. واژه‌ی «**غَضّ**» به معنی «کم کردن و فروکاستن» می‌باشد و «**غَضِّ بَصَر**» به قول طبرسی در مجمع البیان، تعبیر لطیفی از منع نگاه‌های شهوت‌آلودِ مرد به زن نامحرم است. واژه‌ی «**فُرُوج**» ـ جمع «**فَرْج**» ـ کنایه از شرمگاه است و «حفظ فروج» بر خویشتن‌داری از روابط نامشروع جنسی (پاکدامنی) دلالت دارد (مؤمنون/۵). برخی از مفسّران «**مِنْ**» را در «**مِنْ أبْصارِهِمْ**» زائده دانسته‌اند؛ ولی سیبویه این قول را نپذیرفته است. زمخشری در کشّاف می‌گوید: «**مِنْ**» در اینجا برای «تبعیض» است؛ بدین‌معنی که نظر کردن به نامحرم حرام است ولی نه هر نظر کردنی! (غضّ البصر عَمّا یحرم و الاقتصار به علی ما یحلّ = از آنچه حرام است چشم‌پوشاندن و بر حلال بسنده کردن). شاید این برداشت معتبرتر باشد و اصولاً «دیدن» و نظرکردن‌های عادی، غیر از «نگاه کردن» و کنجکاوی‌های ممتدّ بصری است. آیه‌ی قرآن‌که می‌فرماید «**لَايَحِلُّ لَكَ النّسَاءُ مِن بَعْدُ وَ لَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ**» = (ای پیامبر!) پس از این هیچ زنی بر تو حلال نیست ـ و به جای آنان همسران دیگر نمی‌توانی بگیری ـ هرچند حُسن (و زیبایی)شان تو را به شگفت

آورد . . . » (احزاب/۵۲) به دست می‌دهد که پیامبر^ص صورت زنان را می‌دید و چه بسا بنا به خصلت بشری، روحیّه‌ی تصدیق زیبایی داست که با نگاه‌های طولانیِ کنجکاوانه و به قول معروف دریده‌بینی و زُل‌زدن متفاوت است.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه پس‌از آنکه فرمود بدون اجازه به خانه‌های اشخاص وارد نشوید (آیات قبل) تدبیر دیگری را برای پیشگیری از گناه مطرح ساخته که خودداری مردان از نگاه‌های کنجکاوانه و شهوت‌آلود به زنان است تا مبادا کار به مراحل بالاتر کشیده شده و مؤمنان به فحشاء اُفتند.[1] از این‌رو آیه، ابتدا فروپوشاندن چشمان را از نگاه‌های ناپاک دستور می‌دهد و سپس از حفظ شرمگاه سخن می‌گوید، بدین‌معنی که افراد خواسته‌هایی را که از آن ناحیه سرمی‌زند (غریزه‌ی جنسی) کنترل کنند.

در مقطع آیه تصریح دارد که این‌گونه ملاحظات باعث پاک‌ماندن فرد و جامعه است؛ و ضمانت اجراء را توجّه به آگاهی خداوند از اعمال مؤمنان ذکر می‌کند. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه بر ایمان افراد تکیه دارد و رعایت دستورات را موکول به ایمان اشخاص دانسته است. در این ارتباط شایان توجّه است که واژه‌ی «**يَغُضُّوا**» در آیه فعل مضارع است (= می‌پوشانند) که چون در جواب شرط مقدّر آمده، نون جمعِ آن حذف شده است. بنابراین درواقع آیه می‌فرماید اگربه مؤمنان بگویی(وتوجّه دهی) خود چشم ازنگاه به نامحرمان فرومی‌پوشانند و دامان خویش از تسلّط غرایز جنسی و آلودگی به گناه حفظ می‌کنند. این بیان ـ که نشان می‌دهد مؤمن به اتّکاءِ ایمان، مطیع امر خداست و فقط تذکّری لازم دارد ـ زیباتر از بیان امر صریح است.

(۳۱) **وَقُل لِّلْمُؤْمِنَـٰتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَـٰرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ۖ وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ ۖ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَآئِهِنَّ أَوْ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَآئِهِنَّ أَوْ أَبْنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَٰنِهِنَّ أَوْ بَنِىٓ إِخْوَٰنِهِنَّ أَوْ بَنِىٓ أَخَوَٰتِهِنَّ أَوْ نِسَآئِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُهُنَّ أَوِ ٱلتَّـٰبِعِينَ غَيْرِ أُوْلِى ٱلْإِرْبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفْلِ ٱلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا۟ عَلَىٰ عَوْرَٰتِ ٱلنِّسَآءِ ۖ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ ۚ وَتُوبُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ .**

« **و به زنان مؤمن** (نیز) **بگو: دیدگان خویش** (از نگاه ناروا به نامحرمان) **فرونهند و شرمگاه خود را حفظ**

---

(۱) ـ ممکن است گفته شودکه آیه مردهارا موجودات ضعیف و بی‌اراده‌ای درنظرگرفته که با یک نگاه ازخود بی‌خود می‌شوند و نمی‌توانند خودشان‌را کنتزل کنند. در پاسخ باید گفت که **اوّلاً** اگر غریزه‌ی جنسی را واقعیّت بدانیم ـ که هست ـ نمی‌توان اثر مشاهده را منکر بود و واپس‌زدن غریزه به موازات مشاهده، مسلّماً همراه با فشارهایی است که خالق انسان نخواسته است مخلوقش منظّماً در معرض این‌گونه فشارها قرار گیرد. **ثانیاً** البتّه مردها به لحاظ حفظ نفس، در شرایط و درجات متفاوتی قرار دارند و دستورات إلهی برای استثنائات نیست و جمع عمومی را درنظر می‌گیرد. بی‌توجّهی به این فرامین یا موجب گناه و بی‌نظمی و فشارهای روحی/ روانی در جامعه می‌شود و یا جنس‌های مخالف را برای یکدگر عادی می‌سازد که آنهم منتهی به اشکالاتی خواهد شد (چنانکه امروزه در پاره‌ای ممالک شده است).

کنند (پاکدامنی ورزند) **و زیورهایشان را ـ مگر آنچه را از آن که آشکار است ـ نمایان نسازند؛ و باید سرپوش‌هایشان را بر گریبان‌هایشان فرواندازند و زیورهای خود را ـ جُز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدرانِ شوهرانشان یا پسرانشان یا پسرانِ شوهرانشان یا برادرانشان یا پسرانِ برادرانشان یا پسرانِ خواهرانشان یا زنان** (همکیش) **خود یا کنیزانشان یا خدمتکاران مرد که بی‌رغبت** (به زنان)**اند یا کودکانی که از احوال جنسی زنان بی‌خبرند ـ آشکار نکنند؛ و نباید پاهای خویش** (به گونه‌ای بر زمین) **کوبند تا آنچه را از زیورهایشان نهفته می‌دارند معلوم گردد؛ و ای مؤمنان! همگی** (از مرد و زن) **به سوی خدا توبه آورید، باشد که رستگار گردید »**،

آیه‌ی شریفه پس از تذکّرات آیه‌ی قبل به مردان، روی به زنان آورده و تفصیل و تأکید بیشتری در مورد رفتار و پوشش زنان در ملأ عام، نشان می‌دهد که این امر در ارتباط با زنان از حسّاسیّت بالاتری برخوردار است.

نکات زیر در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه مشابه با مردان به زنان تأکید می‌نماید از خیره شدن به نامحرمان و نگاه‌های کنجکاوانه به ایشان بپرهیزند؛ درحالی‌که تصوّر عمومی، غالباً این نهی را مربوط به مردان می‌داند. به علاوه احتراز از نگاه‌های کنجکاوانه به مردانِ نامحرم را مقدّمه‌ای برپاکی زنان برشمرده ومتعاقباً به حفظ عفاف فرمان می‌دهد.

دوّم آنکه درمرحله‌ی بعد حدود حجاب و پوشش زنان مؤمن را تعیین کرده اشخاصی را که حفظ حجاب در برابر آنها لازم نیست معرّفی می‌نماید و در پایان، همگان به بازگشت به سوی خدا دعوت شده‌اند تا اگر در گذشته مرتکب اشتباهاتی گردیده‌اند، به جبران آنها پرداخته راه فلاح را بپویند.(۱)

سوّم آنکه در مورد «**وَ لَایُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا** = زیورهایشان را آشکار نکنند مگر آنچه را از آن که آشکار است»، **اوّلاً** «**لَایُبْدِینَ** = آشکار نمی‌کنند» فعل خبری است، ولی در موضع انشاءِ حکم آمده است. **ثانیاً** در مورد «آشکار نکردن زینت» چنانکه از جمع اقوال به دست می‌آید منظور، خود زیور (یا زینت) نیست، بلکه جایگاه زینت است و الاّ نمودار شدن نفس زینت چنانچه جدا از بدن باشد، مانعی ندارد. **ثالثاً** آنچه از مواضع زینت قهراً آشکار است (**إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا**) شامل چهره و دست‌ها می‌شود که به طور طبیعی نمایان بوده و پوشاندن آنها لازم نیست، کما اینکه بسیاری از مفسّران پوشاندن صورت و کفّین را برای زنان لازم نمی‌شمرند. البتّه برخی مفسّران «**إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا**» را تعمیم داده و آن را شامل آشکار شدن غیر اختیاری مواضع نیز می‌دانند.

---

(۱) ـ البتّه حفظ حجاب برای زنان به نوعی، در همه‌ی ادیان هست. حتّی رعایت حدّی از پوشش (Dress Code) توسّط زنان جهت حضور در صحنه‌ی عمومی جامعه ـ طی سال‌های پیشین ـ در پاره‌ای ممالک غربی، لازم دیده می‌شد؛ هرچند حدود پوشش در آن زمان و صفحات، با حکم حجاب در اسلام تفاوت داشت؛ ولی شاید بتوان گفت بیش از ۵۰ تا ۶۰ درصد آن را شامل می‌شد. نکته‌ی دیگر آنکه در غرب پیشین، عصیانگران از حدود پوشش، با مجازات قانونی روبرو بودند ولی در قرآن مخاطب حکم حجاب مؤمنانند و مجازات دنیوی نیز برای برهم زننده‌ی آن در قرآن نیامده، مگر به لحاظ برهم زدن نظم عمومی چون از حدّ بگذرد!

چهارم آنکه به حفظ سر و گردن حتّی بدون زینت تأکید شده است. در این راستا واژه‌ی «**خُمُر**» جمعِ «خِمار» به معنی «**غِطاءُ الرّأس** = پوشش سر» می‌باشد (همان روسری) چنانکه فرهنگ المنجد می‌گوید «**ما تُغَطِّي بِهِ الْمَرْأَةُ رَأسَها**» یعنی «آنچه زن به وسیله‌ی آن سرش را می‌پوشاند[1]». بنابراین پوشـش سر (که در بر دارنده‌ی پوشش موها نیز هست) و همچنین گردن ـ در مواجهه با نامحرمان ـ برای زنان تصریح شده است.[2]

پنجم آنکه «**نامحرمان**» برای زنان همه‌ی افرادی هستند که در استثناءِ آیه نیامده‌اند. استثناءِ آیه شامل کسانی است که رعایت حجاب زن دربرابر آنها لازم نیست و فلسفه‌ی غالب آنها روشن است و فقط شاید موارد زیر شایان توضیح باشد:

- آنجا که می‌فرماید «**أو نِسائِهِنَّ** = زنانشان» منظور زنانی است که با زن مسلمانِ مؤمن، همکیش می‌باشند. بنابراین از مفهوم معکوس برمی‌آید که خداوند از زن مسلمان انتظار دارد که در برابر زن غیرمسلمان حفظ حجاب کند. فلسفه‌ی حکم در اینجا قطعاً مسائل عفافی نیست. در مقام توجیه، عدّه‌ای از مفسّران گفته‌اند اگر زن مسلمان در برابر زن غیرمسلمان بی‌حجاب شود، ممکن است آن زن که پایبند قیود اسلامی نیست، وصف زیبایی اندام او (زن مسلمان) را نزد شوهر غیرمسلمان خود ببرد و نتیجتاً خطراتی از سوی مرد غیرمسلمان متوجّه زن مسلمان گردد. امّا این دلیل قابل قبول به نظر نمی‌رسد زیرا ممکن است همین وضعیّت از ناحیه‌ی مرد مسلمان و نامحرم نیز برای زنان مؤمن پیش آید (چون همه اهل تقویٰ نیستند) و درنتیجه لازم می‌بود که هر زن مسلمان در برابر سایر زنان مسلمان هم حفظ حجاب کند!! از نظر ما فلسفه‌ی حکم را احتمالاً باید در مقوله‌ی تبلیغ دانست؛ اینکه زن مسلمان در برابر جبهه‌ی غیرمسلمان حفظ موضع کند، شاید این امر باعث بروز کنجکاوی و نهایتاً جذب علاقه‌ی زن غیرمسلمان به اسلام شود.
- آنجا که می‌فرماید «**أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ** = یا آنها که تحت اختیارند». در اینجا منظور اُسرای جنگی است، ولی بنا بر قول دیگر به قرینه‌ی «**نِسَائِهِنَّ**» که پیش‌از عبارت مذکور آمده، اُسرای جنگی زن یا کنیزان (خدمتکاران) مراد می‌باشد.

---

(۱) ـ در سوره‌ی احزاب (آیه‌ی۵۹) به جای «**خُمُر**» سخن از «**جَلابِيب**» رفته که آن روسری بلندی است. بنابراین زنانِ مؤمن در انتخاب نوع پوشش سر و گردن آزادند به شرط آنکه پوشش محدوده، به صورت مذکور رعایت گردد.

(۲) ـ ولی پوشش صورت برای زنان لازم نیست، زیرا تصریح بر پوشش سر و گردن شده است (در مورد پوشش سایر بخش‌های بدن ـ از گردن به پایین ـ در سوره‌ی احزاب تصریح شده است) چنانکه در مراسم حج نیز زنان صورت خود را نمی‌پوشانند. روایتی نیز در این‌باره سنّی و شیعه نقل کرده‌اند که عدم وجوب پوشش صورت را برای زنان، تأیید می‌کند. می‌گویند زنی از قبیله‌ی بنی‌خثعم در فتح مکّه، مهار مرکب پیامبر^ص را ـ درحالی‌که جوانی از بستگان آن‌حضرت با او بر مرکب سوار بود ـ گرفت و سؤالاتی طرح نمود. در جریان پاسخ به سؤالات، پیامبر^ص متوجّه ردّ و بدل شدن نگاه‌هایی بین آن زن و جوانِ هم‌مرکب خود گردید و بی‌آنکه به زن بگوید صورت خود را بپوشان، صورت آن‌جوان را به سوی دیگر برگرداند و گفت: می‌ترسم شیطان میان شما حایل شود. از این حدیث به دست می‌آید که زنان صدر اسلام پوشش صورت نداشته‌اند.

ششم آنکه درقسمت انتهایی آیه، زنان مسلمان را از کارهایی که موجب جلب توجّهات غریزی مردان می‌شود، بازداشته که بنا به روش رایج در زمان، پایکوبی بر زمین و به صدا درآوردنِ خلخال‌ها (حلقه‌ی فلزّی که زنان برای زینت به مچ پای خود می‌انداختند) بوده است؛ ولی بنا به وحدت ملاک، هر اقدامی را که مایه‌ی تحریک بیماردلان باشد، شامل می‌شود.

هفتم آنکه در آیه ذکری از عمو و دایی و داماد، جزءِ مستثنیاتی که زن ملزم به حفظ حجاب در برابر آنها نمی‌باشد، نیست. درحالی‌که این منسوبین از محارم بوده و ازدواج زن با آنها حرام است (نساء/۲۳). برخی از فقها غالباً با استناد به همین حرمت ازدواج، حفظ حجاب زن را در برابر عمو و دایی و داماد لازم ندانسته‌اند که این دلیل کافی نیست. زیرا ازدواج زن با شوهر خواهر خود نیز حرام است ولی ملزم به رعایت حجاب در برابر او می‌باشد. شاید دلیل امر این باشد که حُرمت ازدواج زن با شوهر خواهر، موقّتی و تا زمانی است که او شوهر خواهر وی باشد، ولی هرگاه آن خواهر مثلاً فوت کرد، زن می‌تواند با شوهر خواهر سابق خود ازدواج کند. امّا ازدواج با عمو و دایی و داماد برای همیشه حرام است.

(۳۲) وَ أَنكِحُواْ ٱلۡأَيَـٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّـٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۡۚ إِن يَكُونُواْ فُقَرَآءَ يُغۡنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ .

« و بی‌همسرانتان و غلامان و کنیزان شایسته‌ی خود را همسر دهید؛ اگر تنگدست باشند خداوند از فضل خویش برخوردارشان می‌سازد؛ و خدا گشایشگر و داناست »،

آیه‌ی شریفه پس از تأکید بر عفّت‌گزینی مؤمنان و رعایت حجاب در آیات قبل، راه حلّ مثبت را برای رفع نیازهای جنسی و اداره‌ی آن، از طریق ازدواج و تشکیل خانواده ارائه می‌دهد. چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

یکم واژه‌ی «**أیامیٰ**» جمعِ «**أیّم**» شامل زن و مرد مجرّد می‌شود. و «**أَنْكِحُوا**» به معنی دیگران را همسردادن است. خطاب به مسلمان‌ها می‌فرماید برای بی‌همسران خود موجبات ازدواج را فراهم کنید؛ یعنی در جامعه‌ی اسلامی همه وظیفه دارند به ازدواج کسانی‌که همسر ندارند کمک کنند. به علاوه این امر را فقط درمورد مسلمانان آزاد (**أیامَی مِنْكُمْ**) سفارش نمی‌کند، بلکه به اسیران مرد و زن جنگی نیز تعمیم می‌دهد. واژه‌های «**عِبادِكُمْ**» و «**إمائِكُمْ**» به معنی غلام و کنیز است که معمولاً اُسَرای جنگی بودند.(۱) می‌فرماید برای اُسرای جنگی مرد و زن نیز که دراختیار دارید ـ اگر صالح باشند ـ وسایل ازدواج فراهم کنید. این مطلب نشان

---

(۱) ـ برده‌داری به معنی خرید و فروش انسان‌های آزاد، در اسلام تحریم شده چنانکه حدیث نبوی می‌فرماید «**شَرُّ النّاسِ مَن باعَ النّاسَ** = بدترین مردم کسی است که انسان‌ها را خرید و فروش می‌کند» و با نزول آیه‌ی «**فَكُّ رَقَبَة** = آزاد کردن گردنی» (بلد/۱۳) مسلمان‌ها بردگان از این نوع را آزاد ساختند. منظور از «**ما مَلَكَتْ أیْمانُكُمْ** = افراد مملوک شما» و یا «**عِبادِكُمْ و إمائِكُمْ**» در سوره‌های مدنی که در شرایط وقوع جنگ‌ها و اسیرگیری مسلمان‌ها بوده است، اُسرای جنگی است.

می‌دهد که راه زناکاری با کنیز و غلام در اسلام باز نبوده، بلکه برعکس، اولیاءِ آنها وظیفه داشتند «صالح بودن» را به ایشان بیاموزند و در راه اصلاح آنان، به انحاءِ گوناگون و ازجمله به شوق ازدواج، تبلیغ و تشویقشان کنند. در این ارتباط تفسیر المیزان منظور از «**صالِحین**» را در آیه صلاحیّت برای امر ازدواج می‌داند، نه صلاحیّت در اعمال. امّا طبرسی در مجمع البیان از مقاتل و سایرین نقل می‌کند که منظور، «مؤمن» بودن است که به نظر می‌رسد به سیاق آیات نزدیک‌تر باشد.

دوّم این‌که در آیه واژه‌های «**عِبادِکُمْ** و **إمائِکُمْ**» در ارتباط با اُسرای‌جنگی به کار رفته که ازنظر بیان هویّت حقوقی آنهاست، نه از نظر نوع خطاب و رفتار با ایشان؛ چنانکه در آثار است پیامبر[ص] به مسلمان‌ها می‌فرمود هیچ‌گاه اسیران را با الفاظ «**عَبْدِی** = بنده‌ی من» و «**أَمَتِی** = کنیز من» خطاب نکنید، بلکه به آنها بگویید «**فَتَایَ** و **فَتَاتِی**= پسرم ودخترم». بنابراین اینکه به اسیرجنگی کلمه‌ی «**عَبْد** = بنده» اطلاق شده، ازنظر اطاعت اسیر از سرپرست خود می‌باشد. به عبارت دیگر منظور از «**عَبد**» در اینجا مخلوق نیست، بلکه چون لازم بوده اسیران از اولیاءِ خود اطاعت کنند، به این اعتبار «**عبد**» خوانده می‌شدند؛ چون «عُبودیّت» نوعی اطاعت است که البتّه میدان آن در ارتباط با خداوند وسیع و همه جانبه بوده و در مورد سرپرست و پدر و مادر و رئیس و غیره ـ برحسب مورد ـ حدود و وظایف آن، محدود می‌شود.

سوّم پس از آنکه فرمود موجبات اوّلیّه برای ازدواج مجرّدها را مسلمان‌ها فراهم کنند، در بخش بعدی آیه درباره‌ی زوج جدید می‌فرماید که آنها نیز دغدغه‌ی فقر برای مراحل بعدی زندگی نداشته باشند زیرا خداوند با رحمت واسعه‌ی خویش کمکشان می‌کند. طبعاً ازدواج، نوعی مسئولیّت است و مرد را وا می‌دارد تا برای تأمین زندگی خود و خانواده‌اش تلاش کند و برکات إلهی در جریان آن تلاش‌ها ظهور می‌کند.

(۳۳) **وَلْيَسْتَعْفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۗ وَٱلَّذِينَ يَبْتَغُونَ ٱلْكِتَٰبَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا ۖ وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِىٓ ءَاتَىٰكُمْ ۚ وَلَا تُكْرِهُوا۟ فَتَيَٰتِكُمْ عَلَى ٱلْبِغَآءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا۟ عَرَضَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۚ وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ مِنۢ بَعْدِ إِكْرَٰهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .**

« **وکسانی‌که** (موجبات)**زناشویی نمی‌یابند، باید عفّت ورزند تا خدا از فضل خویش بی‌نیازشان سازد؛ و آن‌کسانی‌که دستان شما مالک آنها شده است** (اُسَراء) **و مکتوبی** (برای آزادی خود) **می‌جویند ـ اگر خیری در ایشان سراغ دارید ـ پس** (قرار بازخرید آنان را) **برایشان بنویسید و از مالی‌که خدا به شما داده، به آنها بدهید؛ و کنیزانتان را اگر اراده‌ی پاکدامنی دارند به طلب کالای دنیا، به زنا وادار مکنید و هرکه آنان را** (به این کار) **وادارد، پس خدا بر آنها بعد از وادار کردنشان، آمرزنده و مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه ابتدا اعلام می‌دارد کسانی‌که نه خود امکانات اوّلیّه را برای ازدواج دارند و نه اولیاءِشان می‌توانند

حدّ أقل آن امکانات را در اختیارشان گذارند، باید تحمّل کنند تا خدا از فضل خود آنها را بی‌نیاز کند[1] (و نمی‌فرماید افرادی از این نوع ـ که از تأمین وسایل اوّلیّه برای ازدواج محرومند ـ ازطریق آسان‌تری مثل مُتعه یا ازدواج موقّت رفع نیاز جنسی کنند! که اگر مُتعه امر شرعی بود، باید در اینجا به عنوان یک راه حل ذکر می‌شد.)

سپس به تناسب آیه‌ی قبل ـ که از دو دسته (اسیر و صاحب وی) سخن گفت ـ به وضعیّت اُسَراء اشاره داشته می‌فرماید اگر آنها برای آزادی خود قراردادی پیشنهاد کنند، درصورتی‌که خیر و شایستگی در آنها می‌بینید با آنها کنار آیید. برخی از مفسّران مقصود از «**خیر**» را در اینجا شایستگی اخلاقی و برخی ـ توانایی ِ ادای تعهّد ـ دانسته‌اند. امّا با توجّه به عبارت بعد که می‌فرماید «**از مال خدا که به شما داده، به آنها دهید**» (به تعبیر طبری با استناد به آیه‌ی ٦٠ سوره‌ی توبه مقصود این است که از حساب زکات خود به آنها دهید) تلقّی امور اخلاقی از «**خیر**» موجّه‌تر می‌نماید، زیرا زکات را بازپس نمی‌گیرند.

بخش بعدی آیه هشدار به منحرفان می‌دهد. زیرا ظاهراً در محیط عربی این احتمال می‌رفته که کسانی کنیز خود را به بی‌عفّتی وادارند تا از این راه عایداتی نصیبشان شود! آیه‌ی شریفه به این موضوع اشاره داشته و آن را تقبیح می‌نماید؛ واینکه می‌فرماید «**إنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا** = اگر اراده‌ی پاکدامنی دارند»، مفهوم مخالف از آیه برنمی‌آید تا استنباط شود که هرگاه آن کنیزان راضی به فحشاء بودند کشاندنشان به این کار اشکال نداشت! زیرا اگر کنیزان راضی به فحشاء بودند، وادارسازی آنها توسّط ارباب مطرح نبود! بنابراین به اصطلاح اصولی‌ها، آیه‌ی شریفه مفهومِ مخالف ندارد و درمقام بیان قُبح عمل است که افرادی کنیزان خود را با وجود عفّت‌گزینی آنها ـ در طلب مال دنیا ـ به فحشاء نکشانند؛ این کار بسیار زشتی بود که در عرب جاهلی معمول شده بود و اسلام آن را برانداخت.

بخش انتهایی آیه در عفو کنیز بی‌گناه است و می‌فرماید اگر کنیزان توسّط ارباب خود وادار به فحشاء شدند در درگاه خدا معذورند و مشمول آمرزش و رحمت إلهی قرار خواهند گرفت. ولی شایان توجّه است‌که واژه‌ی «**اِکراه**» دو بار درآیه تکرارشده و می‌فرماید «**وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ . . . بَعْدَ إِكْراهِهِنَّ** = و هرکس وادارشان کند . . . بعداز وادار شدنشان»، آنگاه خداوند بر آنها «**غَفُورٌ رَحِيم**» خواهد بود.[2] یعنی بخشش إلهی درصورتی است که کنیزان واقعاً «وادار» به فحشاء شده باشند و نه آنکه به لحاظ ظاهری، با بهانه‌ها و توجیهاتی که به دور از صداقت است، به سوی آن روند.

(۳۴) **وَلَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَيْكُمْ ءَايَـٰتٍ مُّبَيِّنَـٰتٍ وَمَثَلًا مِّنَ ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ .**

---

(۱) ـ راه حلّ دیگری نیز در سوره‌ی نساء ارائه شده که می‌فرماید «و کسانی‌از شما که استطاعت (مالی) در ازدواج با زنان (آزاد و) مؤمن را ندارند، پس با دختران مؤمن (از اسیرانی) که در اختیار دارید (و طبعاً توقّعات چندانی از نظر مالی و موجبات زندگی به مانند زن آزاد مسلمان ندارند ازدواج کنند)» (نساء/۲۵ـ به توضیح آیه‌ی مزبور نگاه کنید).

(۲) با بسط معنا به دست می‌آید که در «تجاوز به عنف» زن بی‌گناه قلمداد می‌شود.

« **و همانا ما آیات روشنگری به سوی شما فرو فرستادیم و مثلی از** (احوال) **کسانی که پیش از شما گذشته‌اند و موعظه‌ای برای پرهیزکاران** (نازل کردیم) »،

آیه‌ی فوق، هم به آیات پیشین اشاره دارد و هم به کلِّ قرآن. می‌فرماید آیاتی روشنگر، به سوی شما مردم آمده است که شامل قوانین عادلانه نسبت به دوست و دشمن و حاوی حکایات گذشتگان از خوب و بد است که چگونه برخلاف حقّ و عدالت یا موافق آن، رفتار کردند و به نتایج اعمالشان در دنیا و آخرت پیوستند و تصریح دارد که اینها همه مایه‌ی پند و اندرز برای متّقیان و بیداردلانی است که از بدی‌ها پروا دارند.

بخش چهارم

(نور هدایت و ظلمت کفر)

(۳۵) اَللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ ۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشْكَوٰةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ۖ ٱلْمِصْبَاحُ فِى زُجَاجَةٍ ۖ ٱلزُّجَاجَةُ
كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّىٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَٰرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِىٓءُ وَلَوْ
لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٍ ۗ يَهْدِى ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُ ۚ وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَٰلَ لِلنَّاسِ ۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ
شَىْءٍ عَلِيمٌ .

« **خدا نور آسمان‌ها و زمین است؛ مَثَلِ نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی** (قرار گرفته و) **آن چراغ در آبگینه‌ای**(ست و) **آن آبگینه گویی ستاره‌ای درخشان**(است)؛ (چراغ) **از** (روغن) **درخت پُر برکت زیتون ـ که نه شرقی و نه غربی است ـ افروخته می‌شود؛ نزدیک است که روغنش ـ هرچند آتشی به آن نرسیده باشد ـ روشنی بخشد؛ نوری است بر روی نور؛ خدا هرکه را خواهد** (و لایق بیند) **به نورش رهنمون گردد؛ و خداوند برای مردم مَثَل‌ها می‌زند و خدا به همه چیز داناست** »،

در آیه‌ی قبل از آیات روشن إلهی که موعظه‌ای برای پرهیزکاران است، سخن رفت و در آیات این بخش از نور هدایت إلهی و نصیب کافر و مؤمن از آن، سخن می‌گوید.

در اینکه مقصود از «**خدا نور آسمان‌ها و زمین است**» چیست، اقوال مختلف آورده‌اند:

- همه‌ی موجودات به هستی او هستی یافته ولی او در ظهور، بی‌نیاز از غیر بوده است.
- خدا هدایت‌کننده‌ی زمینیان و آسمانیان است.

از نظر ما جامع‌ترین وجه آن است که هدایت جهانِ خلقت در اختیار خداست و نظام آسمان‌ها و زمین را او رهبری می‌کند. هرچند برخی از مفسّران، مانند طَبری، مراد از «آسمان‌ها و زمین» را در اینجا، «اهل» آسمان‌ها و زمین دانسته‌اند که خداوند هدایت آنها را به عهده دارد.

متعاقباً آیه‌ی شریفه از «**نور هدایت إلهی**» تشبیهی می‌آورد که «**مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی** (قرار گرفته)». واژه‌ی «**مِشْکاة**» در اینجا به معنی چراغدان یا فانوسی است که چراغی در آن نهاده‌اند. مفسّران در این تعبیر، مراد از «چراغدان» را سینه‌ی انسانِ راه‌یافته دانسته‌اند که چراغ (قلب او) در آن جای گرفته است. بعضی نیز گفته‌اند که در آیه، به سینه و قلبِ پیامبر اشاره شده است. سپس آیه‌ی شریفه ـ طی عباراتی چند ـ بر تشبیهاتی درباره‌ی «چراغ روحانی» (قلب مؤمن) متمرکز شده است.

می‌فرماید «**آن چراغ در آبگینه‌ای**(ست و) **آن آبگینه گویی ستاره‌ای درخشان**(است)» یعنی قلب مؤمن را آبگینه‌ای بلورین فراگرفته و چون ستاره‌ای پُر نور نورافشانی می‌کند. چنانکه طبری از قول اُبَیِّ بْنِ کَعْب می‌نویسدکه این مَثَل برای مؤمنی آورده شده که ایمان به قرآن قلب اورا فراگرفته است.

سپس از سوخت چراغ سخن به میان می‌آورد که «**(چراغ) از (روغن) درخت پربرکت زیتون ــ که نه شرقی و نه غربی است ــ افروخته می‌شود**». در قدیم چراغ‌ها را با روغن زیتون روشن می‌کردند و خصوصاً در عبادتگاه‌ها چنین چراغ‌هایی بود. درخت‌های زیتون را بر دو دسته درنظر می‌گرفته‌اند: آنها که شرقی بوده و انوار خورشید تا هنگام ظهر بر آنها می‌تابید و دسته‌ی دیگر که در غرب واقع شده و بعد از ظهر از نور خورشید بهره می‌گرفتند. آیه می‌فرماید چراغی که در دل مؤمن جای گرفته از روغن زیتونی مشتعل است که نه شرقی و نه غربی است، بلکه از صبح تا شام در معرض انوار خورشید (فیض إلهی) قرار داشته و از این‌رو بسیار نوربخش است. خصوصاً آنکه متعاقباً اشاره دارد «**نزدیک است که روغنش ــ هرچند آتشی به آن نرسیده باشد ــ روشنی بخشد**» یعنی آن روغن روشنی‌بخش چنان صاف است (ایمان صادقانه و صریح مؤمن به خدا) که هنوز آتشی به آن نرسیده نزدیک است بدرخشد و نورافشانی کند. نتیجه آنکه چراغ دل مؤمن بس پر فروغ است و چنین دلی به گفته‌ی اُبَیّ بن کعب، در کشاکش حوادث استوار بوده و آنگاه که در معرض سختی‌ها و آزمایش قرار گیرد، راه صبر را می‌پیماید و چون به نعمت رسد راه شُکر را می‌سپرد و در داوری‌ها به عدالت می‌رود و چون سخن گوید از سر صدق تکلّم می‌کند (تفسیر طبری).

آنگاه آیه‌ی شریفه توصیف چراغ إلهی (دل مؤمن) را خلاصه می‌کند که «**نوری است بر روی نور**»؛ یعنی هربخش از نور دل مؤمن، به منزله‌ی تابش نوری بر نور دیگر است؛ شاید مقصود این باشد که چون هدایت کامل خدا نصیب کسی شود، همه‌ی اجزاءِ او نورانی شده در مسیر درست حرکت می‌کند و با نور خدا گام برمی‌دارد و نهایتاً به بهشت إلهی و رضوان او می‌رسد. چنانکه اُبَیِّ بن کعب این انوار را از اوصاف هدایت مؤمن شمرده و می‌گوید «کلام و کردار مؤمن نور است و بر نور وارد می‌شود و با نور خارج می‌گردد و مسیرش به سوی بهشت است.».

مقطع آیه ــ به تناسب ــ در اشاره به مَثَل‌های قرآنی است که «**خداوند برای مردم مَثَل‌ها می‌زند و خدا به همه چیز داناست**». ظاهراً مَثَل‌های قرآنی برای آن است تا مطالب «معقول» جامه‌ی زیبای «محسوس» بپوشد و بهتر قابل فهم گردد. این نکته حکایت از آن دارد که برعکس تصوّر عدّه‌ای، خداوند خواسته قرآن به فهم عمومی نزدیک شود و ویژه‌ی گروهی خاص نباشد. هم از این‌رو در قرآن مَثَل‌های فراوان هست و شاید طولانی‌ترین مَثَل برای تشریح «هدایت إلهی» در همین آیه آمده است.

(۳۶) فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرۡفَعَ وَيُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ فِيهَا بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ .

« (آن چراغ إلهی) **در خانه‌هایی که خدا رخصت داده رفعت یابد و نام خدا در آنها یاد می‌شود ــ صبح و شام خدا را در آنها تسبیح گویند ــ** (برپا می‌گردد) »،

در پی آنچه گذشت شرح می‌دهدکه آن چراغ تابان (هدایت ربّانی) در چه کانون‌هایی تجلّی کرده و چه کسانی از آن بهره‌مندند.

علامت تنوین در واژه‌ی «**بُيُوتٍ**» اشاره به تفخیم و بزرگداشت است و مقصود، مساجدی است که بر طبق رضای خدا بنا شده و فعّالیّت دارند. چنانکه در تفسیر آمده «اَلْمَساجِدُ بُيُوتُ اللّٰهِ فِي الأرْض = مساجد خانه‌های خدا در زمین‌اند»؛ و اینکه می‌فرماید «**اَذِنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ** = خدا اجازه داده که رفعت یابند»، اشاره به ساختمان مساجد است، چنانکه در سوره‌ی بقره با واژه‌ی «رفعت» همین معنی ادا شده و می‌فرماید: «**وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ** = زمانی‌که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های آن خانه را برافراشتند» (بقره/۱۲۷). امّا البتّه واژه‌ی «إذن» خدا در آیه، دلیل بر رفعت مقامی مساجد نیز هست و دلیل آن نیز همان یاد و ذکر خداست که در مساجد می‌شود.

برخی مفسّران شیعه تصوّر کرده‌اند که مراد از این خانه‌ها، مقابر پیامبر^ص و امامان^ع است. درحالی‌که آیه‌ی شریفه در زمان حیات پیامبر^ص نازل شده و آن زمان رسول‌خدا^ص صاحب قبری نبود و بسیاری از امامان نیز اساساً به دنیا نیامده بودند! و واضح است که مردم صبح و شام در خانه‌ی پیامبر ازدحام نمی‌کردند تا در آنجا ذکر خدا کنند! بنابراین مراد از «بیوت» در آیه، أماکنی نظیر خانه‌ی کعبه، مسجد رسول، مسجد خیف، مسجد قُبا و نظایر آنها بوده است که با ذکر نام خدا در آنها از صبح تا شام، هماهنگی دارد.

(۳۷) رِجَالٌ لَّاتُلْهِيهِمْ تِجَٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلْقُلُوبُ وَٱلْأَبْصَٰرُ.

« مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد؛ از روزی که دل‌ها و دیدگان در آن دگرگون می‌شود، هراسناکند »،

آیه‌ی شریفه، احوال کسانی را که «**صبح و شام، خدا را در مساجد تسبیح می‌گویند**» دنبال می‌کند. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه جمعیّت مساجد منحصر به مردان نیست ولی چون معمولاً مردان بیش از زنان به مساجد می‌روند، واژه‌ی «**رِجال**» در آیه آمده و بنا به قاعده‌ی «تغلیب» زنان را نیز شامل می‌شود.

دوّم آنکه قطعاً غیر از صاحبان کسب اشخاص دیگری نیز به مساجد می‌روند و مقصود آیه انکار این مطلب نیست، بلکه تأکید بر بازرگانان و داد و ستد کنندگانی دارد که تجارت و کسب مال، ایشان را از یاد خدا بازنمی‌دارد. به عبارت دیگر، آیه‌ی شریفه بر این نکته تصریح دارد که بازرگانی و سودآوری دنیا، مانع عبادت مردان خدا نیست و دیانت صحیح چنان است که انسان آخرت را در اعمال نیک دنیا می‌جوید، نه آنکه دنیا را کنار گذارد.

سوّم آنکه ذکر زکات در آیه نشان می‌دهد که عموم بازرگانان و به طور کلّی صاحبان درآمد از هر دسته،

موظّف به پرداخت زکات از درآمد خود می‌باشند و این موضوع منحصر به درآمد حاصل ازموادّ ۹ گانه‌ی طلا، نقره، گندم، جو، مویز، گاو، گوسفند ، شتر و خرما نیست.

چهارم آنکه در بخش انتهایی آیه اعتقاد آن مردان خدا را به معاد یادکرده است. نشان می‌دهد که ایمان آن بازرگانان و کسبه‌ی خداشناس به روز رستاخیز، در کسب و کار و تجارتشان تجلّی دارد؛ چنانکه غزالی در إحیاء علوم الدّین (ترجمه‌ی مؤیّد الدّین محمّد خوارزمی) آورده: «یکی از ایشان پُتک برداشتی یا دِرَفش فرو بردی، اگر بانگ نماز شنیدی پتک را بیانداختی و درفش را برنیاوردی و به سوی نماز رفتی». اینکه در توصیف رستاخیز می‌فرماید «دل‌ها و دیده‌ها در آن روز منقلب می‌شود»، یعنی چشم‌ها با رؤیت آثاری که در رستاخیز عالَم بروز می‌کند، وحشت‌زده می‌شوند و آن تُجّار با ایمان در دنیا، آن روز را درنظر داشته و چنان عمل می‌کنند که از وحشت آن روز در امان بمانند (غافر/۱۸ و نازعات/۹ و۸).

(۳۸) **لِيَجْزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُواْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ .**

« **تا خدا پاداششان را بهتر از آنچه می‌کرده‌اند بدهد و آنان را از فضل خویش زیادت بخشد و خدا هرکه را خواهد** (و لایق بیند) **روزی بی‌حساب می‌بخشد** »،

در پی آیات پیشین آیه‌ی شریفه، از عاقبت و پاداش اُخروی آن مردان خدا سخن گفته و تصریح دارد که خداوند نه فقط با عدل، بلکه با فضل خویش با آنها برخورد خواهد کرد و در آخرت روزی بی‌حساب نصیبشان می‌کند.

(۳۹) **وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَعْمَٰلُهُمْ كَسَرَابٍۭ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ ٱلظَّمْـَٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمْ يَجِدْهُ شَيْـًٔا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥ ۗ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ .**

« **و کسانی‌که کُفر ورزیدند اعمالشان همچون سرابی در بیابانی است که تشنه در آن گمان آب می‌بَرَد، تا چون بدان سو آید چیزی نمی‌یابد و** (بلکه حکم) **خدا را در آنجا می‌یابد؛ و** (خداوند) **حسابش را تمام می‌دهد وخدا سریع الحساب است** »،

در برابر آیه‌ی «نور» باید این آیه و آیه‌ی بعد را آیات «ظلمت» خواند. خداوند پس از آنکه مؤمنان را توصیف کرد که در مساجد به تسبیح خدا پرداخته هیچ مشغله‌ای آنها را از یاد خدا غافل نمی‌سازد؛ اینک نقطه‌ی مقابل آنها ـ کافران سیه‌دل ـ را یاد می‌کند و اعمال کافران را در قالب مثالی از سراب و ظلمت‌ها به نمایش گذارده است.

طبری می‌گوید آیه بدین‌معناست‌که کافر تاوقتی دراین دنیااست تصوّرمی‌کند اعمالش خوب وزیباست، امّا چون ازدنیا رفت می‌بیندکه آنچه انجام داده ـ همچون سراب ـ چیزی نبود و آنجا خدا را با حسابرسی‌هایش می‌یابدکه سریعاً به حساب او می‌رسد. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه می‌فرماید کافران در دنیا منظره‌ی زیبایی از اعمالشان را برای خود مجسّم می‌کنند، ولی چون آن اعمال ـ حتّی خیرخواهی‌هایشان ـ از پایه‌های محکم

اعتقادی برخوردار نیست، پاسخگوی روح و وجدانشان نتواند بود و خداوند پاسخگوی آنها در برابر اعمالشان بوده و مطابق نیّاتی که داشته‌اند با آنها برخورد خواهد کرد.

(۴۰) **أَوْ كَظُلُمَٰتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَىٰهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِۦ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِۦ سَحَابٌ ۚ ظُلُمَٰتٌۢ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَآ أَخْرَجَ يَدَهُۥ لَمْ يَكَدْ يَرَىٰهَا ۗ وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورًا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ .**

« **یا** (اعمال کافران) **همانند تاریکی‌هایی در دریایی ژَرف است که موجی ـ آن را می‌پوشاند و بر فراز آن موجی دیگر و بر فرازش ابری**(انبوه) **ـ آن را می‌پوشاند؛ تاریکی‌هایی برخی فوق بعضی دگر؛ چون** (غریق) **دست خویش برآورَد، به زحمت آن را می‌بیند؛ و کسی‌که خدا برای او نور**(هدایتی) **قرار نداده باشد، پس او را نوری نخواهد بود** »،

آیه‌ی قبل تمثیلی از اعمال به ظاهر نیک کافران بود و آیه‌ی فوق تمثیلی از کردار بد و زشت آنهاست. در این مثال روح کافران و اعمال ناشی از آن، به دریایی تشبیه شده که از چند جهت موانع نفوذ نور در آن هست: (۱) عمق دریا (ژرفایی دریا باعث می‌شود که نور به اعماقش نرسد) (۲) وجود امواج که نور را می‌شکند (۳) تلاطم و گستردگی امواج که موجی بر روی موج بوده و سبب شکست نور و مانع نفوذ نور به عمق دریا می‌شود و (۴) ابر غلیظی که فضا را تیره و تار ساخته و مانع نور است. در حقیقت آن دریا و ابر غلیظ بر فَراز آن، احوال روحی کافران را توضیح می‌دهد. می‌فرماید در نفوس کافران ـ که اعمال کافران از آنها صادر می‌شود ـ تعصّبات گوناگون، کینه‌ورزی‌ها نسبت به دین و آئین خدا و سودطلبی‌ها و لذّت‌جویی‌ها، فضایی ساخته که مانع نفوذ نور و هدایت إلهی است.

در بخش بعدی آیه می‌فرماید دریای وجود کافر را چنان ظلمتی فرا گرفته که اگر دست خودرا هم برون آرد به سختی آن را می‌بیند و کسی که با آن موانع از تابش نور خدا به قلب و روح خود جلوگیری کرد، پس هیچ نور هدایتی برای او نخواهد بود (مطفّفین/١٤).

بخش پنجم

(تدابیر خدا در طبیعت و وصف مؤمنان و نفاق‌پیشگان)

(۴۱) أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلطَّيْرُ صَٰٓفَّٰتٍ ۖ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُۥ وَتَسْبِيحَهُۥ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِمَا يَفْعَلُونَ .

« **آیا ندیدی** (توجّه نکردی) **که هرکس در آسمان‌ها و زمین است خدا را به پاکی**(از هر نقصانی) **می‌ستاید؟** و (همچنین) **پرندگان بال‌گشوده، همگی به تحقیق نیایش و تسبیح خود را می‌دانند و خدا به آنچه می‌کنند داناست** »،

در آیات قبل سخن از نور هدایت إلهی در آسمان‌ها و زمین و در قلب مردم مؤمن بود و در آیه‌ی فوق نمونه‌ای از دیگر موجودات آورده شده است. طبری می‌گوید مراد از «**مَن فِى السَّمٰوات** = هرآنکه در آسمان‌هاست»، فرشتگان هستند و مراد از ساکنان زمین، بندگان مؤمن‌اند. به عبارت دیگر، واژه‌ی «**تسبیح**» در بخش اوّل آیه، تسبیح تکوینی نیست، بلکه نیایش فرشتگان در ملکوت و بندگان مؤمنِ خداوند را در زمین می‌رساند.

امّا درمورد پرندگان، احتمالاً تسبیح تکوینی مراد است که برطبق قوانین طبیعی که خدا در آنها نهاده، به پرواز می‌پردازند و چرخ می‌زنند و حرکت می‌کنند. پیروی پرندگان از آن قوانین، درحقیقت اطاعت و تسبیح آنها از واضع قوانین، یعنی خداوند است.

در بخش بعدی آیه اشعار می‌دارد که بندگان مؤمن می‌دانند که چگونه راه طاعت و جلب رضایت و تسبیح خدا را پیش گیرند و پرندگان نیز واقفند که چگونه بر طبق قوانین خدا حرکت کنند و خداوند از عملکرد همگان باخبر است.

به طور کلّی آیه‌ی شریفه، در تأکید و تثبیت آیات قبل، می‌فرماید که عالَم تشریع و تکوین، تجلّی‌گاه هدایت إلهی است و بندگانی دست به نیایش خدا برداشته و پرندگان به هدایت او پرواز می‌کنند.

(۴۲) وَ لِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلْمَصِيرُ .

« **و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست و بازگشت** (همگان) **به سوی اوست** »،

در آیه‌ی فوق، ربوبیّت واحد خدا بر کلّ جهان هستی بیان شده است. می‌فرماید (نه تنها خدا به همه‌ی افعال خلق آگاهی دارد، بلکه) جهان هستی دراختیار اوست و اعمال بندگان را به عکس‌العمل مناسب می‌رساند.

(۴۳) أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُۥ ثُمَّ يَجْعَلُهُۥ رُكَامًا فَتَرَى ٱلْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَٰلِهِۦ وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِنۢ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ وَيَصْرِفُهُۥ عَن مَّن يَشَآءُ ۖ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِۦ يَذْهَبُ بِٱلْأَبْصَٰرِ .

« (و) **آیا ندیدی** (توجّه نکردی) **که خدا ابری را می‌راند، سپس اجزایش را گِرد می‌آورَد، آنگاه آن را متراکم می‌سازد؛ پس قطرات باران را می‌بینی که از لا به لای آن** (ابر) **برون می‌آید؛ و از آسمان از کوه‌هایی** (از ابر یخ‌زده) **که در آنجاست، تگرگی فرو می‌ریزد و آن را به هرکه خواهد می‌رساند و از هرکه اراده کند بازمی‌دارد؛ نزدیک است درخشش برقش** (برق ابر) **دیدگان را برُباید!** »،

آیه‌ی شریفه، نمونه‌ی دیگری از هدایت إلهی را در جمادات نشان می‌دهد. می‌فرماید بنگر که چگونه ابرها بنا به هدایت و قوانین خدا (از طریق بادها) حرکت کرده و جمع می‌شوند و آنگاه قطعات آنها متراکم گردیده قطرات باران از خِلالشان می‌بارد و همچنین از کوه‌های احتمالاً از ابرهای متراکم و یخ‌زده در آسمان، تگرگ تشکیل می‌گردد و آن تگرگ را خدا به هرکجا اراده کند فرود می‌آورَد[1] که گاه شکوفه‌های نورسیده‌ی درختان و حتّی حیوانات و آدمیان، از اصابت تگرک خسارت می‌بینند.

مقطع آیه نشان می‌دهد که (گاهی) «**برق**» درجریان تشکیل باران یا تگرگ پدید می‌آید که جریان مستقلّی از ابر نیست و درخشش صاعقه‌هایش دیدگان را خیره می‌سازد.

(۴۴) يُقَلِّبُ ٱللَّهُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُو۟لِي ٱلْأَبْصَٰرِ .

«**خدا شب و روز را دگرگون می‌کند؛ همانا در این** (پدیده) **برای اهل بصیرت عبرتی است** »،

یعنی خداوند شب و روز را پیاپی می‌آورد و تأمّلی در این‌پدیده‌ها، مایه‌ی عبرت و درس خداشناسی برای عبرت‌گیران است.

(۴۵) وَٱللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٍ مِّن مَّآءٍ ۖ فَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِۦ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي عَلَىٰٓ أَرْبَعٍ ۚ يَخْلُقُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

« **و خدا هرجنبنده‌ای را از آبی آفرید؛ پس برخی از آنها بر شکم خود می‌خزند و برخی بر دو پا و بعضیشان بر چهار**(پا) **گام می‌زنند؛ خدا هرآنچه خواهد می‌آفریند همانا خدا بر همه‌چیز تواناست** »،

دراین آیه، به جریان هدایت إلهی در موجودات زنده اشاره شده است. تصریح دارد که منشأ همه‌ی موجودات،

(۱) ـ به کتاب «باد و باران در قرآن» اثر مهندس مهدی بازرگان بنگرید.

آب است و بعضی «آب» را در اینجا به مفهوم «نطفه» دانسته‌اند، چنانکه طبری بر این قول رفته است. زیرا حتّی در مورد حیواناتی‌که از طریق تخم‌ریزی تکثیر می‌شوند، منشأ تشکیل تخم، ایجاد نطفه از طریق لقاح بوده است. متعاقباً در آیه به اقسام موجودات، از خزندگان و پرندگان (دو پایان) و چهارپایان، اشاره شده و تنوّع موجودات در نظام طبیعت را نشان می‌دهد.

در مقطع آیه اشاره دارد که تنوّع موجودات در عالَم، حاکی از خواست و قدرت إلهی است (و الاّ چگونه ممکن بود از شرایطی یکسان، چنین تنوّعی از موجودات سرزند؟). خصوصاً آنکه ترتیب اشاره به موجودات، از خزنده به پرنده و سپس پستانداران، ترتیب ویژه‌ای از آنها را نشان می‌دهد.

(۴۶) لَقَدْ أَنزَلْنَآ ءَايَٰتٍ مُّبَيِّنَٰتٍۚ وَٱللَّهُ يَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ .

« **به تحقیق آیات روشنگری فرو فرستادیم و خدا هرکه را خواهد** (و لایق بیند) **به راه راست هدایت می‌کند** »،

آیه‌ی فوق بی‌شباهت به آیه‌ی ٣٤ سوره نیست که فرمود «**همانا ما آیات روشنگر با مثل‌هایی از** (احوال) **کسانی‌که پیش از شما بودند به سوی شما فرستادیم که موعظه‌ای برای پرهیزکاران است**». پس‌از آن آیه تا آیه‌ی ٤٦ ، وصف هدایت و قدرت خدا در نظام طبیعت آمده و گویی این «وصف» کتابی است که دو جلد آن را آیات ٣٤ و ٤٦ تشکیل می‌دهد. امّا در مقطع آیه‌ی٤٦، سخن از هدایت خداوند به راه راست به میان آمده که تکمیل وصف هدایت او بوده و بندگان لایق را شامل می‌شود.

(۴۷) وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَۚ وَمَآ أُوْلَٰٓئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ .

« **و می‌گویند: به خدا و** (این) **فرستاده ایمان آوردیم و فرمان بُرداریم؛ سپس گروهی از ایشان بعد از آن** (اظهار)، **روی برمی‌تابند و آنها اهل ایمان نیستند** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود «**خدا هرکه را خواهد** (و لایق بیند) **به راه راست هدایت می‌کند**»، در آیه‌ی فوق و سه آیه‌ی بعد به کسانی اشاره دارد که لایق هدایت إلهی نیستند. می‌فرماید این‌گونه افراد «صداقت» ندارند؛ می‌گویند مسلمانیم ولی به زبان چیزهایی می‌گویند که در دلشان نیست و اهل ایمان نیستند.

(۴۸و۴۹) وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ . وَإِن يَكُن لَّهُمُ ٱلْحَقُّ يَأْتُوٓاْ إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ .

« **و چون به سوی خدا و رسولش فراخوانده شوند تا میان آنها حکم کند، آن‌گاه گروهی از آنها اعراض می‌کنند** » « **و اگر حق با آنان باشد، اطاعت‌کنان سوی او** (رسول) **می‌آیند!** »،

آیه ناظر به زمینه‌ای در صدر اسلام است. ولی ذکر نام اشخاص در آیه نیامده تا شکل کلّیِ موضوع حفظ شود. به طوری که امروزه نیز مصادیق آیه مشاهده می‌شوند، همآنها که هرجا دین به نفع آنان رأی دهد گام

به پیش می‌نهند وچون برخلاف میلشان فتوا دهد نمی‌پذیرند[۱]! تعلیل این روحیّه درآیه‌ی بعد آمده‌است.

(۵۰) أَفِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ٱرْتَابُوٓا۟ أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُۥ ۚ بَلْ أُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ.

« آیا در دل‌هایشان بیماری است؟ یا به شک افتاده‌اند؟ یا می‌ترسند خدا و رسولش بر آنها ظلمی روا دارند؟ (امّا نه) **بلکه ایشان خود ظالمانند »،**

آیه‌ی شریفه سه امکان در ارتباط با کردار سؤال برانگیز افراد موصوف در آیه‌ی قبل مطرح ساخته است. ابتدا می‌فرماید «آیا منافقند و سخنشان بیانگر اعتقادشان نیست و دلی بیمار دارند که دوگانگی بین فکر و کلام و روحیّه و بیان برایشان پیش آورده است؟» سپس می‌پرسد «**أَمِ ارْتَابُوا** = یا به شک افتاده‌اند» و بین «درست» و «غلط» به تردید افتاده نمی‌دانند صحیح و ناصحیح کدام است؟ و بالأخره این‌که «**یا می‌ترسند که خدا و رسولش بر آنها ظلمی روا دارند؟**» یعنی شاید علّت آن رفتار و گریز افراد از دین این‌است‌که تصوّر می‌کنند در تدیّن ضرر می‌بینند و رسول ـ با احکامی‌که از خدا ارائه می‌دهد ـ به آنها ظلم خواهد کرد و از مصالح وحقوقی محروم خواهند ماند؟ و متعاقباً همه‌ی این احتمالات را رد می‌کند که «(امّا نه) **بلکه ایشان خود ظالمانند**»، یعنی هیچ‌یک از آن موارد علّت روی‌برتافتن افراد از دین ـ وقتی درست به آنها عرضه شود ـ نیست، بلکه ستمگری‌ها و خودخواهی‌ها و خودمداری‌هایشان اجازه نمی‌دهد که زیر بار حکم حق روند. آیه‌ی شریفه نمونه‌ای از تجزیه و تحلیل‌های روحی افراد است که قرآن ارائه می‌دهد؛ واقعیّت اشخاص را پیش رویشان می‌گذارد تا شاید اصلاح شوند.

(۵۱) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا۟ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۚ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ.

« جُز این نیست که گفتار مؤمنان ـ چون به سوی خدا و رسولش خوانده شوند تا میانشان داوری کند ـ این است که گویند: شنیدیم و فرمان بُردیم؛ و آنها همان رستگارانند »،

---

(۱) ـ روشن است که منظور از «**الله و رَسوله** = خدا و رسولش» کتاب (قرآن) و سنّت می‌باشد. و ضمیر مفرد در «**لِيَحْكُمَ**» می‌رساند که **اوّلاً** سنّت رسول از قرآن جدا نیست و بنابراین **اوّل شرط صحّت حدیث** این است که مغایرتی با آیات قرآن نداشته باشد و **ثانیاً** اینکه می‌فرماید «**إِذَا دُعُوا إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ** = زمانی‌که به سوی خدا و رسولش فراخوانده شوند تا میان ایشان حکم کند» (و نفرموده **لِيَحْكُمَا** = تا خدا و رسول میانشان حکم کنند، و اگر «لِيَحْكُمَ» را به رسول هم برگردانیم بنا به صدر آیه که ذکر خدا کرده و از رسول نه به عنوان شخص بلکه به عنوان پیام‌رسانِ إلهی نام برده) می‌رساند که منظور این است که رسول برطبق حکم خدا حکم می‌کند، نه از خود. به عبارت دیگر آیه، برخلاف رویّه‌ی معمول بسیاری از مسلمان‌هاست که به جای «قانون» پیرو «اشخاص» می‌شوند و می‌رساند که حکومت و قدرت در اسلام با «قانون» است نه با «اشخاص». در تأیید این مطلب روایتی از امام صادق[ع] هست که می‌گوید: «**إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلاً دُونَ الْحُجَّةِ فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ** = بپرهیز از اینکه مردی را غیر از حجّت خدا، مرجع خود قرار دهی و او را در هرچه که گفت تصدیق کنی و پیرو شوی» (اصول کافی، ج۲، ص۲۹۸).

به دنبال آیات قبل در تشریح روحیّه‌ی منافقان در قبال حکم خدا و رسول، در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد به روحیّه‌ی مؤمنان پرداخته نشان می‌دهد که ـ بر خلاف منافقان ـ آنها در سود و زیان تابع حکم شرع‌اند و به این اعتقاد قلبی رسیده‌اند که احکام إلهی، نه جور و ظلم، بلکه خیر محض است. به عبارت دیگر آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد در وصف مؤمنان، در برابر آیات ٤٨ تا ٥٠ در توصیف منافقان است. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مؤمن برخلاف منافقان، فرمانبردار خدا و رسول[ص] در داوری‌هاست و خشیت از خدا و تقوای او را فراموش نمی‌کند. در این راستا عبارت «**أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا** = گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم»، عکس العمل مؤمنان در برابر حکم خدا و رسول است که در واقع می‌گویند «پذیرفتیم و به کار بستیم». به بیان دیگر از دیدگاه قرآن، مؤمن کسی نیست که فقط دین را «قبول» می‌کند، بلکه فراتر رفته «دین» را به اجراء می‌گذارد (و با این توصیف از مؤمن، وضع مسلمانان اسمی در طول تاریخ روشن است).

(۵۲) وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَخْشَ ٱللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ .

« **و آن‌کس که از خدا و رسولش فرمان بَرَد و از** (نافرمانی) **خدا بترسد و در برابر او تقویٰ پیشه کند، آنان همان رستگارانند** »،

شایان توجّه است که در ارتباط با «اطاعت» ذکر خدا و رسول[ص] هردو رفته است. امّا «ترس» و «تقویٰ» منحصراً به خداوند نسبت داده شده است. بنابراین ترس مؤمن واقعی فقط از خداست و هیچ‌گاه تصوّر نمی‌کند که اگر مثلاً قسم دروغ به حضرت عبّاس[ع] خورد، ابوالفضل کمرش را می‌شکند! بلکه احساس مسئولیّت مؤمن همیشه دربرابر خداست و از کیفر إلهی بیم دارد.

(۵۳) وَأَقْسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَـٰنِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ ۖ قُل لَّا تُقْسِمُواْ ۖ طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ .

« **و به خدا سوگندهای مؤکّد خوردند که اگر به آنها فرمان دهی، بی‌شک** (برای جهاد با تو) **بیرون می‌روند؛ بگو: سوگند مخورید، طاعتی پسندیده آورید، به یقین خدا از آنچه می‌کنید با خبر است** »،

دراین آیه روی سخن مجدّداً به منافقان بازگشته است. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که برای کار نیک قسم لازم نیست، بلکه باید عمل کرد و خدا را درنظر داشت که از پنهان و آشکار انسان باخبر است.

عبارت «**طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ**» در آیه، مبتدای موصوفی است که خبر آن حذف شده است و قرآن از اینگونه ایجازها فراوان دارد.

(۵۴) قُلْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ ۖ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُواْ ۚ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلَـٰغُ ٱلْمُبِينُ .

« **بگو: خدا را اطاعت کنید و رسول را فرمان برید؛ پس اگر روی گرداندند، جُز این نیست که بر او** (رسول)

جُز آنچه به عهده گرفته وظیفه‌ای نیست و بر شما (نیز) **جُز آنچه به عهده دارید تکلیفی نیست؛ و اگر از او فرمان برید راه‌یافته‌اید و بر فرستاده**(ی خدا) **جُز ابلاغ آشکار** (پیام وظیفه‌ای) **نباشد»،**

روی سخن همچنان با منافقان است. می‌فرماید به جای قول و قسم‌ها(ی توخالی) اخلاص پیشه کنید و خدا و رسول را پیروی نمایید و اگر نکردید، رسول^ص وظیفه‌ای جُز ادای رسالت و ابلاغ آشکار پیام ندارد و شما هم مسئول اعمال خود هستید.

آیه‌ی شریفه از جمله آیاتی است که به روشنی نشان می‌دهد پیامبر^ص، فقط موظّف به ابلاغ پیام و بشارت و انذار بوده و هیچ مسئولیّتی درقبال عدم قبول مردم نداشته است. با ابلاغ پیام و عمل به پیام، وظیفه‌ی پیامبر تمام بوده است. مردم موظّف بوده‌اند که پیام را پذیرفته و به کار بندند و اگر از ایمان و عمل سرباز می‌زده‌اند، پیامبر^ص مسئولیّت نداشته تا آنها را وادار کند.

این‌گونه آیات که نظائر آن در قرآن متعدّد است، صراحتاً بر اراده و اختیار انسان دلالت دارد زیرا به روشنی اعلام می‌دارد که هرکس بار اعمال خود را به دوش می‌کشد و پیامبر رسالتی جُز ابلاغ پیام هدایت إلهی به مردم نداشته است و این مردمند که باید راه هدایت یا ضلالت را پیش گیرند.

(۵۵) وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْـًٔا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ .

« خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح کردند، وعده داده که قطعاً آنان را ـ در این سرزمین ـ جانشین (قدرت پیشینیان) **سازد؛ چنانکه قبل از آنها پیشینیانشان را جانشین ساخت؛ و دینشان را که برای آنها پسندیده است استقرار بخشد و** (احوال) **ایشان را بعد از خوفشان، به امنیّت تبدیل کند در حالی‌که مرا بندگی می‌کنند و هیچ‌چیز** (و کسی) **را شریک من نمی‌گردانند، و هرکه پس‌از آن کفر ورزد** (یا کفران نعمت کند)، **پس آنان خود فاسقانند»،**

پیرو آیات قبل، در آیه‌ی فوق به کسانی‌که پیروی خدا و رسول کرده ادای وظیفه نمودند، وعده‌ی رسیدن به قدرت می‌دهد. چند نکته درباره‌ی آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه منظور از واژه‌ی «**اَلْأَرْض**» کره‌ی زمین نیست، زیرا الف ولام عهد بر سر کلمه‌ی «أرض»، نشان می‌دهد که سرزمین خاصّی مورد نظر بوده و این، همان سرزمینی بوده است که مخاطبانِ وعده ـ همانها که فرمانبرداری خدا و رسول^ص می‌کرده‌اند ـ در آن سکونت داشتند، یعنی عربستان؛ و کلمه‌ی «أرض» در قرآن به معنی بخشی از زمین نیز آمده است. چنانکه می‌فرماید «**وَ إنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا** = و همانا نزدیک بود که تو را از آن سرزمین (مکّه) از جا به در برند، تا تورا از آن بیرون کنند» (اسراء/ ٧٦).

دوّم آنکه آن وعده‌ی إلهی نیز تحقّق پیدا کرد و مسلمان‌ها در زمان پیامبر[ص] و سپس در دوران خلفای راشدین، جانشین قدرت پیشینیان در آن خِطّه شدند. بدین‌ترتیب، متکلّمین اهل سنّت از آیه‌ی شریفه در اثبات مشروعیّت حکومت خلفای راشدین استفاده کرده‌اند و می‌گویند بنا به تحقّق وعده‌ی إلهی بوده است. امّا شیعیان معتقدند که آیه‌ی شریفه مربوط به مهدی موعود است که در آینده ظهور کرده و خلافتش را به کلِّ کره‌ی أرض گسترش می‌دهد. در این چارچوب، مفسّران شیعه کلمه‌ی «**الأَرْض**» را در آیه را شامل کلِّ کره‌ی زمین می‌دانند. درنتیجه از دیدگاه شیعی، تحقّق آیه‌ی شریفه و وعده‌ی إلهی، هنوز عملی نشده و معطّل ظهور مهدی است.

سوّم آنکه پذیرش تفسیر سنّی از آیه با محدودیّت‌هایی مواجه است. زیرا نمی‌توان دوران بعد از خلفای راشدین (دوران بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس) را با انحرافاتی که پیش آمد، در مقوله‌ی تحقّق وعده‌ی إلهی دانست و آیه‌ی شریفه که مخاطبانش در زمان نزول، مؤمنان قریش و امثال آنها بودند، نمی‌تواند عناصری چون معاویه و یزید و سایرین را که دست به جنایات بزرگ زدند دربر گیرد.

چهارم آنکه رجوع به قرآن نشان می‌دهد که مقصود از «**كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** = چنانکه قبل از آنها پیشینیانشان را جانشین ساخت» مؤمنان بنی اسرائیل و شخصیّت‌هایی چون داود و سلیمان بوده‌اند، چنانکه می‌خوانیم: «**يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِى الأَرْض** = ای داود به راستی ما تو را در آن‌سرزمین (فلسطین) خلافت بخشیدیم» (ص/۲٦). بنابراین «**پیشینیان**» که در آیه مورد اشاره قرار گرفته انبیاء و شخصیّت‌هایی چون داود[ع] و سلیمان[ع] بودند که خداوند به آنها نیز نه در کره‌ی أرض، بلکه در همان سرزمین خودشان (فلسطین) خلافت بخشید.

پنجم آنکه عبارت «**وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى ارْتَضَى لَهُمْ** = و دینشان را که بر آنها پسندیده است استقرار بخشد» دنباله‌ی وعده‌ی إلهی به مجاهدان مؤمن صدر اسلام است که دین راستین خداوند، همان اسلامی که برای مسلمان‌ها پسندیده شده است (**وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا** ـ مائده/۳) پیروز می‌شود. پس از پیروزی نیز مسلمان‌ها از دین‌داری خود در هراس نخواهند بود و کسی به خاطر دینش تحقیر و شکنجه نخواهد شد (**وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا**) و روشن است که این شرایط در زمان پیامبر[ص] بعد از فتح مکّه پیش آمد و در دوران خلفای راشدین تعمیم یافت.

ششم آنکه این‌که می‌فرماید «**مرا بندگی می‌کنند و هیچ‌چیز** (و کسی) **را شریک من نمی‌گردانند**» درباره‌ی آن دو قول هست:

(**۱**) آیه درمقام تعلیل است و می‌فرماید چون خدا را خالصانه عبادت کرده گِرد شرک نمی‌گردند، خداوند نعمت خلافت را نصیبشان خواهد ساخت.

(**۲**) «**يَعْبُدُونَنِى** = مرا عبادت می‌کنند»، جمله‌ی حالیّه برای ضمیرهایی است که پیش‌از آن آمده است، بدین‌معنی که خداوند حکومتی را به مسلمانان مجاهد مؤمن وعده می‌دهد که در آن خالصانه خدا را بپرستند

و رعب و ترس از بین برود. بنابراین نتیجه‌ی قدرت وحکومت صحیح اسلامی باید همین باشد؛ ایجاد محیطی که درآن به جای خوف، امنیّت و به جای خفقان، آزادی و درعوض شرک، توحید نشیند. پس اگر در حکومتی این اوصاف نباشد و مردم به جای بندگی خدا و امنیّت و آزادی، در ترس و خفقان بسربرند و خرافه و شرک به جای توحید برپا شود، آن حکومت ـ و لو با عنوان اسلامی ـ مورد رضای خدا نیست.

هفتم آنکه در مقطع آیه می‌فرماید «**و هرکه پس از آن کفر ورزد یا کفران** (نعمت) **کند، پس آنان خود فاسقانند**»، و این توضیح همان مطلب است که اگر مسلمان‌ها ـ بعداز تحقّق وعده‌ی إلهی و قرار گرفتن در موضع قدرت وحکومت ـ محیطی آکنده از خوف و خرافه و خفقان به جای امنیّت وتوحید وآزادی به پا سازند، از فرمان خدا خارج شده‌اند.

بخش ششم

(تأکیدهای عبادی و تربیتی)

(۵۶) وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ .

«**و نماز را به پا دارید و زکات دهید و رسول را فرمان برید؛ باشد که مورد رحمت** (خدا) **قرار گیرید**»،

به دنبال آیه‌ی قبل که مؤمنان را به ایمان وعمل صالح برای رسیدن به قدرت فراخواند[۱]، در آیه‌ی فوق راه دستیابی به ایمان و عمل صالح را به اجمال توضیح داده است. خطاب به مسلمان‌ها می‌فرماید اگر می‌خواهید اهل ایمان و عمل صالح بوده وعده‌ی خدا درمورد رسیدن به قدرت درباره‌ی شما تحقّق یابد (آیه‌ی قبل) رابطه‌ی خود را با خدا وخلق ـ با تمسّک به نماز (نمازی که به درستی ادا شود) و زکات ـ حفظ کنید.[۱] البتّه ایمان و عمل صالح در نماز و زکات خلاصه نمی‌شود و این دو امر به صورت ذکر خاص قبل از عام (**أَطِيعُوا الرَّسُولَ**) آمده است. توضیح بیشتر موضوع در آیه‌ی ٤١ سوره‌ی حج است که می‌فرماید «**اَلَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ** = همآنان (مؤمنان) که اگر در (این) سرزمین تمکین (و قدرت)شان دهیم، نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای نیک فرمان داده از زشتی‌ها بازمی‌دارند». همچنین در این ارتباط عطف توجّه به آیاتی چون مائده/۸ ، انفال/٦٠ و حشر/۷ ضروری است.

(۵۷) لَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مُعۡجِزِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۖ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ .

« (هرگز) **مپندار کسانی‌که کافر شدند عاجز کننده**(ی خدا) **در این سرزمین توانند بود؛ و جایگاهشان آتش است و به‌راستی بد بازگشتگاهی است** »،

الف و لام بر سر واژه‌ی «**اَلْأَرْض**» در آیه به سرزمین خاص (عربستان) اشاره دارد؛ هرچند مدلول آیه ـ از این جهت که هیچ کجا کسی نمی‌تواند مانع خداوند از عقوبتش گردد ـ کلّی است. ولی بنا به سیاق آیات، به نظر می‌رسد که با آیه‌ی فوق، خداوند در واقع وعده‌ی «خلافت» به مؤمنان را در آیه‌ی۵۵ تحکیم بخشیده است. می‌فرماید اراده‌ی خدا در این سرزمین، بر غلبه‌ی مؤمنان تعلّق گرفته است و کافران نمی‌توانند از دایره‌ی قدرت خدا بگریزند، آنها مغلوب شده و به دوزخ می‌روند.

---

(۱) ـ جالب است که برخلاف تفکّر عمومی که معمولاً «قدرت نظامی» راه رسیدن به قدرت در نظر گرفته می‌شود، قرآن برعکس «ایمان و عمل صالح» را مبنای وصول به این هدف معرّفی می‌کند.

(۵۸) يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسْتَـْٔذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ وَٱلَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُواْ ٱلْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَـٰثَ مَرَّٰتٍ ۚ مِّن قَبْلِ صَلَوٰةِ ٱلْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعْدِ صَلَوٰةِ ٱلْعِشَآءِ ۚ ثَلَـٰثُ عَوْرَٰتٍ لَّكُمْ ۚ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌۢ بَعْدَهُنَّ ۚ طَوَّٰفُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْـَٔايَـٰتِ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! آنها که مملوک** (تحت اختیار) **شمایند و کسانی از شما که به** (سنّ) **بلوغ نرسیده‌اند، باید درسه نوبت** (برای ورود بر خلوت شما) **از شما اجازه گیرند: پیش از نماز سپیده‌دم و هنگامی از نیمروز که جامه‌هایتان را** (برای استراحت) **وامی‌گذارید و بعد از نماز عشاء؛ سه موقعیّتی که برایتان اوقات خلوت است؛ در غیر از این** (اوقات) **بر شما و بر آنان گناهی نیست** (که بی‌اجازه وارد شوند، زیرا) **آنان گِرد شما می‌چرخند و بعضی از شما بر بعضی** (وارد می‌شوید) **این‌چنین خدا آیاتش را برای شما بیان می‌کند و خدا دانا و حکیم است** »،

آیات سوره، پس‌از آنکه درباره‌ی بی‌عفّتی سخن گفت و مسائل مربوط به تهمت زنا و حجاب و عدم ورود به خانه‌ها را بدون اجازه‌ی صاحبخانه و این قبیل امور ـ که همگی خطرات تجاوزات و بی‌حرمتی‌ها را گوشزد می‌کند ـ یادآور شد و سپس یک سلسله آیات هدایتی را بیان کرد و هدایت تکوینی و تشریعی خدا را در زمین و آسمان وموجودات مختلف نشان داد و از هدایت‌نیافتگان و منافقان انتقاد کرد، اینک مجدّداً به سخن اوّل بازگشته و دنباله‌ی احکام مربوط به عفّت‌گزینی در خانواده‌ها را شرح می‌دهد.

منظور از «**اَلَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** = آنان که دستهای شما مالک شده است»، اُسَرای جنگی می‌باشند که به خدمتکاری در خانه‌ها گماشته شده بودند. می‌فرماید افراد تحت اختیار و اطفال نابالغ، باید در سه موقع (بعد از نماز صبح، بعد از ظهرها و بعد از نماز عشاء) ـ که معمولاً مواقع استراحت است ـ برای ورود به خلوت زن و شوهر اجازه گیرند. این آیه درس ادب و عفّت به عرب‌های ۱۴۰۰ سال پیش و به بسیاری در دنیای امروز می‌دهد. از جهتی‌هم ممکن است آیه را «إرشادی» درنظر گرفت. بدین‌معنی که اگر شخصی به فرزندان و خدمتکاران خود چنان تعلیمی ندهد، امّا ضمناً مراقب باشد که هیچ‌گاه آنها او را درحال خلوت با همسرش نبینند، گناهی نکرده است. ولی اگر شخص در آن تعالیم کوتاهی کرده و مراقبتی هم در آن جهات نداشت، به طوری که اطفال یا خدمتکاران سرزده بر او و همسرش در شرایط خلوت وارد شده ناظر منظره‌ی نامناسبی بودند، گناه کرده است؛ و بهتر است ظاهر آیه را حفظ کرده و آموزش فرزندان و خدمتکاران را رعایت نمود.

بخش بعدی آیه تصریح دارد که غیراز مواقع سه گانه‌ی مذکورِ فوق ـ در مواقع دیگرـ اجازه‌ی خدمتکاران و اطفال برای ورود به خلوت زن و شوهر لازم نیست و زوجین در غیر از آن اوقات، باید مواظبت کنند تا در شرایطی نباشند که اگر کسی سرزده بر آنها وارد شد، منظره‌ی ناپسندی از خود جلوه دهند.

مقطع آیه مشعر بر آن است که این نصایح و دستورات، از مبدأ علم و حکمت عالم با توجّه به مصالح انسان‌ها صادر شده است.

(۵۹) وَ إِذَا بَلَغَ ٱلۡأَطۡفَٰلُ مِنكُمُ ٱلۡحُلُمَ فَلۡيَسۡتَـٔۡذِنُواْ كَمَا ٱسۡتَـٔۡذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ .

«**و چون اطفالتان به بلوغ رسیدند، باید** (برای ورود بر شما) **مانند کسانی‌که پیش‌از آنها اجازه می‌گرفتند، کسب اجازه کنند؛ بدینسان خدا آیاتش را برای شما بیان می‌دارد و خدا دانا و حکیم است**»،

این آیه، عطف به آیات ۲۸ و۲۷ و آیه‌ی۵۸ سوره است که به همگان گفت برای ورود به خانه‌های یکدیگر باید ابتدا از ساکنان اجازه بگیرند. سپس ذکر مملوکان و افراد نابالغ را نمود که بیشتر در خانه هستند و باید تربیت شوند. امّا فرزندان بالغ، دلیل نیست که آنها سرزده و بی‌اجازه بر خلوت والدین وارد شوند و لازم است آنها نیز اجازه بگیرند. به نظر ما، قید «**مِنْ قَبْلِهِمْ**» در آیه ناظر به افراد عادی می‌باشد (که ذکر اجازه گرفتن ایشان در آیات۲۸و ۲۷ گذشت). چنانکه طبری نیز بر این قول رفته و می‌گوید حکم فرزندان بالغ مانند افراد عادی است که درهرصورت نباید بی‌اجازه وارد اطاق یا خانه‌ی کسی شوند. در مقطع این آیه نیز به مانند آیه‌ی قبل، تصریح شده که خداوند مصالح انسان را در انشاءِ این احکام درنظر گرفته است.

(۶۰) وَ ٱلۡقَوَٰعِدُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا يَرۡجُونَ نِكَاحًا فَلَيۡسَ عَلَيۡهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعۡنَ ثِيَابَهُنَّ غَيۡرَ مُتَبَرِّجَٰتِۭ بِزِينَةٖۖ وَأَن يَسۡتَعۡفِفۡنَ خَيۡرٞ لَّهُنَّۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ .

« **و بر بازنشستگان از زنان که امید زناشویی ندارند، گناهی نیست که پوشش** (فراسان) **خود را واگذارند، بی‌آنکه زینتی را آشکار کنند؛ و اگر عفّت ورزند برایشان بهتر است و خدا شنوا** (به گفتارها) **و با خبر** (از کردارها) **است** »،

منظوراز «**ثِیاب**» در آیه‌ی شریفه ـ بنا به آنچه که در تفاسیر آمده ـ ردایی است که بالای جامه می‌پوشند، مانند روسری یا مقنعه. آیه‌ی شریفه می‌فرماید زنان فرتوت و مأیوس از ازدواج می‌توانند ـ بدون آنکه زینت‌آرایی کنند ـ روسری را از حجاب خود حذف نمایند. هرچند متعاقباً تذکّر می‌دهد که اگر حفظ وقار کرده و روسری را هم نگهدارند برایشان بهتر است. به عبارت دیگر روسری سرکردنِ زنی که امید ازدواج ندارد مستحب است و به مانند دختران و زنان جوان واجب نیست. در مقطع آیه تصریح شده که خداوند از احوال و نیّات همگان با خبر است و همه‌ی سخنان را می‌شنود و اگر زنان در اموری چون گفتار و رفتار حفظ عفّت نکنند ـ هرچند حجاب ظاهری را حفظ نموده باشند ـ از آگاهی خدا دور نخواهد ماند.

(۶۱) لَيۡسَ عَلَى ٱلۡأَعۡمَىٰ حَرَجٞ وَ لَا عَلَى ٱلۡأَعۡرَجِ حَرَجٞ وَ لَا عَلَى ٱلۡمَرِيضِ حَرَجٞ وَ لَا عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَن تَأۡكُلُواْ مِنۢ بُيُوتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ ءَابَآئِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أُمَّهَٰتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ إِخۡوَٰنِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أَخَوَٰتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أَعۡمَٰمِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ عَمَّٰتِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ أَخۡوَٰلِكُمۡ أَوۡ بُيُوتِ خَٰلَٰتِكُمۡ أَوۡ مَا

مَلَكۡتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ أَوۡ صَدِيقِكُمۡۚ لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَأۡكُلُواْ جَمِيعًا أَوۡ أَشۡتَاتٗاۚ فَإِذَا دَخَلۡتُم بُيُوتٗا فَسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ تَحِيَّةٗ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ مُبَٰرَكَةٗ طَيِّبَةٗۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ.

«**بر کور حرجی نیست و نه بر لنگ گناهی و نه بر مریض باکی و نه بر خودتان، که از** (متاع داخل) **خانه‌هایتان بخورید یا از خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمّه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان یا آن** (خانه‌هایی) **که کلیدهایش را در اختیار دارید یا** (خانه‌ی) **دوستتان؛** (همچنین) **بر شما گناهی نیست که دستجمعی یا پراکنده** (غذا بخورید)، **پس چون به خانه‌هایی داخل شدید بر خودی‌هایتان سلام گویید که درودی مبارک و پاکیزه از سوی خداست؛ این‌چنین خدا آیاتش را بر شما توضیح می‌دهد باشد که خِرَد ورزید** »،

آیه‌ی شریفه در تعقیب موضوع آداب ورود به خانه‌ها و حفظ حرمت‌هاست. بخش اوّل آیه می‌فرماید اشکالی در غذا خوردن با کور و لنگ و افراد مریض نیست. البتّه بدون آگاهی از رسوم عربهای زمان، درک درست آیه مشکل می‌شود. تفسیر طبری توضیح می‌دهد که در جاهلیّت، اشخاص سالم، با افراد کور یا لنگ و یا مریض، بر سر یک سفره نمی‌نشستند و آیه‌ی شریفه دستور به ترک این رسم ناستوده می‌دهد. به علاوه، نوشته‌اند که چون خداوند در سوره‌ی نساء آیه‌ی۲۹ دستور فرمود که: «**اموال یکدیگر را به باطل مخورید**»، برخی از استفاده در مورد اموال خویشان نزدیک خود نیز پرهیز می‌نمودند از این‌رو بخش بعدی آیه‌ی شریفه تکلّفات بی‌مورد را برمی‌دارد. می‌فرماید بر افراد باکی نیست که چون به خانه‌ی خویشان نزدیک ودوستانشان می‌روند، از درون خانه غذایی برداشته وبخورند، ولو احیاناً در آن لحظه‌ی به خصوص، صاحبخانه حضور نداشته باشد. همین‌طور درمورد اشخاصی که همه با هم در یک خانه زندگی می‌کنند ـ و نیز به طور کلّی ـ گناهی نیست که افراد به تنهایی غذا خورند یا دستجمعی. همچنین در ارتباط با خانه‌ای که به شخصی سپرده شده است، غذا خوردن او از آنجا بلااشکال است. آیه می‌فرماید وساوس در این‌گونه امور تکلّفات بیجاست و گناه نیست؛ به قول عرب «عِنْدَ الأحْبابِ تَسْقُطُ الآداب = نزد دوستان، آداب دست وپاگیر ساقط می‌شود». به علاوه در آیه‌ی شریفه توصیه به سلام کردن در ابتدای ورود به خانه‌ها شده و بدین‌ترتیب خداوند فرمان می‌دهد که بندگان با سخن خیر باهم برخورد کنند. در مقطع آیه تصریح گردیده که این رهنمودها مطابق حکم عقل است و عرب جاهلی که چه بسا راه و رسم‌های به خصوصی در این موارد از خود پیش آورده بود، درواقع از عقل خویش پیروی نمی‌کرد.

(۶۲) إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِذَا كَانُواْ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمۡرٖ جَامِعٖ لَّمۡ يَذۡهَبُواْ حَتَّىٰ

يَسۡتَـٔۡذِنُوهُۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَـٔۡذِنُونَكَ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَ رَسُولِهِۦۚ فَإِذَا ٱسۡتَـٔۡذَنُوكَ لِبَعۡضِ شَأۡنِهِمۡ فَأۡذَن لِّمَن شِئۡتَ مِنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمُ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ .

« **جُز این نیست که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و رسولش ایمان آوردند و چون بر سر کاری عمومی با او** (رسول) **همراه بودند، تا از وی اجازت نطلبند نروند؛ همانا افرادی‌که از تو اجازه می‌خواهند آنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان دارند** (نه آنها که بی‌اجازه محل را ترک می‌گویند) **پس چون از تو برای بعضی کارهایشان رخصت خواستند، به هرکس از آنها که خواستی** (و مصلحت دیدی) **اجازه ده و از خدا برایشان آمرزش خواه، به راستی خداوند آمرزنده و مهربان است** »،

این‌گونه آیات قرآن، درس ادب است. به خصوص به عربهای ۱٤۰۰ سال پیش که اهل رعایت چنان نکاتی نبودند، اخلاق و آداب اجتماعی می‌آموزد. می‌فرماید وقتی بزرگی چون پیامبر درحال مشورت گروهی و امثال اینهاست، نباید افراد برخاسته و بی‌اجازه ترک محل کنند، مگر آنکه معذور باشند و در این‌صورت از پیامبر[ص] بخواهند که به آنها اجازه داده برایشان از خدا عذر تقصیر بطلبد تا کارشان بی‌اعتنایی به دین تلقّی نگردد.

(٦٣) لَا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ قَدۡ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمۡ لِوَاذٗاۚ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« **دعوت** (و خطاب)**رسول را بین خود چون دعوت‌هایی که برخی از شما از بعضی** (دگر) **می‌کنند ندانید، به تحقیق خدا کسانی از شما را که در پشت دیگران پناه جسته و مخفیانه می‌روند، می‌شناسد؛ پس آنها که برخلاف امر رسول رفتار می‌کنند، باید برحذر باشند از این‌که فتنه‌ای یا عذابی دردناک به ایشان رسد** »،

واژه‌ی «**دُعاء**» در این آیه به معنی «دعوت» است. می‌فرماید فراخوانی رسول را در بین خود ـ برای امری که لازم به همدلی و همکاری است ـ همانند دعوت‌هایی که از یکدگر می‌کنید ندانید؛ و افراد دست به فریبکاری هم نزنند که بخواهند در پشت یکدگر پنهان شده، یا با استفاده از شلوغی جلسه، به صورتی که کسی متوجّه نشود، ترک محل گویند! خداوند ناظر بر احوال همگان است و آنها که با فرمان رسول مخالفت می‌ورزند، در معرض «فتنه» یعنی ضلالت و گمراهی یا عذاب هستند. البتّه اکنون رسول بین ما نیست که به امری برای همدلی یا همکاری فرمان دهد، ولی فرامین دینی او بنا به قرآن پابرجاست و آیه‌ی شریفه در شرایط امروز، به دست می‌دهد که اجرای فرمان دینیِ رسول[ص] واجب است و مخالفت با امر دینی پیامبر[ص] عقوبت دارد.

(٦٤) أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ قَدۡ يَعۡلَمُ مَآ أَنتُمۡ عَلَيۡهِ وَيَوۡمَ يُرۡجَعُونَ إِلَيۡهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُواْۗ

وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُۢ.

« آگاه باشید که آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ خداست، بی‌تردید خدا احوالی را که در آن بسر می‌برید می‌داند و روزی که (خلق) **به سوی او بازگردانده می‌شوند، آنها را از آنچه می‌کرده‌اند خبر خواهد داد و خداوند به همه چیز داناست ».**

در آخرین آیه‌ی سوره با ذکر مالکیّت پروردگار بر جهان هستی، نظارت خدا بر افرادِ مذکور در آیه‌ی قبل را به همه‌ی افراد بشر در تمامی احوال، تعمیم داده است. می‌فرماید هرآنچه در هستی است از آنِ خداست و همه‌ی فعل و انفعال‌ها و عملکردها در پیشگاه علم إلهی صورت می‌گیرد و بنابراین خداوند از جزئیّات رفتار خلق با خبر بوده و عکس‌العمل کارهایشان را به طور کامل ـ در رستاخیز عالم ـ به آنها می‌رساند.